



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق الرحیم

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با پیشوایان هدایتگر

نویسنده:

آیت الله علی حسینی میلانی

ناشر چاپی:

مرکز الحقایق الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره جلد ۲
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست نگاشته ها
۳۸	بخش چهارم: امامت و امام شناسی
۳۸	اشاره
۴۲	سخنی در شهادت سوم
۴۶	رشد یافتگان
۵۰	هدایت شدگان
۵۱	معصومان
۵۱	گرامیان
۵۳	مقربان درگاه خدا
۵۵	پرهیزکاران
۵۵	اشاره
۵۷	تقوا چیست؟
۵۷	مراتب تقوا
۶۲	راستگویان
۶۲	اشاره
۶۴	نکاتی ارزنده
۶۴	اشاره
۶۴	نکته یکم، عصمت
۶۴	نکته دوم، وجود صادقان
۶۵	نکته سوم، وجود معصوم

۶۵	نکته چهارم، سخنی با فخر رازی.
۷۰	برگزیدگان
۷۰	اشاره
۷۶	اصطفاء در لغت
۸۳	اطاعت کنندگان از خدا
۸۳	اشاره
۸۵	اطاعت کنندگان همان پیروزمندانند
۸۷	از دیگر آثار اطاعت
۸۸	قائمان به امر خدا
۹۳	عاملان به اراده خدا
۹۴	پیروزمندان به کرامت خدا
۹۸	برگزیده شدگان به علم خدا
۹۸	اشاره
۹۸	کلمه «اصطفاء»
۱۰۶	پسندیده شدگان برای غیب
۱۱۰	برگزیدگان برای سر خدا
۱۱۰	اشاره
۱۱۱	معانی متعدد کلمه «سر»
۱۱۱	اشاره
۱۱۳	معنای یکم؛ رازداران خدا
۱۱۷	معنای دوم؛ راز خدا
۱۱۹	معنای سوم؛ مستقر خدا
۱۲۱	برگزیده شدگان به قدرت خدا
۱۲۱	اشاره
۱۲۳	نکاتی ارزشمند
۱۲۴	واژه «اجتباء» در قرآن

- ۱۳۳ «بقدرته» یعنی چه؟
- ۱۳۵ عزت و هدایت گری
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۶ عزت مطلق
- ۱۳۷ ائمه و عزت حقیقی
- ۱۳۹ ویژگی های عزت حقیقی
- ۱۴۱ عزت و هدایت
- ۱۴۲ گزینش و هدایت
- ۱۴۸ هدایت چیست؟
- ۱۴۹ مخصوصان به برهان
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۴۹ برهان یعنی چه؟
- ۱۵۰ رب یعنی چه؟
- ۱۵۱ محصل معنا
- ۱۵۱ برهان از نظر مصداقی
- ۱۵۴ برگزیدگان برای نور خدا
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۵ نور از نظر مصداقی
- ۱۶۰ تأییدشدگان به روح
- ۱۶۸ خلفای خدا در زمین
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۷۵ رضا یعنی چه؟
- ۱۷۶ حجت های الهی
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۷ «بریه» یعنی چه؟
- ۱۸۴ نکات ارزنده

- ۱۸۵ یاوران دین خدا
- ۱۸۶ حافظان سر خدا
- ۱۸۷ خازنان علم خدا
- ۱۸۷ ودیعه داران حکمت خدا
- ۱۸۷ بیان گران وحی خدا
- ۱۸۸ پایه های توحید خدا
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۸۹ از روایات رکن بودن ائمه
- ۱۹۰ اقرار به یگانگی خدا با اقرار به ولایت ائمه
- ۱۹۱ اگر ما(اهل بیت) نبودیم هیچ گاه خدا شناخته نمی شد.
- ۱۹۲ شاهدان بر خلق خدا
- ۱۹۴ راهنمایان بندگان
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۶ نشانه های روشن شهرها
- ۱۹۶ راهنمایان راه خدا
- ۱۹۷ عصمت ائمه
- ۱۹۷ اشاره
- ۱۹۸ عصمت در لغت
- ۲۰۲ عصمت در اصطلاح
- ۲۰۵ بررسی حقیقت عصمت
- ۲۰۸ اعطایی بودن عصمت
- ۲۱۱ آیا عصمت دارای مراتب است؟
- ۲۱۲ سخنی درباره آیه تطهیر
- ۲۱۴ آیا اراده تکوینی است یا تشریحی؟
- ۲۱۵ چگونگی دلالت آیه بر عصمت
- ۲۱۵ اهل بیت چه کسانی هستند؟

- ۲۲۵ پاسخ از شبهه ای درباره حدیث کساء
- ۲۳۱ نکاتی درباره سند حدیث کساء
- ۲۳۶ نقش ائمه علیهم السلام در برابر مقامات اعطایی الهی
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۸ مقدمه
- ۲۴۱ تعظیم کنندگان جلال خدا
- ۲۴۲ بزرگ شمارندگان شأن خدا
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۲ شأن چیست؟
- ۲۴۳ تمجید کنندگان کرم خدا
- ۲۴۴ ذاکران همیشگی
- ۲۴۴ اشاره
- ۲۵۰ راه های رسیدن به خدا
- ۲۵۱ تقویت کنندگان پیمان توحید و فرمان بری خدا
- ۲۵۱ اشاره
- ۲۵۲ ۱.مرحله پیمان الهی
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۵ نکاتی از روایات عالم ذر
- ۲۵۶ ۲.مرحله دعوت به پیمان
- ۲۵۶ اشاره
- ۲۵۹ فرق بین عهد و عقد
- ۲۶۰ پند دهندگان در نهان و آشکار
- ۲۶۱ فراخوانان به راه خدا
- ۲۶۴ جان نثاران در رضای خدا
- ۲۶۵ صابران بر مصائب
- ۲۷۴ مواثیق دیگر و فضایی مهم

- ۲۷۵ برپا کنندگان نماز
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۸۰ نماز از دیدگاه قرآن
- ۲۸۴ ائمه و نماز
- ۲۹۴ پردازندگان زکات
- ۲۹۸ امرکنندگان به معروف و بازدارندگان از منکر
- ۲۹۸ اشاره
- ۲۹۹ تفقه در دین یعنی چه؟
- ۳۰۱ چرا سه بعد؟
- ۳۰۳ جهادگران حقیقی
- ۳۰۴ جهاد در قرآن و روایات
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۱۲ معنای «حق الجهاد»
- ۳۱۲ حق یعنی چه؟
- ۳۱۸ سه گروه در رابطه با ائمه
- ۳۱۹ اعراض کنندگان از ائمه
- ۳۱۹ اشاره
- ۳۲۱ «مروق» در لغت
- ۳۲۳ ملازمان با ائمه
- ۳۳۰ کوتاهی کنندگان در حق ائمه
- ۳۳۲ جهالت مردم درباره اهل بیت
- ۳۳۷ فقط اهل بیت حق اند
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۳۹ حق یعنی چه؟
- ۳۴۰ حق از دیدگاه قرآن
- ۳۴۷ حق با علی است

- نگاهی به دانش حضرت امیر ۳۵۱
- اهل حق چه کسانی هستند؟ ۳۵۲
- میراث داران نبوت ۳۵۴
- محاسبه مردم در قیامت توسط ائمه ۳۵۵
- نکاتی ارزشمند ۳۵۶
- اشاره ۳۵۶
- یک بحث قرآنی ۳۵۹
- حالات شگفت ائمه ۳۷۲
- مقام اختصاصی در روز قیامت ۳۷۶
- فصل الخطاب نزد کیست؟ ۳۷۸
- اشاره ۳۷۸
- فصل الخطاب از دیدگاه قرآن و حدیث ۳۷۹
- جایگاه آیات الاهی ۳۸۶
- اشاره ۳۸۶
- مصادیق آیات الاهی ۳۸۹
- اشاره ۳۸۹
- الف. قرآن مجید ۳۸۹
- ب. معجزه ها ۳۹۰
- ج. کتاب های آسمانی ۳۹۰
- جایگاه اوامر حتمی الاهی ۳۹۲
- جایگاه نور الاهی ۳۹۳
- تفویض امر الاهی ۳۹۷
- اشاره ۳۹۷
- ائمه و ولایت در احکام ۳۹۷
- شارع کیست؟ ۳۹۹
- دیدگاه علما ۴۰۵

- پیروان اهل بیت پیروان خدا هستند - ۴۰۷
- اشاره - ۴۰۷
- ولاء یعنی چه؟ - ۴۰۸
- نکته ای قابل ذکر - ۴۰۹
- دو راه اساسی - ۴۱۰
- اشاره - ۴۱۰
- راه خدا - ۴۱۰
- راه شیطان - ۴۱۱
- ائمه و ولایت بر اموال و انفس - ۴۱۴
- دلیل های ولایت تشریحی از قرآن - ۴۱۵
- اشاره - ۴۱۵
- دلیل یکم [آیه ای که بیان گر ولایت تشریحی است] - ۴۱۵
- اشاره - ۴۱۵
- اقرار مفسرین عامه - ۴۱۷
- دلیل دوم [آیه ولایت] - ۴۲۰
- دلیل سوم [آیه طاعت] - ۴۲۳
- ولایت تشریحی از دیدگاه احادیث - ۴۲۹
- اشاره - ۴۲۹
- ولایت تشریحی در حدیث ولایت - ۴۲۹
- حدیث ولایت به روایت احمد - ۴۳۰
- حدیث ولایت به روایت ترمذی - ۴۳۱
- حدیث ولایت به روایت طبری - ۴۳۲
- حدیث ولایت به روایت طبرانی - ۴۳۳
- ولایت تشریحی و حدیث وهب - ۴۳۵
- ولایت تشریحی در حدیثی دیگر - ۴۳۶
- مهرورزی به ائمه اهل بیت - ۴۳۸

۴۳۹ تمسک جویندگان به ائمه

۴۴۰ درباره مرکز

با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره جلد 2

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی: زیارتنامه جامعه کبیره. شرح

عنوان و نام پدیدآور: با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره/علی حسینی میلانی.؛ تدوین و ویرایش هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر: قم: مرکز حقایق اسلامی 1388 -

مشخصات ظاهری: 4 ج.

فروست: مرکز حقایق اسلامی؛ 110؛ 132.

شابک: ج. 1. 978-600-5348-11-8؛ ج. 2. 978-6005348-31-6؛ ج. 3. 978-600-5348-57-6

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Ali Husayni Milani. Along with guiding leaders a new glance

یادداشت: ج. 2 (چاپ اول: 1389).

یادداشت: ج. 3 (چاپ اول: 1390) (فیا).

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: زیارتنامه جامعه کبیره -- نقد و تفسیر

موضوع: زیارتنامه ها

شناسه افزوده: حسینی میلانی، علی 1326 -

شناسه افزوده: مرکز الحقائق الاسلامیه

رده بندی کنگره: BP271/20422/ح54 1388

رده بندی دیویی: 297/777

شماره کتابشناسی ملی: 1829665

ص: 1

اشاره

با پیشوایان هدایتگر

نگرشی نوبه شرح زیارت جامعه کبیره

جلد دوم

آیت الله سید علی حسینی میلانی

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

فهرست نگاشته ها

بخش چهارم

امامت و امام شناسی

سخنی در شهادت سوم 19

رشد یافتگان 23

واشهد انکم الائمة الراشدون

هدایت شدگان 27

المهدیون

معصومان 28

المعصومون

گرامیان 28

المکرمون

مقربان درگاه خدا 30

المقربون

پرهیزکاران 32

المتقون

تقوا چیست؟ 34

مراتب تقوا 34

راستگویان 39

الصادقون

ص: 5

نکاتی ارزنده 41

برگزیدگان 47

المصطفون

اصطفاء در لغت 53

نکته سوم. اعلم بودن اهل بیت 55

اطاعت کنندگان از خدا 60

المطیعون لله

اطاعت از حضرت علی اطاعت از پیامبر خداست 61

اطاعت کنندگان همان پیروزمندانند 62

از دیگر آثار اطاعت 64

قائممان به امر خدا 65

القوامون بامرہ

عاملان به اراده خدا 70

العاملون بأرادتہ

پیروزمندان به کرامت خدا 71

الفائزون بکرامتہ

برگزیده شدگان به علم خدا 75

اصطفاکم بعلمہ

کلمه «اصطفاء» 75

پسندیده شدگان برای غیب 83

وارتضاکم لغیبہ

برگزیدگان برای سر خدا 87

واختار کم لسره

ص: 6

معانی متعدد کلمه «سر» 88

معنای یکم؛ رازداران خدا 90

معنای دوم؛ راز خدا 94

معنای سوم؛ مستقر خدا 96

برگزیده شدگان به قدرت خدا 98

واجبتباکم بقدرته

نکاتی ارزشمند 100

واژه «اجتباء» در قرآن 101

«بقدرته» یعنی چه؟ 110

عزت و هدایت گری 112

وأعزکم بهداه

عزت مطلق 113

ائمه و عزت حقیقی 114

ویژگی های عزت حقیقی 116

عزت و هدایت 118

گزینش و هدایت 119

هدایت چیست؟ 125

مخصوصان به برهان 126

وخصکم ببرهانه

برهان یعنی چه؟ 126

رب یعنی چه؟ 127

محصل معنا 128

برهان از نظر مصداقی 128

ص: 7

برگزیدگان برای نور خدا 131

وانتجبکم لنوره

نور از نظر مصداقی 132

تأییدشدگان به روح 137

وایدکم بروحه

خلفای خدا در زمین 145

ورضیکم خلفاء فی ارضه

رضا یعنی چه؟ 152

حجت های الاهی 153

وحججا علی بریته

«بریه» یعنی چه؟ 154

نکات ارزنده 161

یاوران دین خدا 162

وانصارا لدینه

حافظان سر خدا 163

وحفظة لسره

خازنان علم خدا 164

وخرنة لعلمه

ودیعه داران حکمت خدا 164

ومستودعا لحکمته

بیان گران وحی خدا 164

وتراجمة لوجيه

ص: 8

پایه های توحید خدا 165

وارکانا لتوحیده

از روایات رکن بودن ائمه 166

اقرار به یگانگی خدا با اقرار به ولایت ائمه 167

اگر ائمه نبودند خدا شناخته و عبادت نمی شد 168

شاهدان بر خلق خدا 169

وشهداء علی خلقه

راهنمایان بندگان 171

واعلاما لعباده

نشانه های روشن شهرها 173

ومنارافی بلادہ

راهنمایان راه خدا 173

وادلاء علی صراطہ

عصمت ائمه 174

عصمکم اللہ من الزلل

عصمت در لغت 175

عصمت در اصطلاح 179

بررسی حقیقت عصمت 182

اعطایی بودن عصمت 185

آیا عصمت دارای مراتب است؟ 188

سخنی درباره آیه تطهیر 189

آیا اراده تکوینی است یا تشریحی؟ 191

چگونگی دلالت آیه بر عصمت 192

ص: 9

اهل بیت چه کسانی هستند؟ 192

پاسخ از شبهه ای درباره حدیث کساء 202

نکاتی درباره سند حدیث کساء 208

نقش ائمه علیهم السلام در برابر مقامات اعطایی الاهی 213

مقدمه 215

تعظیم کنندگان جلال خدا 218

فعظمتم جلاله

بزرگ شمارندگان شأن خدا 219

واکبرتم شأنه

تمجید کنندگان کرم خدا 220

ومجدتم کرمه

ذاکران همیشگی 221

وادتمم ذکره

راه های رسیدن به خدا 227

تقویت کنندگان پیمان توحید و فرمان بری خدا 228

ووكدتم میثاقه، واحکمتم عقد طاعته

1. مرحله پیمان الاهی 229

نکاتی از روایات عالم ذر 232

2. مرحله دعوت به پیمان 233

فرق بین عهد و عقد 236

پند دهندگان در نهان و آشکار 237

ونصحتهم له فى السر والعلانية

ص: 10

فراخوانان به راه خدا 238

ودعوتكم الى سبيله بالحكمة و الموعظة الحسنة

جان نثاران در رضای خدا 241

وبذلتكم انفسكم في مرضاته

صابران بر مصائب 242

وصبرتم على ما اصابكم في جنبه

مواثیق دیگر و فضایلی مهم 251

برپا کنندگان نماز 252

واقتمم الصلاة

نماز از دیدگاه قرآن 257

ائمه و نماز 261

پردازندگان زکات 271

وآتیم الزکاة

امر کنندگان به معروف و بازدارندگان از منکر 275

وامرتم بالمعروف ونهیتم عن المنکر

تفقه در دین یعنی چه؟ 276

چرا سه بعد؟ 278

جهادگران حقیقی 280

وجاهدتم في الله حق جهاده

جهاد در قرآن و روایات 281

معنای «حق الجهاد» 289

اعراض کنندگان از ائمه 296

فالراغب عنکم مارق

«مروق» در لغت 298

ملازمان با ائمه 300

واللازم لکم لاحق

کوتاهی کنندگان در حق ائمه 307

والمقصر فی حقکم زاهق

جهالت مردم درباره اهل بیت 309

فقط اهل بیت حق اند 314

والحق معکم وفیکم 315

حق یعنی چه؟ 316

حق از دیدگاه قرآن 317

حق با علی است 324

ومنکم و الیکم 327

نگاهی به دانش حضرت امیر 328

اهل حق چه کسانی هستند؟ 329

وانتم اهله ومعدنه

میراث داران نبوت 331

ومیراث النبوة عندکم

محاسبه مردم در قیامت توسط ائمه 332

واياب الخلق الیکم، وحسابهم علیکم

نکاتی ارزشمند 333

یک بحث قرآنی 336

ص: 12

حالات شگفت ائمه 349

مقام اختصاصی در روز قیامت 353

فصل الخطاب نزد کیست؟ 355

وفصل الخطاب عندکم

فصل الخطاب از دیدگاه قرآن و حدیث 356

علی الفاروق و المیزان 358

جایگاه آیات الاهی 363

وآیات الله لديکم

مصادیق آیات الاهی 366

قرآن مجید 366

معجزه ها 367

کتاب های آسمانی 367

جایگاه اوامر حتمی الاهی 369

وعزائمہ فیکم

جایگاه نور الاهی 370

ونوره وبرهانه عندکم

تقویض امر الاهی 374

وامره الیکم

ائمہ وولایت در احکام 374

شارع کیست؟ 376

دیدگاه علما 382

پیروان اهل بیت پیروان خدا هستند 384

من والاکم فقد و الی الله ومن عاداتکم فقد عادی الله

ص: 13

ولاء یعنی چه؟ 385

نکته ای قابل ذکر 386

دوراه اساسی 387

راه خدا 387

راه شیطان 388

ائمه و ولایت بر اموال و انفس 391

دلیل های ولایت تشریحی از قرآن 392

دلیل یکم 392

اقرار مفسرین عامه 393

دلیل دوم 396

دلیل سوم 399

ولایت تشریحی از دیدگاه احادیث 405

ولایت تشریحی در حدیث ولایت 405

حدیث ولایت به روایت احمد 406

حدیث ولایت به روایت ترمذی 407

حدیث ولایت به روایت طبری 408

حدیث ولایت به روایت طبرانی 409

ولایت تشریحی و حدیث وهب 411

ولایت تشریحی در حدیثی دیگر 412

مهرورزی به ائمه اهل بیت 414

ومن احبکم فقد احب الله، ومن ابغضکم فقد ابغض الله

تمسك جويندگان به ائمه 415

ومن اعتصم بكم فقد اعتصم بالله

ص: 14

واشهد انكم الائمة الراشدون المهديون المعصومون المكرمون المقربون المتقون الصادقون المصطفون المطيعون لله القوامون بامر
العاملون بارادته الفائزون بكرامته؛

گواهی می دهم که شما پیشوایان رشد یافته، هدایت یافته، معصوم، گرامی، مقرب، پرهیزکار، راستگو، برگزیده و فرمانبر خدا هستید که در امر او
استوار و به اراده او عمل می کنید و به کرامت او دستگار شدید.

ص: 17

واشهد انکم الائمة الراشدون المهدیون المعصومون المکرمون المقربون؛

و گواهی می دهم که شما پیشوایان رشد یافته، هدایت یافته، معصوم، گرامی و مقرب خدا هستید.

برای مقدمه می گوئیم: شهادت ثالثه یعنی شهادت و گواهی دادن به امامت، ولایت و خلافت ائمه اطهار علیهم السلام که بعد از شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اهم اصول شیعه؛ بلکه به تعبیر بزرگان ما، این شهادت مکمل شهادتین در دین ماست؛ هم چنان که خداوند می فرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛ (1)

امروز دین شما را کامل نمودم.

به تعبیر دیگر، بدون شهادت ثالثه، شهادتین اثر لازم را ندارند؛ چرا که خداوند می فرماید:

(وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛ (2)

و اسلام را به عنوان دین جاودان شما پذیرفتم.

ص: 19

1- .سوره مائده(5):آیه.

2- .همان.

البته در این بحث ها طرف خطاب کسانی هستند که (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) (1) نباشند، وگرنه ما با کسانی که دل

بیماری دارند کاری نداریم. (2)

در این مورد بیان چند مطلب ضروری است.

مطلب یکم. به یقین آیه ولایت درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است. آن جا که می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛ (3)

سرپرست شما تنها خدا و پیامبر و آنانی هستند که ایمان آورده اند؛ همانان که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می دهند.

در این زمینه احادیث فراوانی از شیعه و سنی نقل شده است. پس دلالت آیه بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، بعد از ولایت خدا و رسول او، مسلم و قطعی است و هم چنان که به ولایت خدا و رسول شهادت می دهیم باید به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز شهادت دهیم.

مطلب دوم. روایات بسیاری نقل شده که در آن ها آمده است که قبل از این عالم و هم چنین در غیب این

عالم، هر جا اسم خدا و رسول بوده در پی آن، اسم امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بوده است.

به عبارت دیگر، در هر مرتبه ای از مراتب وجود که هر جا «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» نوشته شده «علی صفوة الله، علی حجة الله» نیز با اوصاف گوناگون 5.

ص: 20

1- سوره حجر: آیه 99.

2- گفتنی است که ما مباحثی را درباره «شهادت ثالثه در اذان» ارائه کرده ایم که چاپ شده است. ر.ک: محاضرات فی الاعتقادات: 650/2.

3- سوره مائده (5): آیه 55.

نگاشته شده است. این احادیث در کتاب های شیعه و سنی فراوان نقل شده است. (1)

مطلب سوم. در خصوص شهادت به ولایت بعد از شهادتین روایاتی نقل شده که این روایات، اطلاق و عموم دارند و شامل اذان نیز می شوند.

مطلب چهارم. اگر بپذیریم که به جهت تمام نبودن این روایات مطلق از نظر سندی نتوانیم به آن ها استدلال کنیم، به روایات «من بلغ» استدلال می نماییم و همین استدلال برای فتوا دادن به شهادت ثالثه در اذان کافی است.

مطلب پنجم. اگر شهادت ثالثه در اذان از شعائر مذهب باشد آن سان که برخی از بزرگان فرموده اند و فتوا داده اند گفتن آن در اذان واجب است. (نه این که ادعای بزرگی برای آن ها بکنیم که آنان بزرگ هستند؟ مثل مرحوم آقای حکیم که در مستمسک چنین فرموده اند). (2)

بنابراین، شهادت ثالثه چیزی نیست که از ما و از جهت هوای نفس و یا به داعیه حب اهل بیت علیهم السلام باشد؛ بلکه واقعیتی است که بر این معنا دلیل قائم است. گرچه ما ارادت و اخلاص خود را به اهل بیت علیهم السلام، به هر نحوی که برایمان پیش بیاید، اظهار می کنیم.

در شرح این فراز نکات و تأملات مفیدی است که تمام آن چه از ناحیه خداوند متعال برای ائمه علیهم السلام ذکر می شود به عنوان های «اصطفاکم بعلمه، ارتضاکم لغیبه، اختارکم لسره، اجتباکم بقدرته، أعزکم بهداه...» همه این افعال به خداوند متعال 5.

ص: 21

1- ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ابن عساکر: 186، در این منبع آمده است: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ليلة عرج بي إلى السماء رأيت على باب الجنة مكتوبا: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على حب الله، والحسن و الحسين صفوة الله، فاطمة أمة الله، على باغضهم لعنة الله». ر.ك: لسان الميزان: 70/5. و نفحات الازهار في خلاصة عبقات الأنوار: 236/5.

2- مستمسك العروة الوثقى: 545/5.

مربوط است که خداوند متعال این حضرات را این چنین قرار داده و مقاماتی را به آن ها عطا کرده است. این سروران لیاقت، شأنت و اهلیت برای این مقامات را پیدا کردند و خداوند هم آن ها را در چنین جایگاهی قرار داده است. پرسش این که ائمه علیهم السلام چه عملی انجام داده اند که به این مقام رسیده اند؟

پس از پایان این فراز، عبارت بعدی با «فاء» تفریع می آید، می فرماید: «فِعْظَمْتُمْ جَلَالَهُ وَأَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ»؛ یعنی هر چه خدا شما را بالا برد، تواضع و خشوع شما برای خدا بیشتر شد. در این جا بیان دو مطلب ضروری است:

مطلب اول: کسانی می گویند: وقتی انسان به جایی رسید دیگر نماز، عبادت، خضوع و خشوع برای خدا لازم نیست. (1) این افراد، توهم می کنند که به جایی رسیده اند، از این رو از تکالیف شرعی شانه خالی می کنند؛ در حالی که خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)؛ (2)

پروردگارت را تا زمانی که یقین (مرگ) تو فرا رسد عبادت کن.

مطلب دوم: دسته دیگر از منحرفان کسانی هستند که می گویند: اساساً زیارت جامعه غلو دارد. این افراد اگر مصداق (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) (3) هستند، کاری با آن ها نداریم و اگر این گونه نیستند، پس ملاحظه کنند که این مقامات و منازل را خداوند متعال به ائمه علیهم السلام داده است که می فرماید: «اصطفاکم، اجتباکم...» و سپس 0.

ص: 22

1- نهج الحق وکشف الصدق: گفتنی است که اکثر این افراد صوفی هستند که قائلند خدا در بدن عارفان حلول می کند. برخی از آن ها اتحاد را قائلند و چون عارف با خدا متحد شد به عبادت نیازی ندارد و به این آیه شریفه استدلال می کنند (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) (سوره حجر (15): آیه 99).

2- سوره حجر (15): آیه 99.

3- سوره بقره (2): آیه 10.

می‌گوییم: «فعظمتم جلاله وأکبرتم شأنه وأحکمتم عقد طاعته» کجای این مطلب غلو دارد؟

ما پیش‌تر از قرآن مجید استفاده کردیم که در تاریخ اسلام، بلکه از ابتدای خلقت چنین است که ائمه دو قسم هستند:

1. امامان گمراهی.

2. ائمه هدایت.

این موضوع بحث جداگانه‌ای می‌خواهد، اجمالاً، مقتضای حکمت و سنت الهی بر این قرار گرفته و از آن وقتی که ابلیس حاضر نشد بر حضرت آدم علیه السلام سجده کند، این قضیه شروع شد.

رشد یافتگان

و اشهد انکم الائمة الراشدون؛

و گواهی می‌دهم که شما پیشوایان رشد یافته هستید.

اولین وصفی از اوصاف ائمه علیهم السلام که بدان گواه هستیم این است که آن حضرات «راشد» هستند، اتصافشان به این وصف يك حقیقت است که حتی مخالفان نیز گواه هستند و احدی نمی‌تواند آن را انکار کند.

واژه «رشد»، «رشید» و «راشد» که جمع آن «راشدین» است به چه معناست؟

در کتاب المفردات فی غریب القرآن آمده است:

الرشد و الرشید: خلاف الغی، يستعمل استعمال الهدایة... قال تعالی: (فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا) (1) و (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ) (2).

ص: 23

1- سوره نساء(4): آیه 6.

2- سوره انبیاء(21): آیه 51.

وبين الرشدين؛ أعنى الرشد المؤمنس من اليتيم، والرشد الذى اوتى إبراهيم عليه السلام، بون بعيد....

وقال بعضهم: الرشد أخص من الرشد، فإن الرشد يقال فى الامور الدنيوية والاخروية، والرشد يقال فى الامور الاخروية لا غير. والراشد و الرشيد يقال فيهما جميعا، قال تعالى: (أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ) . (1)

(2) بنا بر قول راغب: رشد مقابل غى است، چنان كه در قرآن مجيد نيز آمده كه فرمود: (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) . (3)

رشد به معنای هدایت نيز به كار مى رود.

اما در القاموس المحيط برای اين واژه خصوصيتى ديگر است كه آمده:

الرشد: الاستقامة على طريق الحق مع تصلب فيه.... (4)

و به نظر مى رسد كه همين معنا مناسب حال حضرت ابراهيم عليه السلام كه فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ

رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ...) (5) و حال ائمه اطهار عليهم السلام مى باشد.

كلمه «الراشدون» فقط يك مرتبه در قرآن مجيد آمده كه فرموده:

(وَلِكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ * فَصَلِّ لِمَنِ اللَّهُ وَنِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) . (6) 7.

ص: 24

1- .سوره حجرات(49): آيه 7.

2- .المفردات فى غريب القرآن: 196.

3- .سوره بقره(2): آيه 256.

4- .القاموس المحيط: 294/1.

5- .سوره انبياء(21): آيه 51.

6- .سوره حجرات(49): آيه 7.

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا حب و بغض از ایمان است؟

فرمود:

وهل الإيمان إلا الحب و البغض، ثم تلا هذه الآية...؛ (1)

مگر ایمان چیزی جز حب و بغض است؟ آن گاه این آیه را تلاوت فرمود....

ائمه علیهم السلام به تمام معنای کلمه راشد بودند؛ یعنی بر هدایت بودند و بر آن استقامت داشتند، که البته این معنا صحیح است؛ ولی آن ها در واقع خودشان نور و هدایت هستند و البته هادی اند به راهی که هرگز در آن شائبه غی وجود ندارد، و چون این گونه باشند شایسته رهبری هستند که قرآن کریم فرموده:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى)؛ (2)

آیا آن کس که به حق و راستی هدایت می کند شایسته پیروی است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایش کنند؟

به راستی چه کسانی را در مقابل اهل بیت علیهم السلام علم کردند و آن ها را به خلفای راشدین متصف نمودند؟

بلکه در برخی از کتاب های حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت می کنند که آن حضرت فرمود:

علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين من بعدی؛ (3)

بر شما باد حفظ سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من.

ولی بنابر تحقیقی که در متن و سند این حدیث انجام داده ام روشن شد که اساساً این حدیث حتی بر مبانی اهل سنت و با استناد به اقوال علمای جرح و تعدیل آن ها 1.

ص: 25

1- الکافی: 125/2، حدیث 5.

2- سوره یونس (10): آیه 35.

3- المعجم الكبير: 247/18، المستصفی، غزالی: 169، الأحكام، آمدی: 241/1.

صحت ندارد؛ و بعضی از بزرگان اهل سنت نیز به عدم اعتبار این حدیث تصریح کرده اند، ولی اگر از بحث سندی نیز تنزل کنیم و صحت حدیث را بپذیریم، ناگزیر خلفای راشدین، ائمه علیهم السلام خواهند بود، نه زید، بکر و خالد؛ زیرا به قطع نظر از روایات و ادله دیگر، زندگانی آن بزرگواران حاکی از «راشد» بودن آن ها و مطالعه در احوالاتشان شاهد و گواه بر این معناست.

حالا اگر اکثریتی در این جهان چنین باشند که دانسته و با اختیار خودشان راه رشد را انتخاب نکردند و راه غی را برگزیدند و سراغ کسانی رفتند که به غلط، آن ها را به خلفای راشدین متصف کردند... آن ها خود مقصرند... قرآن کریم

می فرماید:

(وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا)؛ (1)

اگر آنان راه رشد و درستگاری را ببینند آن راه، راه خود انتخاب نمی کنند.

بدیهی است که این القاب، القاب ائمه علیهم السلام است؛ القابی چون «الصدیق» و «الفاروق» لقب امیر مؤمنان علی علیه السلام است. (2) طبق تحقیقی که انجام یافته بزرگانی از اهل سنت می گویند که درباره لقب «الفاروق» برای عمر حدیث نداریم؛ «وإنما لقبه بذلك أهل الكتاب»؛ یعنی یهودی ها این لقب را برای عمر گفته اند. (3)

آری، ائمه ما امامان راشدین هستند. به همین جهت خداوند متعال آن ها را برای هدایت منصوب کرد و مقتدا قرار داد. 7.

ص: 26

1- .سوره اعراف(7):آیه 146.

2- .عیون اخبار الرضا علیه السلام: 9/1، الأملی، شیخ صدوق: 285

3- .ر.ك: البداية و النهایه: 150/7.

المهیدون؛

گواهی می‌دهم که شما هدایت شده می‌باشید.

در اصول کافی بابی به عنوان «الأئمة هم الهداة» (1) وجود دارد که هم چنان که در عنوان آمده هدایت و هادویت هر دو به این ذوات مقدسه منحصر است، خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛ (2)

فقط تو بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت‌گری است.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان که در احادیث فریقین آمده فرموده که هادی امت، علی است. (3)

بنابراین، آیا می‌شود هادی، مهدی نباشد؟ یا غیر مهدی، هادی باشد؟

هر کدام از ائمه علیهم السلام «مهدی» است، ولی هادی آن‌ها کیست؟

هادی آن‌ها خداوند متعال است، حال، باید فکر کنیم، کسی که هادی او خداوند متعال است چگونه است؟

اما حضرت ولی عصر ارواحنا فداه ملقب شدند به «مهدی» به جهت این که در ایشان و کیفیت هدایتشان خصوصیات وجود دارد. شاید از مهم‌ترین آن‌ها این باشد که به توسط ایشان وعده خداوند در آیه مبارکه (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) (4) و وعده رسول خدا که «يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا

ص: 27

1- ر.ك: الكافي: 1/191.

2- سورة رعد (13): آیه 7.

3- ر.ك: جلد یکم، صفحه 235 از همین کتاب.

4- سورة توبه (9): آیه 33.

بعد ما ملئت ظلما وجورا»(1) تحقق پیدا خواهد کرد، عجل الله تعالى فرجه الشريف وجعلنا من أنصاره وأعدائه.

معصومان

المعصومون؛

گواهی می‌دهم که معصوم، شما هستید.

در چند جای زیارت جامعه عصمت ائمه علیهم السلام ذکر شده و ما ادله این مقام عظیم را در بخش عرضه اعتقادات بیان خواهیم کرد،(2) در آن جا بحث عصمت، شفاعت و رجعت، و بعضی مسائل اعتقادی دیگر که زایر در خدمت امام علیه السلام می‌خواهد عرضه بدارد به طور مفصل بیان خواهد شد.

گرامیان

المکرمون؛

گواهی می‌دهم که شما گرامیان هستید.

ائمه علیهم السلام مکرمون هستند. درباره واژه «کرم» پیش تر با استناد به آیه ای از قرآن به طور مفصل بحث شد.

آن جا که می‌فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)؛ (3)

فرشتگان بندگان شایسته خدا هستند. هرگز در سخن از او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند.

کرم در آن جا به چه معناست؟ و ائمه مکرمون هستند یعنی چه؟

ص: 28

1- ر.ک: بحار الأنوار: 9/51.

2- گفتنی است که نگارنده درباره عصمت رساله ای نوشته به نام العصمة و چاپ شده است.

3- سوره انبیاء(21): آیه های 26 و 27.

بین این دو تعبیر مکرمون و مکرمون فرق است، هر چند در اصل معنا که «تکریم» می باشد با هم شریک اند، این تشدید طبق قانون «کثرة المبنی تدل علی کثرة المعانی» باید دلالت زاید و معنای اضافه ای داشته باشد. ائمه علیهم السلام نزد خداوند کرامت خاصه ای دارند و بر دیگران مقدم هستند.

این واژه از آیه ای اخذ شده که می فرماید:

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)؛ (1)

ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.

اصولاً- انسان از بسیاری از مخلوقات افضل است، ولی لب تکریم بنی آدم وجود محمد و آل محمد علیهم السلام است که در جمیع جهات بر دیگران مقدم هستند؛ زیرا انبیای سابقین نیز مکرمون هستند و هم چنین ملائکه، مکرمون هستند، اما در جای خود ثابت شده و در گذشته نیز اشاره کرده ایم که ائمه از همه انبیا به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افضل هستند؛ حتی انبیای اولوالعزم، گرچه قبول آن بر بعضی سخت است و شاید در آینده این موضوع را توضیح بیشتری بدهیم.

در شرح «و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمرة یعملون» که متخذ از آیه مبارکه (2)

بود به جهاتی از تکریمات معنویه الاهییه نسبت به ائمه علیهم السلام از قبیل عصمت، علم و شفاعت اشاره شد، (3) ولیکن تکریمات معنویه به آن امور اختصاص نداشته، آن حضرات مظاهر همه اسماء حسنی و صفات علیای حق تعالی هستند.

پس وقتی می گوئیم: رسول الله و اهل بیت طاهرین علیهم السلام از همه جهات بر همه مخلوقات مقدم هستند، مقصود امتیاز آنان است در اصل خلقت، صفات.

ص: 29

1- سوره اسراء (17): آیه 70.

2- سوره انبیاء (21): آیه 26 و 27.

3- ر.ک: جلد یکم، صفحه 388 از همین کتاب.

و کمالات؛ چه باطنیه و چه ظاهریه. این است که در آینده نیز خواهیم خواند که «فبلغ الله بکم أشرف محل المکرمین».

مقربان درگاه خدا

المقربون؛

گواهی می دهم که شما مقربان درگاه الاهی هستید.

ائمه علیهم السلام مقربان درگاه الاهی هستند. همه انبیا، اولیا و عباد صالحین قرب معنوی دارند و برای مقربان

درگاه الاهی عنایات خاصه وجود دارد که فرموده:

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (1)؛

چشمه ای که مقربان از آن می نوشند.

اما از آیات و روایات استفاده می شود که مراتب آنان متفاوت است و لذا در قرآن مجید آمده است:

وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ... (2)؛

و به تحقیق ما برخی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم....

مثلاً، درباره حضرت عیسی علیه السلام فرموده:

(وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين)؛ (3)

در حالی که در دنیا و جهان آخرت آبرومند خواهد بود و از مقربان است.

و مثلاً ملائکه همگی در عالم ملکوت هستند، اما در يك مرتبه نیستند، لذا آمده: (وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ) (4).

ص: 30

1- سوره مطففين(83):آیه 21.

2- سوره اسراء(17):آیه 55.

3- سوره آل عمران(3):آیه 45.

4- سوره نساء(4):آیه 172.

حال، این تعبیر قرآن را ملاحظه کنید که می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)؛ (1)

پیشگامان، پیشگامان هستند. آنان مقربند.

چگونه در این آیه ضمن اشاره به اختلاف مراتب مقربین مقام کمال قرب را به «السابقون» اختصاص داده است؟

و «المقربون» در زیارت جامعه اشاره به این آیه مبارکه است.

ائمه علیهم السلام «السابقون» هستند؛

در اصل خلقت، که در احادیث آفرینش آن ها از نور وارد شده، و در شرح «خلقکم الله أنوارا» نیز خواهد آمد.

در معرفت، که فرمودند:

بنا عرف الله. (2)

در میثاق، چنان که در «ووکدتم میثاقه» خواهد آمد.

در عبادت، که فرمودند:

بنا عبد الله. 3

در حدیث دیگری فرمودند:

سبحنا فسبحت الملائكة بتسبيحنا. (3)

اما در این عالم، «سابق إلى الإسلام» امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که در روایات فریقین به تواتر رسیده است. (4)0.

ص: 31

1- .سوره واقعه(56):آیه 10 و 11.

2- .ر.ك:بحار الأنوار:26/260.

3- .ر.ك:نفحات الازهار في خلاصة عبقات الأنوار:5/151.

4- .ر.ك:همان:20/409.

المتقون؛

گواهی می‌دهم که پرهیزکاران، شما هستید.

پرهیزکاران ائمه ما هستند که البته این ترجمه چنان که روشن خواهد شد مسامحه است.

واژه «تقوا» از «وقایه» گرفته شده است. راغب اصفهانی گوید:

وقی: الوقایة حفظ الشيء مما يؤذیه ویضره، يقال: وقیت الشيء أقیه وقایة... والتقوی

جعل النفس فی وقایة مما یخاف.... (1)

وقایت از هر ضرری به حسب آن ضرر است. برای مثال اگر هوا سرد باشد و انسان لباس گرم می‌پوشد که بیمار نشود، می‌گویند: فلانی خود را از سرما حفظ کرد. به زبان عربی می‌گویند: وقی نفسه من البرد، یا: توقی البرد.

ضرر یعنی چه؟

ضرر یعنی انحراف از مسیر صحیح و مطلوب در هر موردی.

برای مثال، مسیر صحیح و وضع مطلوب یک تاجر این است که سود کند و در تجارت پیشرفت نماید، اگر از این مسیر انحراف پیدا کرد، می‌گویند که ضرر کرد.

مثال دیگر، مزاج انسان عملکرد اعضای مختلفی است که اگر هر عضوی در مسیر صحیح خودش کار بکند بدن سالم و مزاج مستقیم می‌شود، و اگر در بعضی از این اعضا، مشکلی پیدا بشود، می‌گویند: مزاج آقا به هم ریخته و سلامتی خود را از دست داده و بیمار است.

در قضایای معنوی نیز همین طور است. ضرر یعنی انحراف از مسیر صحیح

ص: 32

و از وضعیت مطلوب عند الشارح خارج شدن. مسیر صحیح در بعد اعتقادی این است که انسان اعتقادات خود را تصحیح و از کتاب، سنت، عقل و منابع معتبر بگیرد و آن‌ها را حفظ کند؛ و چنان عقایدش قوی باشد که آسیبی نرسد و انحرافی حاصل نشود. از این رو اگر کسی در عقیده‌ای از عقایدش، از مسیر صحیح خارج شود، می‌گویند که فلانی انحراف پیدا کرده است.

انسان به انجام تکالیفی، اجتناب از محرمانی و عمل به واجباتی موظف است. این‌ها را باید از جای صحیحی اخذ کند که در شریعت معین کرده‌اند که در این صورت انسان یا مجتهد است، یا مقلد و یا محتاط، اگر فردی بر مبنای

صحیحی عمل کند و احکام را به طور صحیح انجام بدهد؛ عمل او بی نقص و بی غلط خواهد بود و اگر ایراد، نقص و غلطی در کار باشد و یا این احکام را از جای غیر صحیحی اخذ کند می‌گویند که او انحراف پیدا کرده است.

در بعد اخلاق نیز همین طور است؛ نفس انسانی بایستی مراقبت گردد، طبق فرمایش اهل بیت علیهم السلام، نفس انسانی باید تزکیه و تهذیب شده، به صفات حسنه مزین گشته و از صفات سیئه پاک بشود.

انسان باید در این مسیر گام بردارد و بر پاکی نفس خود، مواظبت کند و بکوشد که این پاکی را افزایش دهد. در این راستا باید از کتاب، دوست و محیط زیان‌آور اجتناب کند، نباید به هر سخنی گوش فرا دهد، با هر کسی هم نشین شود؛ چرا که اثر می‌گذارد و در این صورت گفته می‌شود: فلانی انحراف پیدا کرده است.

بنابر آن چه گذشت، تقوا سالم بودن از همه از انواع و اقسام انحرافات است که انسان مکلف در مسیر کمال قدم بردارد، در هر سه بعد اعتقادی، عملی و اخلاقی مواظبت کند و اگر در جایی ایرادی پیش آمد، ضرر و انحراف از مسیر صحیح و خروج از وضع مطلوب خواهد بود.

با بیان مذکور مستفاد از روایات و کلمات بزرگان و مراجعه به کتب لغت باید بگوییم که «تقوا» یعنی مواظبت از وقوع در مضرات و برحذر بودن از انحرافات، وقتی گویند: فلانی متقی است؛ یعنی ملکه مواظبت بنحو مذکور را داراست؛ ولی در کتاب های اخلاقی بر مراقبه به شدت تأکید شده، مراقبه و نیز محاسبه که در کتاب های اخلاقی وجود دارد نوعی از وقایه بوده و از مصادیق آن است، که دست کم آن چه را که انسان به دست آورده است، بتواند نگهدارد و سپس همین طور رشد یابد و پیشرفت کند تا به کمال مطلوب برسد.

مراتب تقوا

تقوا مراتبی دارد، ائمه ما علیهم السلام به معنای تام کلمه و در اعلا مراتب «المتقون» هستند. خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)؛ (1)

و آن کس که سخن راست بیاورد و آن کس که وی را تصدیق کند، آنان پرهیزکاران هستند.

وقتی دقت می کنیم منظور از (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و در تفسیر و حدیث نیز چنین گفته اند.

اما (صدق به) کیست؟

بنابر روایات ما، ائمه علیهم السلام فرموده اند که مراد از (صدق به) شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام، (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) (2) رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

ص: 34

1- سوره زمر (39): آیه 33.

2- تفسیر القمی: 249/2، تفسیر مجمع البیان: 400/8، تفسیر نور الثقلین: 486/4، حدیث 50 و 51، تفسیر الصافی: 322/4، حدیث 33، بحار الأنوار: 416/35، حدیث 15 و 16.

جالب این که در برخی روایات خود حضرت علی علیه السلام به این آیه احتجاج کرده اند. (1)

عجیب این که در کتاب های اهل سنت نیز همین معنا آمده است که مراد از (صدق به) امیرالمؤمنین علیه السلام است. گرچه قولی دارند که مراد ابوبکر است، ولی در تفسیرهای الدر المنثور، البحر المحیط، و کتاب های دیگر آمده است

که مراد از (صدق به) امیرالمؤمنین علیه السلام است. (2)

بنابراین، منظور از (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) امیرالمؤمنین علیه السلام می شود. به راستی توصیف امیر مؤمنان علی علیه السلام به تقوا در چنین جایی، نشان گر چه تقوایی است؟

اگر کسی بگوید: امیرالمؤمنین علیه السلام مفرد و (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) جمع است و بین ضمیر و مرجع و صفت و موصوف مطابقت شرط است، چگونه مراد از (والذی جاء بالصدق وصدق به) علی علیه السلام می تواند باشد؟ مفسران به این جهت توجه دارند. آنان می گویند: «الذی» در این جا به معنای «الذین» است و اگر ابوبکر هم مراد بود، او نیز مفرد بود، اما مفسران می گویند: منظور امیرالمؤمنین علیه السلام است.

از سوی دیگر، برخی ادعا می کنند که در استعمالات فصیحه، «الذی» به معنای «الذین» آمده است.

البته در خصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام این قضیه نظیر دارد، شما آیه ولایت را ملاحظه کنید، آن جا که می فرماید: 0.

ص: 35

1- شواهد التنزیل: 181/2، حدیث 815، مختصر البصائر: 163، حدیث 12، بحار الأنوار: 69/53، حدیث 66.

2- تفسیر الدر المنثور: 328/5، البحر المحیط: 412/7، تفسیر قرطبی: 256/15، تفسیر معانی القرآن، نحاس: 175/6 و 176، شواهد التنزیل: 178/2، حدیث 810.

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...): (1)

سرپرست شما تنها خدا، پیامبر و آنانی هستند که ایمان آورده اند....

در این آیه مبارکه عبارت های (وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ)، (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) و (وَهُمْ رَاكِعُونَ)

به صیغه جمع آمده است، با این وجود بین شیعه و سنی متفق علیه است که منظور شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است. (2)

آری، عملی را که امیرالمؤمنین علیه السلام انجام می دهند با عمل همه (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) معادل است، کاری را که آن حضرت در تصدیق رسول الله صلی الله علیه وآله انجام دادند که تصدیق اعتقادی، قولی و فعلی بود تا حدی که جانشان را فدای رسول خدا کردند و در لילה المیت، در بستر آن حضرت خوابیدند و خودشان را در معرض خطر قرار دادند؛ همه این ها، تصدیق است، چه کسی چنین کارهایی را انجام داده است؟

فراتر این که نه تنها عمل امیرالمؤمنین علیه السلام معادل عمل آنان است؛ بلکه عمل آن حضرت از عمل همه جن و انس افضل است، مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله در قضیه قتل عمرو بن عبدود، نفرمودند:

لضربة على يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين: (3)

ص: 36

1- .سوره مائده(5):آیه 55.

2- .تفسیر العیاشی: 328/1، حدیث 139، تفسیر القمی: 170/1، الأمالی، شیخ صدوق: 186، تفسیر مجمع البیان: 362/3، المناقب، ابن شهر آشوب: 208/2-210، تفسیر جامع البیان: 389/6، تفسیر ابن ابی حاتم: 1162/4، حدیث 6551، تاریخ مدینه دمشق: 357/42، شواهد التنزیل: 209/1، حدیث 216، الدر المنثور: 293/2، فتح القدییر: 53/2، کنز العمال: 108/13، حدیث 36354.

3- .این حدیث شریف در منابع اهل سنت با تعبیرهای گوناگونی آمده است. ر.ک: ینابیع الموده: 412/1، حدیث 5، السیره الحلبیه: 643/2، الموافق، قاضی ایجی: 628/3، المستدرک علی الصحیحین: 32/3، تاریخ بغداد: 19/13، شواهد التنزیل: 14/2، حدیث 636، کنز العمال: 623/11، حدیث 33035 و از منابع شیعی ر.ک: المناقب، ابن شهر آشوب: 327/2، الطرائف: 514، اقبال الأعمال: 267/2، کشف الغمه: 148/1، حدیث 102، حلیة الأبرار: 160/2، بحار الأنوار: 165/36، حدیث 147.

يك ضربه شمشير على عليه السلام در روز خندق (که بر عمرو بن عبدود وارد کرد) از عبادت جن و انس برتر است.

در تفاسیری که به جنبه های ادبی آیات توجه می شود؛ هم چون الکشاف زمخشری و برخی تفاسیر و کتب دیگر این پرسش را مطرح می نمایند که چرا آیه ولایت به صیغه جمع آمده با این که منظور شخص امیرالمؤمنین می باشد؟!

آن ها چند نکته ذکر می کنند که در کتاب تشیید المراجعات در ذیل آیه ولایت ذکر کرده ام. (1)

بنابر آن چه گذشت کلمه «المتقون» در زیارت جامعه، ممکن است به این آیه مبارکه اشاره باشد که در این زمینه نکته جالبی در تفسیر طبری آمده است. ابن تیمیه نیز این مطلب را عنوان کرده است.

نقل شده در جلسه يك عالم سنی سؤال شد که مراد از (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ) کیست؟ آن عالم گفت: ابوبکر است.

شخصی شیعی در آن جا بود و گفت: نه، منظور علی علیه السلام است.

وی در پاسخ گفت: اگر منظور علی باشد، تو که معتقد به عصمت علی بن ابی طالب هستی و این عقیده با آیه سازگار نیست؛ چرا که هر چند در ذیل آیه آمده است: (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)، اما بعد از این آیه آمده است:

(لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي 3.

ص: 37

تا خداوند بدترین اعمالی که از آنان سر زده است بیامرزد و آنان را به بهترین اعمالی که انجام می دهند پاداش و جزا دهد.

بنابراین نباید حتی از نظر شما منظور از این آیه، علی بن ابی طالب باشد، چون با عصمت منافات دارد.

ولی روشن است که این عالم سنی ندانسته یا اعمال غرض کرده و تعصب نموده است؛ چرا که خداوند متعال در سوره فتح به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

(لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ)؛ (2)

تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را که به تو نسبت می دادند ببخشد.

این چه گناهی بوده که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبلا سر زده؟ و چه گناهی بوده که بعد از آن حضرت صادر شده است؟

هر چه درباره این آیه پاسخ دهند، همان پاسخ را درباره آن آیه خواهیم داد.

این آیات با عصمت هیچ منافاتی ندارند؛ نه با عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نه با عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام.

البته به جهت وجه عدم منافات باید به تفاسیر مراجعه نمود. 2.

ص: 38

1- سوره زمر (39): آیه 35.

2- سوره فتح (48): آیه 2.

الصادقون؛

گواهی می‌دهم که راستگویان، شما هستید.

ائمه ما علیهم السلام راستگویان هستند. این عبارت به آیه دیگری اشاره دارد که می‌فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الاهی را پیشه سازید و با راستگویان باشید.

ائمه ما کسانی هستند که خداوند متعال امر کرده است که ما با آن‌ها باشیم، از این رو در شهادت ثالثه زیارت جامعه به حضور آنان خطاب می‌کنیم که شما چنین هستید و خدا امر کرده است که ما با شما باشیم.

از طرف دیگر، در روایات معتبره وارده از اهل عصمت، آمده که مراد از راستگویان، ائمه علیهم السلام هستند.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

إيانا عنی؛ (2)

منظور از راستگویان ما هستیم.

احمد بن محمد گوید: از امام رضا علیه السلام درباره آیه (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ

الصَّادِقِينَ) پرسیدم، فرمود:

الصادقون: الأئمة الصديقون بطاعتهم؛ (3)

«صادقون» ائمه هستند که در طاعت خدا (صدیق) می‌باشند.

ص: 39

1- .سوره توبه(9):آیه 119.

2- .الكافي: 208/1.

3- .بصائر الدرجات: 51، حدیث 14، بحار الأنوار: 31/24، حدیث 5.

ممکن است کسی ادعا کند که من نیز صدیق هستم، یا صدیق بودن را برای کسی ادعا کند، اما شاهد صدق لازم است. این ادعا در مقام اثبات دلیل می خواهد. از این رو ائمه ما در طاعت، ایمان، تقوا، محبت به خداوند متعال و در دفاع از رسول خدا صلی الله علیه وآله و دین صدیق بودند.

خداوند متعال می فرماید: با راستگویان باشید. کون و بودن با راستگویان مقدمه دارد، هر کسی این توفیق را ندارد. نخست بایستی تقوا باشد، آن گاه بودن با صادقان. غیر متقی لیاقت بودن با صادقان را ندارد.

در منابع سنی فراوان روایت نقل شده که مراد از صادقان در این آیه، ائمه علیهم السلام هستند. عجیب این که آنان به این حقایق اقرار می کنند، اما در عین حال از آن بزرگواران اعراض می کنند که

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ)؛ ⁽¹⁾

در حالی که یقین به آیات الاهی داشتند، از روی ظلم و سرکشی (آیات الاهی را) انکار کردند.

مالك بن انس، ابوبکر بن جعابی، ابن مردویه اصفهانی، ابواسحاق ثعلبی، ابونعیم اصفهانی، حاکم حسکانی، خطیب خوارزمی، ابن عساکر دمشقی، سبط ابن جوزی، ابوالحجاج مزی، جلال الدین سیوطی، جمال الدین زرنندی، ابن حجر مکی، قاضی القضاة شوکانی و شهاب الدین آلوسی که هر کدام در زمان خود بزرگی بوده اند از بزرگان

صحابه و تابعین روایت کرده اند که مراد از «الصادقین» در این آیه، ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند. ⁽²⁾

ص: 40

1- سوره نمل (27): آیه 14.

2- ر.ك: نظم درر السبطين: 91-92، فتح القدیر: 414/2، صحیح ابن حبان: 162/8-163، الدر المنثور: 289/3، والدیباچ علی صحیح مسلم: 115/6، المناقب، خوارزمی: 280، شواهد التنزیل: 343/1، حدیث 355 و 345، حدیث 357، تاریخ مدینه دمشق: 361/42 و 200/50 و 201، تهذیب الكمال: 84/5، فتح الباری: 22/10، المعجم الکبیر: 46/19 و 47، کتاب التوابع ابن قدامه: 100.

با توجه به این آیه، نکاتی قابل ذکر است:

نکته یکم. عصمت.

این آیه بر عصمت دلالت دارد، وقتی می فرماید: با راستگویان باشید، به عصمت ائمه اطهار علیهم السلام اشاره دارد.

چون هر گاه این آیه مبارکه بر کسی خوانده شود که اهل لسان باشد و یا ترجمه آن برای اهل هر لغتی گفته شود همه می فهمند که مراد، بودن جسمی نیست. وقتی کسی می گوید: من با فلانی هستم؛ یعنی در عقیده و فکر و عمل، تابع فلانی هستم.

پس «با صادقان باشید» به معنای اقتدا و تبعیت است و بنابراین باید این صادقان معصوم باشند، وگرنه تناقض لازم می آید. چون اگر معصوم از گناه و خطا نباشد ممکن است کار خلافی انجام دهد، که البته تبعیت از او در آن کار جایز نیست، و حال آن که امر به بودن با او و تبعیت از او مطلق می باشد و دلالت دارد بر این که هر چه می گوید یا انجام می دهد حق است. نتیجه این که در آن کار هم با او باشیم و هم نباشیم، و این محال است. پس باید

«الصادقین» در آیه معصوم باشند.

نکته دوم. وجود صادقان.

این آیه بر وجود صادقان به معنای مذکور در هر زمانی دلالت دارد؛ چرا که آیه برای عموم مسلمانان تا روز قیامت آمده است؛ یعنی ای مسلمان ها! از امروز تا روز قیامت با صادقان باشید، لابد در هر زمانی باید یکی از این صادقان وجود داشته باشد، تا مردم با صادقان باشند؛ وگرنه امر به بودن با صادقان و اقتدا به آن ها، معنا نخواهد داشت.

اکنون این پرسش مطرح است که صادق در هر زمان کیست؟

آیا افرادی چون منصور دوانیقی، متوکل عباسی... معاویه، عثمان، شیخین صادق هستند؟ با توجه به آیه مبارکه می توان فهمید که باید در هر زمانی معصومی وجود داشته باشد.

نکته سوم. وجود معصوم.

قرار شد در هر زمانی معصومی باشد، برای چه؟ برای این که او قدوه، اسوه و هادی انسان ها باشد؛ برای این که مرشد و رهبر مردم باشد و مردم از او پیروی و اطاعت کنند.

بنابراین، امام علیه السلام در این عالم وظیفه ای دارد و مردم باایمان نیز وظایفی در رابطه با امام دارند، او هادی است و مردم باید به هدایت او اهتدا کنند.

از طرفی، تحقق هدایت او در عالم به تمام معنای هدایت این است که او قدرت و نفوذ کلمه داشته باشد و جامعه شنوای سخن او باشند، و به طور واقعی از او اطاعت و تبعیت کنند.

پرسش این است که اکنون امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غایب است، چگونه مردم از او پیروی کنند؟

در پاسخ این اشکال می گوئیم: خداوند امامی را نصب فرموده است و وظیفه امام، قبول مسئولیت است که آن را پذیرفته. آیا مردم به وظیفه خود عمل نموده اند؟ پس مردم هستند که در رابطه با امام مقصرند و آن ها باعث محرومیت خود می باشند و هر گاه لیاقت پیدا کنند دوران غیبت تمام می شود.

نکته چهارم. سخنی با فخر رازی.

فخر رازی در ذیل این آیه، به دلالت آن بر عصمت اقرار می کند. او گریزی

نداشت و ناچار بود که اعتراف نماید؛

چرا که این امر برهانی است، وگرنه تناقض لازم می آید. نمی شود خداوند به نحو اطلاق به بودن با صادقان امر کند و آن ها معصوم نباشند، این ممکن نیست. از این رو غیر معصوم اطاعت مطلقه و ولایت مطلقه ندارد. این واقعیتی است

انکارناپذیر، فخر رازی در این زمینه می نویسد:

إنه تعالى أمر المؤمنين بالكون مع الصادقين، ومتى وجب الكون مع الصادقين فلا بد من وجود الصادقين في كل وقت، وذلك يمنع من إطباق الكل على الباطل، ومتى امتنع إطباق الكل على الباطل، وجب إذا أطبقوا على شيء أن يكونوا محقين. فهذا يدل على أن إجماع الأمة حجة؛ (1)

خداوند به مؤمنان دستور داده است که با صادقان باشند و آن گاه که بودن با صادقان واجب شد، به ناچار باید صادقان در هر زمان وجود داشته باشند و همین مطلب ثابت می کند که تمام امت هرگز بر باطل نیستند و به ناچار بر هر چه اجماع و اطباق نمودند، باید حق باشد و همین مطلب دلیل بر حجت بودن اجماع امت است.

خلاصه، هر جا اطاعت به طور اطلاق باشد آن جا حق و حقیقت و عصمت می باشد، وگرنه اطاعت مطلقه نخواهد بود، مثلاً:

خداوند متعال فرموده:

(وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)؛ (2)

به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید. 3.

ص: 43

1- تفسیر رازی: 230/16.

2- سوره بقره (2): آیه 83.

در آیه دیگر فرموده:

(قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)؛ (1)

بگو: بیایید تا آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید.

در آیه دیگر می خوانیم:

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا* وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا)؛ (2)

و پروردگارت فرمان داده که تنها او را پرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از آن دو یا هر دو آن ها نزد تو به سن پیری برسند کمترین اهانتی (گفتن اف) به آنان مکن و بر سر آن ها فریاد مزن؛ بلکه با گفتار

لطیف و بزرگوارانه با آن ها سخن بگو و بال های تواضع خود را از روی محبت در برابرشان پهن کن و بگو: پروردگارا! آن ها را مشمول رحمت خویش قرار ده؛ همان گونه که در دوران کودکی مرا تربیت کرده اند.

اطاعت و احترام از والدین این قدر مهم است؛ در عین حال می فرماید:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛ (3)8.

ص: 44

1- سوره انعام(6): آیه 151.

2- سوره اسراء(17): آیه 23 و 24.

3- سوره عنکبوت(29): آیه 8.

اگر پدر و مادرت تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری؛ از آن ها پیروی نکن!

یعنی اطاعت مطلقه نسبت به والدین نیست؛ چرا که این اطاعت مطلقه همیشه مقرون با عصمت است.

از این رو فخر رازی ناچار می شود که برهان را بپذیرد و نمی تواند منکر بشود.

وی در مورد دیگر به نکته دوم هم اقرار می کند و می نویسد:

آری، صادقان باید در هر زمانی باشند، خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» به عموم مسلمانان تا روز قیامت است. اگر فردی صادق نباشد، بودن با صادقان محال خواهد بود.

فخر رازی پس از اقرار به هر دو مورد می گوید:

سلمنا ذلك، لكن لم لا يجوز أن يكون الصادق هو المعصوم الذي يمتنع خلو زمان التكليف عنه، كما تقوله الشيعة؟

برای چه جایز نباشد که صادق همان معصومی باشد که ممتنع است زمان از وی خالی باشد؛ همان گونه که شیعه به آن قائل است.

بنابراین است که در هر زمان یکی از صادقان وجود داشته باشد، این صادق، آن صادقی نیست که شیعیان می گویند، آن معصوم، معصومی

نیست که شیعیان می گویند، چرا؟ به خاطر این که مردم به او دسترسی ندارند تا با او باشند تا و «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» تحقق پیدا بکند. (1)

سخن در این است که آیا این جا قصور هست یا تقصیر؟ آیا این قصور و یا تقصیر از مردم است یا از صادقان؟

روشن است که همه پیشوایان از اهل بیت در بین مردم بودند و مردم به آن 1.

ص: 45

بزرگواران دسترسی داشتند. اما مردم با آن ها چه کردند؟ اکنون که نوبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رسید، مردم به آن حضرت دسترسی ندارند و حضرتش غایب اند، آن یازده امام قبلی که غایب نبودند؟ آیا چنین عذری پذیرفته است که انسان به واقعیت اقرار نکند و بهانه بتراشد؟

خداوند متعال امام زمان علیه السلام را برای اقامه عدل قرار داده است، خود آن حضرت نیز برای این کار آمادگی دارند. پس چرا اقامه عدل تحقق پیدا نمی کند؟

این بهانه نمی تواند از مصداقیت ائمه برای آیه مبارکه مانع باشد، که مصداق آیه فقط و فقط ائمه علیهم السلام هستند.

فخر رازی می گوید: مقصود از «صادقان» مجموع امت است، امت من حیث المجموع معصوم است، در آن

صورت معنای آیه چنین می شود: «یا ایها الذین آمنوا کونوا مع الذین آمنوا».

اگر مراد از امت، جز اهل بیت علیهم السلام باشد، امت بدون اهل بیت، امت نیست. اگر مقصود این است که همه افراد امت که اهل بیت معصومین علیهم السلام نیز داخل باشند که «ان امتی لا تجتمع علی خطأ» اما به وجود معصوم؛

البته ما نیز این مطلب را قبول داریم، باز دویاره برگشت به ائمه علیهم السلام خواهد بود.

گفتنی است که این مورد از جاهایی است که فخر رازی هیچ راهی برای تشکیک نداشته، اما خواسته به واقعیت اقرار نکند.

آن چه گذشت نکاتی بود در آیه مبارکه که وقتی با کلمه «الصادقون» به امام علیه السلام خطاب می کنیم چقدر مطلب وجود دارد. این که فرموده اند: زیارت جامعه را در مشاهد مشرفه بخوانیم و ائمه علیهم السلام را به این حقایق مورد خطاب قرار دهیم بی جهت نیست. البته باید به معانی این زیارت که می خواهیم به آن حضرات خطاب کنیم توجه داشته باشیم.

المصطفون؛

گواهی می‌دهم که شما برگزیدگان هستید.

ائمه علیهم السلام برگزیدگان هستند؛ کسانی که اصطفاء، انتخاب، اجتناب و اختیار شده‌اند. این واژگان تا حدودی مترادف هستند، اگر بخواهیم مترادف در لغت عرب را منکر بشویم، اختلافات و تمایزاتی باید تصور بکنیم و اگر به مترادف قائل باشیم این گونه خواهد بود که خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را انتخاب و اختیار کرده است.

درباره کلمه «المصطفون» آیات متعددی داریم و در این زمینه احادیثی نیز نقل شده است که پیش تر برخی از احادیث صحیح را از کتاب های اهل تسنن و صحیحین نقل کردیم. (1)

در آیه ای می‌خوانیم:

(قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ)؛ (2)

بگو: حمد مخصوص خداوند است و سلام بر بندگان برگزیده او. آیا خدا بهتر است یا بت‌هایی که همتای وی قرار می‌دهید؟

به راستی منظور از عباد، چه کسانی هستند؟

نظیر این را در آیه دیگر می‌فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ)؛ (3)

بلکه آنان بندگان شایسته او هستند.

ص: 47

1- ر.ك: جلد یکم، صفحه 219-221 از همین کتاب.

2- سوره نمل (27): آیه 59.

3- سوره انبیاء (21): آیه 26.

عباد مکرم چه کسانی هستند؟

در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ

بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ (1). ر.ك: تفسیر فرات کوفی: 145، حدیث 11، تفسیر القمی: 209/2، بحار الأنوار: 222/23، حدیث 28، باب 12. (2)

خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برتری داد. آنان فرزندان بودند که از (جهت پاکی و فضیلت) برخی از نسل برخی دیگر برترند و خداوند شنوا و داناست.

و در آیه دیگری می فرماید:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا)؛ (3)

سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

در تفاسیر آمده است که منظور آل محمد علیهم السلام هستند. (3)

سدیر گوید: امام باقر علیه السلام درباره آیه (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى

الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) فرمود:

نحن منهم ونحن بقية تلك العترة؛ (4)

ما از آن ها هستیم و ما یادگار آن عترتیم.

و بنا به روایتی، منظور آل ابراهیم هستند و یا مستقلاً در خود آیه عنوان «آل محمد» وجود داشته است که روایاتی در این زمینه نقل شده است. البته اگر ظاهر این روایات را اخذ نکنیم، شبهه تحریف قرآن پیش می آید، ولی این آیه و نظیر آن در آیات 4.

ص: 48

1- .سوره آل عمران

2- :آیات 33 و 34.

3- .سوره فاطر(35):آیه 32.

4- .تفسیر العیاشی: 168/1، حدیث 29، بحار الأنوار: 225/23، حدیث 44.

قرآن مجید کم نیستند که نامی از امیرالمؤمنین، یا از اهل بیت و یا از آل محمد و یا امثال آن ها آمده است. هشام بن سالم گوید:

سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا) .

فقال: هو آل إبراهيم وآل محمد على العالمين فوضعوا اسما مكان اسم؛ (1)

از امام صادق علیه السلام از این فرمایش خدای تعالی پرسیدم؟

فرمود: همان آل ابراهیم و آل محمد هستند که بر جهانیان برتری داده شدند؛ پس نامی را مکان نام دیگر قرار دادند.

در روایت دیگری ایوب گوید:

سمعني أبو عبدالله عليه السلام وأنا أقرأ: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) .

فقال لي: «وآل محمد»، كانت فمحوها وتركوا آل إبراهيم وآل عمران؛ (2)

در حالی که این آیه را می خواندم امام صادق علیه السلام به من فرمود: «و آل محمد» نیز در آن بوده است؛ آن را حذف کردند و آل ابراهیم و آل عمران را باقی گذاردند.

اما علمای ما این روایات را به نحوی تفسیر و یا تأویل نموده و یا به عنوان شأن نزول ذکر می کنند که بر تحریف قرآن دلالت نکند؛ چرا که باید قرآن را از تحریف در الفاظ، از زیادی و یا نقصان منزه بدانیم.

درباره آیه مبارکه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) (3) نیز روایات فراوان آمده است. در بصائر الدرجات آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود: 2.

ص: 49

1- همان: 1/168، حدیث 30، همان: 23/225، حدیث 45.

2- همان: 1/169، حدیث 34، همان: 23/227، حدیث 48.

3- سوره فاطر (35): آیه 32.

هی فی ولد علی و فاطمة علیهم السلام؛(1)

این آیه درباره فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام نازل شده است.

و در کتاب الکافی از امام باقر علیه السلام در ذیل ادامه آیه شریفه (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ

سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ) می فرماید:

السابق بالخیرات: الإمام، والمقتصد: العارف للإمام، والظالم لنفسه: الذی لا یعرف الإمام؛(2)

امام، همان شتاب کننده به نیکی هاست، معتدل و میانه رو کسی است که حق امام را بشناسد و ستمگر به خویش کسی است که امام را نشناسد.

در این زمینه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که بعضی ادعا کردند که این آیه در فاطمیان ظهور دارد.

زیدیه ادعا کرده اند که این آیه درباره آن ها نازل شده است، امام صادق علیه السلام می فرماید:

لیس حیث تذهب لیس یدخل فی هذا من أشار بسیفه ودعا الناس إلی خلاف.

فقلت: فأی شیء الظالم لنفسه؟

قال: الجالس فی بیته لا یعرف حق الإمام، والمقتصد: العارف بحق الإمام، والسابق

بالخیرات: الإمام؛(3)

چنان که تو پنداری نیست. کسی که شمشیر کشد و مردم را به مخالفت فرا خواند در این آیه داخل نیست.

عرض کردم: پس ستمگر به خویشتن کیست؟2.

ص: 50

1- بصائر الدرجات: 65(باب 21).

2- الکافی: 214/1، حدیث 1، بحار الأنوار: 223/23، حدیث 35.

3- همان: 214/1، حدیث 2.

فرمود: کسی است که در خانه خود بنشیند و حق امام را شناسد و معتدل و میانه رو کسی است که حق امام را بشناسد و شتاب کننده به نیکی ها، امام است.

در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام می فرماید:

فنحن الذين اصطفانا الله عز وجل وأورثنا هذا الذي فيه تبيان كل شيء؛(1)

ما همان کسانی هستیم که خدای تعالی برگزیده و این کتاب را به ارث بخشیده است؛ کتابی که در آن همه چیز بیان شده است.

در روایت دیگری راوی درباره این آیه از امام رضا علیه السلام می پرسد، حضرت می فرماید:

ولد فاطمة عليها السلام و السابق بالخيرات: الإمام، والمقتصد: العارف بالإمام، والظالم لنفسه: الذي لا يعرف الإمام؛(2)

منظور فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می باشند و منظور از شتاب کنندگان به نیکی ها امام و میانه رو کسی است که امام را بشناسد و ستمگر به خویشان کسی است که امام را نمی شناسد.

هم چنین از دیگر ائمه علیهم السلام روایاتی نقل شده که این آیه درباره آن بزرگواران است. در الاحتجاج آمده است که ابوبصیر گوید:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن هذه الآية: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) .

قال: أي شيء تقول؟

قلت: إنني أقول إنها خاصة لولد فاطمة عليها السلام.

فقال عليه السلام: أما من سل سيفه ودعا الناس إلى نفسه إلى الضلال من 6.

ص: 51

1- الكافي: 226/1، حديث 7، بحار الأنوار: 134/17، حديث 10.

2- همان: 215/1، حديث 3، تفسير نور الثقلين: 361/4، حديث 76.

ولد فاطمة عليها السلام وغيرهم فليس بداخل في الآية.

قلت: من يدخل فيها؟

قال: الظالم لنفسه الذي لا يدعو الناس إلى ضلال ولا هدى، والمقتصد منا أهل البيت هو

العارف حق الإمام، والسابق بالخيرات هو الإمام: (1)

از امام صادق عليه السلام درباره آیه شریفه «ثُمَّ أُورَثْنَا...» پرسیدم.

فرمود: نظر تو چیست؟

عرض کردم: بندگان برگزیده فقط فرزندان حضرت فاطمه عليها السلام هستند.

فرمود: اما آن گروه از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله عليها که دست به شمشیر برده و با گمراهی مردم را به سوی خود فرا می خوانند و دیگر مردمان، مشمول این آیه شریفه نمی شوند.

گفتم: چه کسانی شامل این آیه می شوند؟

فرمود: منظور از ستم گر به خود کسی است که مردم را نه به گمراهی فرا می خوانند و نه به هدایت دعوت می کند و میانه رو از ما اهل بیت کسی است که حق امام را به خوبی بشناسد و سبقت گیرنده به نیکی ها، همان امام است.

در المناقب ابن شهر آشوب آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود:

نزلت فی حقنا وحق ذریاتنا خاصة؛ (2)

این آیه به خصوص در حق ما و حق فرزندان ما نازل شده است.

در مورد دیگری می فرماید:

هی لنا خاصة وایانا عنی؛ (3)

این آیه در خصوص ماست و فقط ما منظور شده ایم. 0.

ص: 52

1- الاحتجاج: 138/2 و 139، این حدیث در بحار الأنوار: 215/23، حدیث 5 با اندکی تفاوت نقل شده است. (2 و 3) المناقب، ابن شهر آشوب: 274/3، بحار الأنوار: 222/23، حدیث 28 و 223، حدیث 29 و حدیث 30.

در روایت دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید:

هم آل محمد علیهم السلام؛(1)

آنان همان آل محمد علیهم السلام هستند.

بنابراین روایات، این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام می باشد؛ یعنی کلمه «المصطفون» در زیارت جامعه به این آیات اشاره دارد.

اصطفاء در لغت

راغب اصفهانی در معنای واژه «اصطفی» مطلب لطیفی دارد. وی می گوید:

واصفاء الله بعض عباده قد یکون بایجاده تعالی إیاه صافیا عن الشوب الموجود فی غیره، وقد یکون باختیاره وبحکمه وإن لم یتعر ذلك من الأول؛(2)

خداوند متعال کسانی را که اصطفاء و اختیار می کند، دو قسم هستند:

یک قسم کسانی هستند که از اول پاک و پاکیزه خلق کرده است؛ اصلا از اول آن ها را چنین خلق می کند....

اگر این کلام تمام باشد، معلوم می شود که وجود ائمه علیهم السلام و اصل خلقتشان با خلقت دیگر مردم تفاوت دارد.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه اصطفاء(3) از حلیمی که یکی از بزرگان محدثان و مفسران پیشین اهل سنت است، کلام جالب مفصلی نقل می کند که او بر این معنا برهان اقامه می کند که وجود انبیا و اصل خلقتشان، از نظر روحی و جسمی با

ص: 53

1- المناقب، ابن شهر آشوب: 247/3، بحار الأنوار: 223/23، حدیث 30.

2- المفردات فی غریب القرآن: 283.

3- سوره آل عمران(3): آیات 33 و 34.

دیگر مردم متفاوت است. اصلاً اصل آفرینش آن ها فرق می کند. (1) و کلام راغب اصفهانی به همان مطالب اشاره دارد.

اگر این نظریه به اثبات برسد، انصافاً مطالب جالبی خواهد بود، ممکن است به راحتی نتوانیم بپذیریم که اصلاً خلقت آن ها با خلقت ما فرق می کند؟ یا این که لازمه آن شبهه جبر می باشد؛ ولی اگر آن مطالب تمام باشد، شبهه جبر هم جواب دارد.

بنابراین، کسانی را که خدای متعال برگزیده، از همان اول، از همه شوب ها پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر هستند.

شوب ها عبارت از شك، شبهه، جهل و انواع و اقسام ادناس و ارجاس است که در آیه تطهیر می فرماید: (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) (2).

یعنی «رجس» به هر معنایی که باشد، از اهل بیت علیهم السلام «اذهاب» شده و این به معنای رفع بعد الوجود نیست، بلکه دفع است.

پس معلوم می شود که این کلام، به قرآن برمی گردد و ادله و براهین ما نیز در خصوص ائمه علیهم السلام تمام می شود. البته انبیا نیز همین طور هستند و مقام عصمت را دارند.

فخر رازی در ادامه، کلام حلیمی را نقل می کند که حضرت علی علیه السلام فرمود:

علمنی رسول الله صلی الله علیه وآله ألف باب من العلم واستنبطت من کل باب ألف باب؛ (3)

رسول خدا صلی الله علیه وآله هزار باب از علم را به من تعلیم داد و از هر بابی نیز هزار باب استنباط کردم. 8.

ص: 54

1- تفسیر رازی: 22/8 و 23.

2- سوره احزاب (33): آیه 33.

3- تفسیر رازی: 23/8.

آری، این بزرگواران موجودات خاص استثنایی هستند.

از طرفی دلالت کلمه «اصطفاء» بر افضلیت واضح است، در تفسیر طبری آمده است:

عن الحسن فی قوله: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ إِلَى قَوْلِهِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)، قال: فضلهم الله على العالمين بالنبوة على الناس كلهم كانوا هم الأنبياء الأتقياء

المطيعين لربهم؛(1)

امام حسن علیه السلام درباره این آیه فرمود: خدای تعالی آنان را به تمامی مردم با قرار دادن نبوت در آنان، برتری داد؛ چرا که آنان همان انبیای پرهیزکارند که مطیع پروردگارشان می باشند.

از طرف دیگر اگر کلمه «العالمین» عالم علوی را نیز در بر بگیرد، این آیه مبارکه از دلایل افضلیت ائمه علیهم السلام از فرشتگان حتی فرشتگان مقرب خواهد بود.

نکته سوم. اعلم بودن اهل بیت

نکته سوم این که آیه مبارکه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ ...) بر اعلمیت دلالت می کند، زیرا اگر منظور از «کتاب»، قرآن مجید باشد، قرآن اشرف کتاب های آسمانی است. آن چه در آن کتب بوده در قرآن موجود است. پس کسی که وارث قرآن می شود از کسانی که صاحبان کتاب های پیشین بوده اند، افضل و اعلم خواهد بود.

و اگر منظور از «کتاب»، چیز دیگری باشد که قرآن نیز در ضمن آن باشد، دلالت بهتر خواهد بود.

و در نتیجه ائمه علیهم السلام از همه پیامبران الاهی، غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به طور مطلق اعلم و افضل خواهند بود. 8.

ص: 55

در کتاب غایة المرام در ذیل آیه «اصطفاء» روایات مفیدی نقل شده است. ابواسحاق ثعلبی از مفسران بزرگ قرن چهارم در تفسیر خود به سند از اعمش از ابی وائل نقل می کند:

قرأت فی مصحف عبدالله بن مسعود: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ) وَ آلَ مُحَمَّدٍ (عَلَى الْعَالَمِينَ)؛ (1)

در مصحف عبدالله بن مسعود خواندم که نوشته بود: «همانا خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم» و آل محمد علیهم السلام «را بر تمام عالمیان برتری داد».

البته ما این روایت ها را به گونه ای توجیه می کنیم که بر تحریف قرآن مجید دلالت نکنند.

در این زمینه از طرق ما نیز روایات متعددی نقل شده است. برای نمونه، شیخ طوسی رحمه الله در الامالی به سند روایت می کند که راوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که این گونه قرائت کرد:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ) وَ آلَ مُحَمَّدٍ (عَلَى الْعَالَمِينَ) .

قال: هكذا نزلت؛ (2)

و فرمود: این آیه این گونه نازل شده است.

شیخ طبرسی رحمه الله نیز در مجمع البیان می نویسد:

وفی قراءة أهل البيت عليهم السلام «وآل محمد على العالمين»؛ 6.

ص: 56

1- غایة المرام: 270/3، بحار الأنوار: 228/23، حدیث، العمده:، حدیث، شواهد التنزیل: 152/1، حدیث 165، به نقل از تفسیر

الثعلبی: 53/3. گفتنی است که: در تفسیر الثعلبی به جای «آل محمد»، «آل عمران» جایگزین شده است.

2- الامالی، شیخ طوسی: 300، حدیث 592، بحار الأنوار: 222/23، حدیث 26.

و در قرآنی که از اهل بیت علیهم السلام وارد شده، آمده است: «وآل محمد علی العالمین».

یکی از وجوه این گونه روایات اختلاف قرائات است. (1)

عیاشی نیز در تفسیر خود روایتی را نقل می کند که هشام بن سالم گوید:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا) .

فقال: هو آل إبراهيم وآل محمد علی العالمین، فوضعوا إسماء مکان اسم؛ (2)

از امام صادق علیه السلام از این فرمایش خدای تعالی که (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا) پرسیدم.

فرمود: همان آل ابراهیم و آل محمد هستند که بر جهانیان برتری داده شدند؛ پس نامی را مکان نام دیگر قرار دادند.

ذکر این نکته جالب است که در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تأکید شده که به هنگام صلوات «آل محمد» را هم بگویید و از صلوات بی ذکر «آل» نهی فرموده اند، از جمله این حدیث است که:

لا تصلوا علی الصلاة البتراء؛ (3)

بر من صلوات و درود ناقص نفرستید.

بعضی از مخالفان اهل بیت رسول الله می گویند: مراد از «آل محمد» امت محمد صلی الله علیه وآله می باشد؛ ولی در عین حال به هنگام صلوات بر پیامبر اکرم، 4.

ص: 57

1- تفسیر مجمع البیان: 278/2.

2- تفسیر العیاشی: 168/1، حدیث 30، بحار الأنوار: 225/23، حدیث 45.

3- ر.ك: وسائل الشیعه: 207/7، حدیث 927، الصواعق المحرقة: 430/2، فصل یازدهم، آیه دوم، ینابیع الموده: 37/1، حدیث 14.

«وآله» را نمی گویند.

روایت جالبی درباره آل محمد از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ابوعمرو زبیری از آن حضرت می پرسد:

ما الحجة في كتاب الله أن آل محمد هم أهل بيته؟

قال: قول الله تبارك وتعالى: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ «وآل محمد») هكذا نزلت على العالمين * ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

ولا يكون الذرية من القوم إلا نسلهم من أصلابهم.

وقال: (اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ) (1)94 وآل عمران وآل محمد؛ (2)

چه دلیلی از قرآن دارید که آل محمد، اهل بیت او هستند؟

فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: «به راستی خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم، آل عمران و آل محمد را بر تمام جهانیان اختیار کرد و برگزید» آیه چنین نازل شد. «آن ها فرزندان و خاندانی بودند که بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست» و ذریه از هر قومی جز فرزندان ایشان از صلب آن ها نخواهد بود.

و فرمود: «ای آل داوود و آل عمران و آل محمد شکرگزاری کنید؛ ولی عده کمی از بندگان من شکرگزارند».

بنابراین، از آیه مبارکه (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ) اعلم بودن اهل بیت علاوه بر عصمت و افضلیت آن بزرگواران به دست می آید. ما پیش تر گفتیم که «اصطفاء» به برکت 9.

ص: 58

1- .سوره سبأ(34):آیه 13.

2- .تفسیر العیاشی: 1/169 و 170، حدیث 35، بحار الأنوار: 227/23 و 228، حدیث 49.

عبودیت است و این چیزی است که در آیات قرآن نیز آمده است، آن جا که می فرماید:

(وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ)؛ (1)

و سلام بر بندگان او؛ همان هایی که برگزیده است.

روی عبودیت تأکید شده؛ چرا که عبودیت مقدمه رسیدن به کمالات و مقامات است؛ یعنی از این جا باید شروع کرد و راه این است.

آن بزرگواران قبل از رسیدن به آن مقامات و بعد از رسیدن نیز عبد بود و به عبادت مشغول بودند، به آیه مبارکه:

(وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ)؛ (2)

تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از آن او هستند و آن ها که نزد او هستند (فرشتگان) هیچ گاه از پرستش او تکبر ندارند و هرگز خسته نمی شوند.

و آن چه در ذیل آن آمده، توجه کنید، آن جا که امام علیه السلام به مفضل بن عمر می فرماید:

ويحك يا مفضل! ألتستم تعلمون أن «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» هم الملائكة، و«مَنْ فِي الْأَرْضِ» هم الجان و البشر و كل ذى حركة، فمن الذين فيهم و من عنده الذين قد خرجوا من جملة الملائكة.

قال المفضل: من تقول يا مولاي!

قال: يا مفضل! و من نحن الذين كنا عنده، ولا كون قبلنا ولا حدوث سماء ولا أرض ولا

ملك ولا نبى ولا رسول.... (3)3.

ص: 59

1- .سوره نمل(27):آیه 59.

2- .سوره انبياء(21):آیه 19.

3- .الهداية الكبرى:433.

اگر ما گفتیم ائمه علیهم السلام عبد هستند، ولی عبادی که خداوند متعال به برکت عبودیتشان این ها را به این جا رسانده است، آیا این را غلو می گویند؟

اطاعت کنندگان از خدا

اشاره

المطیعون لله؛

گواهی می دهم که شما فرمانبران از خدا هستید.

ائمه علیهم السلام مطیع خداوند متعال هستند. در توضیح این عبارت می گوییم: وقتی کسی را به اطاعت وصف بکنند و بگویند که این فرد هر که باشد مطیع خدا است، در حقیقت او را به ایمان وصف کرده اند؛ چون اطاعت، فرع ایمان است و آن، فرع معرفت می باشد. پس پیش از ایمان، او را به معرفت، وصف می کنند. پس اگر گفتند: فلانی مطیع خداوند است؛ یعنی خدا را شناخته، به خدا ایمان آورده و از خدا اطاعت می کند.

پس اعتراف و اقرار به عبودیت و اطاعت کسی به خدای سبحان؛ یعنی وصف او به ایمان و قبل از ایمان به معرفت.

بنابراین «المطیعون لله» یعنی «العارفون بالله، المؤمنون بالله، المطیعون لله». اما چه معرفتی؟ چه

یقینی؟ و چه عبودیتی؟

آن ها می گویند:

ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك بل وجدتك أهلا للعبادة فعبدتك؛⁽¹⁾

(خدایا!) عبادت کردن من برای تو نه به خاطر ترس از آتش دوزخ توست و نه به

ص: 60

1- روض الجنان: 27، مشارق الشموس: 88/1، شرح اصول کافی: 257/1، عوالی اللالی: 20/1، بحار الأنوار: 186/67 و 197، مرآة العقول: 101/2.

خاطر رغبت به بهشت تو؛ بلکه تو را عبادت می کنم به خاطر این که تو را شایسته عبادت یافتم.

در این جا سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام روشن می شود که فرمودند:

لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقينا؛⁽¹⁾

اگر پرده های حجاب بالا رود یقین من بیشتر نمی شود.

وقتی آن حضرت چنین بفرمایند، آیا می شود ذره ای نسبت به خداوند متعال شك و جهلی و یا لحظه ای غفلت داشته باشد؟

ائمه علیهم السلام مصداق اتم «العلماء» هستند که خداوند متعال در قرآن فرمود:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛⁽²⁾

از میان تمام بندگان خدا، تنها عالمان از خدا می ترسند.

بلکه آن بزرگواران (وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ)؛⁽³⁾ «آن ها تنها از خداوند می ترسند و تنها ترس او را به دل راه

می دهند» هستند.

اطاعت از حضرت علی اطاعت از پیامبر خداست

اکنون در معنای اطاعت تأمل و آن را درک نماییم، اگر کسانی نسبت به خداوند متعال چنین اطاعتی داشته باشند که با وجود مقام «عند الله» بودن، «لا يستكبرون عن عبادته» «وهم من خشيته مشفقون» هستند، ناگزیر اطاعت از آن ها، اطاعت خداوند متعال می شود. در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

يا علي! من أطاعك فقد أطاعني ومن أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاك 8.

ص: 61

1- المناقب، ابن شهر آشوب: 317/1، تفسیر ابی السعود: 56/1، كشف الغمه: 169/1، الصراط المستقیم: 2301، بحار الأنوار: 153/40

و135/46، ینابیع الموده: 203/1، حدیث 8، مناقب خوارزمی: 375.

2- سوره فاطر (35): آیه 28.

3- سوره انبیاء (21): آیه 28.

ومن عصانی فقد عصی الله؛ (1)

ای علی! آن کس که تو را اطاعت کند مرا اطاعت نموده است؛ و آن کس که مرا اطاعت کند همانا خداوند را اطاعت کرده است. و آن کس که از تو سرپیچی نماید از من سرپیچی نموده است و هر کس از من سرپیچی نماید همانا از خداوند سرپیچی کرده است.

چرا اطاعت چنین فردی لازم است؟

چون تمام حرکات، سکنت، افعال و تروک او، اطاعت از خداوند متعال است. پس کسی که می خواهد مطیع خدا باشد باید از او اطاعت داشته باشد.

اطاعت کنندگان همان پیروزمندانند

با توجه به آن چه گذشت ذکر این آیه شریفه مناسب است که:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ)؛ (2)

و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت با او پرهیز نماید چنین کسانی همان پیروزمندان واقعی هستند.

در آیه دیگری «فوز» را به «عظمت» وصف کرده، می فرماید:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا)؛ (3)

و هر کس از خدا و رسولش اطاعت نماید، به رستگاری بزرگی دست یافته است.

اطاعت از امام، اطاعت از خدا و رسول است، و هنگامی که اطاعت با خشیت

ص: 62

-
- 1- الأمالی، شیخ طوسی: 552، المناقب، ابن شهر آشوب: 6/3، بحار الأنوار: 29/38، بشارة المصطفی: 420، حدیث 28 و ر.ك: المستدرک علی الصحیحین: 128/3.
 - 2- سوره نور (24): آیه 52.
 - 3- سوره احزاب (33): آیه 71.

باشد، فوز خواهد بود. آن گاه این پرسش مطرح می شود که مراد از فوز در این آیه چیست؟

در پاسخ این پرسش به قرآن مراجعه می کنیم که «فوز» را چگونه معنا می کند.

قرآن کریم در آیه دیگری آن گاه که نعمت های بهشتی را می شمارد می فرماید:

(وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛ (1)

خشنودی و رضای خداوند (از همه چیز برتر است) و پیروزی و رستگاری بزرگ همین است.

چه مقامی بالاتر از این؟!

نعمت های بهشتی در برابر (رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ) چیزی نیست.

روایتی را از مرحوم پدرم نقل می کنم، ایشان می فرمودند: در روایتی آمده است:

اصحاب سیدالشهداء سلام الله علیه در بهشت دور آن حضرت را گرفته و در محضرشان می نشینند و ملازم آن حضرت هستند و هم چنان به آن حضرت نگاه می کنند. و هر چه حوریان بهشتی با آن آرایش ها و... که دارند می آیند و التماس می کنند که به سراغ ما بیایید، آن ها از حضرت سیدالشهداء علیه السلام جدا نمی شوند. (2)».

ص: 63

1- .سوره توبه(9):آیه 72.

2- .کامل الزیارات: 168 و 169، حدیث 219، بحار الأنوار: 207/45 و 208، حدیث 13. در قسمتی از حدیث امام علیه السلام چنین می فرماید: «...و الخلق يعرضون وهم حداث الحسين عليه السلام تحت العرش وفي ظل العرش لا يخافون سوء الحساب يقال لهم: ادخلوا الجنة، فيأبون ويختارون مجلسه وحديثه، وإن الحور لترسل إليهم أنا قد اشتقناكم مع الولدان المخلدین، فما يرفعون رؤوسهم إليهم لما يرون في مجلسهم من السرور والكرامة...».

از طرف دیگر، اگر کسی این گونه خداوند متعال را عبادت بکند و مطیع او باشد، خداوند متعال تمام کائنات را در خدمت او و مطیع او قرار می دهد. البته این معنا را در فرازهایی از زیارت جامعه خواهیم خواند. در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

من خاف الله أخاف الله منه كل شيء، ومن لم يخف الله أخافه الله من كل شيء. (1)

به همین جهت، اطاعت اهل بیت علیهم السلام فرض و بر این اطاعت، امر شده است.

از این رو در اصول کافی بابی تحت این عنوان آمده است: «باب فرض طاعة الائمة عليهم السلام». (2)

بنابراین، اطاعت مطلقه با عصمت ملازمه دارد و تسلیم مطلق با ولایت تکوینی و تشریحی مساوی است.

در قرآن کریم آیه ای در فضیلت ائمه علیهم السلام آمده است که می فرماید:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا)؛ (3)

یا این که مردم بر آن چه به آنان (پیامبر و خاندانش) از فضلش بخشیده است حسد میورزند. همانا ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و حکومتی بزرگ به آنان عطا کردیم.

ص: 64

1- .الكافي: 68/2، حديث 3، بحار الأنوار: 381/67، حديث 32.

2- .همان: 185/1، باب فرض طاعة الائمة عليهم السلام. در این باب 17 حدیث نقل شده است.

3- .سوره نساء(4): آیه 54.

امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه فرمودند:

نحن المحسودون؛(1)

ما همان کسانی هستیم که بر ما حسد میورزند.

البته منظور از «مُلْكَاً عَظِیماً» ولایت تکوینی است که ما این شاء الله در جای خود در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد.

قائمان به امر خدا

القوامون بامرہ؛

گواهی می دهم که شما قائمان به امر خدا هستید.

ائمه علیهم السلام قائمان به امر خدا هستند. منظور از کلمه «القوام» کثیر القیام است از جهت این که صیغه مبالغه است، یا منظور نسبت می باشد مثل «عطار» که اگر کسی با عطر، سر و کار داشته باشد و تمام وقت و همه فکرش، در تهیه، حمل و نقل و عرضه آن باشد به عطر نسبت داده می شود و به او عطار می گویند، چون شغلش همین است.

در علم نحو درباره آیه: (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ) (2) می گویند: واژه «ظلام» به معنای افعال تفضیل نیست. (3)

چون اگر به معنای افعال تفضیل باشد، ماء نافیہ، تفضیل را از بین می برد و بقیه اش می ماند که در این صورت باید به

خداوند متعال نسبت ظلم

ص: 65

1- بصائر الدرجات: 55/ حدیث 3، الکافی: 206/1، حدیث 2. در این منبع از ابوالحسن علیه السلام نقل شده است، بحار

الأنوار: 286/23، حدیث، شواهد التنزیل: 183/1، حدیث 195. در این منبع از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

2- سوره فصلت (41): آیه 46.

3- شرح الفیه ابن مالک: 272 در این کتاب چنین آمده است: (ومع فاعل وفعال) -بفتحة فتشديد- (فعل) بفتحة فكسرة (فی نسب أغنى عن

الياء) السابقة (فقبل) إذ ورد كقولهم: لابن وتمر وطعم أى صاحب لبن وتمر وطعم، وليس فى هذين الوزنين معنى المبالغة الموضوعين

أى: خرج عليه قوله تعالى: (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ) أى بذى ظلم.

داده شود و این کفر است، بنابراین قول خدای متعال (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ) یعنی؛ نسبتی بین خدا و ظلم وجود ندارد، هم چنان است اگر گفته شود: فلانی عطار نیست، بلکه نجار است.

«قوام بأمره» را به معنای نسبت، بهتر است از این که أفعال التفضیل یعنی «كثير القيام بامر الله» باشد. اصلاً شأن آن بزرگواران قیام به امر خداوند متعال است، مثل عطار که شأن، شغل، فکر، وقت و تمام شئونش مربوط به عطر است، یا در هر حرفه ای دیگر مثل: نجار، بقال و... و این چیزی است که با توجه به حالات ائمه علیهم السلام به نظر این جانب می آید، نمی دانم کسی گفته یا نه، چون به شروح نگاه نمی کنم.

اکنون این پرسش مطرح است که چرا نفرمود: «الفعالون بأمره»، بلکه فرمود: «القوامون بأمره»؟

در این جهت به جنبه برپا داشتن و زنده نگه داشتن امر خدا اشاره شده است و زنده نگه داشتن هر چیزی بر حسب خود آن چیز است. زنده نگه داشتن، یعنی علاوه بر عمل کردن، منتشر کردن، تعلیم کردن و بیان کردن.

از طرفی، واژه «امر» در این جا اسم جنس است و به ضمیری که به خداوند متعال برمی گردد اضافه شده و آن گاه که اسم جنس اضافه شد بر عموم دلالت دارد.

به عبارتی دیگر «القوامون بامر الله» ای بکل امر الله.

وقتی امر خداوند متعال این گونه شرح شد، این آیه شریفه تفسیر خواهد شد که می فرماید:

(تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ) (1)

فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای (مقدر کردن) هر کاری نازل می شوند. 4.

ص: 66

بنابراین معنا، تمام خواست خداوند متعال و آن چه را که مربوط به حضرت حق است در برمی گیرد و قوام وجود و مقوم آن، ائمه علیهم السلام هستند.

البته ما به طور اجمال از امر خداوند متعال آگاه هستیم که همه چیز را شامل است، و در شرح «المستقرین فی أمر الله» نیز مطالبی بیان شد، ولی تفصیل آن را باید خود ائمه علیهم السلام بیان بکنند.

در شب قدر مراتب علوم ائمه علیهم السلام بالا می رود، و بر خواست و تقدیرات خداوند متعال نسبت به اشخاص و

امم اطلاع پیدا می کنند و در آن شب وظایف و تکالیف هر امام، در زمان خودش معین و ابلاغ می شود.

پس هر کاری را که ائمه علیهم السلام انجام بدهند و به آن قیام کنند، از خداوند متعال است و هر چه که انجام دهند عین صلاح و مصلحت است؛ سکوت کنند، بجنگند، شهید بشوند، زندان بروند و در حال غیبت باشند، قائمان به امر خداوند متعال هستند.

اساسا خواست خداوند متعال، در خارج به سکنات و حرکات امام علیه السلام تشخص می یابد. از این روست که در ادامه می خوانیم: «العاملون بإرادته» و در زیارت آل یاسین نیز آمده است: «ودلیل إرادته».

اگر بخواهیم به جایی برویم و به کسی نیاز داشته باشیم که آن جا را به ما نشان بدهد، نام آن شخص دلیل است.

ائمه علیهم السلام دلیل اراده خدا هستند، اگر بخواهیم از اراده باری تعالی آگاه شویم، باید ببینیم که آن بزرگواران چه کار کرده یا به چه چیزی امر می کنند، حرکت، سکون، گفتار و کردار ائمه علیهم السلام برای ما، دلیل بر اراده خداوند متعال در هر مورد است و آن را نشان می دهند. آیا این غلو است؟!!

در حدیث قدسی آمده است که خداوند متعال می فرماید:

عبدی أظننی تکن مثلی أنا أقول للشیء: کن! فیکون وأنت تقول للشیء:

بنده من اطاعت مرا کن، مثل من خواهی شد.

این حدیث نیز با کلمه «عبدی» شروع شده است، ما هم تأکید می کنیم، که باید از بندگی شروع بشود. آری، انسان از طریق عبودیت و طاعت به جایی می رسد که به اذن خداوند متعال همه کائنات مطیع او می شوند.

در حدیث قدسی دیگر آمده است که خدای عزوجل می فرماید:

ما زال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أكون سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به

ویده التي يبطش بها...؛ (2)

همواره بنده به واسطه انجام نوافله ها به من نزدیک می شود تا این که گوش او می شوم تا به واسطه آن بشنود؛ برای او چشمش می شوم که به واسطه آن ببیند و دستش می شوم تا با آن بگیرد....

جالب این که این حدیث در شرح حافظ نووی بر صحیح مسلم (3) نیز آمده که چه قدر زیبا معنا کرده است.

پس باید از عبودیت شروع بشود تا به محبت برسد و محبت، قرب می آورد، اما چه قریبی؟!

در این حدیث نفرمود: «ما زال الرجل» یا «المؤمن»؛ بلکه فرمود: «ما زال العبد» این برای مطلق عبد است. پس اگر نسبت به ائمه علیهم السلام این گونه گفتیم، غلو است یا ایرادکننده مرضی در قلب دارد؟ ت.

ص: 68

1- شرح رساله حقوق الإمام زين العابدين عليه السلام: 410، الفوائد الرجالية سيد بحر العلوم: 39/1. با اندکی تفاوت.

2- ر.ك: المحاسن: 291/1، حدیث 243، الكافي: 352/2، حدیث 7، بحار الأنوار: 22/67، حدیث 21، جامع الأخبار: 88، معارج اليقين في اصول الدين: 205، حدیث 505.

3- ر.ك: شرح صحيح مسلم: 151/15. این حدیث در صحیح بخاری: 190/7، مجمع الزوائد: 269/10 به صورت کامل آمده است.

بنابر آن چه بیان شد این عبارت با عبارت قبلی از زیارت جامعه بر ولایت مطلقه دلالت دارد و ولایت مطلقه نیز بر عصمت دلالت می کند؛ یعنی کسی که در جمیع شئونش دلیل اراده خداوند متعال باشد، نمی تواند غیر معصوم باشد و غیر معصوم نمی تواند به این جا برسد.

از طرفی، این عبارات بر علم امام علیه السلام نیز دلالت دارند و تا امام به اراده خداوند متعال عالم نباشد نمی تواند دلیل اراده او باشد. از این رو می گوئیم: افعال، سلوک، سکنات، حرکات ائمه علیهم السلام مظهر اراده خداوند متعال هستند.

جای تعجب نیست؛ چرا که وقتی عزرائیل روح کسی را قبض می کند، شما می گوئید: اراده خدا این بود که اجل این آقا برسد، چرا؟ چون عزرائیل مأمور خدا است، فعل او، فعل خداست، می گوئید: اراده خداوند متعال این بود که این آقا بیش از این عمر نداشته باشد و اجلش فرا برسد. پس فعل عزرائیل برای ما اراده خداوند متعال را نشان داد.

و همین گونه است فعل میکائیل و جبرائیل؛ اما وقتی به ائمه علیهم السلام برسد برخی می گویند: غلو است!!

وقتی می گوئیم: دشمنی با اهل بیت وائمه علیهم السلام دشمنی با خداست، این غلو است؟ چرا در این آیه غلو نیست که می فرماید:

(مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيْلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ)؛ (1)

کسی که دشمن خدا، ملائکه، رسولان، جبرئیل و میکائیل باشد [کافر است] و همانا خداوند دشمن کافران است.

اما وقتی به ائمه علیهم السلام برسد غلو است و باطل؟! 8!

ص: 69

العاملون بارادته؛

گواهی می‌دهم که شما عاملان به امر خدا هستید.

عمل ائمه علیهم السلام نمایان‌گر اراده خداست، و ما پیش‌تر با استفاده از حدیث قدسی گفتیم که همه این مراتب، از عبودیت و بندگی شروع می‌شود؛ پیش‌تر روایتی را از امام باقر علیه السلام خواندیم که آن حضرت فرمود:

كان على عليه السلام و الله عبدا لله صالحا أخو رسول الله صلى الله عليه وآله... ما نال الكرامة من الله إلا بطاعته لله ولرسوله؛ (1)

به خدا سوگند! علی بنده صالح خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود... او به این مقام در نزد خداوند نایل نشد، مگر با اطاعت از خدا و رسول او.

و در خصوص شخص رسول الله صلی الله علیه و آله نیز، آن‌گاه که خداوند متعال می‌خواهد رفتن آن حضرت به معراج را بیان فرماید، با کلمه «عبده» شروع می‌کند و می‌فرماید:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى)؛ (2)

پاك و منزه است آن خداوندی که بنده اش را در يك شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد.

در این زمینه روایتی نقل شده که در زمان عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام در حال طواف دیدند که جوانی به زن‌های مردم نگاه می‌کند، حضرت سیلی محکمی به صورت این جوان زدند. او پیش عمر رفت و از آن حضرت شکایت کرد.

ص: 70

1- ر.ك: جلد یکم، صفحه 81 از همین کتاب.

2- سوره اسراء (17): آیه 1.

وقتی عمر از قضیه خبردار شد، گفت: «رأتك عين الله وضربتک يد الله». (1)

به راستی اگر يك شیعی این مقام را برای اهل بیت علیهم السلام منکر بشود، کمتر از عمر نیست!!

پیروزمندان به کرامت خدا

الفائزون بکرامته؛

گواهی می دهیم که شما پیروزمندان به کرامت خدا هستید.

راغب اصفهانی می گوید:

الفوز: الظفر بالخير مع حصول السلامة. (2)

پس ائمه علیهم السلام ظفر یافتگان به خیر با کمال رضا و خوشی هستند، اما کدام خیر؟ می فرماید: به «کرامته».

ائمه ظفر یافتگان به کرامت خدا هستند، کرامت الاهی باید مقام بلندی باشد تا در مقام تجلیل از ائمه بگوییم به آن ظفر یافته اند، و ما پیش تر به گوشه ای از حقیقت معنای «کرامت خدا» ائمه را در شرح «وعبادة المکرمین الذین لا- یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» اشاره نمودیم. (3)

و بنابراین باء «بکرامته» زائده است.

و ممکن است باء در این جا سببیه باشد، که خداوند چون آن مقام بلند را به ائمه عنایت کرده، پس آن حضرات پیروزمندان هستند، چنان که پیش تر مطالبی در این باره با ذکر برخی آیات گذشت.

و بیان اول بهتر به نظر می رسد. والله العالم.

ص: 71

1- ر.ك: الرياض النضرة: 165/3، جواهر المطالب: 199/1، النهاية فی غریب الحدیث: 332/3، بحار الأنوار: 36/87.

2- المفردات فی غریب القرآن: 387.

3- ر.ك: جلد یکم، صفحات 388-398 از همین کتاب.

اصطفاکم بعلمه، وارتضاکم لغیبہ، واختارکم لسره، واجتباکم بقدرتہ، واعزکم بہداه، وخصکم ببرہانہ، وانتجبکم لنورہ، وایدکم بروحہ، ورضیکم خلفاء فی ارضہ، وحججا علی بریتہ، وانصارا لدینہ، وحفظة لسره، وخزنة لعلمہ، ومستودعا لحکمتہ، وتراجمة لوحیہ، وارکانا لتوحیدہ، وشهداء علی خلقہ، واعلاما لعبادہ، ومنارا فی بلادہ، وادلاء علی صراطہ.

عصمکم اللہ من الزلل، وآمنکم من الفتن، وطهرکم من الدنس، واذہب عنکم الرجس وطهرکم تطہیرا؛

او شما را به دانش خویش برگزید و برای غیب خود پسندید و برای حفظ سر خویش برگزید و به قدرت خود ممتاز ساخت و به هدایت خود عزت داد و به برهان خود مخصوص نمود و برای نور خویش انتخاب کرد و با روح خود تأیید فرمود.

او شما را جانشینان خویش در روی زمین، حجت های او بر بندگان، یاران دین خود و نگهبانان راز و گنجینه داران دانش، امانتداران حکمت، مفسران وحی، بنیان های توحید، گواهان بر آفریدگان، پرچم های برافراشته برای بندگانش، نشانه های روشن در شهرها و راهنمایان راهش قرار داد.

خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت و از فتنه ها ایمن ساخت و از هر گونه آلودگی پاکتان نمود و هر پلیدی را از شما زدود و شما را پاک و پاکیزه ساخت.

اصطفاکم بعلمه؛

گواهی می‌دهم که خدا شما را به علم خود برگزیده است.

این ابتدای یکی از فرازهای شهادت ثالثه است که هر يك از این فرازها بر پاره ای از خصائص ائمه مشتمل است و هر کدام نکته ای دارد.

نکته ای که در این عبارت و همه جمله های این فراز وجود دارد این است که اوصاف، شئونات و خصائص ائمه علیهم السلام از خداوند متعال است؛ زیرا چنان که ملاحظه می‌کنید هر جمله ای فعل است و فاعل، ذات باری تعالی است.

این گونه تعبیر صریح است در این که هر چند این اوصاف، منازل و مقامات به ائمه اختصاص دارد، اما از ناحیه خداوند متعال است که او خواسته است که آن بزرگواران را با این خصوصیات و اختصاصات قرار دهد. بنابراین، نه تنها هیچ وجهی برای غلو در این تعابیر وجود ندارد؛ بلکه احتمال آن نیز نمی‌رود.

کلمه «اصطفاء»

پیش تر گفتیم که کلمه «اصطفاء» به معنای انتخاب و جدا کردن است (1) که خداوند متعال به سبب علم خود، ائمه علیهم السلام را از حیث شأن و منزلت از دیگران

ص: 75

جدا کرده و به آنان مقام خاصی داده که به دیگران نداده است.

توضیح این مطلب چنین است که خداوند متعال، آفریدگار بشر است و از همان لحظه آفرینش از همه اوصاف و اخلاق و حالات او به طور کامل باخبر است. در قرآن مجید می فرماید:

(أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)؛ (1)

آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنان آگاه نیست؟! در حالی که او(از همه چیز) باخبر و آگاه است.

آیا می شود خدای لطیف و خبیر به همه اشیا از اموری که به مخلوقاتش مربوط است بی خبر باشد؟ پس او می داند که چه خلق کرده و از جمیع ابعاد و احوال اختیاری هر يك از افراد باخبر است. از این رو به سبب همین علم و با توجه به حالاتشان به آن ها مراتب قرب می دهد که هرکس در این مسیر بیشتر کار کرده باشد، البته قرب و منزلتش

بیشتر خواهد بود؛ ولی ائمه علیهم السلام به مرتبه ای رسیدند که از دیگران ممتاز شدند؛ یعنی صاحب خصوصیتی شدند که برای دیگران حاصل نشده است.

بنابراین، خداوند متعال به علم خود به حالات، صفات و عبادات ائمه علیهم السلام آن ها را اصطفاء کرد و چنین مقامی به آنان عطا فرمود.

در این جا دو نکته قابل ذکر است:

نخست آن که ائمه علیهم السلام مثل دیگر افراد بشر مخلوق خدا هستند.

دوم آن که هر يك از افراد بشر می توانند با اختیار خود راه صحیح قرب به خداوند متعال را پیدا کرده و در آن راه حرکت کنند.

با توجه به این دو نکته بیان سه مطلب ضروری است: 4.

ص: 76

مطلب یکم. چند شرط بیان می شود:

شرط نخست در یافتن راه صحیح قرب، علم و آگاهی به راه است، که انسان راه را پیدا نکند و عوضی نرود و یا بدون پیدا کردن راه، حرکت نکند.

شرط دوم. عبادت و بندگی صادقانه و پیشرفت در این راه است.

شرط سوم. این است که این حرکت، از روی اختیار باشد.

مطلب دوم. وقتی چنین شد ناگزیر مراتب اشخاص مختلف خواهد بود.

مطلب سوم. به مقتضای ادله فراوان از کتاب و سنت و دقت در احوالات ائمه علیهم السلام روشن می شود که این بزرگواران نزد خداوند متعال به مرتبه ای رسیده اند که فوق همه مراتب است.

گفتنی است که این بحث می تواند از بحث عصمت جدا باشد که ائمه علیهم السلام با اختیار خود معصوم هستند.

خداوند منان در آیه مبارکه ای می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ

بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ (1)

خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برتری داد. آنان فرزندانی بودند که از (جهت پاکی و فضیلت) برخی از نسل برخی دیگر برترند و خداوند شنوا و داناست.

اصطفاء و اختیار اینان از ناحیه خداوند متعال است و این فعل به خداوند متعال نسبت داده شده است. اما در ذیل آیه می فرماید: «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ یعنی علم خداوند متعال در این اصطفاء دخیل است. در آیه مبارکه دیگری می فرماید: 3.

ص: 77

(اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ)؛ (1)

خداوند از فرشتگان و هم چنین از مردم رسولانی برمی‌گزیند. خداوند شنوا و بیناست. آن چه در پیش رو و پشت سر آن هاست می‌داند و تمامی امور به سوی خداوند باز می‌گردد.

بنابراین، درست است که اصطفاء از خداوند متعال و فعل الاهی است و به خداوند متعال نسبت داده شده؛ اما اصطفاء او از روی علم و به برکت عبودیت بوده که گفتیم، راه را پیدا کرده و در آن راه حرکت کنند.

شاهد بر این مطلب در آیات و روایات فراوان است. در مباحث پیش تر نیز مقداری بیان شد. در آیه مبارکه دیگری در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وآله می‌خوانیم:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)؛ (2)

مقداری از شب را به تهجد [و نماز و عبادت] سپری کن. این یک وظیفه ای اضافی برای توست. امید که پروردگار تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزاند.

بنابراین آیه، تهجد مقدمه مقام محمود می‌شود، هم چنین در این آیه ای که می‌خوانیم تأمل کنید! خداوند متعال می‌فرماید:

(وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ* اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ* وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ ۙ 9.

ص: 78

1- .سوره حج(22):آیه 75 و 76.

2- .سوره اسراء(17):آیه 79.

به یاد آورندگان ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب را؛ صاحبان دست‌ها و چشم‌ها. ما آنان را خالص کردیم خالص کردن ویژه و آن یاد آور سرای آخرت بود. و همانا آنان در نزد ما از برگزیدگان و نیکانند.

در این آیه از آغاز، عبودیت چنین بندگان ذکر شده، تا آن‌جا که می‌فرماید: «أخلصناهم» و این مطلب بسیار مهمی است.

در آیه دیگری می‌فرماید:

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا؛ (2)

سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

در این آیه، اصطفاء از بین بندگان است و همان‌گونه که بیان شد مراتب عباد مختلف است؛ ولی کسانی هستند که در این مسیر گام برداشته و پیش‌رفته‌اند تا خداوند متعال آن‌ها را از عباد، اصطفاء کرده و آن‌ها را وارثان کتاب قرار داده که همان اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام هستند.

آن‌چه آوردیم خلاصه شرح این جمله بنابر نسخه «اصطفاکم بعلمه» بود.

اما بنابر نسخه «اصطفاکم لعلمه» معنای دیگری خواهد داشت، در این معنا خداوند متعال ائمه را به جهت این که وعاء علم خود باشند، برگزیده، حال باید ملاحظه کرد:

1. در بین این همه خلایق از اولین و آخرین انتخاب ائمه علیهم السلام چه دلالتی دارد؟ 2.

ص: 79

1- سوره ص (38): آیه 45 و 47.

2- سوره فاطر (35): آیه 32.

2. انتخاب کننده خداوند خالق لطیف خبیر حکیم است.

3. برای این که ظرف علم الاهی باشند انتخاب شده اند.

4. علم خداوند متعال که قابل حد و حصر نیست.

5. علم، کمالی است که بالاتر از آن کمالی نیست؛ بلکه بازگشت همه کمالات به علم است.

در این جا فقط به ذکر دو مطلب اکتفا می کنیم:

مطلب اول. شواهد بر این که ائمه علیهم السلام وعاء علم الاهی هستند از قرآن و روایات بسیار است، از جمله روایاتی که در ذیل آیه مبارکه (وَ كُلُّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ) [\(1\)](#) «و ما همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای احصا کرده ایم» آمده است:

عن أبي جعفر عن جده عليهما السلام قال:

لما نزلت هذه الآية (وَ كُلُّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ) على رسول الله صلى الله عليه و آله، قام أبو بكر و عمر من مجلسهما فقالا: يا رسول الله! هو التوراة؟ قال: لا.

قالا: فهو الإنجيل؟

قال: لا.

قالا: فهو القرآن؟

قال: لا.

قال: فأقبل أمير المؤمنين على عليه السلام، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: 2.

ص: 80

هو هذا، إنه الإمام الذي أحصى الله تبارك وتعالى فيه علم كل شيء؛ (1)

هنگامی که این آیه بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نازل شد، ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! منظور تورات است؟

فرمودند: نه.

گفتند: منظور انجیل است؟

فرمودند: نه.

گفتند: منظور قرآن است؟

فرمودند: نه.

در این هنگام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به آن حضرت اشاره کردند و فرمودند: منظور همین شخص است؛ او امامی است که خداوند متعال علم و دانش همه چیز را در او احصا کرده است.

و از جمله روایاتی است که در ذیل آیه مبارکه (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ

الْكِتَابِ) (2) آمده است، که در شرح «وخزان العلم» به برخی از آن ها اشاره شد.

مطلب دوم. خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه وآله معلم امامان هستند؛ به این صورت که علم رسول الله از خداوند متعال است که فرمود:

(عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ...)؛ (3)

آن کس که قدرت عظیمی دارد پیامبر را تعلیم داده است. 5.

ص: 81

1- معاني الأخبار:، حديث، المناب، ابن شهر آشوب: 2/263، الفصول المهمة: 1/509 و 510، حديث 61، بحار الأنوار: 35/427 و

428، حديث 2، ينابيع الموده: 1/330، حديث 66.

2- سورة رعد (13): آية 43.

3- سورة نجم (53): آية 5.

و هم چنان که به رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود:

(وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِمَّنْ أَمَرْنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ (1)

همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این از کتاب و ایمان آگاه نبودی، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم و به طور مسلم تو مردم را به سوی راه مستقیم هدایت می کنی.

هم چنین فرمود:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...؛ (2)

سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم.

و ائمه علیهم السلام فرمودند:

علم الكتاب و الله كله عندنا؛ (3)

به خدا سوگند، همه علم کتاب در نزد ماست.

و نیز آنان از رسول الله صلی الله علیه وآله اخذ کرده اند که خود حضرت فرمودند:

معاشر الناس! ما من علم إلا وقد أحصاه الله في، وكل علم علمت فقد أحصيته في إمام المتقين، وما من علم إلا علمته عليا و هو الإمام المبين.... (4)

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: 7.

ص: 82

1- سوره شوری (42): آیه 52.

2- سوره فاطر (35): آیه 32.

3- الكافي: 357/1، حدیث 3، بحار الأنوار: 197/26، حدیث 8.

4- الإحتجاج: 74/1، بحار الأنوار: 208/37.

علمنی رسول الله صلی الله علیه وآله ألف باب من العلم یفتح لی من کل باب ألف باب؛(1)

رسول خدا صلی الله علیه وآله هزار باب از ابواب علم را به من آموخت که از هر بابی، هزار باب برایم گشوده می شود.

حال، ملاحظه کنید حضرت امام رضا علیه السلام درباره امام و امامت چه می فرمایند:

الإمام...مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه ولا اكتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب...إن العبد إذا اختاره الله عزوجل لامور عباده، شرح صدره لذلك وأودع قلبه ینابیع الحكمة وألهمه العلم إلهاماً، فلم یعی بجواب ولا یحیر فیه عن الصواب...

یخصه الله بذلك لیکون حجته علی عباده وشاهده علی خلقه....(2)

پسندیده شدگان برای غیب

وارتضاکم لغیبه؛

گواهی می دهم که شما پسندیده شدگان برای غیب هستید.

خداوند متعال ائمه ما را برای غیب خود پسندید. به نظر می رسد این جمله از زیارت جامعه، بیان مصداق برای آیه مبارکه ای باشد، که می فرماید:

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا*عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا*إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ

ص: 83

1- نوار المعجزات: 131، دلائل الإمامة: 235، بحار الأنوار: 183/69، نظم درر السمطين: 113، ینابیع الموده: 422/1، حدیث 43 با اندکی تفاوت.

2- الكافي: 201/1 و 203، الأمالی، شیخ صدوق: 776-778، بحار الأنوار: 124/25-127.

بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا؛ (1)

بگو: نمی دانم آن چه به شما وعده داده شده، نزدیک است، یا این که پروردگارم برای آن زمانی قرار می دهد.

اوست که عالم به غیب و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده است و مراقبانی از پیش رو و پشت سر برای آنان قرار می دهد. تا بداند رسولانش رسالت های پروردگارشان را ابلاغ کرده اند و خداوند به آن چه در نزد آن هاست احاطه دارد و همه چیز را احصا کرده است.

این جا نیز از مواردی است که ما همواره تأکید می کنیم که هر چه ائمه علیهم السلام دارند از خداوند متعال است.

این ظرفیت را کسی نداشته و قهرا آن چه که آن بزرگواران از خداوند متعال داشتند کسی دیگر نداشته است.

این آیه شریفه، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را مورد خطاب قرار داده است که آن حضرت از خودشان نفی علم کنند که من نمی دانم آن چه به شما وعده داده می شود چیست؟ و در چه زمانی واقع خواهد شد؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خودشان نفی علم می کنند؛ چون غیب است، عالم الغیب، خداوند متعال است.

عبارت «عَالِمُ الْغَيْبِ» خبر مبتدای محذوف است؛ یعنی «هو عالم الغیب». هم چنان که در آیه دیگری فرموده است:

(قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ...): (2)

بگو: هیچ کس از کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از غیب آگاه نیستند جز خداوند.5.

ص: 84

1- سوره جن (72): آیه های 25-28.

2- سوره نمل (27): آیه 65.

پس خداوند متعال عالم الغیب بالذات است و بر مغیباتی که وجود دارد احدی را مطلع نمی کند (إلا من ارتضى من رسول).

این الفاظ باید مورد دقت و تأمل قرار بگیرد، کلمه «إن»، نافیه است. «فلا یظهر»؛ یعنی احدی را مسلط و مطلع نمی کند.

کلمه «ارتضى» یعنی چه؟

پیش تر کلماتی نظیر اصطفاء، انتخاب و اجتناب گذشت و گفتیم گرچه این ها از حیث مفهوم با هم نزدیک اند؛ اما ترادف ندارند و باید تفاوتی هر چند دقیق بین این مفاهیم وجود داشته باشد، از جمله کلمه ارتضاء است.

واژه «رضا» در لغت در مقابل سخط است. (1)

سخط، بی جهت نمی تواند باشد، ناگزیر رضا نیز بی جهت نمی تواند باشد. اگر کسی استحقاق سخط ندارد، مورد سخط واقع نمی گردد، قهرا اگر کسی استحقاق رضا و رضایت نداشته باشد، مورد رضایت نخواهد بود. پس انسان باید از حیث صفات و حالات به گونه ای باشد که مورد رضایت واقع بشود. این نکته می تواند نکته افتراق بین ارتضاء، انتخاب، اجتناب و اصطفاء باشد.

به تصور ما کسی که استحقاق مقام و جایگاهی را دارد؛ يك حالت منتظره ای هم دارد؛ یعنی وقتی استحقاق داشته باشد توقع دارد؛ چرا که استحقاق دارد که آن مقام به او داده بشود. این خصوصیت در کلمه های اصطفاء و یا در انتخاب وجود ندارد.

از طرف دیگر با دقت در آیه، می بینیم که از دو عموم، استثنا شده است:

عموم اول «علی غیبه» در (فلا یظهر علی غیبه) می باشد و این نکره در سیاق نفی است که افاده عموم می کند. یعنی: هیچ غیبی از مغیبات را بر احدی اظهار نمی کند. 4.

ص: 85

و مطلع نمی سازد، و اگر از نظر فنی این عموم ثابت نشود، بی تردید اطلاق تمام است.

عموم دوم کلمه «أحدًا» در (فلا يظهر على غيبه أحدًا) می باشد؛ یعنی هیچ احدی.

ملاحظه کنید! کسی که مورد رضایت خداوند متعال باشد تا غیب او را در بین این همه خلایق دارا باشد و از آن مطلع بشود باید چگونه شخصیتی باشد که استحقاق این مقام را داشته باشد.

منظور از «من ارتضى» کیست؟

یعنی: کسی که خدا او را به جهت اطلاع بر غیب قبول کرده، و او کسی است که خود او را تعلیم و تربیت و هدایت کرده و بر همه شئونش نظارت دارد، از او حمایت و او را تثبیت می کند. و این عنوان منطبق بر ائمه می باشد و لذا جمله «وارتضاكم لغيبه» ائمه عليهم السلام را مصداق بر این معنا قرار می دهد.

ولی خداوند در پی آن می فرماید: «من رسول»، ائمه عليهم السلام که رسول نیستند.

پس باید به روایات مراجعه کنیم تا ببینیم علاوه بر زیارت جامعه، خود ائمه عليهم السلام در ذیل این آیه مبارکه چه فرموده اند که اگر خواستیم این جمله را برای این آیه مصداق قرار بدهیم، روایات شاهد باشند، وگرنه با وجود کلمه «من رسول» چگونه تمام می شود؟

وقتی حرف «من»، بیانیه و «رسول» نیز به معنای پیامبر باشد، مصداقیت، تمام نمی شود و این معنا با آیه مبارکه سازگار نخواهد بود؛ ولی با نگاه به روایات به طور کامل روشن خواهد شد که دسته ای از روایات، بر طبق ظهور همین آیه وارد شده اند.

برای نمونه، در روایتی امام رضا علیه السلام می فرمایند:

أوليس الله يقول: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ) ؟

فرسول الله، عندالله مرتضى، ونحن ورثة ذلك الرسول الذى أطلع الله على ما شاء من

غيبه، فعلمنا ما كان وما يكون إلى يوم القيامة...؛(1)

آیا خداوند نمی فرماید: «اوست که عالم به غیب و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده است»؟

پس رسول خدا نزد خداوند مرتضى می باشد و ما ورثه همان رسولی هستیم که خداوند او را از هر آن چه از غیبش خواسته، مطلع و آگاه ساخته است. پس ما به آن چه در گذشته رخ داده است و آن چه در آینده تا روز قیامت رخ خواهد داد آگاهیم.

برگزیدگان برای سر خدا

اشاره

واختاركم لسره؛

گواهی می دهم که خداوند شما را برای راز خود برگزید.

خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را برای حفظ سر خود اختیار کرده است. در بدو نظر واژه «سر» به معنای مقابل «علن» است. راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

علن: العلانية ضد السر وأكثر ما يقال ذلك فى المعانى دون الأعيان.(2)

ابن فارس در این باره می گوید:

فالسر خلاف الإعلان، يقال: أسرت الشيء إسرا خلاف أعلنته... أسرت الشيء: أخفيته وأسرته أعلنته.(3)

ص: 87

1- الخرائج و الجرائح: 343/1، بحار الأنوار: 75/49، ذیل حدیث، فتح الباری: 395/8، تفسیر الثعلبی: 56/10.

2- المفردات فی غریب القرآن: 345.

3- معجم مقائیس اللغه: 67/3.

ابن منظور نیز در لسان العرب می نویسد:

وأسر الشيء: كتمه وأظهره، وهو من الأضداد، سررته: كتمته. (1)

معانی متعدد کلمه «سر»

اشاره

البته در لغت عرب واژه «سر» معانی متعددی دارد. چنان که در کتاب های معجم مقائیس اللغه، صحاح اللغه و لسان العرب ذکر شده است. (2) گرچه خطوط معنای مقابل «علن» در درجه اول به ذهن قابل انکار نیست؛ ولی این خطوط در اثر کثرت استعمال این واژه در این معنا نسبت به معانی دیگر است.

پس شیوع استعمال در این معنا منشأ شده که در وهله نخست همین معنا به ذهن بیاید، وگرنه ظاهر عبارت های لغویون این است که این واژه بین این معنا و معانی دیگر مشترك است، نه این که این واژه در معنای مذکور حقیقت باشد که در علم اصول نیز مقرر شده که تبادر، علامت حقیقت است و در معانی دیگر مجاز.

خلاصه، به نظر می رسد که این لفظ در این معنا و معانی دیگر به نحو حقیقت بوده باشد.

معنای دیگری که در لغت برای لفظ «س ر» ذکر کرده اند، چنین است:

السر: خالص الشيء؛ (3)

«سر» همان زبده و خالص بودن شیء است؛ به طوری که هیچ چیز دیگری با آن مخلوط نباشد.

می گویند: «ومنه السرور».

ص: 88

1- لسان العرب: 357/4.

2- معجم مقائیس اللغه: 69/3 و 70، صحاح اللغه: 681/2 و 682، لسان العرب: 358/4-360.

3- معجم مقائیس اللغه: 68/3، صحاح اللغه: 682.

این که انسان به سرور مقابل حزن متصف می شود واضح است، به آن حالت «سرور» گفته می شود؛ چرا که از حزن خالی است.

از طرفی لفظ «سره» به معنای «ناف» در لغت عرب از همین جا گرفته شده است؛ چرا به ناف «سرة» گفته اند؟
«لأنه خالص جسمه ولينه». (1)

و بنابر تعبیر بعضی از لغویون بدین جهت به «ناف» سره می گویند که در وسط بدن قرار گرفته است.
و در روایات نقل شده: الولد سر أبيه. (2)

چون به طور کلی صفات پدر در فرزند بوده و در او تجلی نموده و ظاهر می گردد.

به عبارت دیگر، اصولاً فرزند معرف حقیقت پدر است.

می گویند: «فلان سر قومه»: (3) فلانی سر قومش است.

یعنی کمالات و صفات همه فامیل در این شخص جمع شده و نمایان گر آن ها گشته است.

معنای دیگر «سر الشیء: مستقر الشیء» است.

به تختی که انسان روی آن می خوابد می گویند: «سریر»، چرا؟ چون انسان روی این تخت استقرار و آرامش پیدا می کند.

و نیز گویند: «سریر الرأس مستقره».

در کتاب معجم مقائیس اللغة می نویسد: 4.

ص: 89

1- همان.

2- در مستدرک سفینة البحار: 5/19 این گونه آمده است: روی: «الولد سر أبيه» و در اعیان الشیعه: 5/92 این طور آمده است: قوله صلی الله علیه وآله: «الولد سر أبيه».

3- تفسیر التبیان: 2/267، تفسیر مجمع البیان: 2/119، لسان العرب: 4/359.

(السر) السین و الراء یجمع فروعه: إخفاء الشیء و ما کان من خالصه و مستقره. (1)

پس تمام مشتقات این کلمه در لغت عرب به این سه معنا بر می گردد.

در این جا چیزی به ذهن رسید که در کتاب های لغوی هنوز نیافتیم، گرچه جست و جوی زیادی هم نکرده ام و آن این است که شاید هر سه معنا به يك معنا برگردد؛ یعنی واژه «سر» در مقابل «علن» به معنای خالص بودن چیزی و مستقر بودن آن در جای خودش باشد. چون وقتی خبر یا مطلبی به عنوان سر به کسی گفته می شود به این معناست که این سخن پیش تو بماند و مستقر باشد و به جای دیگر منتقل نشود.

اگر گفتیم: «الولد سر أبیه» یا «فلان سر قومه»؛ یعنی صفات افراد این قوم و قبیله در نزد این شخص اجتماع کرده و مستقرند.

گمان می کنم و الله العالم هر سه معنا به معنای سوم برگردد؛ ولی بایستی تتبع بیشتری کرد که لغویین نیز گفته اند یا نه.

معنای یکم؛ رازداران خدا

بنابر آن چه گذشت، اگر «واختارکم لسه» به معنای نخست باشد؛ یعنی خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را محرم اسرار خود قرار داده و آن ها را برای این جهت اختیار نموده است.

پیش تر در توضیح عبارت «وحفظه سره» گفتیم که معنای کلمه «سر» شاید چنین باشد که پس از این که به کسی گفته شد، هرگز به کسی منتقل نشود و از دیگران مخفی و مکتوم بماند.

ما اسراری را می توانیم تصور بکنیم که اصلاً به احدی گفته نشود و گفته نشده

ص: 90

است. ممکن است نزد خداوند متعال اموری باشد که حتی به پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام با این که اقرب الناس هستند گفته نشده باشد.

بنابراین، سر آن چیزی است که مکتوم بماند. مکتوم ماندن دو مصداق دارد.

1. انسان اساساً سرش را به احدی نگوید.

2. انسان سر خود را به کسی بگوید و به او توصیه کند که این سر است و از او بخواهد که به احدی گفته نشود.

پس معنای اول «واختارکم لسه» این است که خدا شما را به جهت حفظ رازهای خود اختیار کرده است، ائمه اطهار علیهم السلام حفاظ و حفظه سر خدا بودند. حال، آن اسرار چه بوده است و چه قضایایی نزد پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام بوده که به احدی گفته نشده است؟ الله العالم.

در این باره روایات اهل بیت علیهم السلام فراوان است. برای نمونه در کتاب بصائر الدرجات آمده که امام باقر علیه السلام می فرماید:

نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة ومفاتيح الحكمة ومعدن العلم وموضع الرسالة ومختلف الملائكة وموضع سر الله ونحن وديعة الله في عباده ونحن حرم الله الأكبر ونحن عهد الله...؛ (1)

ما درخت نبوت، خانه رحمت، کلیدهای حکمت، کانون دانش و علم، جایگاه رسالت و محل آمد و شد ملائکه و محل راز خداوند هستیم. ما امانت خدا در میان بندگانش حرم بزرگ خداوند و عهد و پیمان خدا هستیم.

در روایت دیگر به سند دیگری در همین کتاب و در کتاب الکافی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: 8.

ص: 91

1- بصائر الدرجات: 77، حدیث، 3 بحار الأنوار: 245/26، حدیث 8.

یا خیشمه! نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة ومفاتيح الحكمة ومعدن العلم وموضع الرسالة و مختلف الملائكة وموضع سر الله و نحن وديعة الله في عباده و نحن حرم الله الأكبر و نحن ذمة الله...؛(1)

ای خیشمه! ما درخت نبوت، خانه رحمت، کلیدهای حکمت، کانون دانش و علم، جایگاه رسالت و محل آمد و شد ملائکه و محل راز خداوند هستیم. ما امانت خدا در میان بندگان، حرم بزرگ خداوند و امان خدا هستیم....

هم چنین در الکافی در روایت دیگری آمده که امام صادق علیه السلام به ابوبصیر که کنیه اش ابو محمد بوده می فرمایند:

یا ابا محمد! إن عندنا و الله سرا من سر الله و علما من علم الله؛

ای ابامحمد! به خدا سوگند، همانا که سری از سر خدا و علمی از علم خدا در نزد ماست.

اگر در این روایت حرف «من» تبعیضیه باشد معلوم می شود که برخی از امور حتی به اهل بیت علیهم السلام هم گفته نشده است و چون گفته نشده، از آن ها به سر تعبیر می شود که حضرت در ادامه روایت فرمودند:

ما یحتمله ملك مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان. و الله ما كلف الله ذلك أحدا غیرنا و لا استعبد بذلك أحدا غیرنا و إن عندنا سرا من سر الله و علما من علم الله أمرنا الله بتبلیغه...؛(2)

هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل و مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده باشد تحمل آن را نتواند داشت. 5.

ص: 92

1- همان: 77، حدیث 6، الکافی: 221/1، حدیث 3.

2- الکافی: 402/1، حدیث 5.

به خدا سوگند، خداوند احدی را غیر از ما به آن مکلف نکرده است و احدی را غیر از ما به بندگی خود نگرفته است و همانا در نزد ما سری است از سر الاهی و علمی است از علم خدا که خدای تعالی ما را به تبلیغ آن ها امر فرموده است.

از این روایت معلوم می شود که بعضی از امور را با این که از آن ها به سر تعبیر شده خداوند متعال به تبلیغ آن ها به مردم امر کرده است.

روایت دیگری در این زمینه در الأمالی شیخ صدوق و روضة الواعظین آمده است: امیر مؤمنان علی علیه السلام در ضمن ایراد خطبه ای فرمودند:

أنا حجة الله وأنا خليفة الله وأنا صراط الله وأنا باب الله وأنا خازن علم الله وأنا المؤمن على سر الله وأنا إمام البرية بعد خير الخليقة محمد نبي الرحمة صلى الله عليه وآله؛(1)

من حجت خدا، خلیفه او، صراط و باب خدا و خازن علم الاهی و امین سر خدا هستم و من پس از بهترین مردم یعنی محمد پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله امام تمامی مردم هستم.

روایت دیگری در کمال الدین آمده که شیخ صدوق رحمه الله به سند خود از ابن عباس روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

إن علی بن أبی طالب إمام امتی و خلیفتی علیها من بعدی؛

همانا علی بن ابی طالب امام و پیشوای امت من و پس از من خلیفه من بر آنان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مطلب را به امام زمان و غیبت آن حضرت می رساند، جابر بر می خیزد و سؤال می کند: 1.

ص: 93

1- .الأمالی، شیخ صدوق: 88، حدیث 9، روضة الواعظین: 101 با اندکی تفاوت، بحار الأنوار: 335/39، حدیث 1.

یا رسول الله! وللقائم من ولدك غيبة؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

ای وری، ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین.

یا جابر! إن هذا الأمر أمر من أمر الله وسر من سر الله مطوی عن عباد الله، فإياك و الشك فيه، فإن الشك فی أمر الله عزوجل کفر؛ (1)

ای جابر! این امر از امور الاهی و سری از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خداست. مبدا در آن شك کنی که شك در امر خدای تعالی کفر است.

محتمل است «این هذا الأمر» به اصل امامت برگردد و محتمل است که مراد غیبت امام زمان علیه السلام باشد.

پس اگر مراد اصل امامت باشد یکی از تعبیری که از امامت شده «سر من سر الله» خواهد بود.

تا این جا معنای اول از معانی سه گانه «سر» در توضیح «اختارکم لسه» که در روایات نیز آمده، بیان شد.

معنای دوم؛ راز خدا

اکنون این جمله را با توجه به معنای دوم سر که در لغت آمده با دقت بررسی می کنیم؛ یعنی «واختارکم لسه» به همان ترتیبی که «الولد سر آیه» «فلان سر قومه» ائمه علیهم السلام «سر الله» هستند که خداوند متعال آن بزرگواران را برای خودش استخلاص کرده و خالص قرار داده است که آنان واجد کمالات و صفات الاهی باشند.

هم چنان که «الولد سر آیه» را این گونه معنا کرده اند که پدر در این فرزند از جهات معنوی خلاصه شده، نسبت ائمه نیز به خداوند متعال این چنین باشد که خداوند

ص: 94

1- . کمال الدین: 287 و 288، حدیث 7، بحار الأنوار: 73/51 ح 18 با اندکی تفاوت.

متعال ائمه عليهم السلام را اختیار کرده است برای این که خلاصه صفات او باشند.

البته روایات فراوان و شواهد بسیاری وجود دارد که ائمه عليهم السلام مظاهر صفات الاهی و کمالات ربوبی هستند

و این معنا درست است و هیچ مشکلی ندارد.

یکی از شواهد، روایتی است که علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار در «باب جامع فی صفات الإمام

و شرائط الإمامه» آورده و نیز روایت مفصلی است که طارق بن شهاب از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می کند که حضرت به او خطاب می کنند و می فرمایند:

و الإمام یا طارق! بشر ملکي وجسد سماوی وأمر إلهی وروح قدسی ومقام علی...

السنام الأعظم و الطریق الأقوم، من عرفهم وأخذ عنهم فهو منهم، وإليه الإشارة بقوله:

(فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) (1).

خلقهم الله من نور عظمته وولاهم أمر مملکتهم، فهم سر الله المخزون وأولياؤه المقربون، وأمره بين الكاف والنون، إلى الله يدعون وعنه يقولون وبأمره يعملون... (2)

ای طارق! امام انسان ملکوتی، پیکر آسمانی و امری الاهی و روحی قدسی و مقامی والا و... و راهی استوار است.

هر کس آنان را بشناسد و از ایشان بگیرد و اقتباس کند، از آن هاست و این کلام به این کلام خداوند اشاره دارد که «پس هر کس از من تبعیت کند از من است».

خدا آنان را از نور عظمتش خلق کرده و اختیار جهان را به آن ها داده است. آنان سر مخزون الاهی و اولیاء مقرب اویند و امر خدا بین کاف و نون هستند. به سوی خدا دعوت می کنند و از جانب او سخن می گویند و به امر او عمل می کنند... 8.

ص: 95

1- سوره ابراهیم (14): آیه 36.

2- بحار الأنوار: 172/25 و 173، حدیث 28.

امامان بندگان خدا و مأمورین او هستند، به امر او عمل می کنند، به طرف او دعوت می نمایند و آن چه که می گویند از اوست، نه از خودشان.

پس آنان سر خدا هستند که در این جا به همان معنای دوم خواهد بود.

معنای سوم: مستقر خدا

اگر سر را در «اختارکم لسه» به معنای سوم که همان استقرار بود بگیریم و به «سریر» به این مناسبت سریر گفته می شود که انسان روی آن استقرار دارد خداوند متعال در اهل بیت علیهم السلام مستقر است و از آنان جدا نمی شود و آنان نیز از خداوند متعال جدا نمی شوند.

این معنا نیز شواهد فراوان دارد که «هم مع الله»، «الله معهم»، «الله عندهم»، و در احادیث قدسی نیز آمده است که خداوند متعال می فرماید:

«أنا عند المنكسرة قلوبهم» (1).

مگر این گونه نیست که «قلب المؤمن عرش الرحمان»؟ (2)

اصلاً خداوند متعال چنین مقام و مرتبه ای را به آن هایی که نزدش مقرب هستند، عنایت می کند که قرآن کریم می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ)؛ (3)

گمان مبرید آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند؛ بلکه آنان زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند.

ص: 96

1- منية المرید: 123، شرح الأسماء الحسنی: 146/1.

2- بحار الأنوار: 39/55، ح 61، شرح الأسماء الحسنی: 34/1.

3- سورة آل عمران (3): آیه 169.

بنابراین، ائمه علیهم السلام عند الله استقرار دارند و خداوند متعال عند اهل البیت استقرار دارد و مابین آن‌ها از حیث معنا و واقعیت امر جدایی نیست.

علامه مجلسی رحمه الله روایتی را از کتاب مشارق أنوار الیقین تألیف مرحوم حافظ شیخ رجب برسی رحمه الله می‌آورد که در آن روایت آمده است:

فهم سر الله المخزون؛(1)

آنان سر مخزون الاهی هستند.

علما درباره شیخ رجب برسی رحمه الله و مطالب کتاب مشارق أنوار الیقین دیدگاه‌های متفاوتی بیان کرده‌اند.

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر به تفصیل از حافظ شیخ رجب برسی رحمه الله تجلیل می‌کند و از وی خیلی دفاع می‌نماید و او را از غلو که به او نسبت داده شده، منزه می‌دارد.(2) ..

ص: 97

1- مشارق أنوار الیقین: 178، بحار الأنوار: 173/25، حدیث 38.

2- ر.ك: الغدیر: 33/7، شماره 74. علامه امینی رحمه الله در توصیف حافظ شیخ رجب برسی رحمه الله چنین می‌نویسد: الحافظ الشیخ رضی الدین رجب بن محمد بن رجب البرسی الحلّی، من عرفاء علماء الإمامیة وفقهائها المشارکین فی العلوم، علی فضله الواضح فی فن الحدیث، وتقدمه فی الأدب وقرض الشعر وإجاده... و له فی العرفان والحروف مسالك خاصة، كما أن له فی ولاء أئمة الدین علیهم السلام آراء ونظریات لا یرتضیها لفیف من الناس، ولذلك رموه بالغلو والارتفاع، غیر إن الحق أن جمیع ما یثبتہ المترجم لهم علیهم السلام من الشؤون هی دون مرتبة الغلو غیر درجة النبوة... آن‌گاه علامه نمونه‌ای از اشعار او را پیرامون غدیر می‌آورد که از جمله: هو الشمس؟ أم نور الضریح یلوح؟*** هو المسک؟ أم طیب الوصی یفوح؟ و بحر ندا؟ أم روضة حوت الهدی*** و آدم؟ أم سر المهیمن نوح؟ و داود هذا؟ أم سلیمان بعده؟*** و هارون؟ أم موسى العصا و مسیح؟ و أحمد هذا المصطفی؟ أم وصیه*** علی؟ نماه هاشم و ذبیح...

اما عمده، کلام خود علامه مجلسی رضوان الله علیه است. چون ما مطلب را از بحار الأنوار نقل کردیم. شیخ مجلسی رحمه الله در مقدمه بحار الأنوار به هنگام شمارش منابع آن، چنین می نویسد:

وكتاب مشارق الأنوار وكتاب الألفين للحافظ رجب البرسي. ولا أعتمد على ما يتفرد بنقله، لاشتمال كتابه على ما يوهم الخبط و الخلط و الإرتفاع؛

من به آن چه که شیخ رجب برسی به تنهایی نقل کرده اعتماد نمی کنم، چون این دو کتاب مشتمل هستند بر چیزی که موهم غلو است. آن گاه می فرمایند:

وإنما أخرجنا منهما ما يوافق الأخبار المأخوذة من الاصول المعتمدة؛⁽¹⁾

اما آن چه از این دو کتاب آورده ایم روایت هایی است که از اصول معتبر گرفته شده اند.

بنابراین، کلامی که از امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به طارق روایت شده موافق اخبار مأخوذه از اصول معتبر است.

پس «واختاركم لسره» را به هر سه معنا می توانیم بگیریم، هر چند در شروح زیارت جامعه جز همان معنای اول نباشد، معنای دوم و سوم را هم صحیح می دانیم و هیچ اشکالی ندارد.

برگزیده شدگان به قدرت خدا

اشاره

واجبتباكم بقدرته؛

گواهی می دهم که خداوند شما را به قدرت خود برگزید.

الله سبحانه و تعالی ائمه اطهار علیهم السلام را به قدرت خود اجتباء کرده است.

ص: 98

کلمه «اجتباء» در لغت و کتاب های تفسیری و حدیثی نوعاً به معنای اصطفاء اخذ شده است. اما پیش تر بیان شد که اصطفاء، اختیار، انتخاب، اجتباء و انتقاء مفاهیمی نزدیک به هم هستند. از این رو هر يك از این کلمات را به جای کلمه دیگر به کار می برند، به جای «اجتباء» می گویند: «اصطفاء»، ولی با توجه به این که در لغت عرب مترادف را نمی شود تأیید کرد، از این رو باید بین این واژه ها افتراقی باشد، هر چند خیلی به هم نزدیک باشند، بایستی بین این مفاهیم از جهت عموم و خصوص یا خصوصیات و دقایق دیگر تفاوت وجود داشته باشند.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن چنین می نگارد:

جبيت الماء فی الحوض جمعته، والحوض الجامع له جابية، وجمعها: جواب، قال الله تعالى: (وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ) (1) و منه استعير جبيت الخراج جباية، و منه قوله تعالى: (2) والاجتباء: الجمع على طريق الاصطفاء. قال عز وجل: (فاجتباة

رَبُّهُ) (3)، (4)

بنابراین، معلوم شد که اجتباء همان اصطفاء نیست و این دو واژه مترادف نیستند؛ بلکه اجتباء از اصطفاء اخص است و جمع بر طریق اصطفاء است. پس هر اصطفاء، اجتباء است، ولی هر اجتباء، اصطفاء نیست؛ بلکه اخص است و خصوصیتی دارد که همان خصوصیت جمع کردن است.

اگر چند چیز سوا کرده را کنار هم جمع نمایید به شما می گویند: «اجتباء» کردید.

ممکن است انسان چند چیز را از يك مجموعه ای جدا بکند؛ ولی این ها را به 7.

ص: 99

1- سوره سبأ(34): آیه 13.

2- سوره قصص: آیه 57.

3- سوره قلم(68): آیه 50.

4- المفردات فی غریب القرآن: 87.

صورت متفرق در جایی بگذارد، این کار فقط اصطفاء است. پس اجتناب همان جمع بر طریق اصطفاء خواهد بود.

این دقت ها، هم برای فهم قرآن مجید، هم برای فهم حدیث و هم برای فهم عبارات زیارت جامعه، ضمن فهم معانی لغات، مفید است.

خداوند متعال می فرماید:

(فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ)؛ (1)

خداوند متعال او را برگزید و از صالحان قرار داد.

راغب اصفهانی در ادامه می گوید:

واجتناب الله العبد تخصیصه اياه بفيض إلهی يتحصل له منه (یعنی من الفيض) أنواع من النعم بلا سعی من العبد، وذلك للأنبياء وبعض من يقاربهم من الصديقين والشهداء؛ (2)

اجتناب خداوند متعال عبدی را به این است که او را به يك فيض الاهی تخصیص می دهد که برای آن عبد از آن فیض انواع نعمت ها بدون کوشش از بنده حاصل می شود و این تخصیص از خدای سبحان برای پیامبران و کسانی که در مرتبه به آن ها نزدیکند از صدیقان و شهیدان می باشد.

نکاتی ارزشمند

در این کلام راغب اصفهانی سه نکته وجود دارد:

نکته یکم. آن گاه که خداوند متعال عبدی از عباد خود را اجتناب می کند به او عنایت خاصه ای اختصاص می دهد که به برکت آن، انواع نعمت ها برای آن عبد

ص: 100

1- .سوره قلم(68):آیه 50.

2- .المفردات فی غریب القرآن:87-88.

حاصل می شود.

نکته دوم. این فیض و خصیصه الاهی عطیه خداوند و تفضلی است که تحصیلی نیست.

نکته سوم. این معنا به پیامبران اختصاص ندارد؛ بلکه به «من یقاربهم من الصدیقین و الشهداء» نیز حاصل می شود و منافات ندارد که مراتب هم محفوظ باشد اما خداوند متعال این فیض را به غیر از این ها به دیگر مردم و بندگان نمی دهد.

پس ما به برکت قرآن مجید و کتاب المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی که برای بیان معانی الفاظ قرآن مجید نوشته شده می توانیم معنای اجتناب را بفهمیم و این که ائمه اطهار علیهم السلام از سوی خداوند متعال اجتناب شده اند، یعنی چه.

آری، خداوند متعال ائمه اطهار را به سوی خود جذب کرده و به جایی رسانده که به خودشان اختصاص دارد، و در این جهت اعمال قدرت نموده که آن معنا به جز از خدا ساخته نیست.

واژه «اجتناب» در قرآن

اکنون برای تکمیل مطلب به آیات قرآن مجید مراجعه می کنیم تا معلوم بشود که این واژه در زیارت جامعه به آیاتی از قرآن مجید اشاره دارد و این مقام را خدای عزوجل در قرآن مجید در جاهای متعددی در ضمن مقاماتی آورده که این امتیازات و خصایص عنایتی و تفضلی است.

خداوند متعال در سوره انعام می فرماید:

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ* وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى

ص: 101

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ
وَ النُّبُوَّةَ؛ (1)

و از فرزندان او [ابراهیم] داوود و سلیمان و ایوب و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را نیز [هدایت کردیم] و همه آنان از صالحان بودند. و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را؛ و همه را بر جهانیان برتری دادیم. و از پدران، فرزندان و برادران آنان

[افرادی را برتری دادیم] و برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم. این همان هدایت خداست که هر کس از بندگان خود را بخواهد هدایت می کند و اگر آنان مشرک شوند، اعمالی که انجام داده اند به یک باره نابود می گردد. آنان کسانی هستند که کتاب، حکم و نبوت به آن ها دادیم.

بنابراین آیات، این بزرگواران اجتناب شدند و چنین مقاماتی به آن ها داده شده است. چنان که ملاحظه می شود، خدا در این آیه می فرماید: (وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ) و «هدایت» در کنار «اجتناب» آمده است و در زیارت جامعه نیز، هدایت با اجتناب آمده که «واجتباکم بقدرته و اعزکم بهداه».

پس به تعبیر راغب اصفهانی همین منازل و مقاماتی که به برکت این فیض الاهی به انبیای مقربین درگاه الاهی داده شده، به ائمه اطهار علیهم السلام نیز با حفظ مراتب اعطا شده است.

خداوند متعال در سوره مریم در چند مورد می فرماید: (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ ...) . آن گاه می فرماید: 9.

ص: 102

1- .سوره انعام(6): آیات 84-89.

(أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا

وَبُكْيًا)؛ (1)

آنان پیامبرانی بودند که خداوند آنان را مشمول نعمت های خود نموده بود. از فرزندان آدم و از کسانی که به همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل (یعقوب) و از کسانی که هدایت کرده و برگزیدیم. آنان کسانی بودند که آن گاه که آیات الاهی بر آنان خوانده می شد، به خاک می افتادند و در حال سجده گریان بودند.

سپس در سوره نحل در خصوص حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ)؛ (2)

همانا ابراهیم خود امتی بود مطیع فرمان خداوند. او خالی از هر گونه انحراف بود و از مشرکان نبود. وی شکرگزار نعمت های پروردگار بود؛ [از این رو] خدا وی را برگزید و به راه راست هدایت فرمود. و به او در دنیا و آخرت نیکویی عنایت کردیم و در جهان آخرت نیز از نیکوکاران است.

در این آیه نیز هدایت با اجتهاب آمده است.

باز در جای دیگر درباره حضرت یونس علیه السلام می فرماید:

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَ هُوَ 2.

ص: 103

1- .سوره مریم(19):از آیه 58.

2- .سوره نحل(16):آیه های 120-122.

مَكْظُومٌ *لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِدَّ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَدْمُومٌ *فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (1)؛

پس صبر کرده و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) نباش [که عجله کرد] و در آن زمان با نهایت اندوه و حزن خدا را خواند. و اگر رحمت الاهی به کمکش نیامده بود، از [شکم ماهی] بیرون

انداخته می شد در حالی که نکوهش شده بود. سپس خدای تعالی او را انتخاب کرده و وی را در زمره صالحان قرار داد.

آری، این کاری است که خداوند متعال در رابطه با پیامبران و ائمه اطهار و مقربان درگاهش انجام داده است.

این حقیقتی است که در تفاسیر و در کتاب های لغت به آن اشاره شده است. در کلمات آن ها در این باره خیلی عبارت لطیفی آمده است، آن جا که می نویسند:

الاجتباء من جبيت الشيء: إذا خلصته لنفسك. (2)

اجتباء: یعنی جدا کردن چیزی از بین اشیاء و جمع نمودن آن از این جا و آن جا و به خود اختصاص دادن آن به طوری که به خودتان اختصاص بدهید، مال خودتان باشد و شریکی برای شما نسبت به آن نباشد.

این همان تعبیری است که در قرآن مجید آمده است:

(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) (3)؛

مگر بندگان خدا که (به خدا) اختصاص یافته اند. 0.

ص: 104

1- .سوره قلم(68):آیات 48-50.

2- ر.ك: تفسير التبيان: 98/6، تفسير القرطبي: 128/9، زاد المسير: 55/3، تفسير رازی: 89/18، تفسير بیضاوی: 274/3، لسان العرب: 132/14، تاج العروس: 267/19، معانی القرآن: 398/3.

3- .سوره صافات(37):آیات 40 و 74 و 128 و 160.

آن ها کسانی هستند که به واسطه عبادتشان به جایی رسیدند که فقط برای خداوند متعال خالص می شوند. از این روست که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد: (1)

فاجتبه الله سبحانه عبدا من عباده، هو أن يقصده برحمته ويخصه بمزيد كرامته فيجمع شمله ويحفظه من التفرق في السبل المتفرقة الشيطانية المفرقة للإنسان ويركبه صراطه المستقيم وهو أن يتولى أمره ويخصه بنفسه.

خلاصه این که: اگر خداوند متعال بنده ای را اجتناب کرد، همه شئون او خدایی می شود؛ یعنی تمام حرکات، سیره، سکون، نطق، فعل و ترک او به اراده خداوند متعال خواهد بود.

این، همان «إذا حصلته لنفسه» بود که در کلمات علماء فریقین آمده بود. آن گاه صاحب المیزان می نویسد:

فلا يكون لغيره فيه نصيب. (2)

یعنی تمام ابعاد وجود این شخص برای خداوند متعال است و در اختیار اوست و در این وجود چیزی برای غیر خدا نیست؛ بلکه تمام حرکاتش حرکات خدایی و همه افعال و تروکش الاهی است.

علامه طباطبایی در جای دیگر می نویسد:

اجتناء الله الإنسان، هو إخلاصه لنفسه وجمعه من التفرق في المذاهب 1.

ص: 105

1- .گفتنی است که من تفسیر المیزان را ترویج نمی کنم و در بسته و سر بسته آن را اهل فن باید بیان بکنند، اما این تفسیر ظرایف و دقایقی دارد، مثلا در عبارت «اجتناء الله سبحانه» دو جا با هم تفاوتی دارد، شاید اگر دقت شود، عبارات ایشان با هم تهافت داشته باشد.

2- .تفسیر المیزان: 79/11.

این که خدای تعالی انسان را «اجتباء» می کند؛ یعنی وی را برای خود خالص گرداننده و او را از تفرق و پراکندگی در مذهب ها و راه های مختلف جمع کرده و به يك راه وی را هدایت می کند.

آن گاه عبارت راغب اصفهانی را هم در تفسیر سوره انعام نقل می کند و تعلیقه ای بر آن می نویسد و می گوید:

والذی ذکره من معنی «الاجتباء» و إن كان كذلك علی ما یفیده موارد وقوعه فی کلامه تعالی، لکنه لازم المعنی الأصلی، بحسب انطباقه علی صنعه فیهم؛(2)

و آن کسی که معنای اجتباء را برگزیدن انتخاب کرده است، اگر چه از موارد استعمالش این چنین استفاده می شود، ولیکن معنای اصلی لغت نیست؛ بلکه لازم آن معناست و معنای اصلی آن همان جمع آوری است.

من اندکی درباره کلمه «صنع» اندیشیدم که خداوند متعال انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام و مقربان درگاهش را می سازد و آن ها را برای کاری و جهتی و مقام و منزلتی آماده می کند. آن گاه علامه می افزاید:

والذی یعطیه سیاق الآیات أن العنایة تعلقت بمعنی الكلمة الأصلی و هو الجمع من مواضع وأمكنة مختلفة مشتتة فیکون تمهیدا لما یذکر بعده من الهدایة إلى صراط مستقیم، كأنه یقول: وجمعناهم علی تفرقهم حتی إذا اجتمعوا وانضم بعضهم إلى بعض هدیناهم جمیعا إلى صراط 7.

ص: 106

1- همان: 368/12.

2- همان: 247/7.

از سیاق آیات نیز چنین به دست می آید که همان معنای لغوی مورد توجه است و آن جمع کردن از مواضع و مکان های مختلف و متشتت است؛ پس به این وسیله خواسته است تا برای بیان هدایت به صراط مستقیمی که بعدا ذکر می کند مقدمه چینی کرده باشد، گویی فرموده است: ما تمامی انبیا را که در طول تاریخ متفرق بوده و هر يك در زمانی می زیسته اند جمع کردیم و در يك جا و با ضمیمه کردن یکی به دیگری و با عنایت خود، به سوی راه راست هدایت کردیم.

کوتاه سخن این که خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را هم چون انبیا برای خودش ساخته و این ها را برای خودش اختصاص داده است و به گونه ای این ها را ساخته که برای آن هدایت خاصی که خودش برای این مراتب از عبادش قرار داده، آماده کرده است. این مفاد آیاتی است که پیش تر خواندیم، و ائمه علیهم السلام در ذیل این آیات سخنانی دارند.

در تفسیر نور الثقلین، مجمع البیان، کتاب المناقب ابن شهر آشوب و برخی کتاب های دیگر در ذیل بعضی از این آیات سوره مریم از امام سجاد علیه السلام این گونه نقل شده که فرمودند:

نحن عنینا بها؛ (2)

مراد از این ها ما هستیم.

آلوسی در تفسیر روح المعانی در ذیل آیه سوره مریم، این روایت را ذکر می کند و می گوید: آری، این ها روایات شیعیان است. 3.

ص: 107

1- تفسیر المیزان: 247/7.

2- تفسیر مجمع البیان: 431/6، تفسیر المیزان: 80/14، المناقب، ابن شهر آشوب: 273/3، تفسیر نور الثقلین: 351/3 حدیث 114، بحار الأنوار: 17/11 و 147/24 حدیث 21، تفسیر الصافی: 286/3.

آن گاه شیعیان را «هو» می کند و مناقشه علمی ندارد و این روایت را با «هو» کردن و استهزا نمودن رد می کند و می نویسد:

وروی بعض الإمامية عن علي بن الحسين رضي الله تعالى عنهما أنه قال: نحن عينا بهؤلاء القوم. ولا يخفى أن هذا خلاف الظاهر جدا. وحال روايات الإمامية لا يخفى على أرباب

التمييز. (1)

البته آلوسی چنین خیال کرده است. اکنون برای این که معلوم بشود این «هو» کردن ها چه قدر بی ارزش است، آیه ها را می آوریم که خیلی مفصل است و از آیه 15 شروع می شود که می فرماید:

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَّتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا)؛ (2)

از مریم در این کتاب یاد کن آن گاه که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) مستقر شد.

و در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا)؛ (3)

از ابراهیم در این کتاب یاد کن. همانا وی بسیار راست گو و پیامبر الاهی بود.

آن گاه می فرماید:

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى اِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا)؛ (4)

از موسی در این کتاب یاد کن. همانا وی مخلص و رسول و پیامبری والا مقام بود.

و در داستان حضرت اسماعیل علیه السلام می فرماید: 1.

ص: 108

1- .تفسیر روح المعانی: 108/16.

2- .سوره مریم (19): آیه 16.

3- .همان: آیه 41.

4- .همان: آیه 51.

(وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا)؛ (1)

در این کتاب از اسماعیل یاد کن که او در وعده اش صادق، و رسول و پیامبری بود.

سپس می فرماید:

(وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا* وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا)؛ (2)

از ادريس در این کتاب یاد کن. همانا وی بسیار راست گو و پیامبر الاهی بود. و ما او را به مقام والایی رساندیم.

آن گاه می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا)؛ (3)

آنان پیامبرانی بودند که خداوند آن ها را مشمول نعمت های خود نموده بود؛ از فرزندان آدم و از کسانی که به همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل (یعقوب) و از کسانی که هدایت کرده و برگزیدیم. آنان کسانی بودند که آن گاه که آیات الاهی بر آنان خوانده می شد، به خاک می افتادند و در حال سجده گریان بودند.

عبارت «أُولَئِكَ الَّذِينَ» به همه آن «واذکر» ها متعلق می شود و عبارت «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا» «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا» بر «النبيين» عطف است. معلوم شد که در این آیات، حضرت مریم علیها السلام نیز هست، گرچه آن حضرت از انبیا نیست. بنابراین، روشن 8.

ص: 109

1- همان: آیه 54.

2- همان: آیه های 56 و 57.

3- همان: آیه 58.

می شود که مقام اجتناب، غیر انبیا را نیز در بر گرفته است. و کلام امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه اشکالی نخواهد داشت.

اما آلوسی از این قضیه غفلت کرده و فکر کرده که لازمه این تفسیر این است که ائمه علیهم السلام جزء انبیا باشند.

از این رو این مطلب را مسخره و استهزا می کند و می گوید: این روایت از روایاتی است که شیعه ها جعل کرده اند.

در صورتی که راغب اصفهانی نیز در این باره گفته: این مقامی است که خداوند متعال به انبیا و مقربان در گاهش «صدیقان و شهدا» می دهد. (1)

بنابراین، ملاحظه می کنید که بدون اشکال این عبارت از زیارت جامعه، به مراتبی که در قرآن مجید برای انبیا و ائمه علیهم السلام قرار داده شده، اشاره دارد.

«بقدرته» یعنی چه؟

اینک به معنای «بقدرته» می پردازیم.

عمده بحث این است که «باء» این کلمه به چه معنایی آمده است؟ باید در این جهت دقت شود؛ چرا که معنای

کلمه قدرت معلوم است. در این جا چند احتمال وجود دارد.

1. این اجتنابی که به معنای جمع بر طریق اصطفاء است، به قدرت خداوند متعال است. در این صورت «باء» سببی می شود یعنی: «بسبب قدرته تعالی جمعکم واصطفاکم».

معلوم می شود که اعمال قدرت در این قضیه لازم بوده است.

اگر در آیه ای، ذکری از قدرت الاهی آمده به خصوص با بقاء سببی کاشف می شود از این که در آن جا، يك کار با عظمتی صورت گرفته است. برای مثال در سوره قیامت چنین آمده است:

ص: 110

(أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ)؛ (1)

آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟

واضح است که زنده کردن مردگان کار بزرگی است که قدرت الاهی برای آن کار لازم است.

و هم چنین در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

(بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوِّيَ بَنَانَهُ)؛ (2)

آری ما قادریم که حتی خطوط سرانگشتان او را دوباره به صورت اول موزون و مرتب کنیم.

و در آیه مبارکه دیگری آمده است:

(أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ)؛ (3)

آیا کسی که آسمان ها و زمین را (با آن همه عظمت و عجایب) آفریده توانایی ندارد که همانند آنان را بیافریند؟ آری می تواند و او آفریننده آگاه و داناست.

2. این که خداوند ائمه علیهم السلام را به جهت مظهر بودن قدرت خود اختیار کرده، و بنابراین «باء» به معنای «لام» می شود، اگر در لغت عرب استعمال شده باشد.

اما اگر در منابع اولیه روایت زیارت جامعه به جای «بقدرته»، «لقدرته» هر چند به عنوان نسخه بدل آمده باشد مطلب تمام خواهد بود.

به هر حال، می توان این جمله را به عبارت: «اجتباکم لتکونوا مظاهر قدرته» تفسیر نمود هر چند مجاز باشد. 1.

ص: 111

1- سوره قیامت (75): آیه 40.

2- همان: آیه 4.

3- سوره یس (36): آیه 81.

آری، خداوند متعال کار با عظمتی انجام داده و افراد با عظمتی را خلق کرده، تا نشانه قدرت او باشند.

و نیز، خدا ائمه را برای این جهت ساخته تا در این عالم دارای قدرت تصرف در کون بوده باشند که همان ولایت تکوینی است.

و نیز آنان علاوه بر قدرت جسمانی قدرت ربانی داشتند. در قضیه قلع باب خیبر از امیر مؤمنان علی علیه السلام سؤال شد. حضرت فرمودند:

والله ما قلعت باب خیبر ورمیت به خلف ظهري أربعين ذراعا بقوة جسدية، ولا حركة غذائية، لكنني أيدت بقوة ملكوتية...؛ (1)

من این باب را به قدرت جسمانی فتح نکردم؛ بلکه به قدرت ربانی بود....

عزت و هدایت گری

اشاره

وأعزكم بهداه؛

گواهی می دهم که خداوند شما را به هدایت خود عزت بخشید.

راغب اصفهانی درباره کلمه «عزت» چنین می نگارد:

العزة حالة مانعة للإنسان من أن يغلب؛

عزت يك حالتی است در انسان که با وجود آن حالت، انسان مغلوب واقع نمی شود.

آن گاه می نویسد:

والعزيز الذي يقهر ولا يقهر؛

و عزیز آن کسی است که بر دیگران برتری، غلبه و سلطه دارد و دیگران را تحت قهر و قاهریتش می گیرد، اما خودش مغلوب و مقهور کسی نمی شود.

ص: 112

1- الأملی، شیخ صدوق: 604-605، حدیث 840، روضة الواعظین: 127، بحار الأنوار: 26/21، حدیث.

عز الشیء أى قل وجوده (عز الشیء قل اعتبارا بما قیل: کل موجود مملول وکل مفقود مطلوب، وقوله: (وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ) أى یصعب مناله ووجوده مثله). (1)

شیء عزیز یعنی قلیل الوجود.

از مجموع آن چه نقل شد، معنای عزت عبارت است از این که انسان به گونه ای باشد که تحت نفوذ، سیطره، قدرت و قاهریت کسی قرار نگیرد و البته چنین کسی قلیل الوجود است.

این معنای حقیقی این کلمه در لغت عرب است، اما در مقام کاربرد، به اغراض و مقاصد دیگری به کار می رود؛ هر چند بازگشت همه معانی به همان معنایی است که بیان شد.

عزت مطلق

بدون تردید عزت مطلق از هر جهت، از هر حیثی و به هر معنایی از آن خداوند متعال بوده و به او اختصاص دارد.

قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)؛ (2)

همانا تمامی عزت ها برای خدای تعالی است.

در این آیه شریفه کلمه «العزة» با الف و لام جنس آمده، و در عین حال قرآن مجید این معنا را با کلمه «جمیعا» تأکید کرده است.

و از طرف دیگر «لام» در «لله» لام ملکیت است.

بنابراین، هر کس به هر مقدار از عزت حقیقی را داشته باشد البته از خداوند

ص: 113

1- المفردات فی غریب القرآن: 332 و 333.

2- سورة نساء(4): آیه 139 و سورة یونس(10): آیه 65.

متعال خواهد بود و غیر از خدا هر که عزیز باشد از اوست و ذاتی آن فرد نیست؛ چرا که گفتیم گاهی بشر اشیا، امور و حالاتی را عزت می داند. او فرض

می کند که اگر مثلاً فلانی با او چنین رفتار کند، یا در فلان جا راهش بدهند و حضور پیدا کند و یا فلان چیز را دارا بشود عزیز خواهد بود.

شاید هم در عرف همین طور باشد؛ یعنی ما يك عزت عرفی را تصویر بکنیم، ولی این عزت ها که از نظر عرف و عقلا عزت است بعد از گذر زمان و دگرگونی اوضاع و احوال روزگار از بین می روند و ماندنی نیستند.

فرض کنید زید به ریاستی رسید، دوران آن ریاست پایان می پذیرد. یا انسان به خاطر جمالش یا وصفی از اوصاف، عزت یافت، این عزت تمام می شود.

بنابراین عزت حقیقی فقط عزت خدایی است؛ عزتی که دوام دارد و همیشگی و ابدی است. وقتی عزت مطلق از خداوند متعال باشد و همه عزت ها از او و هر که عزتی دارد از او کسب کرده یا تفضل اوست، باید بدانیم که عزت فقط به برکت رابطه با او حاصل می شود.

انسان هر چه با مرکز و مبدأ عزت حقیقی مرتبط باشد، عزت می یابد و چون آن مرکز با دوام و ماندگار است قهراً این عزت هم به قدر خودش دائمی و ماندگار خواهد بود.

بنابراین عمده شاخصه عزت حقیقی، همیشگی و بادوام بودن آن است، چون از جایی اخذ شده که دائمی است و همیشگی.

اُمّه و عزت حقیقی

خداوند متعال عزت حقیقی را به اُمّه اطهار علیهم السلام داده است چه تنها باشند یا جمعیتی دورشان باشد فرق نمی کند. برای آن ها خانه و زندان، حیات و ممات

ظاهری فرق نمی کند، در هر شرایطی این عزت یکسان است. چرا؟ برای این که این عزت را جز خدا کسی نداده است و چون خدا این عزت را داده، کسی نمی تواند بگیرد که عزت الاهی این گونه است.

از این رو اگر می خواهیم دارای عزت حقیقی باشیم باید تلاش کنیم با خدا ارتباط داشته باشیم که چنین عزتی به برکت ارتباط با خداوند متعال به دست می آید که در آن صورت عزت بخش دیگران نیز خواهیم شد؛ یعنی افرادی که با ما در ارتباط باشند، عزت خواهند یافت. به سخن دیگر، ما در حد خودمان می توانیم منشأ عزت برای دیگران باشیم.

از این رو خداوند متعال که می فرماید:

(إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)؛

همانا تمامی عزت ها برای خدای تعالی است.

در جای دیگر می فرماید:

(وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)؛ (1)

و تمام عزت ها برای خدا، رسولش و مؤمنان است.

مؤمنی که عزت خدایی داشته باشد هرگز بی ارزش و ذلیل نمی شود و خوف و واهمه نخواهد داشت که قرآن می فرماید:

(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)؛ (2)

آگاه باشید! به راستی اولیای خدا، نه ترسی بر آن هاست و نه اندوهگین می شوند.

آری، عزت ائمه اطهار علیهم السلام عزتی است که خداوند متعال به آن ها داده است. 2.

ص: 115

1- سوره منافقون(63):آیه 8.

2- سوره یونس(10):آیه 62.

و این عزت در حد اعلای عزت الاهی است که هیچ کسی در قرب الاهی، کمالات، حالات و دیگر شئون بر آن ها مقدم نیست.

ویژگی های عزت حقیقی

ائمه اطهار علیهم السلام عزیزند؛ یعنی قلیل المثال هستند، آن ها از حیث جهات کمال و قرب به خداوند متعال دیگران را مقهور و مغلوب خود قرار داده اند و دیگران نسبت به آن بزرگواران خاضع و کوچک هستند و این عزت همواره با علو همراه است که قرآن کریم می فرماید:

(وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (1)

و سخن خدا بالا و برتر است و خداوند عزیز و حکیم است.

این عزت همیشه با توکل همراه است، آن جا که می فرماید:

(وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (2)

و هر کس بر خدا توکل کند (پیروز می شود) خداوند قدرتمند و حکیم است.

این عزت همیشه با پیروزی و نصرت همراه است. هر چه دشمنان خواستند ائمه علیهم السلام را بشکنند، نتوانستند.

ائمه علیهم السلام همواره منتصر بودند که قرآن می فرماید:

(وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (3)

پیروزی تنها از جانب خداوند است. به راستی خدا توانا و حکیم است.

این عزت با قوت همراه است، آن جا که می خوانیم:

ص: 116

1- سوره توبه (9): آیه 40.

2- سوره انفال (8): آیه 49.

3- همان: آیه 10.

(إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ)؛ (1)

همانا پروردگار تو قوی و شکست ناپذیر است.

این عزت با حکمت همراه است که چه قدر در قرآن مجید در وصف خداوند متعال آمده است:

(عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (2)

او توانای حکیم است.

آن عزت با علم همراه است که قرآن می فرماید:

(الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)؛ (3)

او توانای علیم است.

عجیب این که با همه این قدرت، علم، حکمت و نصرت که خدا دارد، همراه با رحمت است، آن جا که می فرماید:

(وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)؛ (4)

و همانا پروردگارت توانای رحیم است.

خداوند متعال مغلوب واقع نمی شود؛ و با این که مغلوب واقع نمی شود رحیم و غفور نیز می باشد.

ائمه علیهم السلام همین طور بودند. با وجود حکمت، قدرت، نصرت و همه کمالات، مقامات و منازل از خداوند متعال، در عین حال از کسانی که به آن ها ظلم و تعدی کردند و به هر نحوی خواستند آنان را کوچک کنند، گذشت هم داشتند...

ص: 117

1- سوره هود(11): آیه 66.

2- سوره بقره(2): آیه های 209، 220، 228، 240 و 260، سوره مائده(5): آیه 38، سوره انفال(8): آیه های 10، 49، 63 و 67، سوره توبه(9): آیه 40 و 71 و سوره لقمان(31): آیه 27.

3- سوره انعام(6): آیه 96، سوره نمل(27): آیه 78، سوره یس(36): آیه 38 و...

4- سوره شعراء(26): آیه های 9 و 68 و 104 و 122 و 140 و 159 و 175 و...

بنابر آن چه گذشت ائمه علیهم السلام مظهر همه این اسما و صفات الاهی هستند که هر کدام در جای خود از این صفات استفاده کرده اند. البته چنین عزتی با این ابعاد و با این خصوصیات، هدایت الاهی لازم دارد و بدون آن حاصل نمی شود، لذا می گوییم: «أعزکم بهداه»!

خداوند متعال همه مخلوقات را هدایت کرده است، آن جا که می فرماید:

(الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)؛ (1)

(پروردگار ما) کسی است که به هر موجودی آن چه را که لازمه خلقت او بوده، عطا کرده سپس هدایت کرده است.

اما هدایت هر مخلوقی با خلقت و ظرفیت آن مخلوق متناسب است، از این رو است که در جای دیگر می فرماید:

(وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهْدِي)؛ (2)

خداوند کسی است که مقدر کرد و هدایت نمود.

پس اندازه گیری لازم است و ظرفیت باید باشد. درست است که خداوند متعال بدون اندازه گیری نیز می تواند هدایت کند، اما ظرفیت لازم است، این مطلب از آیه ای استفاده می شود که می فرماید:

(وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ)؛ (3)

اگر می خواست تمامی شما را هدایت می فرمود.

آری، مشیت الاهی چنین نیست که همه مردم همه مخلوقات را بدون حساب

ص: 118

1- .سوره طه(20):آیه 50.

2- .سوره اعلی(87):آیه 3.

3- .سوره نحل(16):آیه 9.

و کتاب و بی مقدمه و بدون امتحان و اختیار هدایت بکند. این خلاف حکمت خلقت است. مقتضای حکمت خلقت این است که هدایت روی حساب، برنامه و قاعده باشد، یعنی مطابق ظرفیت ها و استعدادها باشد؛ چرا که هدایتی که این همه عظمت، ارزش و اثر دارد، نمی شود که بدون حساب و کتاب باشد.

گزینش و هدایت

از طرفی لازم به تذکر است که خداوند متعال مقربان خود را از انبیا و ائمه قبلا امتحان و اختبار کرده و سپس آن ها را از دیگران جدا می کند و هدایت های خاصه الاهی نصیب آن ها می شود.

پیش تر در توضیح عبارت «اجتباکم» بیان شد که اجتباء مقدمه داشته و آن مقدمه امتحان بوده و در پی اجتباء، هدایت بوده است، در این مورد به برخی از آیات اشاره کردیم که می فرماید:

(ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى)؛ (1)

سپس پروردگارش وی را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش نمود.

او پیامبر را امتحان می کند، آن گاه اجتباء می نماید. سپس هدایت می کند. درباره پیامبر دیگری می فرماید:

(شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ (2)

وی شکرگزار نعمت های پروردگار بود و خدا او را برگزید و به راهی راست هدایت فرمود.

در مورد دیگر درباره مجموعه ای از پیامبران می فرماید:

ص: 119

1- .سوره طه(20):آیه 122.

2- .سوره نحل(16):آیه 121.

(وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ (1)

آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم.

پیامبران الهی از امت خود مشقت‌ها دیدند و در این عالم چه امتحاناتی دادند و بعد از آن اجتناب شدند، ائمه اطهار علیهم السلام نیز همین طور بودند که پس از آن مورد هدایت خاصه قرار گرفتند آن گاه خود نیز هادی شدند که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛ (2)

همانا تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.

طبق احادیث فراوانی از فریقین این آیه خطاب به امیر مؤمنان علی علیه السلام است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا المنذر وعلی الهادی من بعدی. یا علی ابک یهتدی المهتدون؛ (3)

من انذار کننده ام و علی پس از من هدایت گر امت است. ای علی اینه وسیله تو طالبان حقیقت هدایت می شوند.

آیه دیگری در مورد ائمه علیهم السلام است، آن جا که می فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا)؛ (4)

و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما، هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند.

جابر جعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: 4.

ص: 120

1- سوره انعام(6):آیه 87.

2- سوره رعد(13):آیه 7.

3- تفسیر مجمع البیان:15/6، تفسیر نور الثقلین:482/2، حدیث 16، بحار الأنوار:2/23،107/9، شواهد التنزیل:384/1، حدیث 400، تاریخ مدینه دمشق:359/42.

4- سوره سجده(32):آیه 24.

نزلت هذه الآية في ولد فاطمة سلام الله عليها خاصة، (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ ...)؛ (1)

این آیه در خصوص فرزندان فاطمه سلام الله عليها نازل شده است که (می فرماید: «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم...»).

البته ائمه اطهار علیهم السلام صبر کردند و مظهر صبر به معنای گسترده آن بودند. آن گاه خداوند متعال آن ها را برای امامت نصب و برای هدایت جعل کرد و آن هدایت خاصه، بعد از آن خصوصیات به آن ها داده شد و آنان خود هادی و هدایت گر شدند.

اگر ما به هر مقداری که با خداوند متعال مرکز عزت ارتباط داشته باشیم، نه تنها عزت می یابیم؛ بلکه خود ما برای دیگران منشأ عزت می شویم.

از این رو است که درباره علما روایاتی آمده که اگر کسی دارای علوم اهل بیت علیهم السلام باشد قهرا عزت پیدا می کند و عزت بخش می شود. در روایتی امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

من جالس العلماء وقر؛ (2)

هر کس با عالمان بنشیند، عظمت یابد.

مجالست با علما عزت می آورد؛ به خاطر این که عالم مقداری از علوم اهل بیت علیهم السلام را دارد.

و کسی که با این عالم معاشرت و مجالست می کند در جامعه مورد احترام خواهد بود.

بنابراین، ائمه علیهم السلام هدایت را از خداوند متعال دریافت کردند و آن گاه خود 0.

ص: 121

1- تأویل الآيات: 444/2-445، حدیث 8، بحار الأنوار: 158/24، حدیث 23، تفسیر فرات کوفی: 329، حدیث 449، شواهد التنزیل: 583/1، حدیث 625.

2- کنز الفوائد: 147، بحار الأنوار: 205/1، حدیث 30.

هادی شدند و به راستی چه انسان هایی به برکت ائمه علیهم السلام هدایت شدند؟

از این روست که آن گاه که برای امامت منصوب شدند خداوند متعال امر کرد که از آنان تبعیت کنید، آن جا که می فرماید:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؛ (1)

آیا کسی که به حق و راستی هدایت می کند، شایسته پیروی است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایتش کنند؟

به تعبیر بنده، می فرماید: مگر عقل ندارید؟ کسی که خود به هادی نیاز دارد و راه را از چاه تشخیص نمی دهد، شما او را امام و مقتدای خود قرار می دهید و کسی را که به حق هدایت می کند رها می نمایید؟!

از طرف دیگر، خداوند به کسانی که در پی هدایت اهل بیت علیهم السلام بوده و از آنان پیروی کنند وعده مغفرت و رحمت داده است، آن جا که می فرماید:

(وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛ (2)

و من هر آن که را که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم.

روایاتی در ذیل این آیه کریمه آمده که منظور، ولایت امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام است. (3)

امام باقر علیه السلام از پدر و جد بزرگوارش این گونه نقل می کند:

خرج رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم فقال: إن الله تعالى يقول: 8.

ص: 122

1- .سوره یونس(10):آیه 35.

2- .سوره طه(20):آیه 82.

3- .المناقب، ابن شهر آشوب:403/3، بحار الأنوار:21/24، حدیث 38.

(وَأِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)، (1) ثم قال لعلي بن أبي طالب عليهما السلام: إلى ولايتك؛ (2)

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله از منزل بیرون رفت و فرمود: خدای تعالی می فرماید: «و من هر آن که را توبه کند و ایمان آورد... می آمرزم». ای علی! هر کس به سبب ولایت تو هدایت شود، مورد بخشش و غفران و عفو قرار می گیرد.

و در روایت دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید:

(ثُمَّ اهْتَدَى) إلى ولايتنا أهل البيت، فوالله، لو أن رجلاً عبد الله عمره ما بين الركن و المقام ثم مات ولم يجيء بولايتنا لأكبه الله في النار على وجهه. (3)

پس روشن شد که به ائمه علیهم السلام، هدایت داده شد و این هدایت برای آن ها عزت آورد و خودشان هادی شدند، آن گاه به متابعت از این بزرگواران دستور داده شد، سپس وعده داده شد که اگر از این ها متابعت کنید، مورد آمرزش قرار خواهید گرفت.

گفتنی است که برخی خیال می کنند که وقتی به خدا و رسول ایمان آورده اند و نماز، روزه، حج و اعمال صالح دیگر انجام دادند، همین کافی است و با اهل بیت و ولایت آن بزرگواران و تبعیت آنان کاری ندارند. اینان خیال می کنند که کارشان درست است.

نه، این گونه نیست. ایمان، عمل صالح و هدایت به ولایت امیر مؤمنان علی 1.

ص: 123

1- سوره عنكبوت (29): آیه 69.

2- شواهد التنزیل: 493/1، حدیث 521.

3- تفسیر مجمع البیان: 45/7، بحار الأنوار: 149/24، حدیث 29، تفسیر الصافی: 314/3، حدیث 82، تفسیر نور الثقلین: 387/3، حدیث 95، شواهد التنزیل: 492/1.

و اهل بیت علیهم السلام و مجموعه این ها موجب آمرزش می شود.

آری، خداوند متعال چنین عزتی به ائمه اطهار علیهم السلام عطا کرده است. البته در زیارت جامعه موارد دیگری داریم که علاوه بر این که به تبعیت از ائمه علیهم السلام امر کرده، برای کسانی که تابع اهل بیت باشند وعده مغفرت داده است.

خداوند متعال پس از آن وعده داده که اگر در این راه قدم بردارید ما شما را کمک می کنیم، آن جا که

می فرماید:

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)؛ (1)

آنان که در راه ما جهاد کنند قطعا به راه های خود هدایتشان خواهیم کرد.

در روایتی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در ذیل این آیه می فرمایند:

هذه نزلت فی آل محمد وأشیاعهم؛ (2)

این آیه درباره آل محمد علیهم السلام و شیعیان آنان نازل شده است.

آری، ائمه علیهم السلام با این عزت دارای هدایت خاصه و هادی شدند و به تبعیت از این ها امر و به مغفرت پیروان

آن ها وعده داده شد. از آن طرف نیز خداوند متعال عنایت نمود و قلوب را نیز به طرف اینان سوق داد که این نیز نحوه ای عزت برای ائمه علیهم السلام است؛ آن جا که فرمود:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ)؛ (3)

ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این همه نعمت ها رهنمون شد و اگر خداوند ما را هدایت نکرده بود، ما هدایت نمی یافتیم. 3.

ص: 124

1- .سوره عنكبوت(29):آیه 69.

2- .المناقب، ابن شهر آشوب: 403/2، بحار الأنوار: 21/24، حدیث 38.

3- .سوره اعراف(7):آیه 43.

بحثی نیست که هدایت دو نوع است:

گاهی نشان دادن راه است که قرآن کریم می فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛ (1)

ما راه را به انسان نشان دادیم، حال می خواهد شاکر باشد و یا ناسپاس.

و گاهی هدایت این گونه است که هادی مقداری از راه را هم با شما می آید و شما را همراهی می کند.

وقتی آدرس کسی را می خواهید يك وقت به شما آدرس می دهند و شما را راهنمایی می کنند که آن مقصد کجاست. در این زمینه قرآن می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾؛ (2)

و کسانی که هدایت یافته اند، خداوند بر هدایتشان می افزاید.

در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾؛ (3)

و کسانی که در راه هدایت تو قدم برداشتند خداوند بر هدایتشان می افزاید.

خداوند متعال در این مسیر، بر هدایت می افزاید که راهنما دست طرف را می گیرد تا به مقصد برساند و دیگر هیچ احتمال گمراهی نیست که قرآن می فرماید:

﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾؛ (4)

و هر کس را که خدا هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای نخواهد داشت.

ص: 125

1- .سوره انسان(76):آیه 3.

2- .سوره محمد صلی الله علیه و آله(47):آیه 17.

3- .سوره مریم(19):آیه 76.

4- .سوره زمر(39):آیه 37.

همه این ها مراتبی از هدایت است، اما انسان باید ظرفیت و آمادگی داشته باشد تا به آن جایی برسد که بتواند در جای پای آن بزرگواران که دارای هدایت خاصه هستند قدم بگذارد و تابع آن ها باشد و در نتیجه هم عزت و هدایت یابد و هم منشأ عزت و هدایت و چراغ راه برای دیگران بشود و این روشنایی و هدایت و این راه خدا، پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام ادامه داشته باشد.

مخصوصان به برهان

اشاره

وخصکم ببرهانه؛

گواهی می دهم که شما به برهان خدا مخصوص هستید.

راغب اصفهانی درباره کلمه «اختصاص» می نویسد:

التخصیص والاختصاص والخصوصية والتخصیص: تفرد بعض الشيء بما لا یشارکه فیه

الجملة، وذلك خلاف العموم والتعمم والتعمیم. (1)

برهان یعنی چه؟

راغب اصفهانی درباره واژه «برهان» می گوید:

البرهان: بیان للحجة... والبرهان أوكد الأدلة وهو الذى یقتضى الصدق أبدا لا محالة. (2)

برهان، قوی ترین ادله و بیان حجت است و هرگز از مطابقت با واقع جدا نمی شود و همیشه مقتضی صدق است.

برهان یعنی حقیقت و مطابقت با واقع.

در قرآن مجید در سه جا کلمه «برهان» به کار رفته است. در يك جا درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

ص: 126

1- المفردات فی غریب القرآن: 149.

2- همان: 45.

(قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ)؛ (1)

دلیل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد.

در جای دیگر در قضیه حضرت یوسف علیه السلام می فرماید:

(وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ)؛ (2)

آن زن قصد او کرد و او نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید، قصد وی می نمود.

در جای سوم در داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون می فرماید:

(فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ)؛ (3)

این دو برهان روشن (عصا و ید بیضا) از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست.

در این آیات واژه «برهان» به خداوند متعال آن هم با وصف «رب» اضافه شده؛ یعنی این برهان به اقتضاء ربوبیت خدا است.

رب یعنی چه؟

راغب اصفهانی درباره کلمه «رب» می نویسد:

الرب في الأصل التربية وهو إنشاء الشيء حالا فحالا إلى حد التمام يقال: ربه ورباه ورببه... فالرب مصدر مستعار للفاعل ولا يقال: الرب مطلقا إلا لله تعالى المتكفل

بمصلحة الموجودات... والمتولى لمصالح العباد؛ (4)

ص: 127

1- سوره نساء(4): آیه 174.

2- سوره يوسف(12): آیه 24.

3- سوره قصص(28): آیه 32.

4- المفردات في غريب القرآن: 184.

رب در اصل لغت عرب به معنای تربیت است و تربیت یعنی ساختن و درست کردن چیزی که پیشرفت کند و به حد تمام و کمال برسد.

برای مثال می‌گویند: فلانی گل‌هایی را در منزلش تربیت کرده، منظور این است که به آن‌ها از نظر آفتاب، آب، هوا و خاک و امور دیگر رسیدگی نموده تا رشد کرده و به سرحد تمام و کمال رسیده‌اند.

یا فلانی شاگرد تربیت می‌کند؛ یعنی افرادی تحت نظارت او مراحل پیشرفت را طی می‌کنند تا آن‌ها را به سرحد کمال برساند.

بنابراین، خداوند متعال به کمال رساننده موجودات است که هر موجودی اعم از انسان و غیر انسان بر حسب حال خودش کمالی دارد.

محصل معنا

با توجه به معنای «تخصیص» و «برهان» و این که به «رب» اضافه شده است معنای «وخصکم ببرهانه» روشن می‌شود.

و محصل معنا این است: خداوند متعال آن حجت محکمی را که به توسط آن، موجودات قابل رشد مخصوصاً انسان را تربیت می‌کند و به کمال می‌رساند به ائمه اطهار علیهم السلام اختصاص داده و آن‌ها را متولیان مصالح همه موجودات قرار داده است، پس ائمه طاهرين وسیله رشد و کمال بشریت و دیگر موجودات هستند.

برهان از نظر مصداقی

حال ببینیم که «برهان» مصداقاً چه چیزی است که به حضرات ائمه علیهم السلام اختصاص پیدا کرده، آیا مقصود چیز معینی است که در اختیارشان قرار گرفته یا مراد مطلق حجت مطابق واقع می‌باشد؟

به عبارت دیگر، آیا «برهان» در این جمله علم است بر شیء خاصی یا مراد آن

است که ائمه علیهم السلام اختصاص پیدا کرده اند به اقامه حجت بر بندگان به آن گونه که خود خدا اقامه می کند؟

اینک می گوئیم: اگر مراد از برهان شیء معینی باشد چیست؟

محتمل است مراد قرآن مجید باشد که خداوند متعال فهم کلام خود را به ائمه علیهم السلام اختصاص داده است و از قرآن به «برهان» می شود تعبیر نمود و ممکن است آیه مبارکه:

(قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ)؛ (1)

دلیل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد.

به قرآن تفسیر کرد، که قرآن يك حجت صادقه ای است که تا ابد با واقع مطابقت دارد و برهان رسول الله صلی الله علیه و آله بر حقانیت اسلام و رسالت خود و برهان ائمه علیهم السلام بر امامت و ولایت خویش در برابر مخالفان می باشد.

به راستی این اختصاص چه معنایی دارد؟

یعنی بدون تردید معارف، اسرار، حقایق، احکام و تمام خصوصیات که قرآن در جهت تربیت انسان و وصول او به کمال حقیقی دارد همه این ها نزد ائمه علیهم السلام خواهد بود.

و محتمل است مراد از «برهان» معجزه باشد، که خداوند متعال معجزاتی را که در مسیر تربیت بشری و اقامه حجتی برای رسیدن او به کمال است، به ائمه علیهم الصلاة و السلام اختصاص داده که هر کدام از معجزات اختصاصی ائمه حجتی بر حقانیت آن ها و مطابق بودن فرمایشات آن ها با واقع است. (2) 5.

ص: 129

1- .سوره نساء(4):آیه 174.

2- ر.ك:تفسیر مجمع البیان:252/3، تفسیر الصافی:525.

البته معجزه همیشه برای دعوت به ایمان، هدایت، رساندن به کمال مطلوب، باز داشتن از گمراهی و نجات دادن از ضلالت است. از این روست که در داستان موسی علیه السلام آمده که به آن حضرت خطاب شد:

(إِسْمُكَ يَدُوكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاصِّمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ)؛ (1)

دست را در گریبان خود فرو بر و هنگامی که خارج می شود سفید و درخشان است بدون عیب و نقص دست هایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود. این دو (معجزه عصا و ید بیضاء) دو برهان روشن از جانب پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست و آنان قوم فاسقی هستند.

و محتمل است که مراد اسم اعظم باشد که به ائمه علیهم السلام اختصاص دارد و موجب افضلیت آنان از همه عالمیان گردیده، در برخی از دعاها آمده:

و باسمك الذي جعلته عندهم وبه خصصتهم دون العالمين وبه أبتهم وأبنت فضلهم من فضل العالمين، حتى فاق فضلهم فضل العالمين جميعا.

به هر تقدیر، این جمله از زیارت جامعه از دلایل افضلیت رسول الله و ائمه علیهم السلام و تقدمشان بر همه عالمیان می باشد، که البته لفظ «عالمیان» همه مقربان درگاه حق تعالی را شامل است. 2.

ص: 130

و انتجبکم لنوره؛

و گواهی می دهم که خدا شما را به جهت نور خود انتخاب کرده است.

پیش تر بیان شد که کلمه های انتجاب، انتخاب، اختیار و اصطفا مفاهیمی بسیار به هم نزدیک هستند، ولی مترادف نیستند.

درباره کلمه «انتجاب» در لغت چنین آمده است:

والمنتجب: المختار من كل شيء، وقد انتجب فلان فلانا إذا استخلصه واصطفاه اختيـارا

علی غیره. (1)

پس ائمه علیهم السلام اختیار شده خالص خدا هستند به جهت نور خود؛ وقتی کسی را از دیگران به جهت کاری انتخاب می کنند، آن شخص با توجه به آن کار بر دیگران امتیاز دارد؛ یعنی غیر از او برای آن کار شایستگی ندارد، اما در این جا انتخاب محض نیست، بلکه خصوصیت استخلاص نیز وجود دارد، همان معنایی که در:

(قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ)؛ (2)

گفت: به عزت تو سوگند که همه آن ها را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان مخلص تو از میان آن ها.

ابلیس به عزت خدا سوگند یاد می کند که همه بندگان خدا را گمراه می کند، اما از آن ها «مخلصین» را استثنا کرده، چون می داند زورش به این گروه نمی رسد، چون این ها کسانی هستند که خدا آن ها را خالص برای خود قرار داده است.

«انتجاب» از «نجب» به معنای «طهارت» گرفته شده. می گویند: فلانی فرد نجیبی

ص: 131

1- لسان العرب: 748/1.

2- سوره ص (38): آیه 82 و 83.

است؛ یعنی از عیوب و نقایصی که دیگران دارند پاك و مبرا و خالص است.

بنابر نسخه «النوره»، خدا، ائمه علیهم السلام را چنان مطهر و منور قرار داده که فقط خودشان قابلیت و سنخیت نور خدا را داشتند.

نور به زبان فارسی روشنایی است. روشنایی بر دو قسم است، مادی و معنوی.

نور مادی به توسط باصره انسان احساس می شود، اما نور معنوی بصیرت است که هر انسانی دارا نمی باشد.

از طرفی نور، خود روشنایی بخش است. از این رو در تعریف نور می گویند:

النور هو الظاهر بنفسه و المظهر لغيره؛(1)

نور آن چیزی است که خود به خود آشکار و آشکار کننده غیر می باشد.

چنان که در شرح «خلقکم أنوارا» خواهد آمد، ائمه علیهم السلام نور هستند، و تمام حیثیاتشان نور می باشد، لذا در تمام اقوال و افعال و تروکشان روشنایی بخش و هدایت گرند، و از این روست که وجودشان حجت و قول، فعل و تقریرشان نیز حجت است.

نور از نظر مصادیق

پس بنابر شرحی که دادیم معنای این جمله این است که ائمه علیهم السلام مظهر نور خدا، و در عین حال حامل نور خدا هستند، و برای نور خدا مصادیقی می توان تصور نمود:

یکی از مصادیق نور، قرآن مجید است. در قرآن می خوانیم:

(فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ

ص: 132

1- بحار الأنوار: 57/88، فیض القدير: 618/2، تفسير الصافي: 434/3، حديث 35.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ (1)

پس کسانی که به او (پیامبر) ایمان آوردند و از او حمایت نمودند و از نوری که به همراه او نازل شد، پیروی نمودند، آنان رستگارانند.

مصدق دیگر نور، رسول الله صلی الله علیه وآله است. قرآن کریم می فرماید:

(وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا)؛ (2)

و به فرمان خدا تورا دعوت کننده به سوی خدا و چراغی روشنی بخش قرار دادیم.

مراد از نور در این آیه، شخص رسول الله صلی الله علیه وآله است. (3)

در آیه دیگری می خوانیم:

(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ)؛ (4). تفسیر مجمع البیان: 301/3. (5)

از جانب خدا نور و کتابی آشکار به سوی شما آمد.

مراد از نور در این آیه نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. در تفسیر مجمع البیان این گونه آمده است:

«قد جاءكم من الله نور» یعنی بالنور محمد صلی الله علیه وآله، لأنه يهتدى به الخلق، كما يهتدون بالنور، عن قتادة واختاره الزجاج. وقيل: عنى به القرآن، لأنه يبين الحق من الباطل، عن أبي على الجبائي. والأول أولى...؛ (5) 3.

ص: 133

1- سورة اعراف(7): آیه 157.

2- سورة احزاب(33): آیه 46.

3- ر.ك: شرح الأخبار: 3/418، الأمالی، شیخ طوسی: 526، المناقب، ابن شهر آشوب: 1/131، بحار الأنوار: 74/74، تفسیر التبیان: 8/349، تفسیر مجمع البیان: 8/168، زاد المسیر: 6/206.

4- سورة مائده

5- آیه 15.

منظور از نور، حضرت محمد صلی الله علیه وآله است؛ زیرا مردم به وجود او هدایت می شوند؛ هم چنان که مردم به وسیله نور هدایت می شوند. این معنا از قناده است و همین معنا را زجاج نیز انتخاب کرده است.

ابوعلی جبائی گفته است که منظور، قرآن است که حق را از باطل جدا می کند؛ لکن معنای نخست بهتر است....

و در تفسیر معانی القرآن آمده است:

«قد جاءكم من الله نور» قيل: نور یعنی به النبی صلی الله علیه وآله و هو تمثيل، لأن النور هو الذي تتبين به الأشياء؛ (1)

منظور از نور در این جا حضرت محمد صلی الله علیه وآله است و این تمثیلی است میان پیامبر و نور؛ زیرا نور آن چیزی است که به وسیله آن اشیا واضح و روشن می شوند.

از مصادیق دیگر نور، علم است. در روایتی آمده است:

العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء؛ (2)

علم نوری است که خداوند در قلب هر آن کس که خواهد قرار می دهد.

در زیارت جامعه نیز خواهیم خواند: «کلامکم نور».

آیا کلام ائمه اطهار غیر از کلام خدا که همان قرآن است، می باشد؟

آیا به راستی ائمه علیهم السلام غیر از قرآن هستند؟ ما می توانیم از طریق برهان و از کتاب و سنت مخصوصا احادیث اهل سنت استدلال کنیم و به اثبات برسانیم که ائمه علیهم السلام همان قرآن هستند و قرآن، همان ائمه. در حدیثی متواتر می خوانیم که 6.

ص: 134

1- تفسیر معانی القرآن: 284/2، حدیث 52.

2- مستدرک سفینة البحار: 305/8، المسترشد: 9، مصباح الشریعه: 16.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

علی مع قرآن و القرآن مع علی لا یفترقان؛(1)

علی با قرآن است و قرآن با علی و این دو از هم فاصله نخواهند گرفت.

از این معیت، اثبیت استظهار می شود. اما در حدیث ثقلین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

کتاب الله و عترتی اهل بیتی؛(2)

کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.

در این حدیث بین ائمه علیهم السلام و قرآن مجید قران حاصل شده است؛ ولی مطلب فراتر از این است؛ بلکه ائمه علیهم السلام قرآن ناطق هستند و این قرآن، قرآن صامت. امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی فرمود:

هذا کتاب الله الصامت، وأنا کتاب الله الناطق.(3)

آیا به راستی ائمه علیهم السلام غیر از رسول الله صلی الله علیه وآله هستند؟

به اقتضای آیه مباحله امیر مؤمنان علی علیه السلام در همه کمالات جز نبوت نفس رسول الله صلی الله علیه وآله هستند.

نظام الدین نیشابوری در تفسیر خود در ذیل آیه مبارکه (وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ

وَ فَيَكْفُرُونَ: استفهام بطریق الإنکار و التعجب، والمعنى: من أين يتطرق إليكم الكفر، والحال أن آيات الله تتلى عليكم على لسان 1.

ص: 135

1- ر.ك: جلد یکم، صفحه 432 از همین کتاب.

2- ر.ك: جلد یکم، صفحه 325 از همین کتاب.

3- بحار الأنوار: 49/89، حدیث 8 به نقل از تفسیر القمی: 620/2، العمده: 330، وسائل الشیعه: 34/27، باب 5 من أبواب صفات القاضی، حدیث 12، تاریخ طبری: 66/5، تذکره الخواص: 96.

4- سوره آل عمران(3): آیه 101.

الرسول صلى الله عليه وآله غضة في كل واقعة، وبين أظهركم رسول يبين لكم كل شبهة ويزيح عنكم كل علة... .

قلت: أما الكتاب فإنه باق على وجه الدهر، وأما النبي صلى الله عليه وآله فإنه إن كان قد مضى إلى رحمة الله في الظاهر، ولكن نور سره باق بين المؤمنين فكأنه باق، على أن عترته

صلى الله عليه وآله ورثته يقومون مقامه بحسب الظاهر أيضا، ولهذا قال: «إني تارك فيكم

الثقلين»... (1)

حاصل معنا این که: گرچه پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در ظاهر نیستند؛ ولی عترت آن حضرت؛ وارثان و قائم مقامان ایشان، در این عالم هستند، چنان که در حدیث ثقلین فرموده اند: «همانا من در میان شما دو چیز گران بها را قرار داده ام...».

آیا ائمه اطهار علیهم الصلاة والسلام غیر از علم هستند؟ یعنی تمام آن چه که از ائمه دیده و شنیده می شود علم است و نور و آن جا تاریکی و جهل وجود ندارد.

اصلا، ائمه علیهم السلام یکپارچه علم هستند، در زیارت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می خوانیم:

السلام عليك أيها العلم المنصوب و العلم المصبوب. (2)

اجمالا، ائمه اطهار نورند، و همه مصادیق نور که به خدا مضاف است در وجودشان می باشد.

و این به انتخاب و اراده خدا است، و در این اعتقاد هیچ شائبه غلو وجود ندارد.

و اما بنابر نسخه «بنوره» ظاهر آن است که «باء» سببی باشد، و «بنوره» یعنی «بعلمه». خداوند به سبب علم خود به ذوات مقدسه، ائمه علیهم السلام را انتخاب و به خود اختصاص داده است. 3.

ص: 136

1- غرائب القرآن: 347/1.

2- الاحتجاج: 316/2، بحار الأنوار: 171/53.

وایدکم بروحه؛

گواهی می‌دهم که خداوند شما را به روح خود تأیید کرد.

خداوند متعال ائمه علیهم السلام را به روح خود تأیید کرده است. تأیید در لغت از ماده «أید»، به معنای قوت شدید است. راغب اصفهانی می‌نویسد:

أید: قال الله عزوجل (أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ) (1). سوره صف (61): آیه 14. (2) فعلت من الأيدى أى القوة الشديدة. وقال تعالى: (وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ) (3). المفردات فى غريب القرآن: 30. (4) أى يكثر تأييده.

این واژه در قرآن مجید نیز در مواردی به کار رفته است. در آیه ای می‌خوانیم: (3)

(وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ) ؛

و خداوند هر که را بخواهد با یاری خود تأیید می‌کند.

در آیه ای دیگر آمده است:

(هُوَ الَّذِي آيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ) ؛ (5)

اوست که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.

در آیه دیگری می‌فرماید:

(فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ) ؛ (5)

ما مؤمنان را در برابر دشمنشان تأیید کردیم و سرانجام پیروز شدند.

خداوند متعال در این آیه به مؤمنان قوت شدید عنایت می‌کند که نتیجه آن تأیید،

ص: 137

1- سوره مائده

2- آیه 110.

3- سوره آل عمران

4- آیه 13.

5- سوره انفال (8): آیه 62.

غلبه و پیروزی است. البته غلبه در هر میدانی مصداق خود را دارد. برای مثال غلبه در میدان جنگ معلوم است، در میدان بحث و مناظره و جدل به شکل دیگری تحقق پیدا می کند، وگرنه مفهوم لفظ همان غلبه است.

هم چنین کیفیت تأیید خداوند متعال نیز مختلف است، و بر حسب موارد فرق می کند.

گاهی خداوند متعال برای حصول غلبه، به وسیله ای ظاهری تأیید می کند و قوت شدید عنایت می نماید. در آیه مبارکه ای می فرماید:

(هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ)؛ (1)

اوست که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.

در این آیه «بالمؤمنین» بر «بنصره» عطف شده، و بآء در هر دو سببی است.

معنای «نصر» معلوم است، راغب اصفهانی می گوید:

النصر و النصرة: العون. (2)

بنابراین، «نصر» یعنی: کمک.

اما در دعا برای حضرت ولی عصر ارواحنا فداه آمده است:

وَأَيَّدَهُ بِالنَّصْرِ؛

(خدایا!) او را به توسط نصر تقویت کن!

به نظر می رسد مقصود، امداد غیبی از ملائکه و غیره بوده باشد.

به هر حال، خداوند متعال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را کمک کرده و قوت بخشیده تا غلبه حاصل شده، اما کلمه «بالمؤمنین» در کنار «بنصره» در نقش داشتن مؤمنان در غلبه ظهور دارد، و چون «باء» سببی باشد، خداوند به سبب مؤمنان به 5.

ص: 138

1- .سوره انفال(8): آیه 62.

2- .المفردات فی غریب القرآن: 495.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نصرت و غلبه داده و آن حضرت از مؤمنان استعانت جسته اند.

پس می توان این آیه مبارکه را از ادله بطلان قول کسانی که استعانت به غیر خدا را شرک می دانند، قرار داد؛

بلکه این آیه در استعانت خدا و رسول به خلق در جهت پیروزی اسلام بر مشرکان ظهور دارد.

کوتاه سخن این که تأیید گاهی به وسیله ظاهری است و گاهی به وسیله غیبی.

خداوند متعال در آیه مبارکه ای می فرماید:

(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا)؛ (1)

خداوند سکینه و آرامش خود را بر وی فرستاد و با لشکرهایی که مشاهده نمی شدند او را تقویت نمود.

در این آیه تأیید به وسیله غیبی بوده؛ یعنی نیروهایی که دیده نمی شوند؛ یعنی ملائکه، چنان که در تفسیر ذیل آیه مبارکه آمده است (2) هم

چنان که در آیات جنگ بدر و جنگ حنین به آمدن ملائکه جهت نصرت رسول الله صلی الله علیه وآله تصریح شده است. (3)

اما در چند جای قرآن، وسیله غیبی مطلق جنود نیست؛ بلکه خصوص روح آمده و خداوند متعال به وسیله روح رسول اکرم صلی الله علیه وآله و مسلمانان را غلبه داده است. اما به انحاء مختلف آمده است:

در يك جا می فرماید:

(أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)؛ (4)

و آنان را با روحی از جانب خویش تقویت فرمود. 2.

ص: 139

1- سوره توبه (9): آیه 40.

2- ر.ك: الكافي: 378/8، حدیث 571.

3- عیون أخبار الرضا علیه السلام: 207/1، المسترشد: 436.

4- سوره مجادله (58): آیه 22.

و در جای دیگری می فرماید:

(أَيُّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ)؛

ما او را با روح القدس تقویت نمودیم.

و این روح القدس، وسیله غلبه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده است.

و هم به توسط او مطالب نازل می شده است، آن جا که می فرماید:

(قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُبَيِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا)؛ (1)

بگو: روح القدس آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است تا افراد مؤمن را ثابت قدم گرداند.

این مقام خاصی است که اگر مراد از روح القدس، ملك باشد که ظاهراً هم همین طور است شأن خاصی در دستگاه ربوبی دارد.

و در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ)؛ (2)

روح الامین آن را بر قلب تو نازل نموده است تا از انداز کنندگان باشی.

آیا این همان است که گاهی به قدس و گاهی به امین توصیف شده است؟ باید تحقیق بشود.

در این زمینه در کتاب بصائر الدرجات دو باب باز شده که اینک به برخی از احادیث آن ها اشاره می شود. در يك باب آمده است:

جابر گوید: از امام باقر علیه السلام درباره علم پرسیدم، فرمود:

یا جابر! إن فی الأنبياء و الأوصياء خمسة أرواح: روح القدس و روح 4.

ص: 140

1- .سوره نحل(16):آیه 102.

2- .سوره شعراء(26):آیه 193 و 194.

الإيمان وروح الحياة وروح القوة وروح الشهوة. فبروح القدس يا جابر! علمنا ما تحت العرش إلى ما

تحت الثرى...؛(1)

ای جابر! در انبیا و اوصیای الاهی 5 روح است:

1. روح القدس،

2. روح ایمان،

3. روح زندگی (حرکت)،

4. روح قوت،

5. روح شهوت.

ای جابر! ما به واسطه روح القدس آن چه که زیر عرش تا زیر خاک است می دانیم.

ظاهر این روایت این است که «روح القدس» اسم روحی از ارواح انبیا و اوصیا است.

امام باقر علیه السلام در روایت دیگری فرمود:

إن الأوصياء محدثون يحدثهم روح القدس ولا يرونه، وكان على عليه السلام يعرض على روح القدس ما يسئل عنه، فيوجس في نفسه أن قد أصبت بالجواب فيخبر فيكون كما قال؛(2)

همانا اوصیا، محدث هستند. روح القدس با آنان صحبت می کند، ولی او را نمی بینند. حضرت علی علیه السلام بر روح القدس آن چه را از او پرسیده می شد.

ص: 141

1- بصائر الدرجات: 467، حدیث 4، باب ما جعل الله في الأنبياء والأوصياء والمؤمنين وسائر الناس من الأرواح... وبحار الأنوار: 55/25، حدیث 15. در این منبع به جای «علمنا»، «عرفوا» آمده است.

2- بصائر الدرجات: 473، حدیث 9، باب في الأئمة عليهم السلام أن الروح القدس يتلقاهم إذا احتاجوا إليه، بحار الأنوار: 57/25، حدیث 24.

عرضه می داشت و در دل خود احساس می کرد که جواب صحیح است؛ پس جریان را نقل می فرمود همان طور بود که فرموده بود.

در باب دیگر نقل شده:

سماعة بن مهران گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إن الروح خلق أعظم من جبرئيل وميكائيل كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله يسدده ويرشده وهو مع الأئمة والأوصياء من بعده؛ (1)

همانا روح مخلوقی بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است و دائما با رسول خدا صلی الله علیه وآله و او با ائمه و اوصیا پس از رسول خدا علیهم السلام نیز می باشد و آن ها را تقویت می کند.

و ظاهر این روایات آن است که «روح القدس» از جنس ملائکه بوده و مقام ویژه ای دارد.

از طرفی در قرآن مجید می فرماید:

(تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ)؛ (2)

ملائکه و روح نازل می شوند.

و ظاهر آیه مبارکه عطف خاص بر عام می باشد.

اما در قرآن مجید «روح» به خدا اضافه شده؛ گاهی با واسطه مثل:

(أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ)؛ (3)

آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر دل هایشان نوشته (ثابت کرده) است و با روحی از جانب خود آنان را تقویت نموده است. 2.

ص: 142

1- بصائر الدرجات: 476، حدیث 4 و 5، بحار الأنوار: 267/18، حدیث 28 و 60/25، حدیث 31.

2- سوره قدر (97): آیه 4.

3- سوره مجادله (58): آیه 22.

و گاهی مستقیم به خود خداوند متعال اضافه شده است، آن جا که می فرماید:

(فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا)؛ (1)

ما روح خود را به سوی او فرستادیم و به صورت انسانی بی عیب و نقص (بر مریم) ظاهر شد.

حال باید تحقیق شود که «روح» در این دو آیه یکی است؟ و آیا همان «روح القدس» است یا نه؟

در زیارت جامعه می خوانیم: «وَأَيُّدِكُمْ بَرُوحُهُ» نه «أَيُّدِكُمْ بَرُوحُ مِنْهُ» نه «أَيُّدِكُمْ بَرُوحُ الْقُدُّوسِ» یا

«الروح الأمين».

این تعبیرات قرآنی باید در جای خود برای اهلس مورد بحث و تحقیق قرار بگیرد که اضافه روح به خداوند یا به ضمیر تأثیر خاصی دارد و فرق می کند؟

همین مقدار مسلم است که ائمه علیهم السلام به آن ملك عظیم مقرب مؤید هستند که به این معنا در روایاتی که در بصائرالدرجات و اصول کافی آمده کاملاً تصریح شده است. (2)

در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

ولقد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لدن أن كان فطيماً أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن أخلاق العالم ليله ونهاره ولقد كنت اتبعه اتباع الفصيل أثر أمه، يرفع لى فى كل يوم من أخلاقه علماً ويأمرنى بالاعتداء به؛ (3).

ص: 143

1- سوره مریم (19): آیه 17.

2- بصائرالدرجات: 471-476، الكافي: 1/271-274.

3- نهج البلاغه: 2/157 (در ضمن خطبه قاصعه)، بحار الأنوار: 14/475. در این منبع آمده است: «علماً من أخلاقه».

همانا خداوند بزرگ ترین فرشته خود را مأمور تربیت پیامبر صلی الله علیه وآله کرد تا شب و روز او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو هدایت نماید و من نیز همواره با پیامبر بودم به مانند فرزندی که با مادر است.

پیامبر هر روز از اخلاق خویش به من تعلیم می داد و من نیز همواره از وی پیروی می نمودم.

به تعبیر ما، از همان بدو زندگی سکان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در دست این ملک؛ بزرگ ترین فرشته بوده است و این با اختیار رسول الله منافات ندارد. در این صورت دقیقاً جمیع حرکات و سکنات و افعال، اقوال و همه شئون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله زیر نظر این ملک بوده است.

پس بنا به فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام، در آن زمان که امور در دست پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده و امیرالمؤمنین فردی از افراد امت و شاگرد رسول الله بودند، این سکانی که در دست آن ملک بوده تنها برای رسول الله نبوده؛ بلکه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بوده، چون امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من همواره از او پیروی می کردم.

علاوه بر این روایات، در اصول کافی از جمله آن چه در ذیل آیه مبارکه (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ)؛ (1) «همین طور بر تو نیز روحی را به فرمان خویش امر نمودیم و تا پیش از آن

نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست» وارد شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

خلق من خلق الله عز وجل أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله صلی الله علیه وآله

یخبره ویسوده و هو مع الأئمة من بعده؛ (2)

ص: 144

1- .سوره شوری(42):آیه 52.

2- .الكافی: 1/273، حدیث، بحار الأنوار: 18/264، حدیث 22.

او آفریده ای از آفریدگان خدای تعالی است به خدا قسم! از جبرئیل و میکائیل بزرگ تر است با پیامبر صلی الله علیه وآله بوده و به او خبر می داد و تقویت می کرد. او با ائمه علیهم السلام نیز می باشد و موجب تسدید و تقویت آن ها می شود.

این روایت صریح است در این که همان ملکی که مأموریت حفظ و مواظبت رسول الله را داشته، مأمور است پس از ایشان، همراه ائمه بوده و آن ها را تسدید کند.

این مقام دارا بودن روح قدسی، و نگهبانی روح القدس برای چه کسی جز ائمه علیهم السلام حاصل می شود؟

البته در این باره در بحث ولایت و اقسام ولایت به تفصیل سخن خواهیم گفت.

خلفای خدا در زمین

اشاره

ورضیکم خلفاء فی ارضه؛

گواهی می دهم که خداوند رضایت داده که شما خلفای او در زمین باشید.

اگر اندکی در این جمله تأمل و تعمق کنیم انصافاً خیلی مطلب دارد.

کلمه «خلافت» در زبان فارسی به معنای جانشینی است؛ یعنی وقتی کسی از جایی رفت و به رفتن او خلالتی پیدا شد و دیگری آمد و خلاء او را پر کرد به این دومی می گویند: خلیفه اوست.

از این رو راغب اصفهانی در معنای لغوی «خلیفه» می نویسد:

والخلافة: النيابة عن الغير إما لغیبة المنوب عنه وإما لموته وإما لعجزه وإما لتشریف

المستخلف... (1)

توضیح مطلب:

چون خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را آفرید و بنا شد بشر، جانشین جن

ص: 145

بشود زیرا می گویند: قبلا جنیان در این کره، روی زمین می زیسته اند از این مخلوق جدید به «خلیفه» تعبیر شده، قرآن کریم در این زمینه چنین می فرماید:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)؛ (1).سوره اعراف(7):آیه 69.(2)

[بیاد آور] آن گاه را که پروردگارت به ملائکه فرمود: من در روی زمین خلیفه ای قرار خواهم داد.

فرشتگان عرضه داشتند: خدایا! آیا کسی را در زمین قرار می دهی که فساد و خون ریزی نماید؛ در حالی که ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم و تو را تقدیس می نمایم؟

خداوند فرمود: من اموری می دانم که شما نمی دانید.

و نیز وقتی خداوند متعال قوم نوح را از بین برد، کره زمین از بشر خالی شد به انسان های بعد از قوم نوح «خلفاء» گفته شد، آن جا که می فرماید:

(وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ)؛ (2)

به یاد آورید هنگامی را که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد.

یعنی با رفتن آن ها خلانی پیدا شد و بعد از آن ها شما آمدید و جای آن ها پر کردید، پس همان گونه که با آن ها رفتار کردیم با شما نیز همان گونه رفتار می کنیم.

و نیز در آیه دیگر وقتی داستان قوم عاد را مطرح می فرماید که ما آن ها را از بین بردیم و کسی باقی نماند، به کسانی که به جای آن ها آمدند «خلفاء» گفته و به آن ها نیز 9.

ص: 146

1- .سوره بقره

2- :آیه 30.

هشدار می دهد و می فرماید:

(وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْاَرْضِ)؛ (1)

به یاد آورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت.

و در قصه فرعون نیز همین طور است، آن جا که می فرماید:

(وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ اَعْرَفْنَا الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا)؛ (2)

ما آنان را جانشین قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب نمودند غرق کردیم.

در همه این موارد از کسانی که بعد از اقوام گذشته آمده اند به «خلیفه» تعبیر شده است. این معنای لغوی «خلیفه» است. در هیچ يك از موارد یاد شده برای جانشین فضیلتی نمی باشد.

ولیکن در جمله «ورضیکم خلفاء فی أرضه» فضیلتی غیر قابل وصف و مقامی غیر قابل درك وجود دارد؛ زیرا این جمله دلالت دارد بر جانشینی ائمه علیهم السلام از خداوند جل و علا، و با توجه به سه امر، تا حدی می توان به حقیقت موضوع پی برد:

نخست آن که بین خلیفه و مستخلف باید يك ارتباط و نسبتی وجود داشته باشد که بتواند جای او را پر کند، وگرنه چرا چیز دیگری و کس دیگری جای او را پر نکند؟

دوم آن که این خلافت از کجا پیدا شده؟ چه کسی این خلافت را داده؟ چه کسی آن را قرار گذاشته؟

سوم آن که خلافت در چه جهتی است؟ وقتی می فرماید: خداوند متعال راضی 3.

ص: 147

1- همان: آیه 74.

2- سوره یونس (10): آیه 73.

شد که شما خلفای او در زمین باشید، در چه جهتی؟

خداوند جامع جمیع کمالات است، پس ائمه نیز دارای همه صفات کمال الاهی در حد عالم امکان هستند.

و این خلافت به اراده و جعل الاهی است.

و این خلافت در جهت آن است که ائمه علیهم السلام در حد امکان کارهای خدایی در عالم انجام دهند.

و این مقامی است که به ائمه اطهار علیهم السلام عطا شده است.

البته این مقام در این عالم به نحو کامل به فعلیت نرسید، دشمنان نگذاشتند ائمه در این عالم آن طور که خدا خواسته بسط ید و نفوذ کلمه داشته باشند، اما وعده الاهی به فعلیت رسیدن این مقام که فرموده:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ تَخْلُفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّ تَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ ...): (1)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند وعده داده است که به یقین آنان را خلیفه روی زمین کند؛ همان گونه که پیشینیان آن ها را خلافت داد، و دین و آیینی را که برای آن ها پسندیده، محکم و پابرجا در زمین مستقر سازد و خوف و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل نماید.

در زمان حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت، إن شاء الله.

برای تفصیل بیشتر باید به روایات کتاب الکافی تحت عنوان: «باب أن الأئمة 5».

ص: 148

1- .سوره نور(24):آیه 55.

خلفاء الله»(1) با تأمل مراجعه نمود.

در بین پیامبران گذشته فقط حضرت داوود علیه السلام بوده که این مقام را داشته و به فعلیت رسیده است، آن جا که می فرماید:

(يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)؛ (2)

ای داوود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق حکمرانی کن.

با تأمل در این آیه روشن می شود، این خلافتی که به حضرت داوود علیه السلام داده شد:

1. از جانب خداوند متعال است.

2. جانشینی خداست.

3. اطلاق دارد و جهت خاصی و حیثیت معینی ندارد.

4. وقتی خلافت مقرر شد؛ با فاء تفریع می فرماید:

(فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)؛

من تو را خلیفه خودم قرار دادم و خلافت مطلقه هم به تو دادم که مقید به قیدی نیست، پس آن گاه در بین مردم به حق حکمرانی کن.

اما فعلاً بحث ما در ثبوت اصل این مقام است برای ائمه علیهم السلام...

خلافت ائمه علیهم السلام جعل خداوند متعال است و به غیر خداوند متعال ربطی ندارد. حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در خلافت

ائمه نقشی ندارد. در این جا دو مطلب قابل ذکر است: 6.

ص: 149

1- الکافی: 193/1 و 194، حدیث 1 و 2 و 3.

2- سوره ص (38): آیه 26.

مطلب اول. مردم حق دخالت در تعیین خلیفه و نصب او ندارند.

مطلب دوم. گاهی در برخی از کتاب ها نوشته شده که خلافت موروثی شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این قضیه را در اولاد خودش قرار داد!!

نه، اصلاً قضیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ربطی ندارد. از طرف دیگر، این خلافت، خلافت از خداوند متعال به همان معنای جانشینی است و ائمه علیهم السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خلیفه خداوند متعال هستند.

چرا که خداوند متعال جسم نیست و بین ذات مقدس الاهی و مخلوقات سنخیت وجود ندارد تا به طور مستقیم بر مردم حاکم باشد، از این رو به داوود علیه السلام فرمود: من به تو ولایت مطلقه دادم، پس بین مردم به حق حکمرانی کن.

ما در مباحث کلامی از این آیه استفاده کردیم که خلافت، غیر از حکومت است و این غلط بزرگی است که بعضی فکر کرده اند که خلافت و حکومت با هم مترادف دارند. حکومت شأنی از شئون خلیفه است. ممکن است خلافت باشد و حکومت نباشد، و ممکن است کسی خلیفه باشد و سالیان درازی در زندان و یا قرن ها از دیدگان غایب باشد.

پس حکومت حقه در زمین از آن خلیفه بر حق است؛ خلیفه ای که به نحو اطلاق به او خلافت داده شده و برای خداوند متعال از جانب او خلیفه شده است.

به عبارت دیگر، اگر بنا بود خداوند متعال تعالی الله عن ذلك جسم باشد و بخواهد در این عالم به طور عملی حکومت بکند خودش این کار را می کرد. چون نمی شود و از طرفی زمین حاکم لازم دارد، این مقام باید به عهده کسی گذاشته شود که مناسب جانشینی خداوند متعال باشد تا کارهای خدای را انجام دهد.

از این حقیقت در یکی از اذن دخول هایی که در عتبات مقدسه خوانده می شود سخن به میان آمده است و این يك واقعت است؛ چه متنی که می خوانیم سند معتبر

داشته باشد یا نه. در این اذن دخول چنین آمده:

اللهم إن هذه بقعة طهرتها وعقوة شرفتها ومعالم زكيتها، حيث أظهرت فيها ادلة التوحيد وأشباح العرش المجيد الذين اصطفيتهم ملوكا لحفظ النظام واخترتهم رؤساء لجميع الأنام، وبعثتهم لقيام القسط في ابتداء الوجود إلى يوم القيامة. ثم مننت عليهم باستنابة أنبيائك لحفظ شرائعك وأحكامك، فأكملت باستخلافهم رسالة المنذرين كما أوجبت رياستهم في فطر المكلفين، فسبحانك من إله ما أرفك ولا إله إلا أنت من ملك ما أعدلك.

منظور از «اشباح» عرش خداوند متعال، ائمه عليهم السلام هستند و منظور از «ملوك» همان حکام اند که برای حفظ نظام قرار داده است. اصلا این مقتضای عدل خدا است که چون خودش جسم نیست و نمی شود در این عالم متصدی امر بشود کسی را بگذارد که مثل خودش باشد. در ادامه می فرماید:

حيث طابق صنعك ما فطرت عليه العقول ووافق حكمك ما قررته في المعقول والمنقول، فلك الحمد على تقديرك الحسن الجميل، ولك الشكر على قضائك المعلل بأكمل التعليل. فسبحان من لا يسئل عن فعله ولا ينازع في أمره، وسبحان من كتب على نفسه الرحمة قبل ابتداء خلقه.

همه این مطالب برهانی است. آن گاه در ادامه می خوانیم:

والحمد لله الذي من علينا بحكام يقومون مقامه لو كان حاضرا في المكان.

اگر خدا جسم بود چه کار می کرد؟ خودش روی کرسی ریاست می نشست و خود اداره امور بندگان، مخلوقات و

موجودات را مباشرت می کرد؛ اما این نمی شود؛ چرا که خداوند جسم نیست، باید کسی در جای او بنشیند.

آن گاه می خوانیم:

ولا إله إلا الله الذى شرفنا بأوصياء يحفظون الشرايع فى كل الأزمان، والله أكبر الذى أظهرهم لنا بمعجزات يعجز عنها الثقلان، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلى العظيم الذى أجرانا على عوانده الجميلة فى الامم السالفين.

اللهم فلك الحمد و الثناء العلى كما وجب لوجهك البقاء السرمدى وكما جعلت نبينا خير النبيين وملوكنا أفضل المخلوقين واخترتهم على علم على العالمين، وفقنا للسعى إلى أبوابهم العامرة إلى يوم الدين، واجعل أرواحنا تحن إلى موطن أقدامهم ونفوسنا تهوى النظر إلى مجالسهم وعرضاتهم حتى كأننا نخاطبهم فى حضور أشخاصهم.

فصلى الله عليهم من سادة غائبين ومن سلالة طاهرين ومن أئمة معصومين.

اللهم فأذن لنا بدخول هذه العرصات التى استعبدت بزيارتها أهل الأرضين و السماوات، وأرسل دموعنا بخشوع المهابة وذل جوارحنا بذل العبودية وفرض الطاعة حتى نقر بما يجب لهم من الأوصاف ونعترف بأنهم شفعاء الخلائق إذا نصبت الموازين فى يوم الأعراف، والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين.(1)

رضا يعنى چه؟

اينك به نحو اجمال كلمه «رضا» را معنا می كنيم. رضا ضد سخط است(2)هم

ص: 152

1- بحار الأنوار: 115/99 و 116.

2- معجم مقائيس اللغة: 402/2، لسان العرب: 323/14، تاج العروس: 151/10.

چنانی که رحمت ضد غضب است.

خداوند متعال رضایت داده که ائمه علیهم السلام در روی زمین خلفای او باشند؛ یعنی خداوند آن بزرگواران را برای این جهت اختیار کرده است و هیچ گونه سخطی نسبت به ائمه علیهم السلام و مقامشان نیست و نخواهد بود.

به عبارت دیگر، خداوند متعال از اول رضایت داده که ائمه علیهم السلام در روی زمین خلفای او باشند و هرگز نسبت به این جهت سخطی نبوده و از آن ها موجب سخطی صادر نشده است.

گفتنی است که ارتضاء همان اختیار است، اما با يك تفاوتی؛ فرقی که کلمه «ارتضاء» با «اختیار» دارد این است که هر دو اختیار هستند با این اضافه که ارتضاء اختیاری است که تا پایان با عدم سخط توأم است؛ یعنی آن چه که موجب سخط است از این مختار به معنای اسم مفعول دیده نشده و صادر نشده است.

از این رو راغب اصفهانی در کتاب المفردات فی غریب القرآن این طور می نویسد:

رضا الله عن العبد هو أن يراه مؤتمرا لأمره و منتهيا عن نهيه؛ (1)

خداوند متعال این عبد را چنین می بیند که از او امر اطاعت و از نواهی او در تمام افعال، اقوال، حرکات، سکنتات و شئونات خودداری کند که در این صورت هیچ موجبی برای سخط وجود ندارد.

حجت های الهی

اشاره

وحججا علی بریته؛

و گواهی می دهم که شما حجت های خدا بر آفریدگان او هستید.

یعنی خداوند متعال رضایت داده که ائمه علیهم السلام حجت ها بر آفریدگان

ص: 153

1- المفردات فی غریب القرآن: 197، تاج العروس: 151/10.

او باشند.

حجت یعنی چه؟

واژه «حجت» در لغت به ویژه در لغت قرآن مفید و ظریف است. راغب اصفهانی می گوید:

والحجة: الدلالة المبيّنة للمحجة، أي المقصد المستقيم و الذي يقتضى صحة أحد

التقيضين. (1)

حجت نشان دادن راه مستقیم است به طور واضح و بدون شبهه که راه را برود، کاری را انجام دهد، یا نرود و انجام ندهد.

این کلمه مکرر در قرآن مجید آمده است. در آیه ای می فرماید:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)؛ (2)

بگو: دلیل قاطع و رسا برای خداست.

در جای دیگر می فرماید:

(لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛ (3)

تا پس از این رسولان، حجتی برای مردم بر خداوند باقی نماند.

خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را دلیل قاطع قرار داده و رضایت داده که بیان گر راه مستقیم به سوی خود بعد از رسولان باشند.

«بریه» یعنی چه؟

در معنای واژه «بریه» راغب اصفهانی این گونه می گوید:

ص: 154

1- المفردات فی غریب القرآن: 107.

2- سوره انعام(6): آیه 149.

3- سوره نساء(4): آیه 165.

اما معلوم است که مطلق خلق مراد نمی باشد؛ بلکه خلقی که نیاز به حجت دارد، یعنی خلائق دارای نفس از ملائکه، انس و جن.

«بریه»، هم به خوبی متصف می شود هم به بدی. در قرآن کریم می فرماید:

(أَوْلَيْكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؛ (2)

آنان بهترین خلق خدا هستند.

در آیه دیگری می فرماید:

(أَوْلَيْكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ)؛ (3)

آنان بدترین مخلوقات هستند.

پس این کلمه در این جا از جهتی مقید است و از جهتی مطلق.

بنابراین، خداوند متعال ائمه علیهم السلام را بین خود و خلق خود اعم از خلائق خوب و بد حجت قرار داده تا همه آن هایی که به راهنمایی نیاز دارند، راهنمایی شوند و بر همه اتمام حجت شده باشد.

خداوند متعال آدمیان را خلق کرد و این خلقت بی هدف که نیست. هدف، کمال است که باید همه افراد بشر برای رسیدن به این هدف حرکت کنند که خداوند متعال بشر را برای آن خلق کرد. این راهی را که بشر باید طی کند؛ همان راهی است که از آن به صراط مستقیم تعبیر می شود. انسان باید در این راه گام بردارد تا به مقصد برسد، و حرکت در این راه البته به دلیل و راهنما نیاز دارد که:

اولا انسان در این راه اشتباه نکند و راه را عوضی نرود. 6.

ص: 155

1- المفردات فی غریب القرآن: 45.

2- سوره بینه (98): آیه 7.

3- همان: آیه 6.

ثانیا بر فرض این که انسان در طریق مستقیم حرکت می کند و راه منحرفی را طی نمی کند، اما اگر در این مسیر گرفتار مشکلی شد و چیزی سد راه او قرار گرفت، باید بدانند چگونه رفتار کنند.

پس انسان هم در اصل حرکت در این راه به راهنما نیاز دارد و هم در استمرار این حرکت.

به سخن دیگر، این حرکت هم در حدوث و هم در بقاء به دلیل و راهنما نیاز دارد. از این رو در فرازهای پیشین خواندیم: «والأدلاء علی مرضات الله».

ائمه معصومین علیهم السلام هدایت گران به راه خداوند متعال هستند هم در اصل ورود و هم در ادامه حرکت؛ راهی که به کمال، قرب الاهی و رضوان خدا منتهی شود که این راه دلیل لازم دارد و خدا، ائمه علیهم السلام راهنمایان این راه قرار داده و برای این جهت اختیار کرده؛ یعنی غیر این ها منتخب خدا نیستند و پیروی از دیگران مورد رضا نمی باشد.

پس اگر فرد دیگری را دلیل قرار بدهیم، او دلیل نیست، چون راهی را می خواهیم برویم که به خدا منتهی بشود و او باید دلیل را معین کند.

از طرفی رسیدن به کمال که هدف خلقت است وقتی برای انسان حاصل می شود که در تمام جهات وجودی او صلاح و فلاح پیدا بشود؛ چرا که کمال در يك بعد فایده ندارد و هدف نیست؛ بلکه هدف، کمال انسان است از نظر فکری و عقیدتی که درست فکر کند، انحراف عقیدتی نداشته باشد، در اصول دین محکم باشد؛ زیرا که يك بعد وجود انسان، فکر اوست.

بعد دیگر کمال در اعمال است. انسان وقتی به کمال عملی می رسد که به احکام مولا به طور کامل تعبد داشته باشد؛ عبد صالح کسی است که به آن چه که مولا گفته و خواسته و مقرر کرده مطیع و در جمیع افعال و تروك انقیاد کامل داشته باشد، این کمال

مربوط به اعمال بدنی و جسمی است.

بعد سوم کمال، نفسانی است، که انسان باید از نظر اخلاقی نیز فرد صالح و با کمالی باشد. ممکن است کسی از نظر فکری انحراف عقیدتی نداشته باشد و فکر و اندیشه او صحیح باشد، و از نظر عملی نیز از محرمات اجتناب کند و

واجبات و مستحبات را به جا آورد حتی از مکروهات هم اجتناب کند؛ اما از جهت اخلاقی به کمال نرسیده باشد؛ یعنی بخل، حسد، کبر و... دارد، به صفات حسنه مزین نیست و از صفات سیئه منزّه نیست.

انسان وقتی کامل خواهد بود که در جمیع جهات به سر حد کمال برسد. از این رو انسان باید تهذیب نفس کند و این نفس را از صفات قبیحه منزّه و به صفات حسنه مزین نماید.

بنابر آن چه گذشت، اگر کسی از نظر فکری، عملی و نفسانی تلاش کرد و در هر جهت به کمال متناسب خودش رسید، انسان کامل خواهد بود.

ولی این هدف، راه دارد و برای حرکت به سوی این هدف به راهنما نیاز هست و آن راهنما باید در همه ابعاد کمال در اعلى مراتب بوده باشد وگرنه نمی تواند راهنما باشد چون: فاقد الشیء لا یعطى.

و او در هر زمان امامی از ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشد، و جز آن ها کسی صلاحیت راهنمایی این امت را ندارد.

پس ما در جهت اعتقادی به دلیل نیاز داریم و باید اعتقاد خود را از ائمه علیهم السلام بگیریم، و در بعد عملی، عبادی و اخلاقی بایستی در مکتب اهل بیت علیهم السلام شاگردی کنیم و فرمایشات و کلمات آن بزرگواران را بسنجیم و با نفی صفات سیئه و اثبات صفات حسنه آن گونه که فرموده اند در خودمان منعکس و پیاده نماییم که این کمال، هدف خلقت است.

پس خداوند متعال ائمه علیهم السلام را با رضایت خود برگزید تا در این مسیر از مردم دستگیری کنند. قرآن کریم می فرماید:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛ (1)

و من جن و انس را خلق نکردم مگر برای این که مرا بپرستند.

هدف، عبادتی است که باید از روی معرفت، کمال و شناخت باشد. پس خداوند متعال انسان را آفرید و از او حرکت در راه کمال خواسته و رسیدن به کمال را هم می خواهد، از آن طرف می داند که انسان در انتخاب راه به اشتباه می افتد؛ چرا که در هر زمانی شیادان و راهزنانی وجود دارند و انسان قدرت تشخیص به تمام معنا را ندارد.

خلاصه کلام این که در جمله قبل «ورضیکم خلفاء فی أرضه» ضرورت وجود خلیفه خدا در زمین امری مفروغ عنه و مسلم بوده، آن گاه فرمود که خلفاء، ائمه اطهار هستند.

و در این جمله آمده که ائمه، حجت های خدا بر خلائقی هستند که به حجت نیاز دارند. پس اصل وجود حجت نیز امری تمام شده است، و ائمه علیهم السلام مصداق می باشند.

این که ضرورت وجود خلیفه و حجت مسلم گرفته شده به سبب آن است که وجودش مقتضای قاعده لطف است والا نقض غرض و یا تکلیف بما لا یطاق لازم می آید.

برای توضیح این مطلب می گوئیم:

چون خداوند متعال از خلق بشر و تکلیف او به عمل به شریعت غرض داشته، برای تحقق غرض که همانا کمال بشر می باشد، باید سه کار انجام بشود: 6.

ص: 158

1- .سوره ذاریات(51):آیه 56.

1. خداوند متعال باید دلیلی برای بشر بگذارد تا به راهنمای او در راه مستقیم حرکت کند و به مقصد برسد، یا دست کم به مقصد نزدیک تر بشود که در جهان آخرت نیز اهل نجات باشد و این دلیل، یا نبی یا وصی نبی در هر زمانی است.

این کار از نظر عقلی بر خداوند متعال به قاعده لطف واجب است، وگرنه تناقض، نقض غرض، تکلیف بما لا یطاق لازم می آید.

2. به عهده نبی یا وصی است که این مسئولیت را به احسن وجه انجام دهد که انبیا و اوصیای آنان در هر امتی این مسئولیت را پذیرفته اند و به احسن وجه به این مسئولیت قیام کرده اند.

3. بشر باید از دلالت این دلیل از نظر حدوئی و بقایی استفاده بکند تا در این مسیر حرکت کرده و منحرف نشود و در اثنای مسیر دچار مشکل نگردد تا به هدف که کمال اوست و نفعی برای خداوند متعال ندارد، برسد؛ چرا که اگر همه این خلائق بر ضد کمال گام بردارند، هیچ ضرری به خداوند متعال وارد نمی شود.

پس اگر بشر به کمال نرسید چه کسی مقصر است؟ اگر روز قیامت از این بشر پرسند: چرا چنین شد؟ نمی تواند عذر و بهانه ای بیاورد. چون قرآن کریم می فرماید:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)؛ (1)

بگو: دلیل رسا برای خداوند است.

در ذیل این آیه در روایتی آمده است که مسعدة بن زیاد گوید:

سمعت جعفر بن محمد علیهما السلام وقد سئل عن قوله تعالى: (فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ) .

فقال: إن الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة: عبدی أکنت عالما؟ فإن قال: 9.

ص: 159

1- .سوره انعام(6):آیه 149.

نعم، قال له: أفلا عملت بما علمت؟ وإن قال: كنت جاهلا، قال له: أفلا تعلمت حتى تعمل؟ فيخصمه

وذلك الحجة البالغة؛ (1)

از امام صادق عليه السلام شنیدم که درباره این سخن خدای تعالی که می فرماید: «دلیل رسا برای خداوند است» پرسیده بودند، فرمود: همانا خدای تعالی در روز قیامت به بنده می فرماید: بنده من، آیا می دانستی؟ پس اگر بگوید: آری! به او گفته می شود: پس چرا به آن چه می دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید: نمی دانستم و جاهل بودم؛ به او گفته می شود: چرا نیاموختی تا عمل کنی؟ پس او را محکوم می نماید و این است همان حجت رسا و آشکار.

در آیه دیگر می فرماید:

(لَيْتَآ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛ (2)

تا پس از این رسولان، حجتی برای مردم بر خداوند باقی نماند.

آری، خداوند متعال بعد از انبیا، اوصیا را نصب می کرد و دیگر هیچ بنده ای در برابر خداوند متعال حجتی ندارد. از این روست که در علم اصول در تعریف حجت می گویند:

الحججة متقومة بالمنجزية على تقدير الموافقة، والمعذرية على تقدير المخالفة للواقع، فإن الحججة بالاعتبار الأول حجة للمولى على عبده وبالاعتبار الثاني حجة للعبد على

مولاه. (3)

اگر بنده، کسی را نداشت که برود از او پرسد که راه از کجاست و کسی نبود که در ابعاد سه گانه او را دستگیری کند، یاد بدهد و راهنمایی نماید، روز قیامت می تواند2.

ص: 160

1- الأمامی، شیخ مفید: 227-228، حدیث 6، بحار الأنوار: 29/2، حدیث 10.

2- سورة نساء(4): آیه 165.

3- نهاية الدراية في شرح الكفاية: 298/2.

به خداوند متعال بگوئید: خداوند! کسی را برای من نگذاشته بودی که از او یاد بگیرم.

اما قرآن کریم می فرماید:

(لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛ (1)

تا پس از این رسولان، حجتی برای مردم بر خداوند باقی نماند.

بنابراین بیان، هر بشری که در این عالم به جایی نرسد و در آن عالم روسیاه باشد خودش مقصر است؛ چرا که مطلب از ناحیه خداوند متعال، انبیا و اوصیای انبیا تمام است.

نکات ارزنده

پس از توضیح مطلب از حیث کبروی مفروغ عنه، می گوییم:

خلفاء خدا و حجت های الهی بعد از انبیا، ائمه اطهار از اهل بیت رسول الله و خاتم النبیین صلی الله علیه وآله هستند، و اینک تذکر چند نکته ضروری است:

نکته یکم. وقتی ائمه علیهم السلام این شأن را از ناحیه خداوند متعال دارا شدند ناگزیر باید معصوم باشند؛ چرا که غیر معصوم نمی تواند حجت باشد. آیا غیر معصومی که خود خطا می کند یا احتمال اشتباه می دهد، می تواند دلیل و راهنما به سوی کمال بشر باشد؟!

از این رو برای رسیدن به کمال، تمسک کردن و استدلال نمودن به سخنان غیر معصومان و آن ها را واسطه قرار دادن و از آن ها کمک گرفتن باطل است، مگر غیر معصومی که از معصوم اخذ کرده و در مکتب معصوم تربیت شده باشد.

نکته دوم. ائمه این شأن را دارند و در هر حالی که باشند دارای این شأن هستند؛ چه در رأس حکومت قرار بگیرند یا نه، زیرا شرط «خلیفه» و «حجت» بودن بسط ید

ص: 161

و نفوذ کلمه نمی باشد، ائمه علیهم السلام در هر حال دلالت و راهنمایی امت را بر عهده دارند. البته اگر حاکم می بودند عملاً هدایت و دلالت در بین امت به اجرا گذارده می شد.

نکته سوم. امام زمان علیه السلام در دوران غیبت نیز حجت خدا است. چون خداوند متعال او را آفرید و او را برای دلیل بودن نصب کرد. اگر من در زمان غیبت، گمراه هستم خود مقصرم، هم چنان که در اصل غایب بودن آن حضرت، امت مقصر هستند.

یاوران دین خدا

وانصارا لدینه؛

[و خدا رضایت داده به این که شما] انصار دین او باشید.

ائمه علیهم السلام در طول تاریخ حافظان و یاوران دین خدا بوده اند.

و «دین» چنان که مکرر گفته ایم از اصول، فروع و اخلاق مرکب است و ائمه، دین خدا را در همه اجزا و ابعادش یاری کردند.

از طرف دیگر، «یاری کردن» نیز ابعاد مختلفی دارد؛ یاد دادن دیگران و دلالتشان به سوی دین و حفظ آن از تحریف.

و «تحریف» نیز انواعی دارد، تحریف به زیاد کردن در دین، تحریف به کم کردن از آن، تحریف کردن دین به تفسیر به رأی، و تحریف معنوی، ایجاد تشکیکات و شبهات است.

ائمه علیهم السلام در هر میدان از دین دفاع نموده و آن را حفظ کردند و همه مشقت ها را تحمل نموده و سرانجام به شهادت رسیده اند، و همه کسانی که در این راه کاری انجام دادند، شاگردان مکتب ائمه هستند، از این روست که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل

المبطلين و تحريف الغالين و انتحال الجاهلين كما ينفي الكير خبث الحديد. (1)

در روایت دیگر حضرتش می فرماید:

إن الله تبارك و تعالی لم يدع الأرض إلا و فيها عالم يعلم الزيادة و النقصان، فإذا زاد المؤمنون شيئاً ردهم و إذا نقصوا شيئاً أكمله لهم، و لولا ذلك لالتبست على المؤمنین امورهم. (2)

در زندگانی ائمه علیهم السلام مواردی هست که اصل دین به خطر افتاده و امام به داد اسلام و مسلمانان رسیده اند، مثل قضایای امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه و کوفه و قضیه استسقاء در زمان حضرت امام حسن عسکری در سامراء (3) و قضیه انار در بحرین. (4)

پرواضح است که نصرت دادن و یاری نمودن به قدرت علمی و مدد غیبی محتاج است، چنان که خواهد آمد.

حافظان سر خدا

و حفظة لسره؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما حافظان سر خدا باشید.

خداوند متعال ائمه علیهم السلام را حجت های خود و راهنمایان امت به سوی خدا و حق قرار داده است و البته باید آن ها را حفظ و تأیید کند و به آن ها مددهای غیبی

ص: 163

1- وسائل الشیعه: 109/18، حدیث 43.

2- کمال الدین: 203، حدیث 11.

3- الصواعق المحرقة: 2/600.

4- بحار الأنوار: 177/52-180.

برسانند، که شاید این جمله به این معنا اشاره بوده باشد؛ زیرا یکی از احتمالات «سر» خصوص «اسم اعظم» است که در مواقع لزوم ائمه علیهم السلام از آن کمک می گیرند.

خازنان علم خدا

و خزنة لعلمه؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما نگهدارندگان علم خدا باشید.

البته باید ائمه علیهم السلام چنین باشند؛ زیرا حجت و راهنما بودن امت به سوی صراط مستقیم به علم نیاز دارد، علم به هر چه که نقشی در دلالت و حجت بودن دارد، ائمه نه فقط عالم هستند؛ بلکه خزان علم هستند که توضیحات در این زمینه در شرح عبارت «خزان العلم» گذشت.

ودیعه داران حکمت خدا

و مستودعا لحکمته؛

[و خدا رضایت داده به این که] حکمت خود را نزد شما ودیعه بگذارد.

ائمه علیهم السلام همین طور هم باید باشند، کسانی که قرار است حجت های الهی و راهنمایان راه خدا باشند، باید به آن ها حکمتی متناسب با مقام احتجاج و دلالت داده شود، تا طبق حکمت به اقتضای هر مورد عمل کنند.

بیان گران وحی خدا

و تراجمة لوحیه؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما بیان گران وحی او باشید.

«تراجمه» جمع «ترجمان» در لغت به معنای: مبین و مفسر آمده است. در مجمع البحرین می گوید:

تراجمة و حیک، جمع ترجمان، و هو المترجم المفسر للسان، یقال:

ترجم فلان کلامه: بینه وأوضحه... واسم الفاعل: ترجمان. (1)

و این که در عرف به نقل مطلبی از زبانی به زبان دیگر «ترجمه» می گویند به لحاظ این است که این هم يك نحوه تفسیر است.

به نظر می رسد عنوان جامع همان «بیان گر» باشد، و مراد از جمله «ترجمة لوحیه» این که ائمه علیهم السلام بیان گران و رسانندگان وحی خدا هستند.

برای مثال: وقتی کسی قادر بر بلند صحبت کردن نباشد و دیگری مطلب او را با صدای رسا اعلام کند به این شخص گفته می شود: ترجمان و کسی را که در نماز جماعت «مکبر» گویند در حقیقت «ترجمان» است، که صدای امام جماعت را بلند کرده و به مأمومین می رساند.

حکم ائمه علیهم السلام نسبت به وحی، حکم «مکبر»، یا بلندگو در زمان ماست.

به تعبیر یکی از اساتید ما رحمه الله حلقوم امام علیه السلام بلندگوی خداوند متعال است، و کلام خدا از حلقوم و زبان امام به گوش عالمیان می رسد.

از این روست که در روایات آمده است:

نحن لسان الله: (2)

ما زبان گویای خدا هستیم.

پایه های توحید خدا

اشاره

وارکانا لتوحیده؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما ارکان توحیدش باشید.

«ارکان» جمع «رکن» یعنی ستون و پایه؛ چنان که در توضیح عبارت «ارکان

ص: 165

1- مجمع البحرین: 287/1.

2- بصائر الدرجات: 61.

این جمله را به دو وجه می توان شرح کرد:

وجه یکم آن که معرفت خدا و توحیدش بر معرفت ائمه و ایمان به امامشان استوار است.

وجه دوم آن که اگر ائمه علیهم السلام نبودند خدا شناخته و عبادت نمی شد.

هر دو وجه از روایات استفاده می شود و ما پیش تر به مناسبت های مختلف برخی از روایات را آورده ایم، اکنون

چند روایت را ذکر می کنیم، و قبلاً دو روایت را در رکن بودن حضرات ائمه علیهم السلام برای وجود عالمیان، تذکر می دهیم:

از روایات رکن بودن ائمه

روایاتی در کتاب های شیعه و سنی در مکتوب بودن نام امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار شهادتین بر روی عرش خداوند متعال آمده است، از جمله در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لما اسرى بي إلى السماء، إذا على العرش مکتوب: لا إله إلا الله محمد رسول الله أیدته

بعلی؛(1)

آن گاه که مرا به سوی آسمان سیر دادند دیدم که بر سر در عرش نوشته شده: هیچ معبودی جز خدا نیست، محمد فرستاده اوست که او را به وسیله علی تأیید کردم.

ارکان وجود و اساس دین، خدا، رسول و امیرالمؤمنین هستند.

و از جالب ترین روایات در این باب روایتی است که مرحوم شیخ صدوق به سه یا چهار واسطه از امام جواد از حضرات ائمه از سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیهم السلام

ص: 166

1- الدر المنثور: 4/153، الخصائص الكبرى: 1/71، الرياض النضرة: 2/227، الشفا بتعريف حقوق المصطفى: 138، المناقب، ابن مغازلی: 39.

آورده است كه فرمود:

دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وعنده ابي بن كعب، فقال لى رسول الله صلى الله عليه وآله: مرحبا بك يا ابا عبد الله! يا زين السماوات و الأرضين!

قال له ابي: وكيف يكون يا رسول الله زين السماوات و الأرضين أحد غيرك؟

قال: يا ابي، والذي بعثنى بالحق نبيا، إن الحسين بن على فى السماء أكبر منه فى الأرض، وإنه لمكتوب عن يمين عرش الله عز وجل: مصباح هدى وسفينة نجاه... (1)

اقرار به يگانگی خدا با اقرار به ولايت ائمه

اقرار به وحدانيت خدا بر اقرار به ولايت ائمه مبتنى است. در اين جهت نيز روايات فراوانند كه به روايت معروف «سلسلة الذهب» اكتفا مى كنيم كه حضرت امام رضا سلام الله عليه به درخواست بزرگان علمای نيشابور فرمودند:

حدثنى ابي موسى بن جعفر الكاظم، قال: حدثنى ابي جعفر بن محمد الصادق، قال:

حدثنى ابي محمد بن على الباقر: قال: حدثنى ابي على بن الحسين زين العابدين، قال: حدثنى ابي الحسين بن على بن ابي طالب شهيد أرض كربلاء، قال: حدثنى ابي امير المؤمنين على بن ابي طالب شهيد أرض الكوفة، قال: حدثنى اخى وابن عمى

محمد رسول الله، قال: حدثنى جبرئيل، قال: سمعت رب العزة سبحانه وتعالى يقول:

ص: 167

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام: 62/2، حديث، كمال الدين: 265، حديث 11، بحار الأنوار: 204/36 و 205 و 184/91.

كلمة لا إله إلا الله حصني، فمن قالها دخل حصني، ومن دخل حصني أمن من عذابي. (1)

آن گاه فرمودند:

بشروطها، وأنا من شروطها. (2)

این معنا در روایات عامه نیز وارد شده است، از جمله در روایتی آمده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده اند:

لو أن عبدا عبد الله بين الركن و المقام ألف عام ثم ألف عام ولم يقل بمحبتنا أهل البيت، لأكبه الله على منخره في النار. (3)

اگر بنده ای هزاران هزار سال خدا را در بین رکن و مقام پرستد، اما به محبت ما اهل بیت معتقد نباشد، خداوند او را به رو در آتش می اندازد.

اگر ائمه نبودند خدا شناخته و عبادت نمی شد

از جمله روایات وارده در این معنا این که حضرت می فرمایند:

لولانا ما عرف الله؛ (4)

اگر ما (اهل بیت) نبودیم هیچ گاه خدا شناخته نمی شد.

در روایت دیگری می فرمایند:

لولانا ما عبد الله؛ (5)

اگر ما (اهل بیت) نبودیم هیچ گاه خدا پرستش نمی شد.

ص: 168

1- .كشف الغمة: 101/3، بحار الأنوار: 127/49، حدیث 3.

2- .عیون أخبار الرضا علیه السلام: 145/1، حدیث 4، بحار الأنوار: 123/49، حدیث 4.

3- .ر.ك: تاریخ مدینه دمشق: 471/42، المناقب، خوارزمی: 67 و 68، حدیث 40، ینابیع الموده: 390/1، حدیث 2.

4- .بصائر الدرجات: 125، حدیث 9، بحار الأنوار: 107/26، حدیث 10.

5- .الكافي: 193/1، حدیث 6، التوحيد، شیخ صدوق: 152، حدیث 9، بحار الأنوار: 260/26، حدیث 38.

وشهداء علی خلقه؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما شاهدان بر خلقش باشید.

کلمه شهداء جمع شاهد است، راغب اصفهانی می گوید:

الشهود و الشهادة: الحضور مع المشاهدة إما بالبصر أو بالبصيرة. (1)

کلمه «خلق» در این عبارت اطلاق دارد، اعم از مؤمنان و غیر مؤمنان، هم چنان که اعم از نیت و اعمال است.

بنابراین، خداوند متعال ائمه را شاهدان بر نیت و اعمال همه خلایق قرار داده است. وقتی خدا رضایت داد به این که آن بزرگواران «حججا علی بریته» باشند، پس لابد باید بر شئون همه «بریه» یعنی خلقی که طرف احتجاجند و نیاز به حجت دارند احاطه داشته باشند، وگرنه نقض غرض، یا خلف لازم می آید. این از نظر برهان عقلی.

اما دلیل از کتاب، این جمله به آیه مبارکه ای از قرآن اشاره دارد، آن جا که می فرماید:

(وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ...); (2)

و شما را يك امت میانه قرار دادیم تا این که شما گواه بر مردم باشید.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است:

نحن الامة الوسطی ونحن شهداء الله علی خلقه وحججه فی أرضه... (3)

روایات در این باب چند قسم هستند:

ص: 169

1- المفردات فی غریب القرآن: 267.

2- سورة بقره (2): آیه 143.

3- الكافی: 1/190، حدیث 2، بحار الأنوار: 16/357، حدیث 48.

1. روایات: «نحن عين الله». (1)

2. روایات: «نحن شهداء الله في خلقه».

در روایتی حضرتش می فرماید:

يابن أبي يعفور! إن الله تبارك وتعالى واحد متوحد بالوحدانية، متفرد بأمره، فخلق خلقا ففردهم لذلك الأمر فنحن هم.

يابن أبي يعفور! نحن حجج الله في عبادته وشهداؤه في خلقه وامناؤه وخزانه على علمه و الداعون إلى سبيله و القائمون بذلك، فمن أطاعنا فقد أطاع الله. (2)

3. روایات وارده در اصول کافی «باب أن الأئمة شهداء الله». (3)

4. روایات وارده در عرض اعمال بر رسول الله و ائمه عليهم السلام، که در اصول کافی بابی به این عنوان نیز وجود دارد. (4)

5. روایات اخبار ائمه عليهم السلام از نیت های اشخاص و وقایع خصوصی آنان. (5)

اگر از چگونگی این حضور و احاطه سؤال شود، کافی است که بدانیم که امام دارای نفس قدسی و مؤید به «روح القدس» است که قبلا بیان شد، و در روایات هم به این معنا اشاره شده که می فرماید:

إن الإمام مؤيد بروح القدس وبينه وبين الله عمود من نور يرى فيه أعمال العباد؛ (6) 2.

ص: 170

1- بصائر الدرجات: 61، باب 2 از جزء 2.

2- همان: 81، حدیث 4، بحار الأنوار: 247/26، حدیث 15.

3- الكافي: 190/1 و 191، حدیث های 1-5.

4- همان: 219/1 و 220، حدیث های 1-6.

5- بصائر الدرجات: 242-250.

6- عيون أخبار الرضا عليه السلام: 193/2، حدیث 2، الخصال: 528، حدیث 2، بحار الأنوار: 117/25، حدیث 2.

به راستی که امام به وسیله روح القدس تأیید می شود و بین او و خدا ستونی از نور است که در آن اعمال بندگان را می بینند.

بلکه در بعضی روایات آمده است:

ما من شيء ولا من آدمي ولا إنسي ولا جنى ولا ملك في السماوات إلا ونحن الحجج عليهم، وما خلق الله خلقا إلا وقد عرض ولايتنا عليه واحتج بنا عليه، فمؤمن بنا وكافر وجاحد حتى السماوات والأرض والجبال. (1)

از این روایت استفاده می شود که مطلب بالاتر است. والله العالم.

گفتنی است که این بحث در شرح «وشهداء دار الفناء» نیز خواهد آمد.

راهنمایان بندگان

اشاره

واعلاما لعباده؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما راهنمایان بندگان باشید.

کلمه «اعلام» جمع «علم» به معنای: علامت و نشانه است، راغب اصفهانی می گوید:

العلم: الأثر الذي يعلم به الشيء، كعلم الطريق وعلم الجيش، وسمى الجبل علما لذلك، وجمعه أعلام... (2)

و در قرآن مجید آمده است:

(وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ)؛ (3)

و علامات و نشانه هایی قرار داد و به وسیله ستارگان (شب هنگام) راه می یابند.

ص: 171

1- السرائر: 3/575 و 576، بحار الأنوار: 46/27، حدیث 7.

2- المفردات فی غریب القرآن: 344.

3- سورة نحل (16): آیه 16.

و در اصول کافی بابی به عنوان «باب أن الأئمة هم العلامات» (1) آمده است.

بنابراین، ائمه علیهم السلام هدایت گران و راهنمایان بندگان به سوی خدا هستند. اساسا این مقام را حضرات ائمه به برکت عبادت به دست آورده اند، و آن ها هستند که برای بالا بردن بندگان قرار داده شده اند.

این معنا نیز برهانی است، خداوند متعال باید در این عالم برای هدایت عباد و حرکتشان به سوی کمال «علم» نصب کند، هم چنان که در معنای «اعلام التقی» گذشت، از این رو حضرتش فرمود:

الإمام علم فیما بین الله عزوجل و بین خلقه، فمن عرفه کان مؤمنا ومن أنکره کان کافرا. (2)

و کعبه نیز «علم» است که حضرت امیر علیه السلام درباره آن می فرماید:

جعلہ سبحانہ و تعالیٰ للإسلام علما؛ (3)

خدای سبحان آن را برای اسلام علم قرار داد.

و همین معنا بر قرآن مجید نیز صادق است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

إنی تارک فیکم ما إن تمسکتُم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی أهل بیتی. (4)

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند. 2.

ص: 172

1- الکافی: 206/1 و 207، حدیث های 1-3.

2- کمال الدین: 412، حدیث 9، وسائل الشیعه: 344/28، حدیث 18.

3- نهج البلاغه: 27/1.

4- بصائر الدرجات: 63، باب 3، جزء 2.

نشانه های روشن شهرها

و همین است معنای جمله:

و منار ا فی بلادہ؛

و نشانه های روشن در شهرها قرار داد.

زیرا «منار» در لغت عرب به آن مکان بلندی گفته می شود که روی آن آتش روشن می کردند تا عابرین راه را گم نکنند.

تشبیه ائمه علیهم السلام به «منار» به این جهت است که راهنمایان به سوی خدا هستند؛ هم به اصل وجودشان و هم به نور علم و تعالیشان. و مقصود این است که فقط ائمه هستند که اهلیت هدایت امت را به تمام معنا دارا هستند.

و در بعضی روایات «علم» و «منار» در یک سیاق آمده، آن جا که می فرماید:

... نحن منار الهدی ونحن السابقون ونحن الآخرون ونحن العلم المرفوع للخلق.... (1)

راهنمایان راه خدا

و همین است معنای:

و ادلاء علی صراطہ؛

و راهنمایان راهش قرار داد.

زیرا «ادلاء» جمع «دلیل» است. خداوند رضایت داده که ائمه علیهم السلام راهنمایان به سوی راهش باشند، چون این کار به نحو صحیح از غیرشان ساخته نیست. پس فقط آن ها هستند که راه درست را که به خدا می رساند، نشان دهند.

ص: 173

1- بصائر الدرجات: 83، حدیث 10، کمال الدین: 206، حدیث 20، بحار الأنوار: 248/26، حدیث 18.

عصمکم الله من الزلزل، وآمنکم من الفتن، وطهرکم من الدنس، واذهب عنکم الرجس وطهرکم تطهیرا؛

خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت و از فتنه ها ایمن ساخت و از هر گونه آلودگی و پلیدی منزّه قرار داد.

در این فراز به عصمت ائمه علیهم السلام و به آیه تطهیر که از ادله عصمت است اشاره شده است.

عصمت شرط خیلی از جمله های گذشته است. وقتی می گوئیم:

ورضیکم خلفاء فی ارضه، وحججا علی بریته، وانصارا لدینه، وحفظه لسره، وخرنة لعلمه، ومستودعا لحکمه، وتراجمة لوحیه، وارکانا لتوحیده، وشهداء علی خلقه، واعلاما لعباده، ومنارا فی بلاده، وادلاء علی صراطه؛

او شما را جانشینان خویش در روی زمین، حجت های او بر بندگان، یاران دین خود و نگهبانان راز و گنجینه داران دانش، امانتداران حکمت، مفسران وحی، بنیان های توحید، گواهان بر آفریدگان، پرچم های برافراشته برای بندگان، نشانه های روشن در شهرها و راهنمایان راهش قرار داد؛

ناگزیر باید ائمه علیهم السلام معصوم باشند. حجت و دلیل... باید معصوم باشد. غیر معصوم نمی شود حجت خدا و دلیل به سوی او و خازن علم و یاری دهنده دین او باشد، و این معنا برهانی است، و غیر از محمد و آل محمد در اسلام، معصوم وجود ندارد. از این رو خدا به این ها رضایت داده و جز این ها را رضایت نداده است؛ چون عصمت یک امر مخفی است، فقط خدا می داند، لذا مناصب مذکور که مشروط به عصمت است به جعل خدا است، که همه آن ها با کلمه «رضیکم» شروع شده است چنان که اصل عصمت به اراده خدا است، لذا فرمود: «عصمکم الله».

ولکن باید دقت کرد که در این فراز چهار چیز از ائمه نفی شده است:

1. «الزلزل» جمع «زلة» به معنای لغزیدن بدون قصد (1) و نفی آن با «عصمکم».

2. «الفتن» جمع «فتنة» به معنای سرگردانی و گمراه شدن در اثر جهل (2) و نفی آن با «آمنکم».

3. «الذنس» یعنی چرکی (3) و نفی آن با «طهرکم».

4. «الرجس» یعنی پلیدی (4) و نفی آن با «أذهب».

و ملاحظه می کنید همه این ها، فعل خداوند متعال است در حق بنده معصوم.

حال، باید در خصوصیات هر يك از امور چهارگانه و فعل وارد در نفی آن دقت کرد.

ما درباره عصمت، هم در کتاب امامت و هم جداگانه بحث کرده ایم؛ اینک به طور اجمال مطالبی را در این زمینه در طی چند بحث، بیان می نمایم.

1. عصمت در لغت،

2. عصمت در اصطلاح،

3. ادله عصمت.

از طرفی، چون به خصوص در این فراز به آیه تطهیر اشاره شده، به طور کوتاه بحثی درباره آیه تطهیر و حدیث کساء خواهیم داشت که این حدیث اخیراً محل اشکال واقع شده است.

عصمت در لغت

در لسان العرب چنین آمده است:

عصم: العصمة في كلام العرب: المنع. وعصمة الله عبده: أن يعصمه مما

ص: 175

1- مجمع البحرين: 519/4.

2- همان: 361/3.

3- همان: 59/2.

4- همان: 148/2.

یوبقه، عصمه یعصمه عصما: منعه ووقاه. (1)

این لغت شناس، کلمه «عصم» را به معنای «منع» گرفته است.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن واژه «عصم» را به معنای «مسك» گرفته و می گوید:

العصم: الإمساك والاعتصام الاستمساک... و قوله: (ولا- تمسكوا بعصم الكوافر) والعصام ما يعصم به أي يشد، وعصمة الأنبياء حفظه إياهم.... (2)

به نظر می رسد کلمه «مسك» از کلمه «منع» اخص است.

در قرآن مجید از زبان پسر نوح چنین حکایت شده که گفت:

قَالَ سَأَوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ (3)؛

گفت: به زودی به کوهی پناه می برم تا مرا از آب حفظ نماید. حضرت نوح فرمود: امروز هیچ نگهداری در مقابل فرمان الهی نیست مگر بر آن کس که خدا بر او رحم نماید.

ممکن است در این مورد کلمه «عصم» به معنای «منع» باشد، ولی در آیه مبارکه دیگر که می فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)؛ (4)

همگی به رشته الهی تمسک نمایید و متفرق نشوید. 3.

ص: 176

1- لسان العرب: 403/12.

2- المفردات فی غریب القرآن: 336-337.

3- سوره هود(11): آیه 43.

4- سوره آل عمران(3): آیه 103.

این کلمه در «مسك» و «تمسك» ظهور دارد. از این رو در بعضی از تفاسیر در ذیل این آیه مبارکه حدیث ثقلین ذکر شده است. (1)

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ) ای: تمسکوا به....

آن گاه شیخ طبرسی رحمه الله می نویسد: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أيها الناس! إنني قد تركت فيكم حبلين؛ إن أخذتم بهما لن تضلوا بعدى، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله، حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي، ألا وإنهما

لن يفترقا حتى يردا على الحوض؛ (2)

ای مردم! همانا من در میان شما دو ریسمان باقی گذاردم که اگر به آن دو تمسک کنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد که یکی از آن دو از دیگری بزرگ تر است: یکی کتاب خداست که به مانند ریسمانی است که از

آسمان به سوی زمین آویخته شده است و دومی خاندان و اهل بیت من هستند. آگاه باشید که آن دو هرگز از یک دیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

نحن حبل الله الذي قال: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا) وولاية علي عليه السلام البر، فمن استمسك به كان مؤمناً ومن تركه خرج من الإيمان؛ (3)

ما همان ریسمان الاهی هستیم که خدای تعالی در قرآنش فرموده است: «همگی به رشته الاهی تمسک نمایید و متفرق نشوید» و ولایت علی علیه السلام همان 3.

ص: 177

1- ر.ك: جلد یکم، صفحه 325 از همین کتاب.

2- تفسیر مجمع البیان: 356/2، تفسیر جامع البیان: 42/4، تفسیر سمرقندی: 376/1، تفسیر واحدی: 225/1، تفسیر رازی: 15/2.

3- تفسیر فرات کوفی: 91، حدیث 73.

نیکی است. پس هر کس به آن تمسک جوید، مؤمن است و آن کس که آن را ترك گوید از ایمان خارج است.

افزون بر این که خود حدیث ثقلین نیز به لفظ «عصم» آمده است. آن جا که فرمود:

إني تارك فيكم ما إن اعتصمتم به لن تضلوا من بعدى: كتاب الله وعترتي أهل بيتي؛⁽¹⁾

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند.

البته ممکن است کلمه ای چون «حفظ» را بین «منع» و «مسک» جامع قرار بدهیم. این ها دقت هایی در مفهوم است.

پس خداوند متعال ائمه را از لغزش حفظ کرده است.

و خداوند متعال ائمه علیهم السلام را از فتنه ها در حفظ و امان قرار داده است. واژه «فتن» جمع فتنه است. فتنه در لغت چیزی است که ظاهرش غیر از واقعش باشد که انسان را به خطا و اشتباه می اندازد.⁽²⁾ از این رو فتنه را به بسیط و عمیاء تقسیم می کنند.

از طرفی، دو واژه «دس» و «رجس» هر چند خیلی به هم نزدیک اند، ولی تفاوت دقیقی وجود دارد، و به هر حال از هر دو به ناپاکی و پلیدی تعبیر می شود.⁽³⁾

از سوی دیگر، معلوم است که کلمه «طهر» به معنای دفع است، نه به معنای رفع؛ هم چنین است که اذهاب دفعی است نه رفعی. 8.

ص: 178

1- .مفتاح النجاة (مخطوط) به نقل از کتاب المتفق و المفترق، كنز العمال: 187/1، حدیث 951 به نقل از كتاب المتفق و المفترق. گفتنی

است که این حدیث در المصنف: 176/7، حدیث 1، به حذف عبارت «وعترتی أهل بیتی» تحریف شده است.

2- .ر.ك: النهاية فی غریب الحدیث: 410/3، معجم مقائیس اللغة: 472/4.

3- .ر.ك: لسان العرب: 88/6 و 94، مجمع البحرین: 59/2 و 148.

علاوه بر این که «عصمکم الله» نمی شود به معنای رفع باشد؛ زیرا «رفع» با «عصم» سازش ندارد، هم چنین است اذهاب؛ اگر به معنای رفع بعد الوجود باشد، با کلمه «عصم» سازش ندارد.

این دقت ها ضرورت دارد.

عصمت در اصطلاح

کلمات بزرگان در بیان معنای عصمت بر اساس دلیل های عقلی و نقلی به هم نزدیک است، هر چند تفاوت خیلی جزئی وجود دارد. برای نمونه شیخ مفید رحمه الله در تعریف عصمت چنین می گوید:

العصمة، لطف يفعل الله بالمكلف بحيث يمنع منه وقوع المعصية وترك الطاعة مع

قدرته عليهما؛ (1)

عصمت، لطفی است که خداوند متعال با مکلف انجام می دهد؛ به گونه ای که مکلف از وقوع معصیت و ترک طاعت ممتنع است، بی آن که سلب قدرت شده و جبری در کار باشد.

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

العصمة، لطف خفی يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث لا يكون له داع إلى ترك الطاعة

وارتكاب المعصية مع قدرته على ذلك؛ (2)

عصمت، لطف پنهانی است که خداوند متعال با مکلف انجام می دهد؛ به گونه ای که او بر معصیت یا ترک اطاعت داعی ندارد، اما توان آن را دارد.

علمای دیگر نیز قریب به همین را در تعریف اصطلاحی عصمت گفته اند.

پس در حقیقت عصمت معروف و مشهور بین متکلمان ما عبارت از این است

ص: 179

1- النکت الاعتقادیة: (ضمن مصنفات شیخ مفید قدس سره)، جلد 10 ص 37.

2- شرح باب حادی عشر: 89.

که عصمت، لطف از جانب خدای سبحان و حالت معنوی در معصوم است، که این حالت معنوی به گونه ای است که با وجودش صدور معصیت و ترك طاعت از او ممتنع است.

و از این رو که عصمت، لطف الاهی است در جمله «عصمکم الله» فعل به خدا نسبت داده شده است. در قرآن مجید نیز آیه ای داریم که گویا در این زمینه است. آن جا که می فرماید:

(وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ)؛ (1)

و اگر فضل خداوند شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند.

بنابراین آیه، نگهدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فضل، لطف و رحمت الاهی می باشد و این، همان عصمت است.

این بود تعریف عصمت بین متکلمان ما از قدیم الایام.

ولی جمعی از متأخرین بزرگان علما، نظرشان این است که اساس و ریشه عصمت در معصوم، علم اوست، چون معصوم به قبح گناه و آثار آن، علم و آگاهی دارد، آن را انجام نمی دهد.

در تفسیر المیزان درباره عصمت چنین آمده است:

ظاهر الآیه أن الأمر الذی تتحقق به العصمة نوع من العلم يمنع صاحبه عن التلبس بالمعصية والخطأ.

وبعبارة أخرى، علم مانع عن الضلال، كما أن سائر الأخلاق كالشجاعة والعفة والسخاء كل منها صورة علمية راسخة موجبة لتحقيق آثارها، مانعة عن التلبس بأضدادها، من آثار

الجبن والتهور والخمود والشهه3.

ص: 180

از ظاهر آیه این گونه استفاده می شود که آن چیزی که عصمت به وسیله آن تحقق می یابد و شخص معصوم به واسطه آن از معصیت و خطا منع می شود نوعی از علم است.

به عبارت دیگر، علم مانع از گمراهی و ضلالت است؛ همان طور که دیگر اخلاق پسندیده مانند شجاعت، عفت، سخاوت که هر یک صورتی است علمی که در نفس صاحبش رسوخ کرده و باعث می شود آثار آن در خارج بروز کند.

و از طرفی نیز مانع می شود از این که صاحبش به ضد آن صفات نیکو متصف شود، مانند آثار ترس و تهور، کسالت، شره، حساست، تبذیر و....

زرقانی مالکی در شرح المواهب اللدنیة درباره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چنین می نویسد:

إنه معصوم من الذنوب، بعد النبوة وقبلها، کبیرها وصغیرها، وعمدها وسهوها علی الأصح؛

همانا پیامبر قبل از نبوت و پس از آن، از گناهان بزرگ و کوچک و عمدی و سهوی، بنابر قول صحیح تر معصوم است.

وی به نقل از حافظ سبکی می نویسد:

أجمعت الأمة علی عصمة الأنبياء فی ما يتعلق بالتبلیغ وغيره، من الكبائر و الصغائر، الخسة أو الخسیسة، و المداومة علی الصغائر، و فی صغائر لا تحط من رتبهم

خلاف...؛(2)

امت بر این امر اتفاق نظر دارند که پیامبران در امر تبلیغ و غیر تبلیغ معصوم هستند؛ 5.

ص: 181

1- .تفسیر المیزان: 78/5.

2- .شرح المواهب اللدنیة: 314/5.

از گناهان کبیره و صغیره و مداومت بر گناهان صغیره و در این که گناهان صغیره مقام آنان را پایین می آورد یا نه اختلاف است....

بررسی حقیقت عصمت

در بررسی حقیقت عصمت چند مطلب قابل توجه است:

مطلب یکم. معصوم از چه چیزی؟

بنابر آن چه از عبارات زیارت جامعه بیان کردیم معلوم می شود که معصوم، نه فقط از معصیت، معصوم است؛

بلکه از سهو، اشتباه و خطا نیز عصمت دارد؛ چرا که اگر برای معصوم احتمال این قضایا را بدهیم نمی تواند حجت و هادی باشد. ممکن است به راهی هدایت کند، چیزی را تعلیم نماید، آیه ای را تفسیر کند و حقایقی را بیان نماید، اما از روی سهو، اشتباه و فراموشی مطلبی را برعکس معنا بکند، آیه ای را بر خلاف آن چه که هست تفسیر بکند، و چنین کسی نمی تواند حجت باشد که خدا بر بنده احتجاج کند که چرا به گفته این شخص عمل نکردی؟ مگر این پیامبر و رسول من نبود؟ مگر این شخص، امام و منصوب از جانب من نبود؟

بنده می تواند بگوید: من احتمال دادم در چیزی که گفته بود اشتباه کرده، از این رو عمل نکردم.

اگر چنین باشد حجت خداوند متعال تمام نمی شود و دو آیه (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)؛ (1) «بگو: دلیل روشن و رسا از آن خداست» و (لَيَأْتِيَنَّكَ يَوْمَ الْقِيَامِ الْكَلِمَاتُ الَّتِي كُنْتَ تَكْفُرُ بِهَا)؛ (2) «تا بعد از آمدن آن پیامبران حجتی برای مردم باقی نماند» تمام نخواهد شد.

بنابراین، حجت خدا باید از خطا، سهو و نسیان نیز معصوم باشد، که اگر بنده امر او را امتثال نکرد و به او اقتدا و تاسی ننمود به مورد احتجاج ملزم باشد و عذری

ص: 182

1- سوره انعام(6):آیه 149.

2- سوره نساء(4):آیه 165.

نداشته باشد، وگرنه تناقض لازم می آید.

غرض از نصب امام، هدایت و به حقایق رساندن بشر است، لذا اطاعت او و اقتدا به او به طور مطلق واجب و به او باید در همه احوال تأسی کنیم. امام به جهت بیان احکام الاهی و حقایق قرآن و حتی متشابهات آن که فرموده: (وما يعلم تأویل إلا الله و الراسخون فی العلم)؛⁽¹⁾ «تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی داند» نصب شده، که فرموده اند:

نحن الراسخون فی العلم؛⁽²⁾

ما راسخان در علم هستیم.

در این صورت باید امام از هر حیث معصوم باشد؛ زیرا اگر احتمال بدهیم در تفسیر و تأویل آیه یا بیان حکمی اشتباه کرده، نباید به قول او اخذ کنیم، و آن گاه نقض غرض یا تناقض خواهد بود.

و هم چنین، امام حجت خداست بر خلق، و اگر معصوم از خطا، سهو و نسیان نباشد هرگز نمی شود به اقوال و افعال او بر مکلفین احتجاج نمود، و این نقض غرض و تناقض است.

و هم چنین امام باید جاذبه داشته باشد، و هیچ جهت تنفر در وجودش وجود نداشته باشد، و شکی نیست که خطا، سهو و اشتباه او را از چشم مردم می اندازد و همه گفته های او بی اعتبار می گردد.

برای روشن شدن آن چه گفتیم مثال می زنیم:

اگر مردم شهری مسجدی ساختند و به حوزه علمیه نوشتند که عالمی بفرستید تا در این مسجد نماز بخواند و احکام شرع را به ما یاد بدهد. 1.

ص: 183

1- .سوره آل عمران(3):آیه.

2- .بصائر الدرجات:224، حدیث، الکافی:213/1، حدیث، بحار الأنوار:199/23، حدیث 31.

از حوزه علمیه عالمی را به آن جا فرستادند. اگر آن عالم روز اول در نماز سهو بکند، مردم می گویند: آقا، تازه از راه رسیده، خسته است، انسان سهو می کند و اگر از او مسئله ای پرسیدند، و ندانست یا اشتباه کرد و مسئله را عوضی گفت، مردم می گویند: شاید آقا یادش نبود.

و اگر باز حکم شرعی را فراموش نمود یا مسأله را اشتباه گفت، مسئولین آن جا و دعوت کنندگان دوباره اجتماع می کنند و نامه ای به حوزه علمیه می نویسند که آقایی را که فرستادید محترمانه به حوزه بطلبید و فرد دیگری را برای ما بفرستید. این، واقع امر و طبیعی است.

در مثال دیگر که خیلی واضح است از باب تقریب مطلب بیان می کنیم:

اگر پزشکی تابلوی طبابت نصب کرد و مطبی را دایر کرد و اعلام نمود که مردم من چشم پزشك هستم، اگر اولین بیماری که مراجعه کرد نه تنها خوب نشد، بلکه کور هم شد، بیمار دوم هم همین طور، سومی هم همین طور. در این صورت مردم شهر جمع می شوند و کنار مطب او داد و فریاد می کنند که آقا، این مطب را تعطیل کن.

به راستی با توجه به این دو مثال کسی که امام، خلیفه خدا و حجت الاهی بر خلق اوست آیا می تواند جائز الخطا باشد؟

کوتاه سخن این که امام به حکم عقل باید از خطا و سهو و نسیان مبرا بوده، وگرنه نمی تواند امام و حجت باشد، و دلایل این مدعا از نقل و عقل فراوان است، و به این معنا بزرگان از قدیم تصریح نموده و هرگز غلوی در کار نیست.

به علاوه بعضی از علما مبرا بودن از «منافی مروت» را نیز شرط می دانند، مرحوم مظفر می گوید:

بل يجب أن يكون منزها حتى عما ينافي المروءة، كالتبذل بين الناس من أكل في الطريق أو ضحك عال، وكل عمل يستهجن فعله عند

بلکه واجب است که پیامبر از آن چه که با مروت منافات دارد پاک و منزّه باشد؛ برای مثال هرگز در میان راه غذا نخورد، یا با صدای بلند نخندد و به طور کلی هر آن چه که در عرف عموم مردم انجامش زشت باشد، انجام ندهد.

مطلب دوم. اعتقاد بر این که امام و پیامبر از بدو زندگی معصوم هستند.

بر این معنا کافی است که بدانیم عصمت، شرط حجت بودن است، و خداوند به وجود نبی و امام احتجاج می کند.

مثلاً حضرت عیسی علیه السلام در گاهواره پیامبر باشد پس ناگزیر از همان وقت دارای این شرط بوده است. قرآن کریم می فرماید:

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ

وَجَعَلَنِي نَبِيًّا)؛ (2)

(مریم) به او (حضرت عیسی) اشاره کرد، به او گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم (که ناگاه عیسی به سخن آمد) و گفت: من بنده خدا هستم، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است.

اعطایی بودن عصمت

مطلب سوم. آیا عصمت اکتسابی است و یا اعطایی؟

بنا به تعبیر «یفعله» که در کلام بزرگانی چون شیخ مفید رحمه الله آمده که عصمت «لطف یفعله الله تعالی بالمكلف» (3) و با توجه به آیه مبارکه که فرموده: (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ)؛ (4) «و اگر فضل خداوند شامل حال تو

ص: 185

1- عقائد الامامیه: 54، کتاب العصمه: 13.

2- سوره مریم (19): آیه 29 و 30.

3- النکت الاعتقادیه: 37.

4- سوره نساء (4): آیه 113.

نمود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند» عصمت اعطایی خواهد بود و ظواهر دیگر ادله نیز همین است.

اما بنابر قول دوم که منشأ و سرچشمه عصمت، علم است، باید بحث شود که منظور کدام علم است، علم حضوری یا علم حصولی که اکتسابی است؟ آیا انسان از طریق اکتساب به هر علمی می تواند برسد؟

قائلین به این نظریه باید اثبات کنند که حضرت عیسی علیه السلام مثلاً از همان وقتی که در گاهواره نبی بوده، چون علم به قبیح گناهان داشته از روی اختیار به گناه اقدام نمی کرده است.

دیگر این که مگر علم، با سهو جمع نمی شود؟

کسانی که از سویی قائلند که منشأ عصمت، علم است و از سویی قائلند که معصوم از سهو و نسیان هم معصوم است باید پاسخ دهند که چگونه این دو موضوع با هم جمع می شوند؟

آری، علم با جهل جمع نمی شود، اما علم با سهو جمع می شود، مگر عالم، سهو نمی کند؟

ظاهراً قائلین این دیدگاه چون نتوانستند بین عصمت و اختیار را جمع کنند، از این رو به چنین دیدگاهی رو آوردند؛ چرا که بزرگان در تعریف عصمت چنین گفته اند:

...بھیث یمتنع منه وقوع المعصیة وترك الطاعة مع قدرته علیهما... ولا تنافی العصمة

القدرة. (1)د.

ص: 186

1- ر.ک: النکت الاعتقادیة: 37، تجرید الاعتقاد: 222، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: 494، شرح باب حادی عشر: 89. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب العصمة از همین نگارنده و دلائل الصدق: 752-755، باب عصمت انبیا و امام مراجعه شود.

مطلب چهارم. بنابراین تعریف‌ها این شبهه باقی می‌ماند که چگونه «لا تنافی العصمة القدرة» معصوم قدرت بر معصیت دارد و حال آن که «یفعله الله» خداوند متعال او را معصوم قرار داده است؛ یعنی در عین معصوم بودن چگونه مختار می‌باشد؟

از این رو بزرگان اهل سنت مبنای ما را در این بحث ذکر می‌کنند و پافشاری می‌نمایند که شما که منکر جبر هستید؟ گویی عصمت، نمی‌تواند لطف الاهی باشد و در عین حال اختیار موجود باشد. چون در تعریف عصمت به قدرت و عدم سلب اختیار تصریح شده است.

به نظر می‌رسد شیخ مفید، سید مرتضی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی رحمهم الله، و دیگر بزرگانی که تصریح دارند که با عصمت، سلب قدرت نشده است؛ شبهه برای آن‌ها حل شده و مشکل جبری در کار نیست.

برای دفع این شبهه و جوهری ذکر کرده‌اند، از جمله از این است که:

چون خدا می‌دانست ذوات مقدسه معصومین هر چه در عالم بمانند کار خلافی از آن‌ها سر نمی‌زند، لذا عصمت آن‌ها را اراده نموده و آن‌ها را از هر قسم پلیدی پاکیزه قرار داده است.

این قضیه در قرآن و روایات نظائر دارد، مثلاً در معنای آیه مبارکه:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ)؛ (1)

و از آن‌ها پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند، چون آن‌ها شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند؛

که واژه «جعل» و نیز «لما صبروا» به صیغه ماضی آمده، آن‌گاه سؤال می‌شود: کجا آن‌ها صبر کرده‌اند؟ 4.

ص: 187

چند قول وجود دارد.

اما شاید بهترین آن‌ها این است که در تفسیر قمی آمده است:

قال: كان في علم الله أنهم يصبرون على ما يصيبهم فجعلهم أئمة. (1)

خلاصه، خدا چون می دانست ائمه علیهم السلام در آینده در برابر ناملایمات صبر خواهند کرد، آن‌ها را از قبل و پیش از خلقت «ائمه» قرار داد.

برای توضیح مطلب مثال می‌زنیم: اگر کسی مشغول تحصیل در درسی باشد و استاد بداند که این شخص در آخر سال بهترین نمره را خواهد آورد، استاد در اول سال به دادن نمره و نقل آن شاگرد به رتبه بالاتر مبادرت می‌نماید، و این جریان مکرراً واقع شده است.

این تصمیم، از کجا سرچشمه گرفته است؟

این تصمیم دو طرف دارد:

1. اهتمام شاگرد به درس و تحصیل با اختیار همراه با شوق به علم به طوری که توجه استاد و اداره مدرسه را جلب نموده است.

2. آگاهی مسئولین مدرسه از حال شاگرد.

آیا عصمت دارای مراتب است؟

مطلب پنجم. آیا عصمت دارای مراتب هست یا نه؟ به سخن دیگر، آیا عصمت حقیقت تشکیکی است یا نه؟ بنابر نظر بزرگان در حقیقت عصمت که لطف الاهی است و معصوم به لطف خداوند متعال حالتی دارد که با وجود آن، داعی بر فعل حرام و ترك واجب ندارد و از او خطا، سهو و نسیان سر نمی‌زند، نمی‌توانیم تشکیکیت عصمت را درك کنیم و برای

ص: 188

1- .تفسیر القمی: 170/2.

آن مراتب قائل بشویم.

البته بر کسی پوشیده نیست که نسبت بین نبوت و امامت و بین عصمت، عموم مطلق است که هر پیامبر و امامی، معصوم است، اما هر معصومی، امام و پیامبر نیست. ما می‌گوییم: نمی‌شود کسی از جانب خدا برای رهبری امت منصوب و حجت و واجب‌الاطاعه و الاتباع علی‌الاطلاق باشد؛ اما معصوم نباشد. این محال است، اما حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها ولایت کبری دارند، و امام نمی‌باشند.

بعضی قائلند که جناب سلمان معصوم است، ولی نه در حد عصمت ائمه علیهم السلام، قائلین به این قول باید قبلاً مشکک بودن عصمت را نیز ثابت کنند، و بعید نیست که مرادشان مرتبه بالایی از عدالت باشد که تالی‌ت‌لو عصمت است، هم چنان که در ایمان، جناب سلمان در اعلی‌مراتب می‌باشد، آن‌گاه بحث لفظی خواهد شد. والله العالم.

سخنی درباره آیه تطهیر

در این فراز از زیارت جامعه کبیره به آیه تطهیر اشاره شده، لازم است بحث کوتاهی نیز درباره آن آیه داشته باشیم.

عصمت ائمه علیهم السلام در قرآن مجید ادله زیادی دارد. بعضی ادعا می‌کنند که عصمت را در قرن‌های اخیر علما مطرح کرده‌اند، وگرنه مدرک قدیمی و دست‌اول ندارد.

متأسفانه این افراد در اموری که تخصص ندارند دخالت می‌کنند؛ هم برای خودشان در دنیا و آخرت در دسر درست می‌کنند و هم برای دیگران؛ چرا که در قرآن مجید آیات عدیده‌ای داریم که بیان‌گر عصمت‌اند و عصمت یک حقیقت قرآنی است.

ما در مباحث امامت و ولایت، عصمت انبیا را از قرآن مجید اثبات کرده‌ایم، گرچه در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که موهوم عدم عصمت است؛ از ادله عصمت

ائمه عليهم السلام يا قدر متيقن عصمت خمسه طيبه آيه تطهير است که در اين فراز از زيارت جامعه کبيره به اين آيه مبارکه اشاره شده است. (1)

قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛ (2)

همانا خداوند فقط اراده فرموده که هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

در این آیه «انما»، «یرید»، «لیذهب» و «الرجس» الفاظی هستند که باید مورد دقت قرار بگیرند.

به نحو اجمال می گوئیم که «انما» چه مرکب باشد یا بسیط، بر اساس تصریح علمای لغت و ادب بر حصر دلالت دارد مگر در مقابل، قرینه ای وجود داشته باشد. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

اگر حرف «ان» بر حرف «ما» افزوده شود بر تعیین دلالت دارد، مانند قول خدای متعال:

(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ)؛ (3)

همانا صدقات و زکات فقط برای فقیران و... است. (4)

چون بر اثبات حکم برای افراد مذکور و نفی از غیر آن دلالت دارد.

در این جا بحثی با فخر رازی داریم. چون در آیه ولایت، همان آیه ای که خداوند متعال می فرماید: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) (5) منکر دلالت «انما» بر حصر است. وی 5.

ص: 190

1- گفتنی است که تاکنون سه بحث جداگانه درباره آیه تطهير از نگارنده منتشر شده است.

2- سوره احزاب (33): آیه 33.

3- سوره توبه (9): آیه 60.

4- لسان العرب: 32/13، صحاح اللغه: 2073/5، القاموس المحيط: 198/4.

5- سوره مائده (5): آیه 55.

در تفسیر خود می نویسد:

ولا نسلم أن كلمة «إنما» للحصر، والدليل عليه قوله: (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنَّزْلَانَاهُ مِنَ السَّمَاءِ) [1368\(1\)](#) ولا شك أن الحياة الدنيا لها أمثال أخرى سوى هذا المثل، وقال: (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهْوٌ) [\(2\)](#) ولا شك أن اللعب و اللهو قد يحصل في غيرها. [\(3\)](#)

در مباحث اصولی آن جا که درباره کلمه «إنما» بحث شده، سخن فخر رازی مطرح شده و جوابش را داده اند و این بحث در جاهای دیگر نیز آمده است.

آیا اراده تکوینی است یا تشریحی؟

منظور از کلمه «یرید» اراده تکوینی خداوند متعال است، وگرنه اگر اراده تشریحی باشد امتیازی برای «اهل بیت» نخواهد بود.

ابن تیمیه اصرار دارد که منظور اراده تشریحی است تا آیه مبارکه بر مدعای شیعه یعنی عصمت اهل بیت دلالت نداشته باشد [\(4\)](#) که جواب شبهه وی در جای خود داده شده است. [\(5\)](#)

کلمه «لیذهب» به معنای دفع است؛ نه رفع. و «رجس» نیز اعم از نقایص و پلیدی های مادی و معنوی، محسوس و غیر محسوس است.

با توجه به این خصوصیتی که در آیه مبارکه اخذ شده، این آیه بیان گر عصمت اهل بیت علیهم السلام می باشد.

ص: 191

1- سوره یونس (10): آیه 24.

2- سوره محمد صلی الله علیه و آله (47): آیه 36.

3- تفسیر رازی: 30/12.

4- منهاج السنه: 106/7-110.

5- ر.ک: شرح منهاج الکرامه: 260/2-267.

از سوی دیگر، فعل های «بیرید» و «لیذهب» در آیه مبارکه به خداوند متعال مستند شده، آن سان که در زیارت جامعه عبارت «عصمکم» به خداوند متعال مستند شده است.

چگونگی دلالت آیه بر عصمت

آیه با این خصوصیات چگونه بر عصمت دلالت دارد؟

پاسخ این سؤال با تأمل در آن چه گفتیم واضح است؛ چرا که وقتی اراده تکوینی شد، اراده تکوینی خداوند متعال تخلف پذیر نیست، و از طرفی واژه «رجس» عام است. پس رجس به تمام معنا به اراده خداوند متعال از اهل بیت دفع شده است و این معنای عصمت است.

اهل بیت چه کسانی هستند؟

بحث دیگر این که «اهل بیت» چه کسانی هستند؟

اهل سنت خیلی تلاش می کنند که آیه را از خمسه طیبه یا منحرف کنند یا دست کم دیگران را شریک قرار دهند. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آیه ای را تفسیر کنند و مصداقی را بر آن معین نمایند و این موضوع به سند صحیح به ما برسد، کسانی که نام خود را اهل سنت می گذارند چرا این سنت را اخذ نمی کنند؛ اگر مراد از سنت، سنت رسول الله صلی الله علیه وآله است؟

برای نمونه در مسند احمد آمده است: عطاء بن ابی رباح گوید:

حدثني من سمع أم سلمة تذكر أن النبي صلى الله عليه وآله كان في بيته فأتته فاطمة بيرة فيها خزيرة، فدخلت بها عليه، فقال لها: ادعي زوجك وابنك.

قالت: فجاء علي والحسين والحسن، فدخلوا عليه فجلسوا يأكلون من تلك الخزيرة وهو علي منامة له علي دكان تحته كساء له خيبري. قالت:

ص: 192

وَأَنَا أَصْلَى فِي الْحَجْرَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). (1)

قالت: فأخذ فضل الكساء فغشاهم به، ثم أخرج يده فألوى بها إلى السماء، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً.

قالت: فأدخلت رأسي البيت فقلت: وأنا معكم يا رسول الله!

قال: إنك إلى خير، إنك إلى خير. (2)

در صحیح مسلم آمده است: صفیه بنت شبیه می گوید:

قالت عائشة: خرج النبي صلى الله عليه وآله غداة وعليه مرط مرحل من شعر أسود، فجاء الحسن بن علي فأدخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء

علي فأدخله. ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). (3)

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به سند صحیح، معین کرده اند که مراد از «اهل بیت» چه کسانی هستند دیگر چه مکابره ای با آن حضرت داریم؟

در آیه مبارکه دیگر می خوانیم:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ (4)

بگو: من هیچ گونه پاداشی از شما در برابر رسالت، جز محبت نزدیکیان نمی طلبم.

به اسانید صحیح در کتاب های اهل سنت نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله «ذوی القربی» را معلوم کردند

که منظور علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام 3.

ص: 193

1- سورة احزاب(33): آیه 33.

2- مسند، احمد بن حنبل: 292/6.

3- صحیح مسلم: 130/7، تاریخ مدینه دمشق: 202/13، السنن الکبری: 149/2 و منابع دیگر.

4- سورة شوری(42): آیه 23.

هستند. برای مثال ابن عباس گوید:

لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله! من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟

قال: علي وفاطمة وابناهما؛ (1)

هنگامی که این آیه نازل شد مردم خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! این نزدیکان شما که محبتشان بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟

فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان (یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به طور عملی آیه مباحله را تفسیر کردند، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ ...)؛ (2)

بگو: (ای پیامبر!) بیایید ما فرزندان خود را و شما هم فرزندان خود را... دعوت کنید و بیاورید.

هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله با علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام برای مباحله

بیرون آمدند و این تفسیر عملی آیه است. پس چرا اهل سنت نمی پذیرند با این که این حدیث با سندهای صحیح در کتاب های آنان آمده است؟! در روایتی عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش چنین نقل می کند:

أمر معاوية بن أبي سفيان سعدا فقال: ما منعك أن تسب أبا التراب؟

فقال: أما ما ذكرت ثلاثا قالهن رسول الله صلى الله عليه وآله فلن أسبه؛ لأن تكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم. سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله 1.

ص: 194

1- مجمع الزوائد: 103/7، المعجم الكبير: 47/3، حديث 2641.

2- سورة آل عمران (3): آية 61.

يقول له وخلفه في بعض مغازيه، فقال له علي: يا رسول الله! خلفتني مع النساء و الصبيان؟

فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة بعدي؟

وسمعه يقول يوم خيبر: لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله.

قال: فتناولنا لها، فقال: ادعوا لي عليا.

فأتى به أرمدا، فبصق في عينه ودفع الراية إليه، ففتح الله عليه.

ولما نزلت هذه الآية (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ) الآية، دعا رسول الله صلى الله عليه وآله

عليا وفاطمة وحسنا وحسينا، فقال: اللهم هؤلاء أهلي. (1)

عجيب است که در نزول آیه تطهیر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله «اهل بیت» را هم از نظر قولی و هم از نظر فعلی تفسیر کردند، و از این دو دیدگاه مشخص کردند که مراد از اهل بیت در این آیه چه کسانی هستند. آیا باز هم باید مکابره کرد و نپذیرفت؟

آری، این عکرمه بربری خارجی بود که خود اهل سنت نوشته اند او دروغ گو بوده و جرح و طعنش

کرده اند (2) در بازار به راه افتاده و می گفت: نه و الله! این طور نیست که شماها فکر می کنید، آیه تطهیر فقط درباره همسران پیامبر است. (3)

معلوم می شود که در آن وقت بین مردم مسلم بوده که آیه تطهیر درباره اهل بیت بوده که او می گفته: نه، این طور نبوده که شماها می گوید. 4.

ص: 195

1- صحیح مسلم: 120/7 و 121، سنن ترمذی: 301/5 حدیث 3808، فتح الباری: 60/7، السنن الکبری: 107/5.

2- ر.ک: تاریخ مدینة دمشق: 106/41، تهذیب الکمال: 286/20، سیر اعلام النبلاء: 28/5.

3- ر.ک: تفسیر الثعلبی: 36/8، تفسیر ابن کثیر: 491/3، الدر المنثور: 198/5، فتح القدير: 279/4.

اگر بربری خارجی چند صباحی در درس ابن عباس حاضر شد و بعد دروغ‌هایی به او نسبت داد و برای همین، پسر ابن عباس او را با طناب به در مستراح بست، آیا سخن چنین آدمی حجت می‌شود و چنین فردی قابل احترام است؟!

مطلب به گونه‌ای روشن است که حتی آن‌هایی که به تعصب معروفند تا حدودی خود را منصف وانمود(1)

می‌کنند، می‌گویند: نه، این آیه به همسران پیامبر اختصاص ندارد؛ بلکه هم ازواج و هم اهل بیت را در برمی‌گیرد.

از این رو، این قول بین اهل سنت نیز مشهور است و قضیه حدیث کساء با سندهای صحیح و معتبر در صحیح مسلم، مسند احمد، تفسیر طبری و دیگر منابع به طرق بسیاری نقل شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود به طور عملی اهل بیت را معین کردند و بعد فرمودند:

اللهم هؤلاء اهل بیتی؛(2)

خدایا! اینان خاندان من هستند.

از طرفی بنابر تحقیق انجام یافته بعضی از بزرگان اهل سنت همانند ابوجعفر طحاوی که نزد آنان بسیار ارجمند است(3) و تقی الدین مقریزی به این معنا تصریح می‌کنند و می‌گویند: منظور آیه فقط اهل بیت هستند.

طحاوی در کتاب مشکل الآثار بعد از نقل روایاتی پیرامون اختصاص آیه تطهیر به پیامبر، امیر مؤمنان، فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم و خروج ام سلمه از عنوان 8.

ص: 196

1- تفسیر ابن کثیر: 492/3.

2- صحیح مسلم: 121/7، مسند، احمد بن حنبل: 107/4 و 292/6، سنن ترمذی: 328/5، السنن الکبری، بیهقی: 150/2، السنن الکبری، نسائی: 113/5، تفسیر جامع البیان: 10-9/22، حدیث 21730، صحیح ابن حبان: 433/15، المعجم الکبیر: 281/23 و 333/23، المعجم الأوسط: 319/7، المعجم الصغیر: 135/1، المستدرک علی الصحیحین: 416/2، مجمع الزوائد: 166/9-169، الدر المنثور: 199/5.

3- إمتاع الأسماع: 383/5-388.

فإن قال قائل: فإن كتاب الله تعالى يدل على أن أزواج النبي هم المقصودون بتلك الآية، لأنه قال قبلها في السورة التي هي فيها: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ ...) فكان ذلك كله يؤذن به، لأنه على خطاب النساء لا على خطاب الرجال، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) .

فكان جوابنا له: إن الذي تلاه إلى آخر ما قبل قوله: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) ... خطاب لأزواجه، ثم أعقب ذلك بخطابه لأهله بقوله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) الآية، فجاء به على خطاب الرجال، لأنه قال فيه: (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ) وهكذا خطاب الرجال، وما قبله فجاء به بالنون وكذلك خطاب النساء.

فعقلنا أن قوله: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) ، خطاب لمن أراده من الرجال بذلك، ليعلمهم تشريفه لهم ورفعة لمقدارهم أن جعل نساءهم ممن قد وصفه لما وصفه به مما في الآيات المتلوة قبل الذي خاطبهم به تعالى.

ومما دل على ذلك أيضا ما قد حدثنا... عن أنس: أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا خرج إلى صلاة الفجر يقول: الصلاة يا أهل البيت (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) الآية. وما قد حدثنا...

أبو الحمراء، قال: صحبت رسول الله صلى الله عليه وآله... في هذا أيضا دليل على أن هذه الآية

فيهم. (1)

چند تن از بزرگان اهل سنت با جرأت این حقیقت را گفته اند.

پس طبق سنت معتبر، متفق علیه و مورد قبول مراد از اهل بیت: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است و با احترام خاصی که به ام سلمه قائل هستیم، 9.

ص: 197

او مشمول آیه تطهیر نیست، (1) با این حال آیا عایشه و حفصه می توانند مشمول آیه مبارکه تطهیر باشند (2) آن هم با توجه به سوره تحریم که در جای خود توضیح داده ایم؟!!

البته درباره حدیث کساء از طرق عامه کار بسیاری شده و در برخی از کتاب ها تحقیقات زیادی انجام گرفته و به اثبات رسیده که نه تنها منظور از اهل بیت، همسران پیامبر نیستند؛ بلکه آنان در این آیه با اهل بیت علیهم السلام شریک هم نیستند. این حدیث در منابع آنان به گونه ای که به هیچ وجه نمی شود در سند و دلالت آن خدشه کرد، نقل شده است.

تنها سخن آن ها در این باره این است که می گویند: آیه تطهیر در سیاق آیات مربوط به همسران پیامبر آمده است.

ولی از چند جهت می توان پاسخ داد:

نخست آن که سیاق، قرینه عرفی است که هر گاه در موردی دلیلی نداشته باشیم، به آن مراجعه می کنیم و در صورت لزوم به واسطه آن معنا یا مصداق را در می یابیم. اما اگر در موردی دلیل قائم شده باشد، هرگز سیاق نمی تواند قرینه ای بر خلاف دلیل باشد.

دوم آن که پذیرفتن این سیاق اول کلام است؛ چرا که همه ضمیرها در آیات، ضمیرهای مؤنث است. وقتی به این آیه می رسد مذکر می شود. البته بزرگان اهل تسنن هم چون طحاوی، ابن حجر هیتمی مکی و دیگران به این معنا تصریح دارند. ابن حجر هیتمی مکی در الصواعق المحرقة می نویسد: 4.

ص: 198

1- ر.ك: الدر المنثور: 5/198، تفسیر ابن کثیر: 3/493، المعجم الكبير: 3/52-53، حدیث 2662 و 2664، تاریخ مدینة دمشق:، 141/140 و 145، شواهد التنزیل: 2/62، حدیث 682 و 683، مشکل الآثار: 336.

2- ر.ك: تشیید المراجعات: 4/37.

الآية الأولى، قال الله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) أكثر المفسرين على أنها نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين، لتذكير

ضمير «عنكم» وما بعده. (1)

شاهد این که اگر آیه تطهیر از بین این آیه ها برداشته شود هیچ خللی در نظم آیات پیدا نمی شود و آیه هایی که درباره همسران پیامبر آمده به هم مرتبط هستند.

سوم آن که در جای خود يك بحث كبروی را تحقیق کرده ایم که آیا واقعا ترتیب همه سوره ها و آیه های قرآن مجید، در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و به امر ایشان انجام شده و به همین ترتیب موجود بوده یا نه؟ این مطلب باید به اثبات برسد.

بنابراین صرف این که بگویند: آیه تطهیر در اثنای آیات مربوط به همسران پیامبر آمده، پس منظور آن ها هستند یا آن ها نیز شريك هستند؛ چنین ادعایی قابل قبول نیست.

از طرف دیگر، طبق تحقیقاتی که انجام یافته داستان حدیث کساء تکرار شده و يك مرتبه نبوده است؛ چون روایات به گونه ای است که قابل جمع نیستند که بگوئیم يك مرتبه این قضیه واقع شده و چنین امری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عجیب و غریب نیست. توصیه های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به اهل بیت علیهم السلام به انحاء مختلف بوده و برخی موارد تکرار شده است. برای نمونه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پیش از غدیر خم فرمودند:

من كنت مولاه فهذا علي مولاه؛

هر که من مولای او هستم این علی مولای اوست. 2.

ص: 199

بریده گوید:

غزوت مع علی علیه السلام الیمن، فرأیت منه جفوة، فلما قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وآله

ذکرت علیا، فتنقصته فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وآله یتغیر، فقال: یا بریده! ألسنت أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟

قلت: بلی یا رسول الله!

قال: فمن کنت مولاه فعلی مولاه. (1)

برخی اشکال کرده اند که چرا فلان صحابی را از راویان حدیث غدیر می شمارید حال آن که او پیش از حجة الوداع از دار دنیا رفته است؟

می گوئیم: به سند معتبر از طریق این شخص وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و او بعد از واقعه بدر از دار دنیا رفته است.

از مواردی که این عبارت آمده قضیه موآخات است که در اوایل هجرت واقع شده. در این قضیه بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

ما یبیک یا أبا الحسن؟

قال: آخیت بین المهاجرین و الأنصار یا رسول الله! وأنا واقف ترانی و تعرف مکانی ولم تواخ بینی و بین أحد.

قال: إنما ادخرتک لنفسی، ألا یسرك أن تكون أبا نبيك؟

قال: بلی، یا رسول الله! أنى لى بذلك؟

فأخذ بيده وأرقاه المنبر فقال: اللهم هذا منى وأنا منه، ألا إنه منى بمنزلة 8.

ص: 200

1- .مسند، احمد بن حنبل: 347/5، المستدرک علی الصحیحین: 110/3، المناقب، خوارزمی: 134، ینایع الموده: 106/1، کشف الغمة: 292-293، البداية و النهاية: 228/5 و 379/7، تاریخ مدینة دمشق: 187/42، خصائص امیر المؤمنین، نسائی: 94-95، تحفة الاحوذی: 147/10، بحار الأنوار: 187/37، حدیث 70 و 219، حدیث 88.

هارون من موسی، ألا من كنت مولاه فهذا علي مولاه... (1)

پس این که حضرت فرموده: «من كنت مولاه...» يك مرتبه نبوده؛ بلکه داستان غدیر خم بیش از موارد دیگر شهرت پیدا کرده است.

نمونه دیگر حدیث ثقلین است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبدا؛ (2)

همانا من در میان شما دو چیز گران بها را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جویند هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند.

این حدیث نیز در موارد متعددی از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده شده است.

اجمالاً، بنابر تحقیقی که در کتاب های بزرگ و منابع معتبر اهل سنت انجام یافته حدیث کساء تکرار شده، و آیه تطهیر نیز مکرر نازل شده است.

هم چنین ثابت شده که در موارد مختلف فراوان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده است:

اللهم هؤلاء أهل بيتي؛ (3)

خدایا! اینان اهل بیت من هستند.

روشن است که هیچ بعدی ندارد که حضرت این فرمایشات را تکرار کنند؛ بلکه.

ص: 201

1- العمده: 169 و 170، حدیث 262، غایة المرام: 112، الطرائف: 149، حدیث 224، مجمع الزوائد: 111/9، قسمتی از این حدیث در

کشف الیقین: 207 و 208، المناقب، ابن مغازلی: 99 و 100، کشف الغمة: 1/335، بحار الأنوار: 186/37 و 187 آمده است.

2- ر.ك: جلد یکم، صفحه 325 از همین کتاب.

3- ر.ك: صفحه 193 و 194 از همین کتاب.

عده ای از بزرگان اهل تسنن تصریح دارند که قضیه کساء مکرر واقع شده است، هر چند ما نیاز نداریم که در مسئله ای منتظر موافقت آن ها باشیم.

خلاصه این که روایات معتبر حدیث کساء قابل جمع نیستند که بگوییم يك مرتبه واقع شده و يك قضیه بوده است.

از موارد حدیث کساء، همین حدیث کساء معروفی است که هم اکنون در مجالس و محافل می خوانیم و اهل ایمان از قدیم می خواندند که دارای آثار و برکاتی است.

پاسخ از شبهه ای درباره حدیث کساء

برخی در این اواخر اظهار کرده اند: حدیثی به اسم حدیث کساء در میان شیعیان شایع گردیده که پایه و اساسی ندارد و به همین دلیل مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان آن را نیاورده است.

اشکال کننده می نویسد:

مرحوم محدث قمی اجازه نمی داد کسی بر مفاتیح الجنان چیزی بیفزاید و بر انجام دهنده این کار نفرین فرستاده،

ولی با این حال می بینیم که حدیث مذکور بدان افزوده شده است.

ما از چند جهت به این شبهه پاسخ می دهیم.

نخست آن که در این سخن، بی پایه و بی اساس بودن حدیث کساء ادعا شده است. ما عبارت محدث قمی را چنین یافتیم که ایشان در منتهی الآمال می فرمایند: حدیث کساء به این کیفیت در کتب معروفه و اصول حدیث و مجامع متقن محدثان دیده نشده و می توان گفت که از خصائص کتاب منتخب است. (1)

این عبارت هرگز دلالت بر بی پایه و اساس بودن حدیث کساء معروف ندارد.

ص: 202

1- منتهی الآمال: 820/1، تاریخ زندگانی سیدالشهدا علیه السلام، فصل نهم در تذییل.

دوم آن که مرحوم محدث قمی فرموده اند: «می توان گفت که حدیث کساء از خصائص کتاب منتخب است».

یعنی کتاب منتخب شیخ فخرالدین طریحی صاحب مجمع البحرین که در سال 1087 هجری وفات یافته است.

از این عبارت معلوم می شود که مرحوم شیخ عباس قمی کتاب عوالم العلوم شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی را ندیده اند؛ چرا که این کتاب در آن تاریخ نسخه خطی کمیابی بوده است و این که ایشان آن را ندیده اند چیز عجیبی نیست. (1)

می توان گفت که اگر مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله کتاب عوالم العلوم را می دیدند حدیث کساء را در کتاب مفاتیح الجنان می آوردند.

آن گاه اشکال کننده وجوهی را برای بی پایه و بی اساس بودن حدیث کساء معروف و مشهور ذکر می کند و می گوید:

وجه اول. این حدیث در هیچ يك از کتاب های معروف فریقین، حتی کتاب هایی که هدف آن ها جمع آوری احادیث منسوب به اهل بیت علیهم السلام بوده هم چون بحار الأنوار نیامده است.

در پاسخ این وجه يك مطلب کبروی بیان می کنم که برای همیشه کارایی دارد، و آن این که:

هیچ گاه يك امر عدمی دلیل بر امر عدمی نمی شود که انسان برای اثبات يك امر عدمی به يك امر عدمی استدلال کند. برای مثال؛ به کسی بگویند: آقا شما فقیه نیستی. چرا؟ به دلیل این که کتابی در فقه نوشته اید، عدم تألیف شما در فقه دلیل بر عدم فقاهت شماست.

این استدلال باطل است؛ زیرا نوشتن کتاب فقهی هرگز دلالت بر عدم فقاهت 2.

ص: 203

ندارد، بلکه اصطلاحاً لازم اعم است.

اصولاً روی سخن ما با افرادی است که اندکی می فهمند، وگرنه با افراد «همج رعاع» کاری نداریم.

نمونه دیگر، برخی می گویند: اگر امامت این قدر مهم است که شما می گوید، پس چرا در قرآن ذکر نشده و به امامت علی بن ابی طالب علیهما السلام تصریح نشده، پس امامت علی بن ابی طالب باطل است!!

در پاسخ می گوئیم: در قرآن مجید اسامی چند پیامبر آمده است؟ پس نبوت پیامبرانی که اسامی آن ها نیامده منتفی است؟ در کدام منطقی امر عدمی دلیل بر عدم می شود!!

نمونه دیگر این که کسی گفته: در کدام مورد امام صادق علیه السلام در خطبه هایشان می گفتند: «واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعین»؟! چون امام صادق علیه السلام نگفته اند، پس لعن جایز نیست، چون حضرت کسی را لعن نمی کردند!!

مگر امر عدمی دلیل بر عدم می شود؟ شما احتمال نمی دهید امام صادق علیه السلام در حال تقیه بودند و یا آن حضرت گفته اند و به ما نرسیده است؟⁽¹⁾

پس این کبرای کلی است که امر عدمی دلیل بر عدم نمی شود. 7.

ص: 204

1- در روایتی چنین آمده است: سمعنا أبا عبد الله عليه السلام وهو يلعن في دبر كل مكتوبة أربعة من الرجال وأربعة من النساء: التيمي و العدوي و فعلان و فلانة و فلانة و هند و ام الحكم اخت معاوية. بحار الأنوار: 397/30، حديث 170 به نقل از التهذيب: 321/2، باب 15، حديث 1. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك: الكافي: 342/3، حديث 10، تفسير العياشي: 387/1، حديث 140، رجال كشي: 135، الخرائج و الجرائح: 292/1، بحار الأنوار: 29/27، 383/30، 384 و 323/47، حديث 17.

اکنون می‌گوییم: گفته شده: بزرگان فریقین داستان حدیث کساء را با متن موجود روایت نکرده‌اند.

در پاسخ این سخن باید گفت:

از کجا معلوم که بزرگان فریقین روایت نکرده‌اند، شاید در طول زمان، کتاب‌هایی کشف بشود و نسخه‌های خطی با همین متن به دست ما برسد.

بنابراین در هیچ‌جا عالم عدم الوجدان دلیل بر عدم نمی‌شود. در طول تاریخ کتاب‌ها و منابع بزرگی نگارش یافته؛ ولی به دست ما نرسیده است، از جمله کتاب مدینه العلم مرحوم صدوق که قرن هاست گم شده، و کتاب الاحداث ابوالحسن مدائنی. در این کتاب چه قدر مطلب وجود دارد؟ چرا نگذاشته‌اند این کتاب به دست ما برسد؟!!

چرا باید بخش‌هایی از تاریخ بلاذری به تازگی و در همین سال‌های اخیر به دست ما برسد؟

چرا تاریخ این عساکر تا این اواخر چاپ نشده بود، گرچه از اباطیل مملو است، اما مطالب حساسی نیز دارد.

وقتی اهل سنت کتاب الطبقات الکبری ابن سعد را چاپ کردند آن جلدی که به حسنین علیهما السلام مربوط است چاپ نکردند (!!)

بنابراین، ما از کجا بدانیم حدیث کساء در کتاب‌هایی که به دست ما نرسیده موجود نیست؟ پس به چه دلیل

می‌گویند: این مطلب باطل، بی‌پایه و بی‌اساس است؟ انسان با چه مبنایی می‌تواند چنین چیزی را قاطعانه نفی بکند؟

وجه دوم، نوشته‌اند: تا آن‌جا که ما می‌دانیم نخستین کتابی که حدیث کساء را بی‌سند نقل کرده است همان طور که محدث قمی اشاره کرده کتاب منتخب طریحی است؛ یعنی از صدر اسلام تا حدود هزار سال بعد، از این حدیث هیچ اثری در کتاب‌های حدیثی دیده نمی‌شود.

در پاسخ می‌گوییم: این که همان وجه اول است و به طرح آن به عنوان وجه دوم نیازی نیست. از طرفی کسی می‌تواند چنین بگوید که دست کم بر کتاب‌های خطی موجود امروز احاطه داشته باشد. آیا اشکال‌کننده، این احاطه را دارد؟!

شما می‌دانید در طول تاریخ چه قدر از کتاب‌ها را از بین برده‌اند که اثری از آن کتاب‌ها نیست، کتاب *مدینه العلم* شیخ صدوق کجاست؟ کتابی که اگر بود پنجمین کتاب از کتب اربعه ما بود. بنابراین نمی‌توان این طور مطالب را نفی یا اثبات کرد.

وجه سوم. شگفت‌انگیز این که این حدیث بی‌سند، در حاشیه نسخه کتاب *عوامل العلوم* با سند

می‌شود (!)

آیا این، شیوه اشکال کردن است؟ («حدیث بی‌سند با سند می‌شود»؟ یعنی کسی آن سند را جعل کرده است؟! آیا این جای شگفتی نیست؟!

کتاب *عوامل العلوم* اخیراً چاپ شده و سند حدیث کساء را آقای نجفی مرعشی رحمه الله در حواشی جلد دوم *احقاق الحق* که قبل از *عوامل العلوم* چاپ شده، از کتابی نقل می‌کنند، آن‌گاه تتبع می‌کنند و توسط حاج شیخ محمد صدوقی نسخه خطی *عوامل العلوم* را در یکی از کتابخانه‌های یزد پیدا می‌کنند، مرحوم صدوقی این نسخه خطی را در اختیار آقای نجفی قرار می‌دهند.

ایشان گفته‌اند: من سند حدیث کساء در *احقاق الحق* را با سند *عوامل العلوم* مقابله کردم، دیدم این دو سند با هم مطابقت دارند، متن عبارت ایشان چنین است:

أقلها من رسالة العالم الجليل الحجة الزاهد الحاج الشيخ محمد تقى بن الحاج الشيخ

المحمد باقر اليزدى الباقرى نزيل قم. (1)

آن‌گاه می‌گویند: این حدیث در کتاب *عوامل العلوم* که از کتاب‌های معتبری است. 2.

ص: 206

که تا کنون چاپ نشده با سند نقل شده است.

سپس می افزاید:

ثم طلبت من الفاضل الجليل الحجة الشيخ محمد الصدوقى اليزدى أن يستكتب من نسخة العوالم سند الحديث ومثته.

آن گاه ایشان می گوید:

وممن نقل المتن العلامة الجليل الثقة الثبت شيخنا فخرالدين محمد العلى الطريحي...

وممن يوجد فى كلماته هذا المتن العلامة الجليل الديلمى صاحب الإرشاد فى كتابه الغرر و الدرر فيوجد فيه ما يقرب من نصف الخبر.

از افرادی که آن را نقل کرده شیخ فخرالدین طریحی درگذشته سال 1087 است. و از جمله دیلمی صاحب ارشاد القلوب در کتاب الغرر و الدرر.

از این سخن به نظر می رسد که این گونه حدیثی را نمی شود بی پایه و بی اساس خواند و به این شکل، قضیه ای را رد کرد.

آن گاه ایشان می گویند:

وكذا الحسين العلوى الدمشقى الحنفى من أسرة نقباء الشام وقد رأيتہ بخطه. (1)

البته ما در مقام تتبع و تحقیق حدیث کساء نیستیم تا اسانید و نسخه هایش را جست و جو کنیم، گرچه با این سخنان ناگزیر افرادی وادار می شوند تحقیق کنند، همان گونه که برخی درباره زیارت عاشورا تحقیق کرده اند و نسخ آن را چند قرن قبل از صفویه یافته اند که در آن نسخ زیارت عاشورا با لعن و سلام موجود است. 8.

ص: 207

کوتاه سخن این که این گونه با چنین مطلبی برخورد کردن و با این حرف ها آن را نفی نمودن، صحیح نیست.

اینک چند نکته درباره سند حدیث کساء که در عوالم العلوم آمده است نقل می کنیم.

حدیث کساء در عوالم العلوم این گونه آمده است:

رأيت بخط الشيخ الجليل السيد هاشم، عن شيخه السيد ماجد البحراني، عن الحسن بن زين الدين الشهيد الثاني، عن شيخه المقدس الأردبيلي، عن شيخه علي بن عبدالعالي الكركي، عن الشيخ علي بن هلال الجزائري، عن الشيخ أحمد بن فهد الحلبي، عن الشيخ علي بن الخازن الحائري، عن الشيخ ضياء الدين علي بن الشهيد الأول، عن أبيه، عن فخر المحققين، عن شيخه ووالده العلامة الحلبي، عن شيخه المحقق، ابن نما الحلبي، عن شيخه محمد بن إدريس الحلبي، عن ابن حمزة الطوسي صاحب ثاقب المناقب، عن الشيخ الجليل محمد بن شهر آشوب، عن الطبرسي صاحب الاحتجاج، عن شيخه الجليل الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي، عن أبيه شيخ الطائفة، عن شيخه المفيد، عن شيخه ابن قولويه القمي، عن شيخه الكليني، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن قاسم بن يحيى الجلاء الكوفي، عن أبي بصير، عن أبان بن تغلب البكري، عن جابر بن يزيد الجعفي، عن جابر بن عبدالله الأنصاري، عن فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلى الله عليه وآله. (1)

ص: 208

اشکال کننده می گوید: تنها مستند سند مذکور گفته شیخ نور الدین عبدالله بحرانی مؤلف عوالم العلوم است که بر فرض ثبوت، می گوید: من آن را به دست خط سید هاشم بحرانی دیدم.

سپس می گوید: چه کسی ضامن صحت تشخیص اوست که آن خط ضرورتاً خط سید هاشم بحرانی بوده است؟!

این اشکال اول.

مگر می شود این طور اشکال نمود و چیزی را این گونه نفی کرد؟!

شیخ عبدالله بحرانی صاحب عوالم العلوم شهادت می دهد که این دست خط سید هاشم بحرانی است، او ثقه مورد اعتماد است می گوید: از خط سید هاشم نقل می کنم. اگر قرار باشد بر این شهادت اعتماد نکنیم، پس همه نسخه های خطی که مورد شهادت بزرگان چون شیخ بهایی و مرحوم مجلسی و دیگران واقع شده، از کتاب های شیخ صدوق و دیگر کتاب ها و کتاب التبیان شیخ طوسی در تفسیر همه زیر سؤال می رود.

الآن بخشی از التبیان شیخ طوسی در کتابخانه مرحوم آقای مرعشی نجفی نگهداری می شود، اگر در آن خدشه بکنیم که چه کسی گفته این دست خط شیخ طوسی است، اصل کتاب شیخ طوسی زیر سؤال می رود. نمی شود این طور خدشه وارد کرد؛ چرا که سنگی روی سنگی قرار نمی گیرد. مگر وثاقت شهادت دهندگان را قبول نداشته باشیم، والعیاذ باللله.

اشکال دوم. این سندی که به سید هاشم بحرانی منسوب است او این حدیث را در کتاب های خود از جمله تفسیر البرهان و غایة المرام نیاورده است. پس صحت ندارد!!

اشکال سوم. بسیاری از محدثان بزرگ شیعه هم چون شیخ کلینی، شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن شهر آشوب، طبرسی رحمهم الله در سلسله سند هستند و در کتاب های خود حدیث کساء معروف را نیاورده اند.

ص: 209

اگر مرحوم کلینی مثلاً- حدیث کساء را به این متن در کتاب الکافی نیاورده، پس بگوییم صحت ندارد!! مگر مرحوم کلینی ملتزم بوده که تمام علومش را در کتاب الکافی بیاورد که هر چه در غیر الکافی از قول ایشان نقل شده باشد، دروغ باشد!!

بلکه بنا بر مبنای متأخرین تمام آن چه که در الکافی و دیگر کتب اربعه آمده صحتش معلوم نیست و باید سند و دلالت آن ها بررسی شود. پس، نه صرف آوردن دلیل صحت است و نه نیاوردن دلیل عدم صحت، آن چه مهم است این که ایشان از ثقه روایت کند و سلسله سند تا ایشان معتبر باشد.

و هم چنین است اگر شیخ مفید، شیخ طوسی و علامه حلی رحمهم الله در سلسله باشند؛ ولی در هیچ يك از

کتاب های فقهی و اصولی و حدیثی خود این حدیث را نیاورده باشند.

مهم ترین مطلبی که اشکال کننده دارد این است که می گوید: متن حدیث علاوه بر این که مخالف همه

متن های معتبر است، سستی هایی نیز دارد که بر اهل درنگ و دقت پوشیده نیست.

به راستی آیا در نزد اهل درنگ و دقت در متن حدیث کساء که در جلسات خوانده می شود سستی وجود دارد؟!

به هر حال، در يك حدیث یا زیارتنامه و یا يك دعا سه جور می شود خدشه وارد نمود:

1. خدشه در سند،

2. خدشه در متن،

3. خدشه در دلالت.

از این رو ما همواره در هر بحث در رابطه با احادیث از سه جهت به طور کامل و متقن تحقیق می نماییم. تا این جا در سند حدیث کساء بحث کردیم.

ص: 210

اکنون نوبت متن حدیث است؛

در حدیث این گونه می خوانیم:

ما خلقت سماء مبنیة ولا- أرضا مدحیة ولا- قمرا منیرا ولا- شمسا مضيئة ولا- فلکا یدور ولا بحرا یجری ولا فلکا یسری إلا لاجلکم ومحبتکم...؛

من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین کشیده شده، نه ماه روشنی دهنده، نه خورشید درخشانده، نه فلک دور زنده (که سبب پیدایش شب و روز می شود) نه دریای روان و نه کشتی را که سیر می کند و می گردد، مگر به خاطر شما و برای شما و دوستی شما اهل بیت پیامبرم.

راستی در کجای این فراز سستی وجود دارد؟

بیم آن می رود که اگر این گونه اشکال ها فتح باب شود بسیاری از کتاب ها، روایات و متون ما در اصول کافی یا در دیگر کتاب ها زیر سؤال برود؛ روایاتی در بصائر الدرجات درباره مقامات، منازل و شئون اهل بیت علیهم السلام آمده، بنابراین گونه اشکال ها یا بایستی آن ها را منکر بشویم، یا اصل آن کتاب را. پس نمی شود این طور فتح باب کرد و این گونه مجمل حرف زد.

به هر حال، از نظر شرعی می توان به خواندن حدیث کساء موجود به مقتضای اخبار «من بلغ» به قصد رجاء نظر داد و این قرائت اجر دارد، و در صورت قول به قاعده تسامح در ادله سنن به طور رسمی می توان به استحباب خواندن آن فتوا داد.

از طرف دیگر، عبارات آن بیان گر مقامات و منازلی برای اهل بیت علیهم السلام است و هر کدام از فرازهای آن شاهد دارد و از نظر کتاب و سنت قابل اثبات است.

از سوی دیگر، مردم این حدیث را می خوانند و آثار آن را می بینند و این حدیث آثار و برکاتی دارد که در خارج برای ما محسوس است. اگر کسی این امر را منکر شود گویی شفاعت یا اثر تربیت سیدالشهدا علیه السلام را انکار کرده است.

ص: 211

فِعْظَمْتُمْ جَلَالَهٗ، وَاکْبَرْتُمْ شَأْنَهٗ، وَمَجَّدْتُمْ کَرَمَهٗ، وَادْمَعْتُمْ ذِکْرَهٗ، وَوَكَّدْتُمْ مِثَاقَهٗ، وَاحْکَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتَهٗ، وَنَصَحْتُمْ لَهٗ فِی السِّرِّ وَالعِلَانِیَّةِ، وَدَعَوْتُمْ اِلَی سَبِیْلَهٗ بِالْحِکْمَةِ وَالمَوْعِظَةِ الحَسَنَةِ، وَبِذَلْتُمْ اَنْفُسَکُمْ فِی مَرْضَاتِهٗ، وَصَبَرْتُمْ عَلٰی مَا اَصَابَکُمْ فِی جَنْبِهٖ، وَاقَمْتُمْ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّکَاةَ، وَامَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَجَاهَدْتُمْ فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ، حَتّٰی اَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهٗ وَبَیِّنْتُمْ فَرَائِضَهٗ وَاقَمْتُمْ حُدُودَهٗ وَنَشَرْتُمْ شَرَایِعَ احْکَامِهٖ، وَسَنَنْتُمْ سُنَّتَهٗ، وَصَرَرْتُمْ فِی ذَلِکَ مِنْهُ اِلَی الرِّضَا، وَسَلَّمْتُمْ لَهٗ الْقَضَاءَ وَصَدَقْتُمْ مِنْ رِسْلِهٖ مَنْ مَضٰی؛

از این رو شما نیز جلال او را با شکوه و شأن او را بزرگ شمردید، کرمش را ستودید، ذکرش را ادامه دادید، پیمانش را محکم نمودید، معاهده اطاعت او را استوار ساختید، در پنهان و آشکار به خلق پند دادید، با حکمت و پند نیکو به راه او فرا خواندید، جانتان را در راه رضای او فدا ساختید و بر مصایبی که در این راستا از امت به شما رسید، شکیبایی ورزیدید.

شما نماز را برپا داشتید و زکات را پرداختید، به معروف فرمان دادید و از منکر باز داشتید و در راه خدا به شایستگی و به حقیقت جهاد کردید؛ تا این که دعوتش را آشکار و واجباتش را بیان کردید، حدودش را اقامه نمودید، دستورات احکامش را نشر دادید، سنت های او را عملی کردید و در این کار به مقام خشنودی او نایل گشته و به قضای او تن دادید و پیامبران پیشین او را تصدیق کردید.

آن گاه که خداوند متعال مقامات و منازل را به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت می کند؛ این فراز نقش ائمه علیهم السلام را در برابر این همه مقامات با «فاء» تفریع بیان می نماید. در این فراز در دو جهت اساسی باید بحث بشود.

1. مدلول کلی فراز.

2. نکاتی که در هر يك از جمله ها وجود دارد.

همه مقاماتی که از ناحیه خداوند متعال به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت شده افعالی است که به خداوند متعال مستند است؛ مانند «اجتباکم، اختارکم، اصطفاکم وهداکم و...».

این ها مقامات جلیله و مناصب عظیمه ای است که خدا به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت کرده است، آن بزرگواران در مقابل این مقامات چه کاری باید انجام دهند و چه کار کردند؟

اصولا اگر به افراد بشر مقامی داده شود چه می کنند؟ و اگر کسی دارای يك مقام دنیوی بشود چه حالی پیدا می کند؟! خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَنُزَاةً اسْتَعْزَىٰ)؛ (1)

هرگز چنین نیست که انسان حق شناس باشد و مسلما موقعی که خود را بی نیاز ببیند سرکشی می کند.

ص: 215

طبع انسان چنین است که اگر چیزی پیدا کرد، به جایی رسید و مقامی به او داده شد، طغیان می کند. طغیان دارای مراتب است:

1. انسان طغیان گر، غرور پیدا می کند.

2. مرتبه بالاتر این است که انسان طغیان گر خود را از ولی نعمتش مستغنی می بیند.

3. مرتبه بالاتر این که چنین انسانی خودش را در عرض ولی نعمتش می بیند.

4. گاهی کار طغیان گر به جایی می رسد که اصلا ولی نعمت را از بین می برد و علیه او قیام می کند.

ائمه اطهار علیهم السلام بشرنند، اما با دیگر افراد بشر تفاوت دارند. خداوند متعال این همه مقامات و منازل به آنان عنایت فرمود که رسیدن به این مقامات و نیل این مناصب جز برای آن بزرگواران میسر نیست. ولیکن حال ائمه علیهم السلام با رسیدن به این مقامات نه تنها عوض نشده؛ بلکه به هر نحوی که تصور بشود و به همه انواع و اقسام در برابر خداوند متعال کوچکی، خضوع و خشوع کردند.

گویی يك تعاملی دو طرفه بین خدا و ائمه علیهم السلام هست که هر چه از آن طرف توجه، مقام و عنایت بیشتر شده از این طرف تذلل و تخشع بیشتر بوده و هر چه تذلل بیشتر شده توجه بیشتر بوده که این تعامل طرفینی است.

این بود که پیش تر با استفاده از روایات بیان شد که ائمه علیهم السلام به هر مرتبه و مقامی که رسیده اند و نیز هر کسی که در مکتب آنان تربیت یافته و به هر مرتبه ای رسیده، از طریق عبودیت بوده است.

اصولا رابطه عبودیت و اطاعت بین عبد و مولا سه گونه است:

1. گاهی عبادت و اطاعت بنده فقط در حدی است که از اوامر و نواهی مولا سرپیچی نمی کند.

این حد از اطاعت و عبودیت خیلی خوب است و به تعبیر ما چنین انسانی عامل به واجبات و تارك محرمات است.

2. گاهی علاوه بر اطاعت از اوامر و نواهی مولا، کوشش دارد که از مخالفت هایی که مورد عفو قرار می گیرد نیز اجتناب کند، که البته رتبه این عبد در عبودیت بالاتر و مقرب تر نزد مولا خواهد بود. اگر مخالفت بکند خدا عفو می نماید؛ ولی این بنده در آن موارد نیز مخالفت نمی کند.

شاید این مرتبه همان عدم ترك اولی باشد. چون ناگزیر تکدیری در خاطر مولا پیدا خواهد شد، گرچه عفو می کند.

3. گاهی انسان علاوه بر این دو اطاعت به خاطر انس با مولا و شناخت از حالات او در اثر معاشرت با او به گونه ای می شود که نسبت به تمایلات و خواسته های مولا آگاه می شود و آن ها را برآورده می کند، هر چند امر و نهی از مولا صادر نشده است.

برای تقریب مطلب می گوئیم: بیت مرجع تقلیدی چند کارمند و خادم متعدد دارد، همه مورد محبت او هستند، اما یکی از آن ها نزد آقا مقرب تر است. این تقرب در اثر آن است که خادم، روحیات آقا را شناخته و از تمایلات او آگاه شده، او می داند که در چه ساعتی چه چیزی مناسب حال ایشان می باشد، آن شیء را حاضر می نماید، گرچه آقا اظهار نکرده است.

ائمه علیهم السلام نه فقط از اوامر و نواهی خداوند اطاعت می کنند و نه فقط ترك اولی از آن ها سر نمی زند؛ بلکه هر کاری را که موجب محبت و رضای خداوند متعال است؛ گرچه هیچ حکمی راجع به آن در کتاب و سنت نباشد، انجام می دهند و هر چه موجب سخط و خشم او می شود، انجام نمی دهند. بنابراین ناگزیر اینان از دیگر بندگان عزیزتر و مقرب تر خواهند بود.

اما رابطه ائمه با خدای تعالی برای ما قابل درک نیست و آن چه گفتیم برای تقریب مطلب به اذهان بود. ائمه در اثر بندگی به جایی رسیدند که فعل و ترک آن ها دلیل اراده خدا گشته که در فرازهای زیارت جامعه و روایات بسیار به

آن اشاره شده است که قرآن می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (1)؛

فرشتگان بندگان شایسته خدا هستند* هرگز در سخن از او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند.

و در زیارت امام زمان می گوئیم: السلام عليك يا... دلیل اراده. (2)

و خلاصه: جامع بین همه جمله های این فراز به الفاظ گوناگون خضوع و خشوع در برابر خدا و شکر مقامات و نعمت های الهی است.

تعظیم کنندگان جلال خدا

پس از بیان این مقدمه می گوئیم:

فعظمتم جلاله؛

شما اهل بیت جلال خداوند را تعظیم کردید.

راغب اصفهانی درباره این کلمه می نویسد:

الجلالة: عظم القدر و الجلال بغير الهاء التناهي في ذلك، وخص بوصف الله تعالى فقیل: (ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ) (3) ولم يستعمل في غيره. (4)

ص: 218

1- .سوره انبیاء(21): آیه 26 و 27.

2- .الاحتجاج: 316/2، المزار، محمد بن مشهدی: 569، بحار الأنوار: 171/53، حدیث 5.

3- .سوره الرحمن(55): آیه 27.

4- .المفردات فی غریب القرآن: 94-95.

و در مجمع البحرین آمده:

«الجليل» من أسمائه تعالى، و هو راجع إلى كمال الصفات، كما أن «الكبير» راجع إلى

كمال الذات، و«العظيم» راجع إلى كمال الذات و الصفات. (1)

چنان که گفتیم: از جمله «اصطفاکم بعلمه» به بعد، به برخی از مقامات خدادادی ائمه چون: علم، قدرت، هدایت، حکمت و طهارت... اشاره شده، در این فراز خشوع و خضوع ائمه است در برابر جامعیت خدا آن صفات را در حد کمال مطلق، و این که هر چه دارند از اوست که دارند همه آن ها در اعلی مراتب می باشد.

همه بندگان، خدا را تعظیم می کنند و در برابر جلال او کوچکی دارند، اما هر که به قدر معرفت خویش، پس تعظیم ما کجا و تعظیم ائمه کجا؟!

بزرگ شمارندگان شأن خدا

اشاره

واکبرتم شأنه؛

و شأن او را بزرگ شمردید.

راغب اصفهانی می گوید:

أكبرت الشيء: رأيتُه كبيراً، قال: (فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتُهُ)، (2) والتكبير يقال لذلك ولتعظيم الله تعالى بقولهم: الله أكبر.... (3)

شأن چیست؟

راغب اصفهانی در معنای «شأن» می گوید:

ص: 219

1- .مجمع البحرین: 389/1.

2- .سوره یوسف(12): آیه 31.

3- .المفردات فی غریب القرآن: 422.

الشأن: الحال و الأمر الذى يتفق ويصلح ولا يقال إلا فيما يعظم من الأحوال و الأمور، قال تعالى: (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ).... (1)، (2)

و در تفسیر آیه یاد شده آمده است:

عن أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة رواها في الكافي و القمى قال: يحيى ويميت و يرزق و يزيد و ينقص.

وفى المجمع عن النبى صلى الله عليه وآله فى هذه الآية قال: من شأنه أن يغفر ذنبا و يفرج كربا و يرفع قوما و يضع آخرين.

قيل: هو رد لقول اليهود، إن الله لا يقضى يوم السبت شيئا أو إنه قد فرغ من الأمر.

پس ائمه شأن خدا؛ (3) یعنی قدرت او را بر همه امور، و این که هر کس هر چه دارد از اوست و او بی نیاز است علی الاطلاق، و این که این عظمت او قابل وصف نیست، می دانند، و در برابر آن خشوع می کنند.

تمجید کنندگان کرم خدا

و مجدتم کرمه؛

شما کرم خدا را ستودید.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

المجد: السعة فى الكرم و الجلال... و قولهم فى صفة الله تعالى: المجید أى یجرى السعة فى بذل الفضل المختص به. و قوله فى صفة القرآن:

ص: 220

1- .سوره الرحمن(55):آیه 29.

2- .المفردات فى غریب القرآن: 271.

3- .تفسیر الصافی: 110/5.

(ق و القرآن المجید) (1) فوصفه بذلك لكثرة ما يتضمن من المكارم الدنيوية والأخروية... والتمجيد من العبد لله

بالقول وذكر الصفات الحسنة ومن الله للعبد بإعطائه الفضل. (2)

وی کلمه «کرم» را چنین معنا می کند:

إذا وصف الله تعالى به فهو اسم لإحسانه وإنعامه المتظاهر. (3)

بنابراین، معنای این جمله عبارت از این است که ائمه علیهم السلام بر سعه احسان و کثرت نعم خدا واقف و در برابر آن ها شاکر و به بهترین وجه خاضع هستند.

ذاکران همیشگی

اشاره

وادمتم ذکره؛

شما یاد خدا را ادامه دادید.

ائمه علیهم السلام دائم الذکر بودند و در ذکر خداوند متعال ادمان داشتند. ذکر در مقابل غفلت و نسیان است. در مجمع البحرین آمده است:

الذکر بالكسر: نقيض النسيان. (4)

اما راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می گوید:

الذکر ذکران، ذکر بالقلب و ذکر باللسان، وکل واحد منهما ضربان، ذکر عن نسيان و ذکر

لا عن نسيان، بل عن إدامة الحفظ. (5)

پس بهتر است بگوییم: ذکر: عدم غفلت است.

ص: 221

1- .سوره ق(50): آیه های 1 و 2.

2- .المفردات فی غریب القرآن: 463 و 464.

3- .همان: 428.

4- .مجمع البحرین: 98/2.

5- .المفردات فی غریب القرآن: 179.

ما در شرح عبارت «وَأَهْلَ الذِّكْرِ» به گوشه ای از ذکر ائمه علیهم السلام خدای را اشاره نمودیم، ولی جمله «وَأُدْتَمَّ ذِكْرُهُ» به جهت دائم الذکر بودن ائمه علیهم السلام آمده است.

آری، ائمه ما عاملین به آیات وارده در باب ذکر بوده و مصادیق «اهل الذکر» به تمام معنا و از جمیع جهات هستند:

از جهت کثرت که خدا فرموده:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را بسیار یاد کنید.

از جهت حالات که فرموده:

(الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ)؛ (2).سوره اعراف(7):آیه 205.(3)

همان ها(صاحبان عقل و خرد) هستند که خدا را در حال ایستاده و نشسته و موقعی که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند.

از جهت ظاهر و باطن که فرموده:

(وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً)؛ (3)

پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن.

از جهت از مننه که فرموده:

(وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً)؛ (4)

و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور.5.

ص: 222

1- .سوره احزاب(33):آیه 41.

2- .سوره آل عمران

3- :آیه 191.

4- .سوره انسان(76):آیه 25.

هر چند همه مؤمنان باید دائم الذکر باشند، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

إن سمعت الأذان وأنت على الخلاء، فقل مثل ما يقول المؤمن ولا تدع ذكر الله عزوجل في تلك الحال، لأن ذكر الله حسن على كل حال.

ثم قال عليه السلام: لما ناجى الله عزوجل موسى بن عمران عليه السلام قال موسى: يا رب! أبعيد أنت مني فأناديك؟ أم قريب فأناجيك؟

فأوحى الله عزوجل إليه: يا موسى! أنا جليس من ذكرني.

فقال موسى عليه السلام: يا رب! إنني أكون في حال أجلك أن أذكرك فيها.

قال: يا موسى! اذكرني على كل حال؛ (1)

هر گاه صدای اذان را شنیدی گرچه در مستراح باشی فرازهای اذان را با مؤذن تکرار کن و یاد خداوند را در هر حال فراموش نکن. چون به یاد خدا بودن برای انسان در هر حالتی که باشد نیکو و پسندیده است.

امام علیه السلام فرمود: موقعی که خداوند با موسی علیه السلام تکلم می فرمود، موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آیا تواز من دور هستی تا صدایت بزنم؟ یا نزدیک هستی تا با تو نجوا کنم؟ خداوند به او خطاب کرد: ای موسی! من هم نشین کسی هستم که به یاد من باشد.

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! گاهی من در حالی هستم که تو را بزرگ تر از آن می دانم که در آن حال ذکر تو را بگویم.

خداوند به موسی خطاب کرد: ای موسی! مرا در هر حالی که هستی یاد کن.

و نیز آن حضرت فرموده است: 6.

ص: 223

1- .علل الشرائع: 284/1، حدیث 1، بحار الأنوار: 175/81، حدیث 6.

لا بأس بذكر الله و أنت تبول، فإن ذكر الله عزوجل حسن على كل حال، فلا تسأم من ذكر

الله. (1)

اما ذاكر بودن شرایط و آدابی دارد، یاد خدا باید به طوری باشد که به دنبال آن خدا او را یاد کند که فرمود:

(فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ)؛ (2)

مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

طوری باشد که به دنبال اطمینان و آرامش بوده باشد، که فرمود:

(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)؛ (3)

آگاه باشید که با یاد خدا دل ها آرامش می گیرد.

چه آثاری برای هر يك از اذکار وجود دارد؟

آیا واقعا مراد از دائم الذکر بودن یعنی ائمه علیهم السلام دائما «سبحان الله و الحمد لله» می گفتند؟ یا آن بزرگواران لحظه ای و کمتر از آن و در هیچ حالی از احوال، از خداوند متعال غافل نبودند؟

به راستی آیا می شود انسان ساکت، ذاکر خدا باشد؟

آیا می شود انسان حتی وقتی حرف های دیگری می زند ذاکر خداوند متعال باشد؟ آیا می شود انسان در حین اشتغال به کاری از کارهای دنیا، ذاکر خداوند متعال باشد؟ آری، می شود؛ اما برای چه انسان هایی؟ 8.

ص: 224

1- .الكافی: 497/2، حدیث 6.

2- .سوره بقره(2): آیه 152.

3- .سوره رعد(13): آیه 28.

انسان هایی که حقیقتاً ذاکر هستند؛ یعنی يك لحظه از خداوند متعال غافل نیستند و در همه احوال، ذاکر هستند.

پس مصداق تام «ذکر الله حسن علی کل حال» همان بزرگواران هستند. در این موقع است که چنین انسانی از خداوند متعال جدا نخواهد بود. خداوند در حدیث قدسی می فرماید:

أنا جلیس من ذکرنی؛ (1)

من هم نشین کسی هستم که ذاکر من است.

اصلاً کسی که هرگز از خداوند متعال غافل نباشد در محضر خدا است، مگر می شود کسی در محضر خدا باشد و از او جدا باشد؟

تمام وجود ائمه علیهم السلام، سکوتشان، نطقشان، انصرافشان به امور عادی و همه احوالشان ذکر خداوند متعال است. چرا؟ چون از خدا غفلت ندارند.

ذکر به معنای عدم غفلت است، از این رو در ظاهر و در باطن علی الدوام ذاکرند و همیشه با او هستند.

این است که راوی می گوید:

قال لی أبو عبدالله علیه السلام: ألا احداثك بأشد ما فرض الله عزوجل علی خلقه؟ قلت: بلی.

قال: إنصاف الناس من نفسك ومؤسساتك لأخيك وذكر الله في كل موطن. أما إني لا أقول: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر، وإن كان هذا من ذلك، ولكن ذكر الله في كل موطن إذا هجمت علی طاعة أو معصية. (2) 7.

ص: 225

1- منابع این حدیث گذشت.

2- معانی الأخبار: 193، حدیث 3، بحار الأنوار: 154/90 و 155، حدیث 17.

آن چه که مهم است این که ذکر در وجود انسان اثر کند و سازنده باشد، به طوری که در پیشامدها چه خدایی و چه شیطانی انسان به یاد خدا باشد، اما در کاری که اطاعت خدا است، کار را بی درنگ برای خدا انجام دهد، و اما در کاری که معصیت است خدا را ببیند و از شیطان اطاعت نکند.

و هم چنین است اگر انسان به طور ناگهانی بر سر دوراهی قرار گیرد که یک راه اطاعت خدا و راه دیگر اطاعت شیطان است، همانا نجات بخش او یاد خدا خواهد بود.

اصولاً چه وقت شیطان با انسان سر و کار پیدا کرده و در او طمع می نماید؟ آن گاه که انسان از خدا غافل شود و جلیس هم نشین او نباشد، غفلت از خدا مساوی است با هم نشینی شیطان و افتادن در دام او، و این است معنای آیه مبارکه:

(وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيصُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ)؛ (1)

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به او چیره می سازیم، پس همواره قرین و همراه او خواهد بود.

اساساً تمام سعی شیطان همین است که انسان، از یاد خدا غفلت کند که فرمود:

(اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ)؛ (2)

شیطان بر آنان مسلط شده و برای همین یاد خدا را از خاطر آن ها برده است.

ائمه علیهم السلام به تمام معنا دائم الذکر هستند؛ هم در «دوام» و هم در «ذکر»، و هیچ کس در مرتبه آن ها نبوده، و هر که به مرتبه ای در این راه رسیده به تبعیت از ایشان بوده، زیرا حقیقت ذکر نزد آن هاست؛ بلکه ذکر آن ها ذکر خدا است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: 9.

ص: 226

1- .سوره زخرف(43):آیه 36.

2- .سوره مجادله(58):آیه 19.

ما اجتمع في مجلس قوم لم يذكروا الله عزوجل ولم يذكرونا إلا كان ذلك المجلس حسرة عليهم يوم القيامة.

ثم قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إن ذكرنا من ذكر الله وذكر عدونا من ذكر الشيطان. (1)

حال ملاحظه کنید، پیروی از اهل بیت انسان را به کجا می رساند و عاقبت امر پیروان مکتب های دیگر چیست؟

در حدیث صحیح؛ بلکه متواتر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك: (2)

مثل اهل بیت من در میان شما، هم چون کشتی نوح است، هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن باز ماند، هلاک گردید.

ما می خواهیم تابع اهل بیت علیهم السلام و در مکتب ایشان و همراهشان باشیم، نه با کسانی که حلقه ذکر تشکیل می دهند و افراد خاص در زمان و مکان خاص با ذکر خاص دور هم جمع می شوند و با فسق و فجور ذکر می گویند، این کجا و آن کجا؟

راه های رسیدن به خدا

البته تذکر این مطلب لازم است، هر چند ذکر اثر شایانی دارد و تهذیب نفس انسان را بالا می برد، ولیکن توسل به اهل بیت و پیروی از مقام عصمت نزدیک ترین و سریع ترین راه نیل به کمال است که بارها تذکر داده ایم، و هر کس به جایی رسیده به برکت توسل به حضرات اهل بیت بوده؛ چرا که غیر راه اهل بیت، راه ضلالت است،

ص: 227

1- الكافي: 496/2، حدیث 2.

2- ر.ك: جلد یکم، صفحه 435 از همین کتاب.

و این سخن قرآن کریم است که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الاهی پیشه کنید و با صادقان و راستگویان باشید.

برید عجلی گوید:

سئلت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (2).

قال: إيانا عنى؛

از امام باقر علیه السلام درباره این آیه شریفه پرسیدم که خداوند متعال می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الاهی پیشه کنید و با صادقان و راستگویان باشید»؛ فرمودند: منظور خداوند متعال از صادقان و راستگویان ما هستیم.

تقویت کنندگان پیمان توحید و فرمان بری خدا

اشاره

ووکدتم میثاقه، واحکمتم عقد طاعته؛

و پیمانش را محکم نمودید، و معاهده اطاعت او را استوار ساختید.

راغب اصفهانی میثاق را چنین معنا کرده است:

الميثاق عقد مؤكد بيمين وعهد. (3)

از این عبارت معلوم می شود که «میثاق» مرادف «عهد» نیست، و ظاهر آیه

ص: 228

1- .سوره توبه(9):آیه 119.

2- بصائر الدرجات:51، حدیث، بحار الأنوار:31/24، حدیث 3 و ر.ك:الكافی:208/1، حدیث 1، تفسیر الصافی:387/2، حدیث 119.

3- .المفردات فی غریب القرآن:512.

مبارکه: (الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ ...): (1). سوره مائده (5): آیه 1. (2) «(فاسقان) کسانس هستند که پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند می شکنند» همین

است. پس هر عهدی، میثاق نیست، میثاق، عقد مؤکد است. «عقد» هم به «عهد» تفسیر شده، که در ذیل آیه مبارکه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ): (2) «ای افراد باایمان! به عهد و پیمان خود وفا کنید» عبدالله بن سنان به سند

صحیح از امام علیه السلام آورده که «العقود ای: العهود». (3)

در این جمله به ارتباط ائمه علیهم السلام با خدای متعال در دو مرحله اشاره شده:

1. مرحله پیمان با خدای عزوجل.

2. مرحله دعوت و عمل به پیمان.

1. مرحله پیمان الاهی

اشاره

این پیمان در عالمی قبل از این عالم بوده که از آن به «عالم ذر» تعبیر می شود. این پیمان از عموم فرزندان آدم بوده، آن جا که می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ * وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)؛ (4)

به خاطر بیاورید زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم ذریه آن ها را برگرفت و آن ها را بر خودشان گواه نمود (و از آن ها پرسید) آیا من پروردگار

ص: 229

1- سوره بقره

2- آیه 27 و سوره رعد (13): آیه 25.

3- تفسیر القمی: 160/1، تفسیر نور الثقلین: 583/1، حدیث 8.

4- سوره اعراف (7): آیه 172-174.

شما نیستیم؟

گفتند: آری، گواهی می دهیم و این کار را خداوند به این جهت انجام داد که در روز قیامت نگوئید: ما از این گواهی غافل بودیم یا بگوئید: پدران ما پیش از ما مشرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آن ها بودیم، آیا ما را به سبب گناه افرادی که باطل بودند، مجازات می کنی؟ این گونه آیات را روشن می سازیم و شاید (با توجه به این آیات) به سوی حق باز گردند.

ولی در بعضی آیات به مؤمنین خطاب شده:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ... وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَّكُمْ

به... (1)؛

ای افراد باایمان! به عهد و پیمان خود وفا کنید... و آن نعمت هایی را که خدا به شما ارزانی داشت به یاد آورید و پیمانی را که به طور محکم بست فراموش نکنید....

و در بعضی آیات اخبار از گرفتن پیمان از خصوص بعض امم آمده است:

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ... (2)؛

و به خاطر آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای یگانه را پرستش نکنید.

و در بعضی آیات اخبار از گرفتن پیمان از انبیای الاهی است، آن جا که می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ)؛ (3)

و به خاطر بیاورید هنگامی را که خداوند از پیامبران عهد و پیمان گرفت.

گاهی کلمه «ميثاق» با کلمه «غليظ» توصیف شده است، آن جا که می فرماید: 1.

ص: 230

1- .سوره مائده(5):آیه 1 و 7.

2- .سوره بقره(2):آیه 83.

3- .سوره آل عمران(3):آیه 81.

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا)؛ (1)

(به یاد آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و هم چنین از تو، از نوح، از ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم و ما از آنان پیمان محکمی گرفتیم.

بنابراین، خداوند متعال نه فقط از انبیا و از اشرف انبیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله میثاق و عهد گرفته، بلکه از تک تک ما نیز در روز معروف «الست» عهد و پیمان گرفته است. در این جا پرسش هایی مطرح است که این عهد و میثاق چه بوده؟ در کجا بوده؟ و چگونه بوده است؟ و آیا فرقی بین میثاق انبیا و دیگر مردم وجود دارد؟

شکی نیست که اولین پیمان گرفته شده از عموم فرزندان حضرت آدم، توحید خدای متعال است که فرمود:

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ)؛ (2)

ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد و پیمان نبستم که از شیطان اطاعت نکنید؛ چرا که او برای شما دشمن آشکاری است؟
در آیه بعدی می فرماید:

(وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)؛ (3)

و این که مرا پرستید و از من اطاعت کنید که راه راست همین است.

آیات دیگری نیز در این زمینه خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وجود دارد. از جمله در آیه ای آمده است: 1.

ص: 231

1- .سوره احزاب(33):آیه 7.

2- .سوره یس(36):آیه 60.

3- .همان:آیه 61.

(وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ)؛ (1)

و هیچ معبود دیگری را با خدا مخوان، چرا که هیچ معبودی جز او نیست.

خداوند متعال در آیه ای دیگر چنین خطاب می کند:

(فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ)؛ (2)

(ای پیامبر!) هیچ معبود دیگری را با خدا مخوان که مجازات خواهی شد.

نکاتی از روایات عالم ذر

اکنون مطالبی را در رابطه با «عالم ذر» از روایات ذکر می کنیم:

1. این که اولین کسی که در جواب «ألسنت» در آن عالم «بلی» گفته رسول الله، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام بوده اند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إن بعض قریش قال لرسول الله صلی الله علیه وآله: بأی شیء سبقت الأنبياء وأنت بعثت آخرهم وخاتمهم؟

قال: إني كنت أول من آمن بربي وأول من أجاب، حين أخذ الله ميثاق النبيين

(وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَأَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) فكنت أنا أول نبي قال بلى. فسبقتهم

بالإقرار بالله عز وجل. (3)

در روایت دیگری امام علیه السلام می فرماید:

فلما أراد أن يخلق الخلق نثرهم بين يديه، فقال لهم: من ربكم؟ فأول من نطق، رسول الله وأمير المؤمنين والأئمة صلوات الله عليهم، فقالوا: أنت ربنا. فحملهم العلم و الدين.

ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة ديني و علمي و امنائي في خلقي وهم

ص: 232

1- همان: آیه 88.

2- سوره شعراء(26): آیه 213.

3- الكافي: 1/441، حديث، بحار الأنوار: 15/15-16، حديث 21.

ثم قال لبنى آدم: أقرؤا لله بالرئوبئة ولهؤلاء النفر بالولاية و الطاعة.

فقالوا: نعم ربنا أقرؤنا....(1)

2. اين كه علاوه بر توحيد پيمان نبوت حضرت رسول و ولايت حضرت امير گرفته شده:

عن أبى عبد الله فى قول الله: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...) .

قال: أخرج الله من ظهر آدم ذريته إلى يوم القيامة، فخرجوا كالذر، فعرفهم نفسه، ولولا ذلك لن يعرف أحد ربه.

ثم قال: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلى) وإن هذا محمد رسولى وعلى أمير المؤمنين خليفتى وأمينى.(2)

3. اين كه اقرار كندگان به ولايت قليل بودند:

عن أبى جعفر عن أبيه عن جده عليهم السلام: إن النبى صلى الله عليه وآله قال لعلى عليه السلام: أنت

الذى احتج الله به فى ابتداء الخلق حيث أقامهم فقال: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) ؟ قالوا جميعا:

بلى. فقال: محمد رسولى؟ فقالوا جميعا: بلى. فقال: وعلى أمير المؤمنين؟ فقالوا جميعا: لا، استكبارا وعتوا عن ولايتك، إلا نفر قليل وهم أقل

القليل وهم أصحاب اليمين.(3)

2. مرحله دعوت به پيمان

اشاره

از انبيا و ائمه عليهم السلام علاوه بر ميثاق توحيد و عبادت خدا، ميثاق دعوت مردم

ص: 233

1- همان: 1/133، حديث 7، همان: 95/54، حديث 80.

2- بصائر الدرجات: 91، حديث 6، بحار الأنوار: 25/5، حديث 40.

3- اليقين: 213، بحار الأنوار: 285/26، حديث 43.

به آن اخذ شده، لذا به حضرت رسول خطاب شده:

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ)؛ (1)

(ای پیامبر!) بگو: راه من این است که همه مردم را به سوی خدا (یکتاپرستی) دعوت کنم.

در آیه دیگر می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا)؛ (2)

(ای پیامبر!) بگو: من تنها پروردگارم را می خوانم و هیچ کس را شریک او قرار نمی دهم.

در آیه ای دیگر می خوانیم:

(تَدْعُونِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ)؛ (3)

شما مرا دعوت می کنید که به پروردگارم کافر شوم، و شریکی که به آن آگاهی ندارم برای او قرار دهم، و حال آن که من شما را به سوی خداوند نیرومند و بسیار آمرزنده دعوت می کنم.

روشن است که این دعوت و فراخوانی لوازمی دارد که به مواردی از آن ها اشاره می نمایم.

1. این هایی که به سوی خداوند متعال آن گونه که با خدا میثاق بسته اند دعوت می کنند، نخست باید خودشان به آن چه دیگران را دعوت می کنند عامل باشند.

این مفاد همه آیاتی است که خواندیم؛ بلکه در آیه ای به صراحت به 2.

ص: 234

1- سوره یوسف (12): آیه 108.

2- سوره جن (72): آیه 20.

3- سوره غافر (40): آیه 42.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین می فرماید:

(لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَجْبَطَنَّ عَمَلُكَ)؛ (1)

(ای پیامبر!) اگر برای خدا شریک قرار بدهی مسلماً اعمالت نابود می گردد.

2. در راه دعوت باید استقامت داشته باشند، قرآن کریم می فرماید:

(فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ)؛ (2)

همان گونه که به تو دستور داده شده است، استقامت کن!

3. در هر زمان و در هر مکانی با هر فردی و یا جامعه ای که آن ها را می خواهند دعوت کنند باید آن گونه که مناسب و لازم است دعوت کنند. این همان آیه مبارکه ای است که می فرماید:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)؛ (3)

با علم و دانش، و پند و اندرزهای نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آن ها (مخالفان) از راه نیکوتری به مناظره پرداز.

البته در مورد این آیه بعداً توضیح خواهیم داد.

4. به آن چه که بر آن ها وحی شده دعوت کنند. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)؛ (4)

اگر سخنی دروغ و به ناحق بر ما می بست ما او را با قدرت می گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می کردیم. 6.

ص: 235

1- سوره زمر (39): آیه 65.

2- سوره هود (11): آیه 112.

3- سوره نحل (16): آیه 125.

4- سوره الحاقه (69): آیه 44-46.

5. دعوت کننده بایستی در مقابل ناملایمات صابر باشد. از این رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب شده:

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ)؛ (1)

(ای پیامبر! صبر کن همان گونه که پیامبران اولوا العزم صبر و شکیبایی کردند.)

روشن است که صبر لازمه دعوت است. بنابر آن چه گذشت وقتی ما در زندگی ائمه اطهار سلام الله علیهم مطالعه می کنیم می بینیم که آن ها این میثاق را با خداوند متعال داشته اند و همواره آن را تأکید و تقویت و این گره را محکم کرده اند.

البته، میثاق بین خدا و ائمه دو گونه بوده است:

1. میثاق عام، که ائمه چون انبیا این میثاق را داشته و بدان عمل نموده اند.

2. میثاق خاص، که هر کدام از اهل بیت از جمله صدیقه طاهره تکالیف خاصه ای داشته و به عمل آن ها پیمان بسته و به خوبی عمل نموده اند.

فرق بین عهد و عقد

چنان که پیش تر گفتیم، عقد به معنای عهد آمده، و آیه مبارکه نیز به این معنا تفسیر شده، اما «عقد» همیشه دو طرف دارد، و در این جا یک طرف خداوند متعال، و طرف دیگر ائمه اطهار علیهم السلام هستند که التزام از طرفین است.

پس عقد همراه التزام است، اما هر عهدی، عقد نیست. از این رو نسبت بین عهد و عقد عموم و خصوص مطلق است. (2)

و از طرفی کلمه «عقد» در زبان فارسی به معنای «گره» است و کلمه گره با احکام (محکم کردن) تناسب دارد که می گویند: این گره را محکم کن! «وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدًا»

ص: 236

1- سوره احقاف (46): آیه 35.

2- مجمع البحرین: 217/3. در این منبع آمده است: فکل عهد عقد، ولا یكون کل عقد عهدا.

طاعته». اما عهد يك طرفه هم می تواند باشد، در آن جا کلمه تأکید مناسب است دارد که «ووکدتم میثاقه».

این ها ظرایف و لطایفی است که در این عبارات وجود دارد.

پند دهندگان در نهان و آشکار

پس این معانی در ائمه علیهم السلام وجود داشته و آن بزرگواران به لوازم این پیمان و عهد ملتزم بودند. از این روست که در پی این عبارت می خوانیم:

ونصحتم له فی السر و العلانية؛

در نهان و آشکار به خلق پند دادید.

کلمه «نصح» را در لغت گفته اند: خلاف الغش. (1)

راغب اصفهانی می گوید:

نصحت له الود، أي أخلصته، وناصح العسل: خالصه. (2)

بنابراین ائمه با تمام وجود از آن خدا بودند، و کمال خلوص را در برابرش در همه احوال داشتند.

ممکن است مقصود از «نصحتم له» خیرخواهی به مردم برای رضای خدا، و دعوت آنان به سوی حق باشد که فرمود:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ...): (3)

به وسیله حکمت... به راه پروردگارت دعوت کن.

ائمه علیهم السلام مردم را در آشکار و نهان، و به هر شکل که مقتضای زمان و مکان و اشخاص بوده، دعوت کردند....

ص: 237

1- همان: 318/4.

2- المفردات فی غریب القرآن: 494.

3- سوره نحل (16): آیه 125.

ودعوتهم الى سبيله بالحكمة و الموعظة الحسنة؛

و با حکمت و پند نیکو به راه او فراخواندید.

این جمله اشاره است به این آیه مبارکه که می فرماید:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ)؛ (1)

به وسیله حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

دقیقا آن چه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل کردند، ائمه علیهم السلام نیز بدان عمل می کردند که برنامه، همان برنامه است.

«حکمت» در روایت به «قرآن» تفسیر شده (2) و این کاملاً درست است، چون با قرآن کریم هر کسی را در هر سطحی که باشد می شود دعوت کرد، به خاطر این که قرآن نور و هدایت است برای عموم بشریت.

و «موعظه» نیز از اسماء قرآن کریم است که فرموده:

(... وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ)؛ (3)

و هدایت و اندرزی است برای همه پرهیزکاران.

و این هم کاملاً درست است. قرآن کریم چنان است که اگر کسی آن را با تدبر بخواند یا گوش دهد تحت تأثیر قرار می گیرد:

(اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَرُّ عَنْهُ جُلُودٌ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدًى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ...؛ (4)

ص: 238

1- همان.

2- الكافي: 16/5.

3- سورة آل عمران (3): آیه 138، سورة مائده (5): آیه 46.

4- سورة زمر (39): آیه 23.

خداوند بهترین و نیکوترین سخن را نازل کرده؛ کتابی که آیاتش از همه نظر هماهنگ است و مکرر (تکراری که هرگز ملامت آور نیست؛ بلکه نشاط آور است) که از شنیدن آیات آن بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند لرزه می افتد سپس پوست و قلبشان (برون و درونشان) نرم و متوجه ذکر خدا می شود این مایه هدایت الاهی است که هر کس را بخواهد به وسیله آن هدایت می کند....

اینک می گوئیم:

استدلالات و احتجاجات ائمه علیهم السلام که در اصول کافی، کتاب التوحید شیخ صدوق رحمه الله و الاحتجاج طبرسی آمده این است که نخستین وظیفه دعوت کننده این است که طرف مقابل را به گونه ای دعوت کند که بپذیرد؛ یعنی دعوت او مطابق حکمت باشد. (1)

به این معنا که اگر به اقامه دلیل و برهان متناسب با استعداد طرف مقابل نیاز است باید اقامه دلیل و برهان کند، به ویژه اگر طرف مقابل از اهل علم و به اصطلاح صاحب رأی و نظر باشد، بایستی مطابق مبانی با او بحث شود تا او را به سوی خداوند متعال و اطاعت از اوامر او و خودداری از نواهی او فراخواند.

اما اگر از مردم عادی باشد با موعظه نیکو و متناسب با حال او به طوری که مؤثر واقع باشد باید با او بحث بکند.

در توضیح این بحث می گوئیم:

گاهی انسان کسی را دعوت می کند که او مسلمان و در دایره اسلام است، برای او باید اقامه حجت بکند تا او بپذیرد و اقامه حجت یا از کتاب است و یا از سنت و سنت نیز باید سنت مورد پذیرش او باشد. 4.

ص: 239

1- ر.ك: علل الشرائع: 251/1، حدیث، الأملی، شیخ صدوق: 254، حدیث، الاحتجاج: 14/1، بحار الأنوار: 258/9-344.

از این رو ما در قوانین مباحثه و مناظره می‌گوییم: اگر کسی با یک سنی بحث کرد و درباره مسئله و موضوعی، مناظره ای پیش آمد، نمی‌شود او را به روایات کتاب الکافی ملزم کرد؛ چرا که او این کتاب را قبول ندارد. از طرفی او نیز این شیعی را نمی‌تواند به کتاب های خودش ملزم کند.

بلکه بایستی یا به قرآن که مورد قبول طرفین است و یا به سنت مورد قبول طرفین، یا دست کم مورد قبول طرف مقابل، استدلال شود که بشود او را ملزم کرد.

حافظ ابن حزم اندلسی می‌گوید:

لا- معنی لاحتجاجنا علیهم بروایاتنا، فهم لا- یصدقونها، ولا- معنی لاحتجاجهم علینا بروایاتهم، فنحن لا نصدقها، وإنما یجب أن یحتج الخصوم بعضهم علی بعض بما یصدقه الذی تقام علیه الحجّة به سواء صدقه المحتج أو لم یصدقه، لأن من صدق بشيء لزمه القول به، أو بما یوجبه العلم الضروری، فیصیر حینئذ مکابرا منقطعاً إن ثبت

علی ما کان علیه....(1)

و این کلامی است علی القاعده.

و در صورتی که طرف مقابل از دایره اسلام خارج باشد، باید به آن چه که نزد او حجت است، او را دعوت، و ملزم و احتجاج کنیم که اگر اهل عقل است، از طریق عقل باید استدلال کرد و اگر اهل کتاب است، از طریق کتاب.

این نیز مقتضای قاعده است.

از این روست که ائمه اطهار علیهم السلام در مناظره و بحث با اشخاص اگر زندیق بوده، از طریق عقل با او بحث کرده اند، اگر اهل کتاب بوده از طریق کتاب با او بحث کرده اند، اگر در دایره اسلام بوده از طریق قرآن و سنت با او بحث کرده اند. 4.

ص: 240

یعنی متناسب با حال طرف مقابل باید بحث کرد و روش ائمه علیهم السلام چنین بوده و نه فقط این روش را اعمال کرده اند؛ بلکه در این راه، جان خود را بذل کرده اند:

جان نثاران در رضای خدا

وبذلتم انفسکم فی مرضاتہ؛

جانتان را در راه رضای او فدا ساختید.

بذل یعنی عطا کردن چیزی با طیب و نفس و با کمال رضایت. اگر انسان چیز ارزشمندی را به کسی با کمال طیب نفس عطا کند، می گویند: بذل کرده است. (1)

ائمه علیهم السلام نفس خود را در این راه با کمال طیب نفس و رضایت کامل بذل کردند، در میت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب هجرت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله آیه مبارکه نازل شد و خدا به این جریان مباحثات کرد:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ...)؛ (2)

بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند.

و در زیارت نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمده:

وبذل مهجته فيك ليستتقذ عبادك من الجهالة وحيرة الضلالة. (3)

البته رضای خدا در نجات دادن گمراهان از هلاکت و غافلان از جهالت است، و سعی ائمه علیهم السلام در این راه جزء پیمانشان با خدای تعالی بوده است.

ص: 241

1- کتاب العین: 187/8، لسان العرب: 50/11.

2- سوره بقره (2): آیه 207.

3- مصباح المتعبد: 788، اقبال الأعمال: 102/3، بحار الأنوار: 331/98.

وصبرتم علی ما اصابکم فی جنبه؛

و بر مصایبی که در این راستا از امت به شما رسید، شکیبایی ورزیدید.

یکی دیگر از لوازم دعوت کردن، و شرایط عمده آن، صبر است. این موضوع برای ما درس است، چون ما نیز به نوبه خود می خواهیم مردم را به سوی خدا و حق دعوت کنیم.

ائمه علیهم السلام هم چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله انواع آزارها و ناملایمات را متحمل شدند. ما در ناملایمات، فقط ناملایمات جسمی و بدنی را می بینیم که انگار ذهن انسان از اول به آن طرف می رود که امام علیه السلام در مقابل آزارهایی که نسبت به بدنش وارد شده، صبر کند. گاهی آزار روحی خیلی از آزار بدنی شدیدتر و دردش بیشتر است و صبر بیشتری می طلبد و ائمه علیهم السلام همین طور بودند.

صبر از اموری است که طرف دارد. لذا اگر کسی صبر کرد می گویند: بر چه چیزی صبر کرد و تحمل نمود؟ نکته دیگر این که همیشه باید بین صبرها، پیشامدها، ناملایمات و ناگواری ها تناسب باشد. در این صورت اگر کسی صبر کرد، صبر ممدوح خواهد بود. اصلا سر ممدوحیت صبر در این است که با پیشامد تناسب داشته باشد و اگر کمتر یا بیشتر باشد ممدوح نخواهد بود.

درباره واژه «صبر» در لغت چنین آمده است:

الصبر: حبس النفس عن الجزع. و قد صبر فلان عند المصيبة یصبر صبرا. وصبرته أنا:

حبسته. (1)

در کتاب های اخلاقی نیز درباره صبر می گویند: صبر یعنی ضبط نفس. به قول

ص: 242

1- صحاح اللغة: 706/2، لسان العرب: 438/4 و 439، تاج العروس: 71/7.

امروزی ها کنترل نفس که شاید به زبان فارسی به معنای خودداری کردن باشد.

قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛ (1)

همانا بردباران و شکیبان اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می کنند.

این گونه صبر، ممدوح است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

إن الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد ولا خير في جسد لا رأس معه ولا في إيمان

لا صبر معه؛ (2)

به راستی که نسبت صبر به ایمان مانند نسبت سر است به بدن و همان گونه که بدن بدون سر خیر و فایده ای ندارد، ایمان بدون صبر نیز خیر و فایده ای ندارد.

وقتی صبر ممدوح می شود که با پیشامد تناسب داشته باشد. از این رو در روایتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة وصبر على الطاعة وصبر عن المعصية.

فمن صبر على المصيبة حتى يردّها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة، ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين السماء إلى الأرض.

ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة، ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى العرش.

ومن صبر عن المعصية، كتب الله له تسعمائة درجة، ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى منتهى العرش؛ (3)

بردباری و شکیبایی سه گونه است: صبر به هنگام بلا، صبر به هنگام انجام 2.

ص: 243

1- سورة زمر (39): آیه 10.

2- نهج البلاغه: 18/4، شماره 82.

3- الكافي: 91/2 حدیث 15، بحار الأنوار: 77/68، حدیث 12.

تكاليف(واجبات)و صبر بر ترك گناهان.

پس کسی که بر مصیبت صبر کرده تا تسلاى خاطر یافته خداوند سیصد درجه در نامه عملش می نویسد که فاصله بین هر درجه فاصله بین زمین و آسمان است.

هر که صبر به هنگام انجام تکالیف(واجبات)انجام دهد، خداوند ششصد درجه در نامه عملش می نویسد که فاصله بین هر دو درجه از انتهای زمین تا آسمان است.

و کسی که بر ترك گناهان صبر داشته باشد خداوند برای او نهصد درجه می نویسد که مابین هر درجه و مرتبه ای از انتهای زمین تا منتهای عرش است.

بنابراین طاعت کردن و قیام به تکلیف نیز صبر می خواهد. ما در اثر کثرت استعمال وقتی می گوئیم: فلانی آدم صابری است، ذهنمان فقط به مصائب می رود، این طور نیست.

گاهی انسان عضوی از اعضای بدنش را از دست می دهد و به آن صبر می کند، گاهی محبوبی را از دست داده، گاهی مالی را از دست داده و گاهی مقامی را از دست می دهد. باید انسان در مقابلش صبر کند.

اما گاهی انسان کسی را دعوت می نماید، مدتی هم با او صحبت می کند و برای دعوت خود دلیل و برهان اقامه می نماید، و دعوت او در طرف مقابل تأثیر نمی کند. در این صورت روحیه او کسل می شود، باید صبر کند. یا معلمی مدت ها کسی را که از نزدیکان و از شاگردان نزدیکش بوده تحت تعلیم قرار داده يك دفعه او منحرف شود، و آن معلم ناراحت می شود، این گونه کارها نیز مصیبت است، اما به ذهن نمی آید.

در مثال دیگر فردی تا دیروز از شیعیان خلص بود يك دفعه عوض می شود.

ائمه اطهار علیهم السلام همه این مسائل را تحمل کردند و تك تك این ها در زندگیشان، مصداق دارد.

آنان همه این قضایا را دیدند و صبر کردند و این ها نیز از میثاق و پیمان آنان با

خداوند متعال بوده؛ یعنی در راه او، برای رسیدن به هدف او و به خاطر او بوده است.

چنان که گذشت به نظر می رسد ائمه علیهم السلام با خداوند متعال دو جور میثاق داشتند:

1. میثاقی که همه در آن شریک بودند.

2. میثاق خاصی که هر یک از ائمه در خصوص خود داشت.

شما فکر می کنید آن چه قرار بوده بر امیر مؤمنان علی و صدیقه طاهره سلام الله علیهما وارد بشود و متحمل شدند از قبل نمی دانستند و جزء میثاقشان نبوده است؟

در کتاب الکافی روایتی در این زمینه آمده که موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أليس كان أمير المؤمنين عليه السلام كاتب الوصية ورسول الله صلى الله عليه وآله المملى عليه و جبرئيل و الملائكة المقربون شهود؟

قال: فأطرق طويلا. ثم قال: يا أبا الحسن! قد كان ما قلت ولكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه وآله الأمر، نزلت الوصية من عند الله كتابا مسجلا، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك وتعالى من الملائكة.

فقال جبرئيل: يا محمد! امر يا خراج من عندك إلا وصيك ليقبضها منا وتشهدنا بدفعك إياها إليه ضامنا لها يعني عليا عليه السلام.

فأمر النبي صلى الله عليه وآله يا خراج من كان في البيت ما خلا عليا وفاطمة عليهما السلام فيما بين الستر و الباب.

فقال جبرئيل: يا محمد! ربك يقرئك السلام ويقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك وشرطت عليك وشهدت به عليك وأشهدت به عليك ملائكتي وكفى بي يا محمد! شهيدا.

قال: فارتعدت مفاصل النبي صلى الله عليه وآله. فقال: يا جبرئيل! ربى هو

السلام ومنه السلام وإليه يعود السلام، صدق عزوجل وبر، هات الكتاب.

فدفعه إليه وأمره بدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: أقرأه! فقرأه حرفاً حرفاً.

فقال: يا علي! هذا عهد ربي تبارك وتعالى إلى شرطه علي وأمانته وقد بلغت ونصحت وأديت.

فقال علي عليه السلام: وأنا أشهد لك [بأبي وأمي أنت] بالبلاغ والنصيحة والتصديق علي ما قلت ويشهد لك به سمعي وبصري ولحمي ودمي.

فقال جبرئيل عليه السلام: وأنا لكما علي ذلك من الشاهدين.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي! أخذت وصيتي وعرفتها وضمنت لله ولي الوفاء بما فيها؟

فقال علي عليه السلام: نعم، بأبي أنت وأمي، علي ضمانها وعلي الله عوني وتوفيقى علي أدائها.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي! إنني أريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة.

فقال علي عليه السلام: نعم، أشهد.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: إن جبرئيل وميكائيل فيما بيني وبينك الآن وهما حاضران معهما الملائكة المقربون لأشهدهم عليك.

ببينيد چه خبر است؟ آن چه كه بر صديقه طاهره عليها السلام وارد شد چيز كمى نيست. بايد اين مقدمات انجام بشود.

فقال: نعم، ليشهدوا وأنا بأبي أنت وأمي أشهدهم.

فأشهدهم رسول الله صلى الله عليه وآله وكان فيما اشترط عليه النبي بأمر جبرئيل عليه السلام أمره الله عزوجل أن قال له: يا علي! تقى بما فيها من مولاة من والى الله ورسوله والبرائة والعداوة لمن عادى الله ورسوله

والبرائة منهم على الصبر منك وعلى كظم الغيظ وعلى ذهاب حقك وغضب خمسك وانتهاك حرمتك؟

فقال: نعم، يا رسول الله!

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لقد سمعت جبرئيل يقول للنبي: يا محمد اعرفه أنه ينتهك الحرمة وهي حرمة الله وحرمة رسول الله صلى الله عليه وآله

وعلى أن تخضب لحيته من رأسه بدم عبيط.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: فصعقت حين فهمت الكلمة من الأمين جبرئيل حتى سقطت على وجهي وقلت: نعم، قبلت ورضيت وإن انتهكت الحرمة وعطلت السنن ومزق الكتاب وهدمت الكعبة وخضبت لحيتي من رأسى بدم عبيط صابرا محتسبا أبدا حتى أقدم عليك.

ثم دعى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة والحسن والحسين وأعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنين....

والله لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأمر المؤمنين وفاطمة عليهما السلام: أليس قد فهمتما ما تقدمت به إليكما وقبلتماه؟

فقالا: بلى وصبرنا على ما ساءنا وغازنا. (1)

این میثاق است و دیگر ائمه علیهم السلام نیز چنین هستند.

امام مجتبی علیه السلام نیز مصائبی را متحمل شدند؛ مصائب عجیبی که ما در این امور دقت نمی کنیم.

از طرفی مثل معاویه در مقابل حضرت با آن دسائسی که داشته که شرحی طولانی دارد و از طرف دیگر بعضی از اصحاب حضرت که ریش سفیدها و محترمین بین مردم و رؤسای قبایل و جزء اصحاب امام شمرده می شود، وارد حضور آن 8.

ص: 247

حضرت می شود و می گوید: السلام عليك يا مدل المؤمنین (!)(1)

به راستی درد شمشیر بیشتر است یا شنیدن این کلام؟! کدام شدیدتر است؟

از سوی دیگر در خانه حضرت امام حسن علیه السلام هم کسی بود که مکرراً آن حضرت را مسموم کرد.

سیدالشهداء علیه السلام نیز تعهد خاصی داشتند، امام حسین علیه السلام با خداوند متعال میثاق خاصی داشتند.

از روایت مزبور و سایر ادله معتبره، بیوجه بودن گفتن این که با وجود حضرت امیر نمی شود صدیقه طاهره علیها السلام را آن جور توهین و هتک بکنند و آن مسائل پیش بیاید واضح می شود.

این ها عهد و پیمان است، هم چنان که سیدالشهداء علیه السلام خواهرشان را از مدینه تا کربلا آورده اند، نه تنها خواهران بلکه خانم های دیگر که همه آن ها در معرض هتک و توهین و سب و شتم و اسارت قرار گرفتند. پس اصل بودن حضرت زینب علیها السلام و همه این خانم ها در کربلا دروغ است؟!

این ها موثقی و تعهدات خاصی است، ما نمی فهمیم، باور کردنش سخت است، اما واقع شده است.

این ها، موثقی است علاوه بر آن میثاق های عمومی، که هر کدام از ائمه میثاق خاصی داشته است...

ص: 248

1- مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی: 128/2، دلائل الامامه: 166، حدیث 8، مدینه المعاجز: 233/3، الاختصاص: 82، بحار الأنوار: 23/44-24، حدیث 7، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 16/16 و 44، کنز العمال: 349/11 و 588/13، شواهد التنزیل: 457/2، الاخبار الطوال: 221، تاریخ مدینه دمشق: 151/59، میزان الاعتدال: 171/2، سیر اعلام النبلاء: 147/3، لسان المیزان: 53/3، البداية و النهایه: 140/8، الامامة و السیاسة: 141/1 و....

همین طور بود، امام سجاده، امام باقر، امام جعفر صادق، امام موسی بن جعفر و دیگر امامان علیهم السلام.

هم اکنون نیز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تعهدات خاصی با خداوند متعال دارند. از طرفی می بینند که دین خدا عمل نمی شود؛ نه تنها دین خدا عمل نمی شود؛ بلکه بر خلاف دین خدا هم عمل می شود، این همه ظلم و جور که در عالم واقع می شود.

از طرف دیگر آن همه مظلومیت آباء، مادر و جدشان رسول الله صلی الله علیه وآله و از سوی دیگر مظلومیت شیعیان در سراسر دنیا و قضایای دیگر را می بینند و می شنوند. همه این ها هست و روز به روز بیشتر هم می شود.

این ها جزء تعهدات امام زمان علیه السلام نسبت به زمان غیبت آن بزرگوار است و تعهدات دیگری نیز نسبت به زمان حضورشان دارند، و چون خداوند متعال می دانست اینان به عهد و میثاق وفا خواهند کرد، این مقامات را به آنان عنایت کرد. در دعای ندبه می خوانیم:

إذ اخترت لهم جزيل ما عندك من النعيم المقيم، الذي لا زوال له ولا اضمحلال، بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية
وزخرفها وزبرجها، فشرطوا لك ذلك،

وعلمت منهم الوفاء به، فقبلتهم وقربتهم، وقدمت لهم الذكر العلي، والثناء الجلي؛(1)

آن گاه که برای آنان بهترین و بالاترین نعمت های پاینده خود را برگزیدی که تمام شدنی نیستند و نابودی ندارند، پس از آن که از آن ها تعهد گرفتی که مقامات و زینت و زیور و نمایشات این دنیای پست را رها کنند، سپس آن ها این تعهد را9.

ص: 249

پذیرفتند، و می دانستی که آن ها به این عهد وفا دارند، پس آن ها را پذیرفتی و به خود نزدیک کردی و برای آنان یادی بلند و ستایش ارجمند مقرر کردی.

آری، خدا این مقامات را به ائمه علیهم السلام عنایت فرمود، چون می دانست صبر می کنند، و واقعا هم صبر کردند.

ائمه مصداق این آیه هستند که می فرماید:

(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ)؛ (1). همان: آیه 153 و سوره انفال (8): آیه 46. (2)

به طور مسلم ما همه شما را با اموری هم چون ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت بده به صابران و استقامت کنندگان؛ کسانی که هر گاه مصیبتی به آن ها برسد می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. این ها کسانی هستند که درود و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنان هدایت یافتگان هستند.

ایشان صبر کردند تا رسیدند به این که:

(إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ)؛ (2)

به راستی که خدا با صابران و استقامت کنندگان است. 6.

ص: 250

1- .سوره بقره

2- :آیه 155-157.

واقتم الصلاة، وآتیتم الزکاة، وامرتم بالمعروف، ونهیتم عن المنکر، وجاهدتم فی الله حق جهاده؛

شما نماز را برپا داشتید و زکات را پرداختید، به معروف فرمان دادید و از منکر باز داشتید و در راه خدا به شایستگی و به حقیقت جهاد کردید.

این فراز از زیارت جامعه می شود گفت که در همه زیارت ها آمده است. در زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می خوانیم:

أشهد أنك قد بلغت الرسالة وأقمت الصلاة وآتیت الزکاة وأمرت بالمعروف ونهیت عن المنکر وعبدت الله مخلصا...؛(1)

گواهی می دهم که تو رسالت را رساندی و تبلیغ کردی و نماز را برپا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و خدا را با اخلاص پرستش کردی....

در زیارت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

عبدت الله مخلصا، وجاهدت فی الله صابرا، وجدت بنفسك محتسبا، وعملت بکتابه، واتبعت سنة نبيه، وأقمت الصلاة وآتیت الزکاة، وأمرت بالمعروف ونهیت عن

المنکر...؛(2)

خدا را با اخلاص پرستش کردی و در راه خدا با حالت بردباری جهاد کردی و خودت را وقف خشنودی خدا نمودی و به کتاب خدا عمل کردی و از روش پیامبر، پیروی نمودی و نماز را برپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف و نهی از منکر کردی....

ص: 251

1- بحار الأنوار: 161/97.

2- همان: 361/97.

در زیارت سیدالشهداء سلام الله علیه می خوانیم:

أشهد أنك قد أقيمت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وتلوت

الكتاب حق تلاوته وجاهدت في الله حق جهاده...؛(1)

گواهی می دهیم که تو نماز را برپا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و قرآن را به گونه ای که شایسته است خواندی و در راه خدا به گونه ای شایسته و حقیقی جهاد کردی....

در زیارت امام کاظم علیه السلام آمده است:

وأقيمت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا مجتهدا...؛(2)

و نماز را برپا داشتی، زکات را پرداختی، امر به معروف و نهی از منکر کردی و خدا را با اخلاص و کوشش پرستیدی....

همین طور در زیارت امام رضا، امام جواد، امام عسکری سلام الله علیهم اجمعین این فراز موجود است.(3)

در قرآن مجید نیز در بسیاری از آیات کلمه «صلاة» و «زکات» در یک سیاق آمده است.

برپا کنندگان نماز

اشاره

واقمتم الصلاة؛

شما نماز را برپا داشتید.

... و این، از جمله موثقی بوده.

ص: 252

1- همان: 209/98.

2- همان: 15/99.

3- همان: 67، 23، 47/99.

درباره نماز گذشته از بعضی از آیات قرآن مجید که در خلال بحث، خواهد آمد؛ اوصاف، عناوین و القابی برای نماز در روایات بیان شده که این روایات در کتاب و سائل الشیعه آمده است. در تعبیری حضرتش می فرماید:

وجه دینکم الصلاة؛(1)

صورت دین شما نماز است.

وجه یعنی صورت، چون انسان ها به توسط این عضو با اشخاص رویه رو می شوند و هم دیگر را می شناسند که معرف هر انسانی وجه اوست.

راغب اصفهانی در کلمه «وجه» می گوید:

أصل الوجه الجارحة... ولما كان الوجه أول ما يستقبلك وأشرف ما في ظاهر البدن استعمل في مستقبل كل شيء وفي أشرفه ومبدئه. (2) در روایت دیگر از نماز به «عمود الدین» تعبیر شده است. جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

الصلاة عمود الدین....(3)

نماز ستون دین است....

اگر برای مثال دین را به يك خیمه تشبیه کنیم عمود آن، نماز است که اگر نماز نباشد آن خیمه نخواهد بود.

در حدیث دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

الصلاة میزان من وفي استوفی؛(4)9.

ص: 253

1- الكافي: 270/3، حدیث 16، وسائل الشیعه: 24/4، حدیث 4416.

2- المفردات فی غریب القرآن: 513.

3- الأمالی، شیخ طوسی: 529، وسائل الشیعه: 27/4، حدیث 4424، بحار الأنوار: 218/79.

4- الكافي: 267/3، حدیث 13، وسائل الشیعه: 33/4، حدیث 4440، بحار الأنوار: 235/79.

نماز ترازو است؛ (ترازوی اعتقادات و اعمال) کسی که به این عهد و پیمان عمل کند تمام حق خود را گرفته است.

در روایت دیگری آمده که امام رضا علیه السلام می فرماید:

الصلاة قربان كل تقى؛ (1)

نماز موجب تقرب و نزدیکی هر پرهیزکاری به خداوند متعال است.

آری، آن هایی که می خواهند به خداوند نزدیک بشوند و تقوا هم دارند به توسط نماز به خدا نزدیک می شوند.

در روایت دیگری از نماز به «أول ما يحاسب به العبد» تعبیر شده است، آن جا که ابوبصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

كل سهو في الصلاة يطرح منها غير أن الله تعالى يتم بالنوافل، إن أول ما يحاسب به

العبد الصلاة، فإن قبلت قبل ما سواها...؛ (2)

انسان هر اشتباه غیر عمدی که در نمازهای واجب انجام بدهد خداوند با به جا آوردن نافله، آن اشتباه را برطرف می کند. همانا نخستین چیزی که در روز قیامت از بندگان حساب رسی می شود نماز است. پس اگر مقبول افتاد دیگر عمل ها قبول می شود....

در تعبیر دیگری آمده است:

مثل الصلاة مثل عمود الفسطاط؛ (3)

مثل نماز مثل عمود خیمه است.

در روایت دیگری از نماز همانند نهر جاری تعبیر شده است. همان گونه که نهر 8.

ص: 254

1- همان: 265/3، حدیث 6، همان: 43/4، حدیث 4469، همان: 307/79.

2- همان: 268/3، حدیث 4، همان: 108/4، حدیث 4636.

3- همان: 266/3، حدیث 9، همان: 33/4، حدیث 4438.

جاری وسیله طهارت است و پاکی و حیات نماز نیز این گونه است. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو كان علي باب دار أحدكم نهر فاغتسل في كل يوم منه خمس مرات، أكان يبقى في جسده من الدرر شيء؟

قلنا: لا.

قال: فإن مثل الصلاة كمثل النهر الجاري، كلما صلى صلاة كفرت ما بينهما من

الذنوب؛(1)

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به یارانش فرمود: اگر کنار در خانه یکی از شما چشمه ای از آب روان باشد و هر روز پنج مرتبه خود را در آن بشوید آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می ماند؟ عرض کردیم: نه.

فرمود: نماز همانند آن چشمه روان است، هر زمان که انسان نماز می خواند گناهایی که میان دو نماز انجام شده از بین می رود.

آن چه گذشت نگاهی به برخی از سخنان گهربار پیامبر خدا و ائمه اطهار علیهم السلام درباره نماز بود، اینک بحث این است به راستی ائمه علیهم السلام از نظر عملی با نماز چگونه بوده اند؟

چه قدر به نوافل ملتزم بودند؟

بنابر تحقیقات انجام یافته، در احولات امیرالمؤمنین، سیدالشهداء، امام سجاد و امام رضا علیهم السلام چنین آمده است: 7.

ص: 255

1- تهذیب الاحکام: 237/2، حدیث 9378، وسائل الشیعه: 12/4، حدیث 4387.

كان يصلي في كل يوم و ليلة ألف ركعة؛(1)

حضرتش در شبانه روز هزار ركعت نماز می خواندند.

روزی این مطلب را در محفلی مطرح کردم. برخی از اهل علمی که شهرت دارند باور نمی کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام در شبانه روز 1000 ركعت نماز می خواندند که مگر می شود انسان در هر 24 ساعت 1000 ركعت نماز بخواند

و به کارهای دیگری هم بپردازد؟(2)

اهل سنت درباره امام سجاد علیه السلام نوشته اند که در شبانه روز 1000 ركعت نماز می خواندند. با تحقیقات انجام یافته اهل سنت در احوالات حدود 20 تن از عالمان خود نوشته اند: كان يصلي في كل يوم و ليلة ألف ركعة.(3)

در روایتی درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:).

ص: 256

1- الكافي: 154/4 حدیث 1، بحار الأنوار: 311/79، حدیث 18 به نقل از كتاب الملهوف سيد بن طاووس: 75، دعائم الإسلام: 330/2، حدیث 1248، مستدرک الوسائل: 69/3، حدیث 3048، المناقب، ابن شهر آشوب: 290/3، بحار الأنوار: 79/46.

2- یکی از افرادی که این منقبت را دروغ پنداشته است؛ ابن تیمیه است. وی در منهاج السنه می نویسد: هذا لا يمكن إلا وجه يكره في الشريعة، أو لا يمكن مجال فلا يصلح ذكر مثل هذا في المناقب (منهاج السنه: 48/4 و 49).

3- این مطلب، پیرامون تراجم و شخصیت های دیگری نیز آمده و از فضائل و منقبت های آن ها شمرده شده است. ذهبی شاگرد ابن تیمیه این مطلب را در ترجمه برخی از علماء نوشته است (ر.ك: سير اعلام النبلاء: 29/7). علامه امینی رحمه الله در الغدير به این موضوع اشاره کرده و می نویسد: ونحن نعرف من أصحابنا اليوم من يأتي بها في الليل تارة، وفي الليل و النهار أخرى، في أقل من سبع ساعات يصلحها صلاة تامة مع سورة التوحيد بالرغم من حسابان ابن تیمیه استحالتها في اليوم و الليلة، فإتيان ألف ركعة في الليل و النهار لا يستوعب كل الليل ولا- يحتاج إلى قيام تامه ولا- إلى قيام نصفه... آن گاه 14 تن از تابعان و بزرگانی که این عمل را داشته اند، نام می برد (ر.ك: الغدير: 28/5 و 30).

و لم يترك على صلاة الليل قط حتى ليلة الهير؛ (1)

آن حضرت هیچ گاه نماز شبشان را ترک نکردند حتی در لیلۃ الهیر.

لیلۃ الهیر، نام شبی است که در جنگ صفین نبرد دو سپاه تا صبح به طور متصل ادامه داشت.

حال و فعل ائمه علیهم السلام این گونه بوده است. از این رو راوی گوید: امام صادق علیه السلام می فرمایند:

امتحنوا شیعتنا عند ثلاث: عند مواقیب الصلاة کیف محافظتہم علیہا، وعند أسرارہم کیف حفظہم لها عند عدونا، وإلی أموالہم کیف مواساتہم لإخوانہم فیہا؛ (2)

شیعیان ما را سه موقع امتحان کنید: موقع نماز خواندنشان در اول وقت که چگونه اول وقت را رعایت می کنند، موقعی که اسراری نزد آن ها به امانت گذاشته شود چگونه آن اسرار را نزد دشمنان ما نگه می دارند، و موقعی که خداوند ثروتی به آن ها داد، چگونه با برادران ایمانی خود همراهی می کنند.

نماز از دیدگاه قرآن

در قرآن مجید آیات بسیاری درباره نماز و اقامه آن آمده است. در آیه ای می خوانیم:

(قُلْ لِعِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ)؛ (3)

به بندگان من که ایمان آورده اند بگو نماز را برپا دارند.

ص: 257

1- بحار الأنوار: 23/80 به نقل از المناقب، ابن شهر آشوب: 388/1 و 389، وسائل الشیعه: 247/4، حدیث 2 به نقل از ارشاد القلوب.

2- النخصال: 103، حدیث 62، بحار الأنوار: 23/80، حدیث 42، وسائل الشیعه: 112/4، حدیث 16.

3- سوره ابراهیم (14): آیه 31.

در آیه دیگری می خوانیم:

(حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى)؛ (1).سوره انعام(6):آیه 92.(2)

در انجام دادن همه نمازها و در محافظت کردن آن ها کوشا باشید؛ مخصوصا نماز وسطی.

در آیه دیگری آمده است:

(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)؛ (2)

کسانی که به روز قیامت ایمان دارند به آن ایمان می آورند و این ها کسانی هستند که بر نمازهای خویش مراقبت می کنند.

این آیه با اندکی تفاوت چند بار در قرآن مجید تکرار شده است. در آیه دیگری اقامه نماز با توبه مطرح شده است.

آن جا که می خوانیم:

(فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأَخِوانُكُمْ فِي الدِّينِ)؛ (3)

پس اگر (شرك و رزق) توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند برادران دینی شما هستند.

در این آیه حرف «ان»، شرطیه است، یعنی تا آن ها نماز را اقامه نکنند، اساسا مسلمان نیستند.

در آیه ای دیگر می فرماید:

(مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ*قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)؛ (4)

چه چیز شما را به سقر کشاند؟ در جواب گفتند: ما از نمازگزاران نبودیم.3.

ص: 258

1- سوره بقره

2- آیه: 238.

3- سوره توبه(9): آیه 11.

4- سوره مدثر(74): آیه 42 و 43.

به نظر مي رسد(سقر) مرتبه خاصی از مراتب جهنم است. ابوالجارود گوید: امام باقر عليه السلام فرمود:

قوله: (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ) فوقوفهم على الصراط، وأما لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم، فبلغني والله أعلم أن الله جعلها سبع درجات.

أعلاها: الجحيم يقوم أهلها على الصفا منها، تغلى أدمغتهم فيها كغلى القدور بما فيها.

والثانية: لظى (نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى * تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى * وَجَمَعَ فَأَوْعَى).

والثالثة: سقر (لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ * لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ * عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ).

والرابعة: الحطمة (تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ)، تدق كل من صار إليها مثل الكحل، فلا تموت الروح كلما صاروا مثل الكحل عادوا.

والخامسة: الهاوية فيها ملك يدعون: يا مالك! أغثنا فإذا أغاثهم جعل لهم آنية من صفر من نار فيها صديد ماء يسيل من جلودهم كأنه مهل، فإذا رفعوه ليشربوا منه تساقط لحم وجوههم فيها من شدة حرها وهو قول الله: (وَإِنْ يَسْتَعْجِلُوهُ نُغَشِّوهُمُ بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا) ومن هوى فيها هوى سبعين عاما في النار كلما احترق جلده بدل جلد غيره.

والسادسة: السعير فيها ثلاث مائة سراق من نار في كل سراق ثلاثمائة قصر من نار، في كل قصر ثلاثمائة بيت من نار، وفي كل بيت ثلاثمائة لون من عذاب النار، فيها حيات من نار وعقارب من نار وجوامع من نار

وسلاسل وأغلال من نار و هو الذى يقول الله: (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا).

والسابعة: جهنم، وفيها الفلق و هو جب فى جهنم إذا فتح أسعر النار سعرا و هو أشد النار عذابا، و أما صعودا، فجبل من صفر من نار وسط جهنم، و أما أثاما فهو واد من صفر مذاب يجرى حول الجبل فهو أشد النار عذابا. (1)

بنابر آن چه گذشت معلوم شد که اساسا نماز یعنی دین. اکنون این پرسش مطرح است که منظور از اقامه نماز

چیست؟

در قرآن مجید دو تعبیر آمده است:

1. برخاستن برای نماز و به جا آوردن آن.

2. اقامه نماز.

به جا آوردن نماز با عدم خشوع؛ بلکه با عدم حضور قلب هم تحقق پیدا می کند و می گویند: نماز به جا آورده شد. از این رو در آیه ای می فرماید:

(وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى)؛ (2)

و هنگامی که (منافقان) برای نماز برمی خیزند با کسالت و بی حالی برمی خیزند.

اما قیام به نماز غیر از اقامه نماز است.

و در آیه دیگری می فرماید:

(وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى)؛ (3)

و نماز به جا نمی آورند مگر با کسالت و بی حالی. 4.

ص: 260

1- تفسیر القمی: 376/1. این روایت در بحار الأنوار: 289/8 و 290، حدیث 27 با اندکی تفاوت نقل شده است.

2- سوره نساء(4): آیه 142.

3- سوره توبه(9): آیه 54.

پس معلوم شد که قیام به نماز اتیان و به جا آوردن نماز است که با کسالت نیز جمع می شود. این همان هیئت نماز است که صورت نماز را انسان به جا آورد و تحقق بخشید.

اما سخن این است که رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام نماز را اقامه کردند. وقتی اقامه نماز صدق می کند که نماز در خارج به معنای واقعی و حقیقی تحقق یابد که:

اولا انسان به نماز علم داشته باشد.

ثانیا به طور حقیقی و با حضور قلب تمام آن را انجام دهد.

ثالثا به دیگران تعلیم نماید.

رابعا نماز را حفظ کند.

این چهار جهت در پیامبر اکرم و ائمه صلوات الله علیهم أجمعین محفوظ بوده و اگر در غیر معصومین نیز موجود باشد به برکت آن بزرگواران است که در مکتب اهل بیت تربیت شده و از ائمه با حفظ مراتب یاد گرفته است.

اگر این چهار جهت جمع شد، اقامه نماز است، نه قیام به نماز. با این بیان معلوم شد که به تعبیر بنده نماز یعنی دین که این مطلب به وضوح از روایات استفاده می شود.

ائمه و نماز

اینک چهار جهت یاد شده در نماز را در زندگی ائمه علیهم السلام بررسی می نمایم. آن بزرگواران از نظر علمی و عملی برای نماز چه جایگاهی داشتند. در این زمینه در باب یازدهم از باب های «مکان المصلی» در کتاب وسائل الشیعه روایاتی نقل شده است. (1)

ص: 261

1- ما برای استنباط احکام و ادله آن در روایات به کتاب وسائل الشیعه نگاه می کنیم. اما از نکاتی که در روایات وجود دارد غافل هستیم. وقتی بنده در این جهت متنبه شدم، همین باعث شد که به لطف خدا، کاری در مورد وسائل الشیعه انجام دادم.

در روایات این باب دقت کنید، فقط چند روایت را می آوریم:

ابن ابی عمیر گوید:

رای سفیان الثوری أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام و هو غلام يصلی و الناس يمرون بين يديه فقال له: إن الناس يمرون بين يديك وهم في الطواف، فقال له: الذي أصلي له أقرب من هؤلاء. (1)

سفیان ثوری فقیه و محدث بزرگ اهل سنت در کوفه، دید امام کاظم علیه السلام در مسجد الحرام نماز می خواند و مردم از پیش روی آن حضرت عبور می کردند و طواف می نمودند.

سفیان به آن حضرت گفت: مردم از پیش روی تو عبور می نمایند و حواس تو را پرت می کنند.

حضرت فرمودند: کسی که برای او نماز می خوانم برای من از اینان نزدیک تر است.

معمولا در مسجد الحرام و مسجد النبی وقتی کسی از اهل سنت مشغول نماز است نمی گذارد کسی از جلو او عبور کند با دست خود در اثناء نماز مانع از عبور دیگران می شود!

در روایت دیگری آمده است:

كان الحسين بن علي عليهما السلام (2) يصلی فمر بين يديه رجل، فنهاه بعض جلسائه. ت.

ص: 262

1- وسائل الشیعه: 132/5، حدیث 6129 به نقل از التوحید، شیخ صدوق: حدیث 14.

2- در برخی از منابع: الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام آمده است.

فلما انصرف من صلاته قال له: لم نهيت الرجل؟

فقال: يا بن رسول الله! خطر في ما بينك وبين المحراب.

فقال: ويحك، إن الله عز وجل أقرب إلى من أن يخطر فيما بيني وبينه أحد؛ (1)

حضرت امام حسين عليه السلام نماز می خواندند، شخصی از پیش روی آن حضرت عبور کرد و برخی از کسانی که آن جا بودند، نگذاشتند آن فرد عبور کند.

وقتی نماز حضرت تمام شد، فرمود: چرا نگذاشتید آن بنده خدا عبور کند؟

گفتند: ای فرزند رسول خدا! می خواست بین شما و محراب فاصله بیندازد.

فرمود: وای بر تو! به راستی خداوند متعال بر من نزدیک تر است که کسی بین من و او فاصله بیندازد.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام به فرزندش امام کاظم علیه السلام فرمود:

يا بني! إن الذي أصلى له أقرب إلى من الذي مر قدامي. (2)

در روایت دیگر امام علیه السلام فرمودند:

لأن الذي يصلى له المصلى أقرب إليه ممن يمر بين يديه. (3)

در روایت دیگری آمده است:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ادعوا لي موسى، فدعى فقال له: يا بني! إن أبا حنيفة يذكر أنك كنت تصلى و الناس يمرون بين يديك، فلم تنههم. د.

ص: 263

1- وسائل الشيعه: 133/5، حديث 6130، بحار الأنوار: 298/80، حديث 5 و 329/3، حديث 30، به نقل از التوحيد، شيخ صدوق: 184، حديث 22.

2- الاستبصار: 407/1، حديث 7، تهذيب الاحكام: 323/2، حديث 177، وسائل الشيعه: 133/5، حديث 6132.

3- الكافي: 297/3، حديث 3، وسائل الشيعه: 135/5، حديث 10، بحار الأنوار: 299/80، حديث 7 به نقل از قرب الاسناد.

فقال: نعم يا أبة! إن الذي كنت أصلى له كان أقرب إلى منهم، يقول الله عز وجل: (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ). (1)

قال: فضمه أبو عبدالله عليه السلام إلى نفسه، ثم قال: يا بني! أبى أنت وأمي، يا مودع الأسرار؛ (2)

امام صادق عليه السلام، فرزندش امام کاظم علیه السلام را فرا خواند، وقتی امام کاظم علیه السلام آمد حضرت به ایشان فرمود: ابوحنیفه می گوید: تو مشغول نماز خواندن بودی و مردم از پیش رویت عبور می کردند و تو ایشان را از این کار منع نکردی.

امام کاظم علیه السلام عرض کرد: آری، درست است ای پدر! آن کسی که من در مقابل او نماز می خواندم به من از این ها که از پیش روی من عبور می کردند نزدیک تر است. خداوند می فرماید: «ما به انسان از رگ قلبش نزدیک تریم».

در این هنگام امام صادق علیه السلام فرزندش را به سینه مبارکش چسبانند و فرمودند: پدر و مادرم به قربانت! ای کسی که خداوند اسرارش را نزد تو به امانت گذاشته است.

آری، ائمه علیهم السلام این گونه نماز را اقامه فرمودند، آن گاه این اقامه را به اصحابشان یاد دادند که علمای ما کتاب های ویژه ای در «اسرار الصلاة» به طور مستقل نوشته اند که از ائمه علیهم السلام اخذ شده است.

درباره نماز از سه جهت می شود بحث کرد:

1. احکام نماز،

2. اسرار نماز، 8.

ص: 264

1- .سوره ق(50):آیه 16.

2- .الكافي: 297/3، حديث 4، بحار الأنوار: 204/10، حديث 8.

پس وقتی نماز با این سه جهت اقامه شد، این همان نمازی خواهد بود که خداوند متعال فرمود:

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)؛ (1)

به راستی که نماز انسان را از کارهای بسیار زشت و گناهان باز می دارد.

همان نمازی خواهد بود که روایت شده که:

الصلاة معراج المؤمن؛ (2)

نماز نردبانی است برای بالا رفتن افراد باایمان.

و اگر کسی بر چنین نمازی مداومت کند، همان خواهد بود که در حدیث قدسی فرمود:

لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أكون سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر

به...؛ (3)

همواره بنده به واسطه خواندن نافله ها به من نزدیک می شود تا این که گوش او می شوم تا به واسطه آن بشنود؛ برای او چشمش می شوم که به واسطه آن ببیند و دستش می شوم تا با آن بگیرد....

اگر کسی چنین شد، همیشه در حال معراج خواهد بود و به فحشا و منکر نزدیک نخواهد شد.

آری، پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام آمدند تا چنین نمازی را اقامه کنند و بین مردم اشاعه نمایند و به آنان تعلیم دهند و چنین نمازی دین است و دین را نگه می دارد. 5.

ص: 265

1- سورة عنكبوت(29): آیه 45.

2- ر.ك: بحار الأنوار: 248/79، مستدرک سفینه البحار: 343/6، تفسیر رازی: 266/1.

3- ر.ك: الكافي: 352/2، حدیث، بحار الأنوار: 155/72، حدیث 25.

به نظر می‌رسد که در امت‌های پیشین و ادیان گذشته نماز بوده، اما نمازی که پیامبر صلی الله علیه وآله آوردند و به امت تعلیم کردند قطعاً از حیث اسرار و آثار با آن نمازها تفاوت دارد.

از طرفی بنابر تعبیری که گفتیم بقای این دین یا یکی از مبقیات آن نماز است، یا اصلاً نماز، دین است. پس آن‌هایی که با اسلام دشمنی داشتند با نماز دشمنی داشتند و همواره در صدد از بین بردن، یا تحریف و یا تصرف در این نماز بودند. برای روشن شدن این مطلب در این آیه از قرآن مجید دقت بکنید که می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُفْرَكُمْ مُؤْمِنِينَ
*وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَ لَعِبًا)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن‌هایی را که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند؛ چه آن‌ها که از اهل کتابند و چه آن‌هایی که کافرند و خدا را قبول ندارند هیچ‌یک را دوست خود مگیرید و تقوای خدا پیشه کنید اگر به خدا ایمان دارید. و هنگامی که شما مردم را به نماز می‌خوانید آن‌ها را به مسخره و بازی می‌گیرند.

چرا به مؤمنان گفته می‌شود که با این‌گونه افراد رابطه برقرار نکنید تا این‌ها در شما اثر نکنند؟ برای این که دین اسلام و روح آن، نماز است و چون می‌خواستند با دین مبارزه کنند، با نماز مبارزه می‌کردند و این حالت در بین اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تا آخر عمر آن حضرت بوده و عجیب است.

این آیه در سوره مائده آمده است که درباره این سوره این‌گونه ادعای اجماع کرده‌اند: 8.

ص: 266

1- سوره مائده (5): آیه‌های 57 و 58.

آخر سورة نزلت من القرآن سورة المائدة؛(1)

آخرین سوره ای که از قرآن نازل شده سوره مائده بود.

در روایات ما نیز چنین آمده است.(2)

آن گاه در آخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه آمده که ای مؤمنان! مواظب باشید و با این گونه افراد رفاقت و ارتباط برقرار نکنید؛ کسانی که وقتی شما، آن ها را به نماز می خوانید آن را به مسخره و بازی می گیرند.

در آیه ای دیگر می فرماید:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى)؛(3).سوره جمعه(62):آیه 11.(4)

به راستی منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که خدا آن ها را فریب می دهد و هنگامی که برای نماز برمی خیزند با کسالت و بی حالی برمی خیزند.

برخی از اصحاب پیامبر به دین تظاهر می کردند و نسبت به نماز این گونه بودند.

خداوند متعال در سوره جمعه به طور بسیار صریح پرده از چهره این گونه نمازگزاران جمعه برمی دارد و می فرماید:

(وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا)؛(4)

و هنگامی که تجارت یا لهو و سرگرمی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند.

پس رفتار و حالات آنان در خصوص نماز چنین بوده و اگر تحقیق شود خیلی 1.

ص: 267

1- .مسند، احمد بن حنبل: 188/6، الدر المنثور: 252/2، المحلی: 407/9، المستدرک علی الصحیحین: 311/2.

2- .تفسیر العیاشی: 288/1، بحار الأنوار: 271/18، حدیث 37، تفسیر التبیان: 413/3.

3- .سوره نساء

4- :آیه 142.

مطلب به دست می آید. در روایات متعددی به اسانید صحیح آمده که حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

ألا أحكى لكم وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله؛(1)

برای من آب بیاورید تا در حضور شما وضوی رسول خدا صلی الله علیه وآله را بگیرم تا ببینید آن حضرت چگونه وضو می گرفتند.

منظور از این سخن این است که در زمان امام باقر علیه السلام وضو تحریف شده بود.

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام حضرتش می خواستند مردم را از نماز تراویح منع کنند. مردم فریاد زدند: واعمرا واعمرا!(2)

این ها نمونه ای از تحریفات و تصرفاتی بوده که درباره نماز بوده و آن گاه که نوبت به معاویه و بنی امیه رسید، چه شد؟ من گمان نمی کنم کسی مثل ابن تیمیه از بنی امیه دفاع کرده باشد. ابن تیمیه گوید:

أعظم ما نقمه الناس على بنی امیة شیئان: أحدهما تكلمهم فی علی، والثانی تأخیر

الصلاة عن وقتها؛(3)

بزرگ ترین چیزی که مردم از دست بنی امیه ناراحت بودند و انتقاد داشتند دو چیز بود: یکی ناسزا گفتن به علی و دیگری تأخیر نماز از وقت خودش.

و در مقابل این، ائمه ما می فرمایند: 4.

ص: 268

1- الكافي: 24/3، حدیث 2، وسائل الشیعه: 387/1، حدیث 1021، بحار الأنوار: 284/77، حدیث 34 به نقل از تفسیر العیاشی: 300/1، حدیث 56.

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 283/12، بحار الأنوار: 8/31، نهج الحق: 290، کتاب الموطأ: 114/1، صحیح بخاری: 252/2، کتاب صلاة التراویح، باب فضل من قام رمضان.

3- منهاج السنه: 238/8، ر.ك: شرح منهاج السنه: 394.

امتحنوا شيعتنا عند ثلاث: عند مواقيت الصلاة...؛(1)

شيعيان ما را سه موقع امتحان کنید: موقع نماز خواندنشان....

این بدان جهت است تا خطها از هم جدا شوند. این تیمیه به تحریف ها اقرار دارد، اما فقط تأخیر نماز نبوده؛ چرا که او در حال دفاع چنین می گوید.

از جمله تحریفات این بود که نماز جمعه را روز چهارشنبه خواندند،(2) زن فاحشه را برای امامت نماز جماعت فرستادند. والی کوفه در حال مستی در محراب نماز ایستاد و در محراب قی کرد(!!)(3)

این ها همان هایی هستند که ابوسفیان سوگند یاد کرد و گفت:

فو الذی یحلف به أبو سفیان، ما من عذاب ولا حساب ولا جنة ولا نار ولا بعث ولا

قیامة؛(4)

به آن چه ابوسفیان سوگند یاد می کند، نه عذابی، نه حسابی، نه کتابی، نه بهشت و جهنمی هست و نه برانگیخته شدن و روز قیامتی وجود دارد.

این ادامه همان راه و راه یزید است که گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا لا خبر جاء ولا وحی نزل(5)

بنی هاشم خواستند چند روزی با حکومت بازی کنند. پس هیچ خبری نیست و وحی هم نازل نشده است. 8.

ص: 269

1- ر.ك:صفحة 257 از همین کتاب.

2- ر.ك:الغدیر:10/195، به نقل از مروج الذهب:72/2.

3- ر.ك:الأغانی:4/178 و 179،الغدیر:8/123،بحار الأنوار:31/152 و 153،عقد الفرید:2/273،فتح الباری:7/44،تاریخ الخلفاء:104،شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:17/245،الاصابه:2/638،اسد الغابه:5/92،الوافی بالوفیات:27/277....

4- شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:9/53،تاریخ طبری:8/185،مروج الذهب:2/342،الاستیعاب:4/1679،بحار الأنوار:31/197 و مصادر فراوان دیگر.

5- روضة الواعظین:191،تاریخ طبری:8/188،البدایة و النهایة:8/246.

بنابراین، اهل بیت علیهم السلام اقامه کننده نماز هستند، اما بنی امیه نماز را تزییع کردند، آن ها به دنبال تغییر خیلی از شعائر اسلام بودند؛ تصمیم گرفتند منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از مدینه به شام منتقل کنند(!) و تصمیم گرفتند به جای کعبه برای حج، مردم را به بیت المقدس بفرستند و فرستادند و این کار را انجام دادند.

می دانید که طبق نظر آنان العیاذ بالله عبدالملک بن مروان از حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله افضل است، چرا؟! برای این که عبدالملک بن مروان خلیفه خداست(!) و پیامبر اکرم فرستاده خداست. کدام افضل است؟ خلیفه یا فرستاده؟ «خلیفة الرجل أفضل من رسوله». بنابراین سخن، عبدالملک بن مروان از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله افضل است؟! **(1)**

ائمه علیهم السلام در مقابل آن قدرت ها با آن همه امکانات، شعائر اسلامی و نماز را حفظ کردند و این نتیجه استقامت و تحمل آن حضرات بود و معلوم شد که «بذلتم أنفسکم فی مرضاتہ» و «صبرتم علی ما أصابکم فی جنبہ» یعنی چه؟

پس دینی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند، اهل بیت حفظ کردند و به برکت آن بزرگواران باقی ماند و کوشش های دشمنان برای بدعت گذاری با شکست مواجه شد، گرچه عده قلیلی به آن عمل می کنند، ولی دین ماند.

آری، خیلی مهم است بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و در زمان بنی امیه و بنی عباس فعالیت های منافقان که با آن همه امکانات برای از بین بردن این دین صورت گرفت بی اثر بوده و این دین محفوظ ماند.

این دین را فقط اهل بیت علیهم السلام با عدم امکانات و با دست خالی؛ با مداران.

ص: 270

1- البدایة و النہایة: 91/9 و 92، العقد الفرید: 354/2. در این منبع آمده است: کتب الحجاج إلى عبدالملک: إن خلیفة الرجل فی أهله أکرم علیه من رسوله إلیهم، وكذلك الخلفاء یا أمیر المؤمنین! أعلى منزلة من المرسلین.

کردن با دشمنان، با زندان رفتن و با تحمل مشقت‌ها حفظ کردند. از این رو ما می‌گوییم: اگر کسی با ائمه علیهم السلام و خط آنان دشمنی کند با خدا، دین و قرآن دشمنی کرده است. چون با بیانی که گذشت دو خط بیشتر نیست.

پردازندگان زکات

وآتیتم الزکاة؛

و زکات را پرداختید.

حفظ زکات نیز از جمله موثقی بوده است.

از ادله استفاده می‌شود همان‌گونه که اقامه نماز، نشانه و عمود دین است، ایتاء زکات نیز نشانه دین است. از این رو در قرآن مجید اقامه نماز و ایتاء زکات در یک سیاق آمده و در بعضی از آیات، امر به معروف و نهی از منکر نیز آمده است.

خداوند در آیه مبارکه ای می‌فرماید:

(وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ)؛ (1)

در حالی که در این دین دستوری به آن‌ها (اهل کتاب و مشرکان) داده نشده بود جز این که خدا را به اخلاص پرستند و از شرک به یگانه پرستی باز گردند و نماز را برپا دارند و زکات را ادا کنند و این است دین پایدار.

در این آیه مبارکه از اصول دین، به توحید اشاره شده، آن‌گاه فقط اقامه نماز و ایتاء زکات ذکر شده و به عنوان دین قیم مطرح شده است.

از آیه دیگری استفاده می‌شود که اساساً اقامه نماز، ایتاء زکات، امر به معروف و نهی از منکر شرط امامت و از وظایف یا از اوصاف امام است که امام بر حق باید چنین

ص: 271

باشد، آن جا که می فرماید:

(الَّذِينَ إِن مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)؛ (1)

کسانی که هر گاه در زمین به آن ها قدرت ببخشیم، نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خداست.

آری، اینان کسانی هستند که هر گاه ما به آن ها در روی زمین مکنت، قدرت و بسط ید، نفوذ کلمه و سلطنت بدهیم نماز را اقامه خواهند کرد، زکات را خواهند پرداخت و امر به معروف و نهی از منکر خواهند کرد. امامت از ناحیه خداوند متعال است، کسی که به ریاست الهی و امامت منصوب شد از وظایف یا از شرایط امامت و یا از اوصاف امام است که این چنین باید باشد.

از این روست که به ائمه علیهم السلام خطاب می کنیم و می گوئیم: شما نماز را اقامه کردید، زکات را پرداختید و به معروف امر کردید.

در خصوص ایفاء زکات چند احتمال وجود دارد:

طبق روایات، برخی از ائمه علیهم السلام زمین زراعی داشتند و غلاتی برداشت می کردند و مانند دیگر مسلمانان زکات می دادند. احتمالات دیگر چنین است:

احتمال اول. ائمه علیهم السلام هم چنانی که اقامه نماز می کردند به همان شرحی که گذشت ایفاء زکات نیز می کردند؛ یعنی احکام زکات را تعلیم نمودند، مردم را بر دادن زکات واداشتند و آن احکام را از هر گونه تغییر، تبدیل و تحریفی توسط منافقان حفظ کردند و نگذاشتند تصرفی واقع شود، چون زکات مثل نماز، نشانه دین است. پس 1.

ص: 272

ائمه عليهم السلام زکات را به تعليم آن و بيان احکام آن حفظ کردند.

احتمال دوم. مراد از پرداخت زکات اين است که حقوق فقراى مؤمن را رعايت کردند و زکات را به آن ها رساندند.

به سخن ديگر، آن گاه که مردم زکوات را در اختيار ائمه عليهم السلام می گذاشتند تا در موارد خود مصرف شود، آن طوری که باید ائمه عليهم السلام عمل می کردند.

این احتمال یکی از امتیازات ائمه عليهم السلام و امامان بر حق در مقابل امامان ضلال و گمراهی می باشد که ديگران اموال و حقوق شرعی را در موارد آن به مصرف نرساندند و تصرفات خلاف شرع کردند.

احتمال سوم. زکات به معنای عام اخذ شود؛ یعنی امتیاز ائمه عليهم السلام از مردم در مورد زکات اين بوده که آن بزرگواران همه اقسام زکات را ايتاء می کردند.

با استفاده از روايات، زکات چند قسم است:

1. زکات مال.

احکام این زکات و نصاب ها و خصوصيات آن در فقه ذکر شده است.

2. زکات مقام و جاه و آبرو و حیثیت.

3. زکات علم.

در حدیثی آمده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

زکاة العلم نشره، زکاة الجاه بذله، زکاة المال الإفضال، زکاة القدرة الإنصاف.... (1)

ائمه عليهم السلام به تمام معانی زکات، ايتاء زکات کردند. زکات مال معلوم است. زکات مقام، جاه و منزلت به این است که انسان وساطت کند و برای قضای حوائج 4.

ص: 273

1- بحار الأنوار: 136/93 به نقل از عدة الداعي: 63، مستدرک الوسائل: 46/7، حدیث 6 به نقل از غرر الحکم: 424.

مردم و حل مشکلات مؤمنان از آبرو و حیثیت و جاه خودش هزینه کند. زکات علم نیز نشر و تعلیم آن است.

بنابراین، ائمه علیهم السلام همه اقسام زکات را داشتند و ادا کردند و خداوند متعال همه این شئون را به آنان عنایت کرده است.

پس وظیفه امام و شرط امامت است که زکات را در هر موردی به آن نحوی که ضرورت اقتضا می کند و به آن ترتیبی که وظیفه را تشخیص می دهد پرداخت کند.

بنابراین، احتمال دارد که مراد از ایتاء زکات این باشد که امام هر يك از این اقسام را در جای خودش استفاده کند و به کار ببرد که البته استفاده کردن و به کار بردن زکات به این معنای عام، سه جهت دارد.

1. امام علیه السلام دارای این اقسام از شئون است؛ یعنی امام، علم، مقام و مال را دارا باشد که ائمه علیهم السلام چنین بوده اند.

2. آنان بدانند آن ها را در کجا و چگونه به مصرف برسانند و از چه راه و یا کدام قسم را در کجا باید مصرف بکنند.

3. قدرت به کار بردن و استفاده کردن هر يك از شئون را داشته باشند.

ائمه علیهم السلام دارای این جهات بودند که به تمام معنا ایتاء زکات کردند و از طرفی برای زکات تقسیمات دیگری

است: زکات ظاهری و زکات باطنی.

در تقسیم دیگر زکات واجب و زکات مستحب است.

بنابر آن چه گذشت این معنا برای زکات خوب و شرح و بیان قابل قبولی است و با ضوابط، روایات و احوالات ائمه علیهم السلام کاملاً سازگار است. از این رو «وَأَتَيْنُمُ الزَّكَاةَ» از خصائص ائمه علیهم السلام می شود.

اشاره

وامرتم بالمعروف ونهیتم عن المنکر؛

و به معروف فرمان دادید و از منکر بازداشتید.

امر به معروف و نهی از منکر نیز از موثقی ائمه علیهم السلام است که به بهترین وجه به این وظیفه قیام کردند.

همه می دانیم که امر به معروف و نهی از منکر ضوابط و شروطی دارد که در کتاب های فقهی به تفصیل بیان شده است؛ ولی مراد از امر به معروف در این جا، در آیه مبارکه ای که گذشت، و در زیارت پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام، باید معنای دیگری فوق این معنا باشد.

ظاهر آیه مبارکه این است که از شئون و صفات امام و یا از شرایط امامت امر به معروف و نهی از منکر است. به این بیان خوب توجه بفرمایید و در آن تأمل کنید:

منکر، در مقابل معروف است. راغب اصفهانی می نویسد:

عرف: المعرفة... ویضاده الإنکار. (1)

پس اگر معروف را فهمیدیم ناگزیر منکر را هم به قرینه مقابله خواهیم فهمید. از طرفی امر، در مقابل نهی است.

اگر امر را فهمیدیم نهی را قهرا می فهمیم.

ائمه علیهم السلام به معروف امر می کردند. روشن است که امر به هر چیزی باید متناسب با آن چیز باشد، چون امر فقط گفتن «افعل» نیست؛ بلکه امر کردن به معنای واداشتن و ایجاد داعی نمودن است که در علم اصول نیز آمده است. از طرفی معروف نیز عبارت است از معروف اعتقادی، عملی و اخلاقی.

بنابراین، ائمه علیهم السلام مردم را به معروف اعتقادی، عملی و اخلاقی

ص: 275

وامی دارند. در توضیح این مطلب می‌گوییم:

در آیه نفر چنین می‌خوانیم:

(فَلَوْ لَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)؛ (1)

چرا از هر گروهی، جمعی از آنان کوچ نمی‌کنند تا معارف و احکام دین را بفهمند و بیاموزند و موقعی که به سوی قوم خود برگشتند آن‌ها را از آتش جهنم بترسانند تا شاید از مخالفت با خدا بپرهیزند؟!

تفقه در دین یعنی چه؟

تفقه در دین، سه بعد دارد:

1. بعد اعتقادی،

2. بعد عملی،

3. بعد اخلاقی.

آن چه در حوزه‌های علمی خوانده می‌شود يك بعد از فقه است. افعال خدا به اغراض، معلل است و مطلقاً عبث در کار نیست. در آیه ای از قرآن می‌خوانیم:

(وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ)؛ (2)

ما آسمان‌ها و زمین و آن چه را میان آن دو است جز به حق نیافریدیم.

در آیه دیگری آمده است:

(وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ)؛ (3)

و ما آسمان و زمین و آن چه را میان آن‌هاست برای بازی نیافریدیم.

ص: 276

1- سوره توبه(9): آیه 122.

2- سوره احقاف(46): آیه 3.

3- سوره انبیاء(21): آیه 16.

خداوند متعال در خصوص خلقت انسان می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛ (1)

آیا گمان کرده اید ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگشت نمی کنید؟

بنابراین، خداوند متعال در خلقت انسان غرض دارد و بی جهت او را خلق نکرده است. در ذیل آیه می فرماید:

(وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛

و به سوی ما بازگشت نمی کنید؟

این مطلب اشاره به این است که در جهان آخرت ثواب و عقابی وجود دارد. پس در این عالم، معروف و منکری

وجود دارد که در پی آن ثواب و عقابی در آن عالم وجود دارد که بر معروف و منکر این عالم مترتب است.

وقتی هدف از آفرینش انسان به طور کامل حاصل می شود که انسان به حد کمال برسد. از طرفی به حد کمال رسیدن انسان به این است که در آن سه بعد گفته شده معروف به کمال برسد؛ یعنی انسانی که در دین تفقه کرده، انسان کامل است.

جهت نخست معروف این است که از نظر فکری و اعتقادی انحرافی نداشته باشد و از روی مبانی صحیح و متقن و ادله معتبر و براهین تام اعتقاد پیدا کرده باشد.

جهت دوم معروف این است که انسان از نظر عملی، فاعل واجبات و تارك محرمات باشد تا عامل به معروف و تارك منکر باشد، در نتیجه وقتی «إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» شد در آن جا ثواب و عقاب روی حساب و در اثر خود اعمال باشد.

جهت سوم معروف از نظر اخلاقی است؛ یعنی وقتی انسان به کمال معروف می رسد که به صفات حسنه متصف باشد و خود را از صفات سیئه تزکیه کند. 5.

ص: 277

1- .سوره مؤمنون(23):آیه 115.

بنابر آن چه گذشت منظور از امر به معروف؛ یعنی امام مردم را در بعد اعتقادی، عملی و اخلاقی وادارد تا در مسیر کمال قدم بردارند و این گونه امر به معروف به عهده امام است، او باید کل امت را رهبری کند تا به کمال برسند.

چرا سه بعد؟

برای این که انسان از قلب، اعضای بدن و نفس ترکیب یافته است.

معروف در نفس آن است که به صفات حسنه متصف باشد و از صفات سیئه تزکیه بشود.

معروف در اعضا و جوارح بدن هم به این است که انسان واجبات الاهی را به جا آورد و از محرمات اجتناب بکند.

معروف در قلب به این است که عقیده صحیحه را با تعقل و تفکر در ادله پیدا کرده و هم چنان بر عقیده حق ثابت بوده باشد.

البته اگر انسان از مکروهات نیز اجتناب و به مستحبات عمل نماید باز يك مرتبه در کمال پیشرفت کرده است و هم چنین است در جهات اعتقادی؛ هر چه توجه بیشتری کند و جوانب دیگری از مسائل اعتقادی را رسیدگی کند معرفت او به خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله بیشتر شده و در این زمینه به مراتب کمال بیشتری دست خواهد یافت.

از طرفی اگر انسان علاوه بر محرمات و مکروهات از شبهات و امور مشتبّه نیز اجتناب کرد؛ به مرتبه دیگری از کمال پیشرفت خواهد کرد.

پس طبق آیه ای که گذشت وقتی انسان در هر سه بعد به سرحد کمال رسید او تربیت یافته در مکتب اهل بیت علیهم السلام خواهد بود.

بدیهی است که اعلا- مراتب این سه بعد باید در امام باشد. مگر می شود که امام این گونه امر به معروف بکند و مردم را به جهات کمال دعوت فرماید؛ ولی خود این

چنین نباشد؟ اقرآن کریم می فرماید:

(أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ)؛ (1). سوره آل عمران(3): آیه 110. (2)

آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید، ولی خودتان را فراموش می نمایید؟

این، شدنی نیست. پس وقتی چنین معنایی در ائمه علیهم السلام وجود داشته باشد که ما نمی توانیم آن را درك بکنیم، پس منظور از معروف همان امام است و کسی که با امامت مخالف می شود منکر خواهد بود.

به عبارت دیگر، به قرینه تقابل، معروف همان پیامبر است، کسی که با او مخالف است منکر خواهد شد.

یعنی معروف در اعلا- مراتب خود تجسم در وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امام می یابد و معلوم می شود که آمران به معروف و ناهیان از منکر به معنای حقیقی و تام پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام هستند و این معنا در نزد غیر معصومین نخواهد بود.

البته آن چه ذکر می کنیم به معنای سقوط امر به معروف و نهی از منکر از دیگر مردمان نیست؛ بلکه وظیفه هر فرد مکلف است که به قدر توان، وسع و تشخیص خود به معروف امر و از منکر نهی کند.

خداوند متعال در آیه مبارکه می فرماید:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (2)

شما بهترین امتی هستید که به خاطر انسان ها آفریده شده اید، چرا که به نیکی ها امر می کنید و از زشتی ها باز می دارید. 0.

ص: 279

1- سوره بقره

2- آیه 44.

در قرائت ائمه عليهم السلام «كنتم خير أئمة» (1) آمده است. البته واقع هم همین است، گرچه فرموده اند:

«إقرؤوا كما يقرء الناس» (2) اما معنای آیه همان است که گذشت، وگرنه چگونه هر فرد از افراد این امت می توانند طبق آن معنا، امر به معروف و ناهی از منکر باشند؟

کسانی که آن همه انواع و اقسام ظلم ها کردند و می کنند و آن همه گناه ها مرتکب می شوند مگر غیر از این امت هستند؟

البته ما در مباحث دیگر به اقرار بزرگان اهل سنت؛ هم چون فخر رازی طبق این قرائت، آیه را طور دیگری معنا کرده ایم. (3)

خلاصه این معنا از خصائص پیامبر اکرم و ائمه اطهار صلوات الله عليهم أجمعين است که در زیارات، یکی از شهادت هایی که درباره آن بزرگواران داده می شود این است که امر به معروف و نهی از منکر کردید؛ چرا که باید خصوصیتی باشد، وگرنه هر مسلمانی به سهم خود امر به معروف و نهی از منکر می کند.

جهادگران حقیقی

وجاهدتم فی الله حق جهاده؛

و در راه خدا به شایستگی و به حقیقت جهاد کردید.

غالباً فرازهای زیارت جامعه پیش از روایات، به آیات قرآن مجید ناظر است، از

ص: 280

1- تفسیر العیاشی: 1/195، حدیث 129، بحار الأنوار: 24/153، حدیث 2.

2- بصائر الدرجات: 213، الکافی: 2/633، حدیث 23، بحار الأنوار: 89/88، حدیث 28. در این منابع آمده است: سالم بن ابی سلمه گوید: قرء رجل علی ابی عبدالله علیه السلام وأنا أسمع حروفا من القرآن لیس علی ما یقرأها الناس. فقال أبو عبدالله علیه السلام: مه، مه، کف عن هذه القراءة. اقرء كما یقرأ الناس حتی یقوم القائم؛ فإذا قام فقرأ کتاب الله علی حده واخرج المصحف الذی کتبه علی علیه السلام....

3- ر.ک: تفسیر فخر رازی: 8/190.

این رو ما نخست به قرآن مجید و در صورت لزوم به روایات و یا گاهی به دعا‌های دیگر مراجعه می‌کنیم. این جمله به آیه مبارکه ای در سوره حج اشاره دارد. آن جا که می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع کنید، سجده به جا بیاورید، پروردگارتان را بپرستید و کارهای پسندیده انجام بدهید. باشد که رستگاه شوید و در راه خدا نبرد و جهاد کنید آن گونه که حق جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید.

جهاد در قرآن و روایات

اشاره

جهاد در قرآن مجید چند نوع آمده است:

1. جهاد فی سبیل الله به طور مطلق،

2. جهاد فی سبیل الله به اموال و انفس،

3. جهاد، با وصف «کبیر»، آن جا که می‌فرماید:

(فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا)؛ (2)

(ای پیامبر!) از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آن‌ها جهاد بزرگی کن.

4. جهاد فی الله، آن جا که می‌فرماید:

(وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)؛ (3)

و کسانی که در راه ما جهاد کنند ما همه آن‌ها را به راه خویش هدایت می‌کنیم.

5. جهاد فی الله با وصف «حق جهاده»، آن جا که می‌فرماید:

ص: 281

1- سوره حج (22): آیه‌های 77 و 78.

2- سوره فرقان (25): آیه 52.

3- سوره عنکبوت (29): آیه 69.

(وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ) (1)؛

و در راه خدا نبرد و جهاد کنید آن گونه که حق جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید.

گفتیم که شاید این جمله از زیارت جامعه به آیه مبارکه یاد شده اشاره باشد، ما حقیقت جهاد را بیان خواهیم کرد.

جهاد در روایات نیز دو جور آمده است:

1. جهاد با عدو،

2. جهاد با نفس که از آن به جهاد اکبر تعبیر شده است. (2)

حال باید دقت کنیم:

1. جهاد فی الله یعنی چه؟

2. حق جهاده یعنی چه؟

در همه آیات قرآن مجید دقت باید کرد. به قول بعضی از اساتید ما، آن گونه که باید با قرآن انس داشته باشیم، نداریم و شناخت ما نسبت به قرآن مجید بسیار ناقص است. در قرآن مجید ظرائف و دقایقی وجود دارد که توجه به آن ها بسیار مهم است و ابوابی را برای انسان می گشاید.

در این آیه مبارکه می فرماید: (جهاد فی الله) و این تعبیر با «جهاد فی سبیل الله» فرق دارد.

ما در قرآن مجید در چند مورد کلمه «فی» را می یابیم. برای مثال در این آیه مبارکه می خوانیم: 5.

ص: 282

1- سوره حج (22): 78.

2- ر.ك: معانی الأخبار: 160، حدیث 1، مستدرک الوسائل: 324/11، حدیث 12639، كنز العمال: 430/4 و 431، حدیث 1260 و 11265.

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ (1)

بگو: من مزدی از شما در برابر رسالتم جز محبت در مورد نزدیکانم (اهل بیتم) نمی خواهم.

چرا در این جا نمی فرماید: «إلا المودة للقربی» یا «إلا المودة بالقربی»؟ بلکه می فرماید: «فی القربی».

از طرفی «إلا مودة القربی» خودش متعدی است، اصلاً «فی» هم لازم نیست.

پس کلمه «فی» در این جا نکته دارد.

البته کسانی که اهل دقت نباشند مخصوصاً غیر اهل لسان و غیر آشنا به قرآن ممکن است اشکال کنند. مثلاً عالم سنی هندی صاحب تحفه اثنا عشریه در این جا گفته که چرا نفرمود: «للقربی»؟

البته هندی بودن او عذر نخواهد بود، اما اهل دقت نیست و ادعا می کند که اهل علم به قرآن است. معلوم می شود که چنین نیست. در این صورت به تفاسیر و اهل فن و فهم و دقت باید مراجعه کند که چه نکته ای دارد؟ وگرنه معذور نخواهد بود، و اشکال چنین فردی تعصب و غرض ورزی خواهد بود.

اگر اشکال کننده اهل لسان باشد بیشتر جای تعجب است، مگر این که حمل بر صحت کنیم و بگوییم جاهل است (!!)

ولی آیا می شود درباره ابن تیمیه حمل بر صحت کرد؛ چرا که می گویند: او عرب است، ادعا می کند اهل علم به قرآن هستم. در این جا اشکال کرده که چرا قرآن فرموده: «فی القربی»؟ چرا نفرموده: «للقربی»؟!

این ها یا از نکته آیه مبارکه غافلند و یا متعصب هستند. 3.

ص: 283

1- .سوره شوری (42): آیه 23.

در این جا جارالله زمخشری در کتاب تفسیر الکشاف که آن را به جهت بیان نکات بلاغی قرآن مجید نوشته، نه این که همه مطالبش حق است نظر جالبی دارد که مورد قبول ابوحنیفان اندلسی، لغوی و نحوی معروف اهل سنت در تفسیر البحر المحیط و فخر رازی قرار گرفته است.

پس این «فی» نکته دارد.

نظیر این آیه، آیه دیگری است که می فرماید:

(وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)؛ (1)

و تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند.

در این آیه نیز کلمه «فی» نکته ای دارد.

از یکی از معاصرین در حوزه علمیه که معروف به مفسر شده شنیده شد که گفته: ما نیز از مصادیق «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» هستیم، البته ائمه مصادق تام این آیه هستند (!!)

او از چند جهت سخت اشتباه کرده است.

نخست آن که در ذیل این آیه، روایاتی آمده است، از جمله ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند:

نحن الراسخون في العلم ونحن نعلم تأويله؛ (2)

ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می دانیم.

لسان این روایات به گونه ای است که اصلا غیر ائمه نمی توانند؛ گرچه به صورت ناقص مصادیق داشته باشند.

دوم آن که کلمه «فی» نکته ای دارد که بیان خواهد شد که قطعاً با توجه به این 8.

ص: 284

1- .سوره آل عمران(3):آیه 7.

2- .این حدیث در بصائر الدرجات:224، حدیث های 5 و 6 و 7 از امام باقر علیه السلام نقل شده است، الکافی: 213/1، حدیث 1، بحار الأنوار:198/23، حدیث 31 و 32، تفسیر العیاشی:164/1، حدیث 8.

نکته احدی جز ائمه حق ندارند چنین چیزی را بگویند.

سوم آن که وجود واژه «رسوخ» در این آیه مبارکه با توجه به مفهوم آن در لغت عرب دلالت می کند بر این که علم قرآن مجید فقط در ائمه معصومین مصداقیت دارد.

چهارم آن که این آیه در مقام بیان این است که قرآن مجید مشتمل بر محکمت و متشابهات می باشد. آیا غیر ائمه علم به متشابهات قرآن مجید را می توانند مدعی بشوند؟ غیر معصوم می تواند بگوید: من به معنای این آیه متشابهه علم دارم، به من مراجعه کنید؟ کسی می تواند بگوید: هر چند امام صادق علیه السلام مصداق اتم است، ولی در بیان متشابهات به من هم مراجعه کنید (!؟)

اگر برای آن عالم سنی عذر بتراشیم، می گوئیم: او هندی بوده و اهل لسان نیست و فخر رازی هم هر جا کجروی کند او امام المشککین است.

این «فی» در این موارد با حفظ معنای موضوع له که «ظرفیت» است، نکته دارد، برای تقریب مطلب، ما در محاورات فارسی می گوئیم: شجاعت، کرامت، زهد، تقوا و علم در خاندان فلانی است. کلمه «در» به معنای ظرفیت است.

نکته این است که زمخشری که پیش از ابن تیمیه بوده در تفسیر الکشاف در ذیل آیه مودت چنین نوشته:

فإن قلت: هلا قيل «إلا مودة القربى» أو «إلا المودة للقربى»؟ وما معنى قوله: «إلا المودة في القربى»؟

قلت: جعلوا «قربى» مكانا للمودة ومقرا لها.

جعلوا مكانا للمودة ومقرا لها كقولك: «لى فى آل فلان مودة»، ولى فىهم هوى وحب

شديد، وتريد أحبهم و هم مكان حبى و محله، و ليست فى صلة للمودة كاللام إذا قلت:

«إلا المودة للقربى» إنما هى متعلقة بمحذوف تعلق الطرف به فى قولك: «المال فى الكيس» وتقديره إلا

يعنى محبت و مودت شما بايد در اين اهل بيت و ذوى القرباى من مستقر باشد، گويى اصل خود اهل بيت ظرفند براى مودت، اين ظرف بايد پر شود؛ به گونه اى كه جدائى نپذيرد. اجر رسالت من آن است كه نسبت به قرباى من مودتى باشد كه اين مودت تمكّن و استقرار و ثبوت داشته باشد كه به هيچ وجه قابل تزلزل نباشد.

آن گاه زمخشرى در ذيل اين آيه، همين حديث را نقل مى كند و نزول آيه مبارك كه را در اهل بيت مى داند و مى نويسد:

روى آنها لما نزلت قيل: يا رسول الله! من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟

قال: على وفاطمة وابناهما. (2)

فخر رازى در اين زمينه به همين مطلب اشاره مى كند و چنين مى نگارد:

أورد صاحب الكشاف على نفسه سؤالاً فقال: هلا قيل: «إلا مودة القربى» أو «إلا المودة للقربى» وما معنى قوله: «إلا المودة فى القربى»؟

وأجاب عنه بأن قال: جعلوا مكاناً للمودة ومقراً لها، كقولك: «لى فى آل فلان مودة»، ولى فيهم هوى وحب شديد. تريد أحبهم وهم مكان حبي ومحلّه. (3)

گويى حب و دوست داشتن مظلوفى است كه ظرف مى خواهد و اين ظرف بايد در مظلوفش مستقر بشود. منظور از مظلوف، اهل بيت و ذوى القربى هستند. اين ها به حب من كه محب آن ها هستم اختصاص دارند و حب من در آن جا مستقر است و از 7.

ص: 286

1- تفسير الكشاف: 467/3.

2- همان.

3- تفسير رازى: 167/27.

آن جا جدایی و تزلزل ندارد.

این موضوع در تفسیر البحر المحیط و در بعضی تفاسیر دیگر اهل سنت نیز مطرح شده است. (1)

در تفسیر نیشابوری آمده است:

أى المودة ثابتة فى القربى متمكنة: (2)

مودت در آن جا تمکن و ثبوت پیدا کرده است.

بنابراین، پر واضح است که منظور از راسخان در علم، ائمه علیهم السلام هستند که آنان هرگز از علم جدا نشدند و علم نیز از آنان جدا نشد. جدا شدن علم از ائمه یعنی جهل و شك و چه هنگام، شك و جهل بر آن بزرگواران عارض شده است؟! او در چه موردی ائمه علیهم السلام از روی حدس و گمان مطلبی را فرموده اند؟! از روی حدس و گمان مطلبی را فرموده اند؟! از روی حدس و گمان مطلبی را فرموده اند؟!

اعلم علما درباره مطلبی بعد از مدت ها استنباط و زحمت این گونه اظهار می کنند: الأظهر، الأقوى، والله العالم.

چه موقع ائمه علیهم السلام این طور حرف می زدند؟! چه زمانی آنان در بیان مطلبی شك داشتند و از روی احتمال حرف زدند؟! از روی احتمال حرف زدند؟!

به قول بعضی از اساتید ما: این اعلم علمایی که به مجرد چرت زدن، همه علمش را از دست می دهد چگونه راسخ در علم و از مصادیق آن می شود؟! از روی حدس و گمان مطلبی را فرموده اند؟!

بنابراین، معنای «فی» در این آیه های مبارکه و در «جاهدتم فی الله» همین است.

سپس از نکته این که چرا فرمود: «جاهدتم فی الله»؟ و نفرمود: «جاهدتم فی الرحمان»، «فی الرحیم»، سؤال می شود؟

شاید نکته این باشد که لفظ جلاله «الله» علم برای ذات مستجمع جمیع کمالات 5.

ص: 287

1- تفسیر البحر المحیط: 494/7، تفسیر النسفی: 101/4، تفسیر أبی السعود: 30/8.

2- تفسیر نیشابوری (چاپ شده در حاشیه تفسیر طبری): 33/25.

است و حضرات ائمه علیهم السلام با توجه به معنایی که در «فی» گفتیم برای تحصیل جمیع کمالات الاهی جهاد نموده و آن کمالات در آن ها رسوخ پیدا نموده و جدا نیستند و در آن جا متمکن و مستقر هستند.

ائمه اطهار با ذات ربوبی سر و کار داشتند و با خود خداوند متعال ارتباط و به خود خدا توجه داشتند. پیش تر آوردیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

إن قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار، و إن قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد و إن قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الأحرار؛(1)

همانا گروهی خدا را پرستش می کنند به خاطر درک ثواب و رسیدن به بهشت پس این عبادت بازرگانان است و همانا گروهی خدا را می پرستند به خاطر ترس از کیفر و عذاب جهنم که این عبادت بردگان است و همانا گروهی خدا را پرستش می کنند به جهت سپاس از نعمت های او که این عبادت آزادگان است.

در روایات عامه نیز آمده است که:

علی مخشوشن فی ذات الله.

این روایت یعنی چه؟

این روایت در مسند احمد، تاریخ طبری و المستدرک علی الصحیحین آمده است.(2)

معنای «مخشوشن فی ذات الله» چیست؟

«

طبرانی و ابونعیم اصفهانی چنین نقل می کنند:

علی ممسوس فی ذات الله.(3)7.

ص: 288

1- نهج البلاغة: 53/4، موعظه، بحار الأنوار: 14/41، حدیث 4.

2- مسند، احمد بن حنبل: 86/3، تاریخ طبری: 402/2، المستدرک علی الصحیحین: 134/3.

3- المعجم الأوسط: 142/9 و 143، المعجم الكبير: 148/19، حلیة الاولیاء: 68/1، مجمع الزوائد: 130/9، کنز العمال: 621/11، حدیث 330/17.

به هر حال، ائمه علیهم السلام چنین هستند؛ نه از روی خوف و نه از روی طمع با خود خدا کار دارند؛ بلکه جهادشان فی الله است، کلمه «سییل» هم نباید فاصله باشد، آن‌ها دارای همه کمالات الاهی شدند و مظاهر صفات حق گردیدند و هر آن چه از کمالات بین مردم وجود دارد به برکت آن‌ها بوده و هست.

و نیز ائمه برای دعوت به خدا و حفظ دین با دشمنان جهاد نمودند.

و در جهاد با نفس مقتدای همه اهل این معانی گشتند.

ائمه جهاد فی الله حق جهاده داشته اند.

معنای «حق الجهاد»

راغب اصفهانی درباره کلمه «جهاد» سخن لطیفی دارد، می نویسد:

والجهاد ثلاثة أضرب: مجاهدة العدو الظاهر، ومجاهدة الشيطان، ومجاهدة النفس.

وتدخل ثلاثها في قوله تعالى: (وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) (1)، (2)

حق یعنی چه؟

راغب اصفهانی انصافاً نکات مفید و لطیفی در کتاب المفردات فی غریب القرآن دارد، وی درباره کلمه «حق» می گوید:

والرابع: للفعل و القول الواقع بحسب ما يجب وبقدر ما يجب وفي الوقت الذي يجب؛ (3)

وقتی کار در وقت خود و با شکل خود و با مقدار خود و در حال خود انجام بشود، حق می گویند.

ص: 289

1- .سوره حج(22):آیه 78.

2- .المفردات فی غریب القرآن:101.

3- .همان:125.

پس «جهاد» ابعادی دارد، و «حق» هم خصوصیتی که اگر یکی از آن خصوصیات منتفی شود کار بر طبق حق انجام نشده.

و در قیام به امر «جهاد» ائمه علیهم السلام تمام خصوصیات را رعایت فرموده اند و لذا جهادشان «فی الله» و «حق

جهاده» بوده است.

ائمه علیهم السلام دقیقاً وظایفشان را می دانستند و در هر جا، در هر موقعیتی، با هر کسی و به هر شکلی که لازم بوده به وظیفه خود عمل می کردند.

این خصوصیت ها فقط در ائمه علیهم السلام می تواند باشد و اعقل عقلای عالم بالاخره محاسباتش در جایی اشتباه درمی آید و شکست می خورد.

پس آن بزرگواران همه اقسام جهاد را در جای خود به مقداری که لازم است، به شکلی که لازم است، در حالی که لازم است و با کسی که لازم است انجام دادند. از این رو در ذیل همین آیه ای که خواندیم فرموده اند که منظور ما هستیم.

برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِزْكُوا وَاَسْجُدُوا وَاَعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَاَفْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ* وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ)؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید، سجده به جا بیاورید، پروردگارتان را بپرستید و کارهای پسندیده انجام بدهید. باشد که رستگاه شوید و در راه خدا

جهاد کنید آن گونه که حق جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید» پرسیدم. فرمود:

ایانا عنی ونحن المجتوبون؛ (2)

آن ها فقط ما هستیم و ما برگزیده شدگانیم.

در روایت دیگر در ذیل آیه مبارکه: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ 6.

ص: 290

1- .سوره حج(22):آیه 77 و 78.

2- .الکافی: 1/191، حدیث 4، تفسیر فرات کوفی: 275، حدیث 1، بحار الأنوار: 359/66.

اللَّهُ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ)؛ (1)

«آنان که در راه ما جهاد کنند قطعاً به راه های خود هدایتشان خواهیم کرد و به راستی که خدا با نیکوکاران است» فرموده اند:

نزلت فینا اهل البیت؛ (2)

این آیه درباره ما اهل بیت نازل شده است.

منظور این است که مقصود از این آیه ما هستیم، نه از باب این که ما مصداقیم؛ مصداق تام؛ چرا که غیر ائمه نمی توانند مصداقیت داشته باشند.

بلی کسانی که واقعا در این مسیر حرکت می کنند، می گوئیم: آنان در این مسیر در حرکت اند. در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید:

هذه الآية لآل محمد ولأشباعهم؛ (3)

این آیه درباره آل محمد علیهم السلام و پیروانشان می باشد.

اما به نحو اطلاق فقط ائمه علیهم السلام هستند که «جهاد فی الله حق جهاده» را انجام دادند.

این تعبیر با این خصوصیات بر غیر معصومین صدق نمی کند. و اگر شاگردان و تربیت شدگان مکتبشان در این مسیر قدم برداشتند، این ها مصداقیت پیدا نمی کنند تا بگوئیم: این هم مصداق، آن هم مصداق، اما آن اتم از این! به عبارت دیگر، مصداقیت نسبت به این آیات، آن جایی است که عصمت باشد، این رسوخ در علم و ای ن «جهاد فی الله حق جهاده» با عصمت همراه است. وگرنه حق جهاد به آن بیانی که گفتیم در خارج تحقق پیدا نکرده است مگر در نزد معصومان از 3.

ص: 291

1- سوره عنکبوت (29): آیه 69.

2- الاختصاص: 127، بحار الأنوار: 150/24، حدیث 35 به نقل از کنز الفوائد: 223، شواهد التنزیل: 569/1، حدیث 607.

3- تفسیر القمی: 151/2، بحار الأنوار: 43/24، حدیث 3.

آری، گروهی از شاگردان در این مکتب داشته و داریم که تربیت شدگان ائمه عليهم السلام، در این عالم و در سایر عوالم بوده اند؛ در تزکیه نفس، در جهاد با دشمنان به جان و اموال، در مجاهده با نفس، در حرکت کردن به سوی خداوند متعال جهاد کردند و اینان بوده اند و هستند و حتما در آینده خواهند بود و مکتب اهل بیت عليهم السلام استمرار و ادامه دارد و الحمد لله ثمراتش نیز در طول تاریخ ظاهر شده است، اما این ها ثمراتی برای این شجره طیبه هستند، نه این که ثمره در جای خود شجره بنشیند و آن وصفی که به شجره می دهیم به ثمره نیز بدهیم.

فالراغب عنكم مارق، واللازم لكم لاحق، والمقصر في حقكم زاهق و الحق معكم وفيكم ومنكم و اليكم، وانتم اهله ومعدنه.

وميراث النبوة عندكم و اياي الخلق اليكم، وحسابهم عليكم، وفصل الخطاب عندكم.

وآيات الله لديكم، وعزائمهم فيكم ونوره وبرهانه عندكم، وامره اليكم.

من والاكم فقد و الى الله، ومن عاداكم فقد عاد الله، ومن احبكم فقد احب الله، ومن ابغضكم فقد ابغض الله، ومن اعتصم بكم فقد اعتصم بالله؛

بنابراین هر کس از شما بازگشت، از دین خدا بیرون شده است و هر کس با شما ملازم بود، به دین خدا رسیده است. هر کس در حق شما کوتاهی کند، نابود است، حق با شما، در خاندان شما، از شما و به سوی شماست و شما اهل و معدن آن هستید.

میراث پیامبری نزد شما، بازگشت خلق به سوی شما و حساب آن ها با شما و سخن جدا کننده حق از باطل نزد شماست.

آیات خدا، اراده های او و نور و برهانش نزد شما و امر خداوند درباره شماست.

کسی که ولایت شما را بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته و کسی که با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی ورزیده است.

آن که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آن که با شما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده و آن که به شما تمسک جوید در واقع به خدا تمسک جسته است.

فالراغب عنکم مارق، واللازم لکم لاحق، والمقصر فی حقکم زاهق؛

بنابراین، هر کس از شما رو بگرداند، از دین خدا بیرون شده است و هر کس با شما ملازم باشد (به دین خدا) رسیده است.

هر کس در حق شما کوتاهی کند، نابود است.

این فاء، فاء تفریع است؛ یعنی این فراز بر آن چه که قبل گفته شده، مترتب شده و نتیجه آن می باشد.

خداوند متعال ائمه را نصب کرده که مبین فرائض، مقیم حدود و ناشر شرایع او باشند؛ به طوری که سنت آن ها سنت خدا و تمام افعالشان تجلی اراده الاهی است، ناگزیر «فالراغب عنکم مارق» خیلی طبیعی است. در کجای این عبارات غلو وجود دارد؟!

البته اگر کسی بگوید: من قبول ندارم که خداوند ائمه را نصب کرده است؟ با چنین فردی باید بحث کرد و برای او باید به اثبات رساند که ائمه علیهم السلام برای بندگان، به عنوان راهنما نصب شده اند؛ در صورتی که طرف، عناد و مرض نداشته باشد، اما غلوی در کار نیست.

گفتنی است که این سه جمله در فراز مذکور هر کدام از یک موضوع و محمول مرکب است.

واژه «رغبت» در لغت عرب چنین وضع و استعمال شده که اگر با حرف «فی» یا «إلی» تعدیه بشود به معنای اقبال می باشد و اگر با حرف «عن» تعدیه بشود به معنای ادبار و اعراض خواهد بود.

اعراض کنندگان از ائمه

اشاره

فالراغب عنکم مارق؛

بنابراین رویگردان از شما، از دین خدا بیرون شده است.

راغب اصفهانی گوید:

رغب: أصل الرغبة السعة في الشيء... فإذا قيل: رغب فيه وإليه يقتضى الحرص عليه... (1)

و إذا قيل: رغب عنه اقتضى صرف الرغبة عنه و الزهد فيه.

هر دو استعمال در قرآن مجید آمده است، آن جا که می فرماید:

(إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ)؛ (2)

ما به طرف خداوند متعال اقبال داریم، (به آن جهت حرکت می کنیم و به آن طرف سعی داریم).

در آیه دیگر آمده است:

(أَرَاغِبُ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي)؛ (3)

آیا تو از خدایان ما روی گردانی؟

و در آیه دیگر می خوانیم:

ص: 296

1- المفردات في غريب القرآن: 198.

2- سورة توبه (9): آیه 59.

3- سورة مريم (19): آیه 46.

(وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ)؛ (1). الكافي: 496/5، حديث 5، بحار الأنوار: 124/22، حديث 94، فتح الباری: 96/9. (2)

و چه کسی جز افرادی که خود را به سفاقت و نادانی افکنده اند از دین و آیین ابراهیم روی گردان خواهد شد؟

در این دو آیه کلمه «رغب» به معنای اعراض و رو برگرداندن است.

در حدیث معروفی نیز آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی؛ (2)

از دواج راه و روش من است، کسی که از طریقه و روش من روی برگرداند از من نیست.

از این حدیث علاوه بر آن که محل شاهد ماست، استفاده می شود که اعراض از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعراض از خود پیامبر اکرم است.

البته ما خواهیم خواند که به برکت حب و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله، انسان از او می شود و این مطلب را از کتاب و سنت ثابت خواهیم کرد، در اعراض نیز همین طور است که اگر انسان از آن حضرت اعراض کرد از او نخواهد بود.

پس اگر پیامبر اکرم فرموده باشند که اعراض کننده از سنت من، از من نخواهد بود، حال آن کسی که از اهل بیت او اعراض کند چگونه خواهد بود؟ آیا او می تواند ادعا کند که من از رسول الله و از امت آن بزرگوار هستم؟

از این روست که اگر کسی از ائمه علیهم السلام اعراض کند. «مارق» خواهد بود. 9.

ص: 297

1- .سوره بقره

2- :آیه 130.

لغویان کلمه «مروق» را به معنای «خروج» گرفته اند. به نظر می رسد، مروق از خروج اخص باشد و مطلق الخروج نیست؛ بلکه خروج خاصی است. جوهری می نویسد:

مروق السهم من الرمية مرقوا، أى خرج من الجانب الآخر ومنه سميت الخوارج مارقة،

لقوله عليه السلام: يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية. (1)

کلمه «مروق» در جایی به کار می رود که چیزی در جایی ثابت، مستقر و استحکام دارد، سپس از آن جا جدا گردد و دیگر برنگردد. در حدیث صحیح امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

امرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین. (2)

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ام سلمه فرمود:

اسمعی یا أم سلمة، قولى واحفظی وصیتی واشهدی وأبلغی (أن علیا) هذا أخی فی الدنيا و الآخرة، نیط لحمه بلحمی و دمه بدمی، منی ابنتی فاطمة ومنه ومنها ولدای الحسن و الحسین، وعلی أخی وابن عمی ورفیقی فی الجنة، و هو منی بمنزلة هارون من موسی غیر أنه لا نبی بعدی... یا أم سلمة! علی یقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بعدی. (3)

ص: 298

1- صحاح اللغة: 4/1554، لسان العرب: 10/341، قاموس المحيط: 3/282.

2- الخصال: 145، عیون اخبار الرضا علیه السلام: 1/66، حدیث 241، المسترشد: 269، حدیث 79، بحار الأنوار: 29/434، حدیث 19 و 20، کنز العمال: 11/292، حدیث 31552 و 31553، المعجم الأوسط: 8/213، الكامل: 2/219، تاریخ مدینه دمشق: 42/469.

3- مناقب الإمام أمير المؤمنين علیه السلام: 1/355، التحصين: 28/628، گفتنی است که در تاریخ مدینه دمشق: 42/470 و 471، نیز قسمت هایی از این حدیث آمده است.

ابن تیمیه این حدیث را چون قتل طلحه، زبیر، معاویه و اتباعشان را واجب می کند، انکار کرده است؛⁽¹⁾ ولی هیچ

راهی برای خدشه در سندش وجود ندارد و ما آن را به طور مبسوط اثبات کرده ایم.⁽²⁾

منظور از ناکثین اهل جمل، و از قاسطین اهل صفین و از مارقین اهل نهروان هستند.⁽³⁾

مارقین جزء اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. به تعبیر ما، این ها در ولایت امیرالمؤمنین داغ بودند و به گونه ای استحکام داشتند، ولی مروق پیدا کردند و از ولایت و دین خارج شدند؛ به گونه ای که اهل سنتی که از ناکثین و قاسطین دفاع می کنند به ضلالت و گمراهی اهل نهروان قائل اند و گمراهی آن ها بین مسلمانان متفق علیه است.

این ها کسانی بودند که در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام استحکام و استقرار داشتند، اما طوری عوض شدند که در شهادت امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی و سیدالشهدا علیهم السلام دست داشتند، آنان از اهل بیت در واقع از دین برگشتند که تا برهه ای از زمان آلت دست بنی امیه بودند و بعدها به جان هم افتادند.

آری، ضلالت خوارج بین همه فرقه ها متفق علیه است؛ حتی ابن تیمیه قبول دارد که اهل نهروان گمراه و از دین خارج هستند و باید با این ها برخورد و مبارزه می شد و از بین می رفتند.

پس کار انسان بدین جا منتهی می شود که هر گاه از اهل بیت علیهم السلام².

ص: 299

1- منهاج السنة: 6/112.

2- ر.ك: محاضرات فی الاعتقادات: 2/805.

3- مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام: 2/544، حدیث 1051، كنز العمال: 11/292، حدیث 31553، تاریخ مدینه دمشق: 42/469.

رو برگرداند حکم اهل نهروان را خواهد یافت.

شاید کسی بگوید که اهل صفین و اهل جمل نیز بر امام زمانشان قیام کردند، پس چطور نسبت به آن‌ها ناکشین و قاسطین تعبیر شده است؟ به عبارت دیگر چنان که در شرح عبارت: «ومن حاریکم مشرک» خواهد آمد، از محاربان با امیرالمؤمنین علیه السلام؛ یعنی اهل جمل و صفین به «مشرکان» تعبیر شده است، اما از اهل نهروان به «مارقین».

تفاوت این دو بیان بایستی روشن شود.

ملازمان با ائمه

واللازم لکم لاحق؛

و کسی که ملازم شما باشد لاحق است.

ملازم یعنی چه؟

لاحق یعنی چه؟

لاحق به چه کسی؟ به کجا؟

پر واضح است که معنای ملازمت در این جا، ملازمت به جسم نیست. می گویند: فلانی ملازم فلانی است؛ یعنی همیشه باهم هستند.

پس مقصود از ملازمت، ملازمت معنوی است؛ یعنی از نظر اعتقادی، عملی و اخلاقی متابعت داشتن و همراه ائمه علیهم السلام بودن.

بدیهی است که این متابعت، فرع معرفت است، از این رو هر چه معرفت انسان به آن بزرگواران بیشتر باشد، متابعت و پیروی بیشتر خواهد بود. اگر شما بخواهید از کسی پیروی بکنید و او را بر حق بدانید هر چه معرفت شما بر حقانیت او بیشتر بشود التزامتان به متابعت از او بیشتر خواهد بود. از این رو مراتب معرفت و بالتبع اطاعت و متابعت مختلف است.

ص: 300

شاهد بر این معنا آیه قرآن مجید است، آن جا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا پیشه کنید و با صادقان و راستگویان باشید.

این خطاب، تا روز قیامت به همه مؤمنان است که با راستگویان باشند. معلوم است که منظور، بودن جسمی نیست؛ بلکه بودن معنوی است؛ یعنی متابعت و پیروی در عقیده، فکر، رأی و عمل.

هم اینک در محاورات عرفی نیز همین گونه است که می گویند: فلانی با فلانی است؛ یعنی در عقیده و نظر با او موافق است.

بنابراین، وقتی من صادقان را شناختم که چه کسانی هستند مأمورم که با آن ها باشم، و هرچه معرفت من به آن ها بیشتر باشد با آن ها بیشتر خواهم بود و از آن ها جدا نخواهم شد.

از طرفی وقتی طبق احادیث فریقین ثابت شد که مراد از صادقان ائمه اطهار علیهم السلام هستند (2) روشن می گردد که خداوند متعال به ما امر کرده که از نظر معنوی، با آن بزرگواران باشیم.

از طرف دیگر اطاعت از آن ها، اطاعت مطلق خواهد بود، چون فرمود: «با راستگویان باشید» و فرمود: در کجا، در چه بابی از ابواب فقه، یا تفسیر یا حدیث و در چه زمانی و در چه مکانی با آن بزرگواران باشید و این بیان اطلاق دارد؛ یعنی در همه افعال، اقوال، ترك ها، حرکات، سکناات، عقاید، احکام، سنن و آداب با آنان باشید. 7.

ص: 301

1- .سوره توبه(9):آیه 119.

2- .بصائر الدرجات:51، حدیث 1 و 2، الکافی:208/1، حدیث 1، بحار الانوار:30/24، شواهد التنزیل:341/1، حدیث 357.

از این رو ما با این آیه بر عصمت ائمه علیهم السلام استدلال کردیم، چون امر به بودن با آنان به نحو اطلاق است و هیچ قیدی ندارد.

از این جاست که در روایتی پیشوای هشتم امام رضا علیه السلام به ابن ابی محمود فرمود:

يا بن ابي محمود! إذا أخذ الناس يمينا وشمالا فالزم طريقتنا، فإنه من لزمنا لزمناه ومن

فارقتنا فارقتاه...؛(1)

ای پسر ابی محمود! هر گاه مردم به سمت چپ و راست رفتند تو ملازم راه ما باش؛ چرا که اگر کسی ملازم ما باشد، ما ملازم او خواهیم بود و هر که از ما جدا شود، از او جدا خواهیم شد.

معلوم می شود قضیه طرفینی است که اقبال از يك طرف، اقبال از طرف دیگر را در پی دارد، و این نظیر کلام خداوند متعال است که می فرماید:

(فَأذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ)؛(2)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

از دقت در استعمال کلمه ملازم در موارد مختلف نکته دیگری کشف می شود که ملازم به معنای واقعی و حقیقی به مخلوط شدن می انجامد، اگر کسی با کسی ملازم بود، او محسوب می شود و به تعبیر بعضی ها یکی

می شوند. از این رو در لغت آمده است: لازمه أی عانقه و معانقه را ملازمه گفته اند. در لسان العرب چنین آمده است: 2.

ص: 302

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام: 272/2، حدیث 63، بحار الأنوار: 115/2، حدیث 11، وسائل الشیعه: 128/27، حدیث 33394، بشارة المصطفی: 340-341.

2- سوره بقره(2): آیه 152.

...وعانقه معانقة وعناقا: التزمه فادنى عنقه من عنقه....(1)

وقتی دو نفر با هم با محبت معانقه می کنند، به هم می چسبند و گویی نمی خواهند از هم جدا شوند و یکی می شوند.

پس التزام به معنای اعتناق آمده است. از این رو در کعبه به «الملتزم» می روند و قسمتی از کعبه را بغل می کنند و به آغوش می گیرند. التزام به این معنا باز محبت می خواهد که داعی و محرك اصلی آن حب است که به

این جا می انجامد. در واقع حب است که معرفت در پی دارد، یا بگویید: معرفت است که حب در پی دارد. هنگامی که متابعت پیدا می شود و این متابعت به نحوی می گردد که به التزام و آن گاه به یکی شدن می انجامد.

درباره جناب سلمان آمده است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

سلمان منا أهل البيت؛(2)

سلمان از ما اهل بیت است.

به راستی سلمان فارسی چه کرده که این سخن درباره او گفته شده است؟

بنابر آن چه گذشت، التزام عملی؛ یعنی اطاعت و متابعت لازم است که هر چه بیشتر باشد برای انسان قرب بیشتر می آورد. شاهد این مطلب از قرآن کریم این آیه است که می فرماید:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)؛(3)

بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خداوند نیز شما را دوست بدارد. 1.

ص: 303

-
- 1- لسان العرب: 272/10، تاج العروس: 363/13.
 - 2- عیون اخبار الرضا علیه السلام: 70/1، حدیث 282، مناقب امیر المؤمنین علیه السلام: 384/2، حدیث 858، بحار الأنوار: 312/11-313.
 - 3- سوره آل عمران(3): آیه 31.

این نیز طرفینی است، مرا دوست بدارید، از من متابعت کنید آن گاه خدا شما را دوست می دارد.

محبت، متابعت می آورد، وقتی متابعت تحقق پیدا کرد، از طرف محبوب محبت شروع می شود ناگزیر هر چه محبت بیشتر شد، متابعت بیشتر می شود و به مقام «منا» می رسد.

بعضی از بزرگان به عصمت جناب سلمان قائلند که البته معنای این عصمت باید روشن شود.

مصدق تام این ارتباط در بین اهل بیت، پیامبر اکرم و امیر مؤمنان علی علیهم السلام بوده است که چگونه حضرت امیر با پیامبر اکرم متابعت، ملازمت و التزام داشتند؟

قثم بن عباس، برادر عبدالله بن عباس است، از او پرسیدند: چطور شده که پسر عمویان علی علیه السلام از همه شماها به پیامبر نزدیک تر و مقرب تر است وارث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شده است؟

در پاسخ می گوید:

لأنه كان أولنا برسول الله صلى الله عليه وآله لحوقاً وأشدنا به لزوقاً؛⁽¹⁾

زیرا که او در میان ما نخستین کسی بود که به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پیوست و بیشتر از همه ما همراه پیامبر و ملازم آن حضرت بود.

طبیعی است که هر چه این چسبیدن بیشتر و شدیدتر باشد، همان اندازه نتیجه، برکت و ثمره خواهد داشت.

در احوالات علما تا همین اواخر همین گونه بوده، ولی در زمان ما کم شده است.

ص: 304

1- الفصول المختارة: 246، الطرائف: 284، بحار الأنوار: 271/38، المستدرک علی الصحیحین: 125/3، المصنف: 348/8، السنن الكبرى: 139/5، حدیث 8494، المعجم الكبير: 40/19، کنز العمال: 143/13، حدیث 36447. در برخی از منابع به جای «لزوقاً»، «لصوقاً» آمده است.

که برخی از شاگردان با استاد ملازمت داشتند؛ یعنی علاوه بر این که در درس حاضر می شوند در جلسه خانه نیز حاضر می شوند و در مسافرت نیز

همراه استادند، حتی از یکی از اساتیدم راجع به میرزا محمد تقی شیرازی شنیدم که هر وقت استادش فاضل اردکانی می خواست به حمام برود او حاضر می شد و با ایشان همراهی می کرد، حتی بقیچه استاد را برمی داشت که هم پیرمرد بود و به کمک نیاز داشت و هم حق استادی را ادا می کرد و هم مطلب یاد می گرفت.

آری، امیر مؤمنان علی علیه السلام به خانه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می رفتند و هم چنین رسول الله صلی الله علیه وآله به خانه حضرت امیر می رفتند و مطالبی گفت و گو می شد، آن حضرت می فرماید:

... وقد كنت أدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة فيخيلني فيها أدور معه حيث دار، وقد علم أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أنه لم يصنع ذلك بأحد من الناس غيري، فرما كان في بيتي يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله، أكثر ذلك في بيتي. وكنت إذا دخلت عليه بعض منازل أخلائي وأقام عني نسائه فلا يبقى عنده غيري، وإذا أتاني للخلوة معي في منزلي لم تقم عني فاطمة ولا أحد من بني، وكنت إذا سألته أجنبي وإذا سكت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني...؛(1)

من با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روزی دو مرتبه، یک مرتبه در روز و یک مرتبه در شب ملاقات داشتم....

این همان ملازمه است، آیا معرفتی که امیرالمؤمنین نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله داشتند. با معرفتی که دیگران داشتند مساوی بود؟ آیا حبی که آن حضرت داشتند با 1.

ص: 305

1- .الكافي: 64/1، حدیث 10، الاعتقادات، شیخ صدوق: 121، الخصال: 257، بحار الأنوار: 2%228، حدیث 11.

طبیعی است آن چه که به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید عشری از اعشارش به دیگران نرسید.

عبدالله بن عباس گوید: علم و دانش به ده قسم تقسیم شد، نه قسم آن در نزد علی علیه السلام بود و یک قسم آن بین ما تقسیم شد و آن حضرت در این یک قسم تقسیم شده نیز با ما شریک است. (1)

این امر بدیهی است. کجای آن غلو، بی مدرک و بی منطق است؟

شما ملاحظه کنید که حب، انسان را به کجا می رساند، که در روایات اهل سنت نیز آمده است که پیامبر اکرم

صلی الله علیه وآله به حسنین علیهما السلام اشاره می کنند و می فرمایند:

من أحبنی وأحب هذین وأباهما وأمهما کان معی فی درجتی؛ (2)

کسی که من، این دو و پدر و مادر این دو را دوست داشته باشد در روز قیامت با من و در رتبه من خواهد بود.

برخی نمی توانند این مطالب را تحمل بکنند که حب اهل بیت چنین نتیجه ای دارد. بنابر آن بیانی که گذشت، قطعاً حب همین نتیجه را دارد که انسان در درجه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود. 3.

ص: 306

-
- 1- النجاة فی القيامة فی تحقیق أمر الإمامه: 162، ابن میثم بحرانی، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول: 169، ینابیع الموده: 213/1 و 171/2 و 144/3 و 210 و 121، الاستیعاب: 22/4، سبل الهدی و الرشاد: 289/11، تهذیب الأسماء و اللغات: 346/1.
 - 2- المناقب، ابن شهر آشوب: 153/3 و 154، العمده: 274، حدیث 436، ذخائر العقبی: 91، بحار الأنوار: 116/23، حدیث 27، مسند، احمد بن حنبل: 77/1، کنز العمال: 639/13، حدیث 37613.

والمقصر فی حقکم زاهق؛

هر کس در حق شما کوتاهی کند، نابود است.

کلمه «قصر» در لغت عربی، هم متعدی به خودش آمده و هم متعدی به حرف جر. و آن گاه معنای قصر به لحاظ حرف جر مختلف می شود.

اگر قصر خودش متعدی باشد به معنای محدود کردن،

اگر توسط حرف جر «من» باشد به معنای نقصان،

اگر با حرف «علی» تعدیه شود به معنای اکتفا کردن،

اگر با حرف «عن» تعدیه شود به معنای عجز و ناتوانی،

و اگر با حرف «فی» تعدیه شود به معنای «کوتاهی کردن عمدی» خواهد بود. (1)

المقصر فی حقکم، یعنی کسی که در شناخت ائمه علیهم السلام کوتاهی کند ناگزیر از ملازم بودن با آنان محروم خواهد بود. شاید اتم مصادیق ملازمت جناب سلمان باشد که به آن بزرگواران چنین ملحق شد و از اهل بیت گشت.

زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

أدرک سلمان العلم الأول و العلم الآخر و هو بحر لا ینزح و هو منا أهل البيت بلغ من علمه أنه مر برجل فی رهط.... (2)

پس مقصر در حق اهل بیت علیهم السلام نمی تواند به آن جا برسد که معرفت داشته باشد، قهرا تبعیت، اطاعت و انقیاد نخواهد داشت. از این رو بین او و ائمه فاصله زیاد

ص: 307

1- ر.ک: المفردات فی غریب القرآن: 405.

2- الاختصاص: 11، بحار الأنوار: 373/22، حدیث 11 به نقل از رجال کشی: 8. این روایت در الطبقات الکبری: 85/4 و 86 نیز به سند دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده و در آن آمده است: «کان بحرا لا ینزف».

خواهد شد و او از آن بزرگواران دور خواهد بود.

توضیح مطلب این که انسان یا عالم است یا جاهل، و جاهل نیز یا قاصر است و یا مقصر. جاهل قاصر در زمان های گذشته وجود داشته، اما در زمان فعلی جاهل قاصر داریم یا نه؟ محل بحث است. شاید در این زمان چنین افرادی بسیار اندک باشند؛ مثل کسانی که در جنگل ها زندگی می کنند و به طور کلی از هر جای دیگری منقطع هستند و کسی به آن جا رفت و آمد ندارد و در عین حال انسان هستند.

پس اصل وجود جاهل قاصر را به نحو موجه جزئیة نمی شود منکر شد، اما جاهایی که کم ترین تمدنی را دارا هستند ادعای جاهل قاصر مشکل است.

البته ما فعلا بحث صغروی نداریم، ما می گوئیم: اگر کسی واقعا قاصر و از شناخت خداوند متعال، یا پیامبر اکرم، یا ائمه و یا هر معرفتی از معارف دینی عاجز باشد بر حسب قواعد با چنین جاهلی جور دیگری رفتار می شود و خدا خودش می داند که چگونه رفتار کند، به ما مربوط نیست.

سخن در جاهل مقصر است که تکلیف وی چیست؟

اگر کسی جاهل باشد و بداند که جاهل است و از روی عمد در پی معرفت و علم نباشد و در تاریکی جهل باقی بماند چنین فردی از نظر شرعی، عقلی و عقلائی مورد مذمت است و معذور نخواهد بود.

شاهد این مطلب این است که وقتی انسان دچار کم ترین سردرد می شود، برای مداوای آن اقدام می کند تا این درد را برطرف کند. اگر در آبادی محل زندگی طبیبی یا داروخانه ای نباشد می پرسد و به نزدیک ترین آبادی که در آن جا طبیب یا دارو وجود دارد به هر وسیله ای خود را می رساند.

آری، کم ترین سردرد انسان را به حرکت وامی دارد، که اگر حرکت نکند هم خودش، خویشان را ملامت می کند و هم دیگران او را سرزنش می نمایند.

ص: 308

به راستی آیا به دست آوردن معرفت دینی و رسیدن به یکی از حقایق معنوی به قدر يك سردرد نباید برای انسان داعویت و محرکیت داشته باشد؟

بدیهی است که اگر انسان جاهل برای به دست آوردن معرفت با فرض تمکن حرکت نکند و ادعای عجز نماید، از او قبول نمی کنند و ملامتش می نمایند.

از طرفی، برخی جاهل هستند، اما نه تنها به جهلشان و به جاهل بودنشان جاهل اند؛ بلکه خود را عالم هم می دانند. از این رو آنان هرگز سؤال نمی کنند؛ مثل کسی که در مسیری با همت و جدیت حرکت می کند تا به مکه برسد، غافل از این که این راه، راه هندوستان است، نه حجاز؛ ولی معتقد است که این راه به مکه منتهی می شود و از احدی نمی پرسد که راه مکه، کجاست و با کمال جدیت همین راه را ادامه می دهد؛ چرا که او احتمال اشتباه نمی دهد که از کسی پرسد.

مگر کسی در بین راه به او برسد، از او پرسد که کجا می روی؟ در این صورت او از جهل مرکب به جهل بسیط وارد خواهد شد تا بعد او را دانشمندی از جهل بیرون بیاورد و دستش را بگیرد و واقعا او را در راهی قرار دهد که به حجاز منتهی می شود.

جهالت مردم درباره اهل بیت

مردم در خصوص اهل بیت علیهم السلام چند گروه هستند:

1. کسانی که ملازم آن بزرگواران هستند که ما از آن ها به شیعیان تعبیر می کنیم؛ همان کسانی که به اهل بیت علیهم السلام معرفت دارند و حق آن ها را شناختند و در پی این معرفت، از آن بزرگواران تبعیت و اطاعت کردند و در این تبعیت و اطاعت و انقیاد باقی ماندند که واقع معنای تشیع نیز همین است.

2. کسانی که از آنان رو برگرداندند و جدا شدند که قدر متیقن از این ها خوارج هستند که در معنای مروق بیان شد که مطلق الخروج نیست، گرچه در لغت این طور گفته باشند.

این ها کسانی بودند که خوب قرآن می خواندند، عبادت می کردند و نمازهای با خضوع و خشوع به جا می آورند.

در روایتی آمده است: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جمع اصحاب در مسجد نشسته بودند، در این حال شخصی وارد شد و به آن ها سلام نکرد و گذشت و آن طرف مسجد به نماز ایستاد. حضرت فرمودند: چه کسی بلند می شود او را به قتل برساند؟

ابوبکر گفت: من ای رسول خدا!

وقتی دست به شمشیر برد، دید که آن مرد مشغول نماز است؛ چه نماز با خشوعی! گفت: عجب، کسی که چنین نماز می خواند من او را به قتل برسانم؟ آن گاه برگشت.

دوباره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: چه کسی می رود این شخص را به قتل برساند؟! عمر گفت: من ای رسول خدا!

او چون اولی رفت و دید نماز می خواند و او را به قتل نرساند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای بار سوم فرمودند: چه کسی او را به قتل می رساند؟! امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: من ای رسول خدا!

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

أنت إن أدركته؛

این کار توست به شرطی که او را پیدا کنی.

وقتی حضرت علی علیه السلام رفت، او رفته بود.

حضرت فرمودند:

ص: 310

لوقتل ما مختلف من امتی رجلان؛

اگر او کشته می شد دو نفر در میان امت من با هم اختلاف پیدا نمی کردند.

آن گاه درباره این شخص فرمودند:

إن هذا وأصحابه يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية ثم لا يعودون فيه. (1)

با توجه به این روایت معلوم می شود که ابوبکر و عمر نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چه اندازه اخلاص داشتند و چه قدر به نبوت و حقانیت آن حضرت معتقد بودند و از او امر حکمت آمیز آن حضرت که باید بی چون و چرا اطاعت بشود، پیروی می کردند.

آری، این گونه افراد اصلاح پذیر نیستند و چاره ای جز شمشیر ندارند.

3. غلات: این ها کسانی هستند که محبتشان به زعم خودشان نسبت به اهل بیت علیهم السلام آن ها را به غلو وادار کرده است که به الوهیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قائل شده اند و نسبت به برخی از ائمه به نبوت قائل شده اند و برخی دیگر به الوهیت آنان قائل شده اند.

4. کسانی که رسماً با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می کنند، که از آن ها به «نواصب» تعبیر می شود.

5. کسانی که مقام اهل بیت علیهم السلام را کمتر از آن چه که هستند، قائلند و ائمه را با کسانی که به امامت آن ها معتقد هستند، مساوی می دانند.

گفتنی است ما در مقدمات بحث درباره غلو و تقصیر به تفصیل سخن گفتیم و معنای غلو و تقصیر را بیان کردیم.

ما از روایات استخراج کردیم که منظور 6.

ص: 311

1- .مسند، احمد بن حنبل: 15/3، مسند ابو یعلی: 91/1 و 169/7، الإصابه: 341/2، مجمع الزوائد: 227/6.

اهل بیت علیهم السلام از غلو و تقصیر چیست و در نهایت در این زمینه سخنی از علامه مجلسی رحمه الله نقل کردیم. (1)

کوتاه سخن این که باید ائمه علیهم السلام را بشناسیم، چون متابعت بدون شناخت و معرفت معنا یا فایده ندارد و معرفت هر کسی از طریق خود او بهتر است تا از طریق دیگری. بهتر است انسان از خود شخص بپرسد، اگر راستگو باشد واقعیت را بگوید، چرا به دیگران مراجعه کنیم که دیگران بعضی از روی غرض، بعضی از روی حب، بعضی از روی حسد، بعضی با گمان، بعضی از روی حدس و بعضی با سوءظن او را معرفی خواهند کرد.

اما اگر خود شخص، خودش را معرفی کند و راست بگوید، مدرک و حجت خواهد بود.

درباره پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نیز چنین است. شکی نیست که ائمه علیهم السلام دارای حالات و مقاماتی بودند و فضایی داشتند و صادق القول بودند که همه این ها از امور مسلمه و طبق روایات معتبری به ما رسیده است.

بنابراین سه مقدمه، اگر روایت معتبری حاکی از شأنی از شئون امام علیه السلام باشد که این شأن با موازین شرعی و عقلی منافات نداشته باشد ما موظفیم طبق آن روایت به امام علیه السلام معتقد بشویم، مگر این که کسی در این مقدمات مناقشه داشته باشد که اگر معاند نباشد او را تفهیم می کنند و مناقشه اش برطرف می شود.

به نظر می رسد هیچ شیعی حتی غیر شیعی منصف در هیچ يك از این مقدمات مناقشه نمی کند.

بنابر آن چه گذشت ما نمی توانیم مقامات و منازل ائمه علیهم السلام را با عقولب.

ص: 312

1- ر.ك: جلد یکم، صفحه 78-88 از همین کتاب.

قاصر خودمان تعیین کنیم و حد و حدودی برای آن ها قرار بدهیم که اگر بیش از آن حد به نظر رسید آن را به غلو نسبت دهیم.

پس همه این مطالب را باید در نظر داشت و اگر جز این باشد مقصر خواهیم بود و مقصر نیز زاهق خواهد بود، چرا زاهق؟

کلمه «زهق» یعنی هلك، تلف و بطل (1).

سر مطلب در اصل وجوب نصب امام است. ما بنا بر مبانی عدلی نصب امام را بر خداوند متعال واجب دانستیم و معرفت امام از نظر عقلی و نقلی واجب است. در حدیث قطعی الصدور آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة: (2)

کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

طبیعی است اگر کسی بر معرفت و تبعیت از روی معرفت کوتاهی کند، مرگ او، مرگ جاهلی خواهد بود و آن مساوی با زهوق و تلف شدن است.

پس وقتی حکمت نصب امام در امت معلوم شد و فایده معرفت امام را دانستیم خواهیم فهمید که عدم معرفت چه نتیجه ای در پی دارد. در حدیث دیگری 4.

ص: 313

1- کتاب العین: 3/363، صحاح اللغة: 4/1493، لسان العرب: 10/147، قاموس المحيط: 3/243، مجمع البحرین: 2/298، تاج العروس: 13/204.

2- این حدیث با متون متفاوتی در منابع بسیاری آمده است از جمله: المحاسن: 1/154، حدیث 79، الامامة و التبصره: 2/2، کفایة الأثر: 296، وسائل الشیعه: 16/246، حدیث 23، المناقب، ابن شهر آشوب: 1/212 و 3/18، الکافی: 1/377، حدیث 3، الخصال: 479، عیون اخبار الرضا علیه السلام: 2/59، حدیث 20، کمال الدین: 409، بحار الأنوار: 32/321، حدیث 292، العمده: 471، حدیث 991، مسند، احمد بن حنبل: 4/96، مجمع الزوائد: 5/224، مسند ابی داود: 259، المعیار و الموازنه: 24، المصنف: 8/598، حدیث 42، مسند ابی یعلی: 13/366، حدیث 7375، صحیح ابن حبان: 10/434، المعجم الکبیر: 19/388، المعجم الأوسط: 6/70، کنز العمال: 1/103، حدیث 464.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

إنما مثل أهل بيتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلك؛⁽¹⁾

همانا مثل اهل بیت من در میان شما(امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود، نجات می یابد و کسی که از سوار شدن خودداری کند هلاک خواهد شد.

رکوب در سفینه اهل بیت، یعنی با اهل بیت بودن و ملازمت با آنان، مساوی با نجات است و عدم ملازمت مساوی با هلاکت است. بنابراین، بودن با صادقان ملازمت با آن هاست.

به عبارت دیگر، وقتی راه نجات و فلاح و صلاح به راه اهل بیت منحصر شد، پس هر راه دیگری جز راه آن بزرگواران باطل است.

فقط اهل بیت حق اند

اشاره

از این روست که علامه حلی رحمه الله نقل می کند که از خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله سؤال شد: برای چه شما قائلید که راه به اهل بیت منحصر است و جز راه آنان، راه دیگری نیست؟

پاسخ داد: ما دو حدیث را با هم جمع بکنیم این طور می شود. از طرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین فرقة، واحدة ناجية و الباقون فی النار؛⁽²⁾

ص: 314

1- برای آگاهی از منابع این حدیث شریف ر.ک: جلد یکم، صفحه 435 از همین کتاب.

2- قریب به همین مضمون در مصادر زیر موجود است: کفایة الاثر: 155، المناقب، ابن شهر آشوب: 27/2، الطرائف: 430، الصراط المستقیم: 96/2، وسائل الشیعه: 50/27، حدیث 30، بحار الأنوار: 337/30 و 336/36، حدیث 198، عمدة القاری: 224/18، سنن ابی داوود: 39/2، تحفة الاحوذی: 333/7، کنز العمال: 114/11، تفسیر القرطبی: 160/4، تفسیر الثعالبی: 90/2 و ر.ک: جلد یکم، صفحه 236 از همین کتاب.

به زودی امت من به هفتاد و سه گروه پراکنده می شوند، که یکی از آن ها نجات می یابد و بقیه در آتشند.

از طرف دیگر فرمودند:

إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك؛

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود، نجات می یابد و کسی که از سوار شدن خودداری کند هلاک خواهد شد.

به راستی کدام يك از این دو حدیث از نظر سندی و دلالتی ایراد دارد؟

در این صورت نتیجه طبیعی و روشن خواهد بود. خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)؛ (1)

به درستی که باطل نابود شدنی است.

ماعدای حق، هیچ است. از این روست که به دنبال این عبارات می فرماید:

والحق معكم وفيكم ومنكم و اليكم، وانتم اهله ومعدنه؛

حق با شما، در خاندان شما، از شما و به سوی شماست و شما اهل و معدن آن هستید.

وقتی بنا شد جز اهل بیت، همه باطل باشند و باطل نابود است، پس اهل بیت حق هستند، نه دیگران و حق، یکی است، نه بیشتر. 1.

ص: 315

حق در لغت عرب به معنای ثبوت، استحکام، صحت و مطابقت است. راغب اصفهانی در معنای واژه «حق» می نویسد:

أصل الحق المطابقة و الموافقة. (1)

در منابع دیگر لغوی آمده است:

و هو يدل على إحكام الشيء و صحته، فالحق نقيض الباطل. (2)

در علم فقه در کتاب بیع یکی از مسائل مقدماتی مورد بحث این است که: ما هو الحق؟

روشن است که ما در شریعت حقوق و احکامی داریم، فرق بین حکم و حق چیست؟ این بحث مفصلی دارد.

از طرف دیگر، یکی از اسماء خداوند متعال «الحق» است.

بنابراین، هر آن چه که ثابت باشد و هیچ شکی در آن راه نداشته باشد، ما از آن به «حق» تعبیر می کنیم و

شهادت می دهیم. برای نمونه می گوئیم:

إن الموت حق و البعث حق و الجنة حق و النار حق.

ما به این امور ثابت شهادت می دهیم، نمی شود در این امور تشکیک کرد تا چه رسد به انکار.

از سوی دیگر، «حق» نقيض «باطل» است، شیء زائل را باطل می گویند. در کتاب العین آمده است:

الحق نقيض الباطل. (3)

ص: 316

1- المفردات فی غریب القرآن: 125، تاج العروس: 315/6.

2- معجم مقائیس اللغة: 16/2.

3- کتاب العین: 6/3.

باطل نبود است و حق ثابت و ماندنی که هیچ وقت از بین نمی رود، عوض نمی شود و همیشه محفوظ می باشد.

حق از دیدگاه قرآن

اینک آیاتی را از قرآن کریم می آوریم تا حق و احکام آن را بیشتر بشناسیم. شما می دانید که عزیزترین خلایق از اولین و آخرین نزد خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این گونه می فرماید:

(أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ)؛ (1)

آیا تو می توانی کسی را که درباره او عذاب قطعی شده است رهایی دهی یا کسی را که در آتش و دوزخ است بیرون بیاوری؟

به راستی ای پیامبر! تو با تمام قرب و شانی که پیش من داری آیا می توانی این کار را بکنی؟ وقتی کلمه عذاب درباره کسی به حق و حقیقت و به تحقیق صادر شد و بر او منطبق گشت، احدی نمی تواند آن را تغییر بدهد و پس و پیش بکند، گرچه اشرف مخلوقات باشد.

پس انسان باید با خداوند متعال به گونه ای رفتار کند که رشته ارتباط قطع نشود و کلمه عذاب درباره او مصداقیت پیدا نکند که دیگر چاره ای نباشد؛ بلکه مجالی باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دخالت کند.

از خصوصیات حق این است که چیزی از آن کم نمی شود و چیزی هم بر آن اضافه نمی شود. چرا؟

چون اگر چیزی از آن کم یا اضافه کنیم، آن را از حق بودن خارج کرده ایم و این

ص: 317

مساوی است با بطلان. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَا تَلْسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ)؛ (1). سوره مائده (5): آیه 48. (2)

حق را با باطل نیامیزد.

حق را باید پذیرفت و این از جمله احکام حق در قرآن مجید است که حق را در هر حال باید پذیرفت، زیرا بار آن

باید رفت؛ چه مطابق میل انسان باشد چه نباشد. نمی شود که به خاطر اهو و امیال یا از هر حیثی از حیثیات دیگر از حق دست برداشت. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ)؛ (2)

از هوا و هوس های آن ها پیروی مکن و از آن چه به حق بر تو نازل شده است، روی مگردان.

افکار، آرا و انظار انسان در مقابل حق صفر و بی ارزش است. اگر تمام عالم جمع بشوند و همه متفقا بر خلاف حق حرفی بزنند این با صفر مساوی است. همه باید پیرو حق باشند. هیچ گاه حق نمی شود تغییر پیدا کند و مطابق امیال، افکار و آرا عوض بشود. در آیه دیگری آمده است:

(وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ)؛ (3)

اگر حق از هوس های آن ها پیروی می کرد و طبق تمایلات آن ها رفتار می نمود البته آسمان ها و زمین و هر کس در آن هاست، تباه می شدند.

معلوم می شود کسانی که در برابر حق قرار می گیرند، داعیه فساد در روی زمین دارند. اصولا بعد از این که معلوم شد موضوعی حق است، چون و چرا درباره آن 1.

ص: 318

1- سوره بقره

2- آیه 42.

3- سوره مؤمنون (23): آیه 71.

درست نیست و معنا ندارد. در آیه دیگری می خوانیم:

(يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ)؛ (1)

آن ها پس از روشن شدن حقیقت باز با تو مجادله می کنند و از اعتراض خویش دست برنمی دارند.

وقتی معلوم شد که موضوعی حق است، باید از آن اطاعت و تبعیت کرد و بدون چون و چرا مطیع آن بود و نباید درباره آن جدال نمود؛ چرا که حق عوض نمی شود، تبعیض قبول نمی کند و تغییر و تعدد پیدا نمی نماید.

پس کسانی که می گویند: حق متعدد است، همه به حق می رسند، هر کسی به مقداری از حق می رسد. این خلاف نص قرآن است؛ چرا که قرآن مجید می فرماید:

(فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ)؛ (2)

آیا بعد از حق، چیزی جز ضلالت و گمراهی وجود دارد؟

یکی دیگر از خصوصیات حق این است که حق، خودش را معرفی می کند و به معرف نیاز ندارد. دیگران به

توسط حق باید شناخته بشوند. حق باید برای شناخت دیگران میزان و معیار باشد، نه این که کسی معرف حق باشد؛

زیرا کسی که می خواهد حق را معرفی کند از دو حال خارج نیست. یا از روی علم حرف می زند و یا از روی گمان.

اگر از روی علم حرف می زند، پس از خود حق اخذ کرده و اگر از روی گمان حرف می زند، قرآن می فرماید:

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا)؛ (3)

گمان و پندار هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند و به حق نمی رساند. 6.

ص: 319

1- سوره انفال(8):آیه 6.

2- سوره یونس(10):آیه 32.

3- همان:آیه 36.

از این روست که وقتی در جنگ جمل آن شخص خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من در شك افتادم؛ در يك طرف طلحه، زبیر، عایشه و بزرگان اصحاب قرار دارند و در طرف دیگر شما و اصحابتان هستید. حق کجاست من متردد شده ام؟

حضرت فرمودند:

اعرف الحق تعرف أهله؛ (1)

تو اول حق را پیدا کن و حق را میزان برای اشخاص قرار بده و آن گاه اهل حق را خواهی شناخت.

حضرت در روایت دیگری می فرمایند:

اعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال؛ (2)

افراد را با ترازوی حق بشناس نه این که حق را با نگاه به افراد بشناسی.

هیچ گاه نباید گفت: چون فلانی این کار را انجام داد، پس این کار درست است، فلانی آدم درستی است که کار درستی انجام داد.

نه، حق، دایره مدار اشخاص نیست؛ بلکه اشخاص و ارزش آن ها دایره مدار حق هستند. ما نباید به اشخاص به جهت شخصیت آن ها احترام بکنیم.

از خصوصیات دیگر حق این است که هرگز احساس تنهایی و ضعف نمی کند. اگر همه اهل عالم از حق اعراض کنند، هیچ تأثیری بر حق ندارد، برای او اصلاً مهم نیست که تمام مردم به طرف او بیایند یا نه.

البته اگر در کنار حق نباشند، غصه می خورد، اما در حقانیت او تأثیری ندارد، 5.

ص: 320

1- انساب الاشراف: 238 و 239 و 274، فیض القدير: 272/1 و 23/4، شماره 4409، تفسیر الکشاف: 5/4، تاریخ یعقوبی: 210/2.

2- الحدائق الناضرة: 294/25.

قرآن کریم می فرماید:

(وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)؛ (1)

بگو: این حق از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را بپذیرد) و هر کس می خواهد کافر گردد.

بنابراین، ما باید به سوی حق برویم و طالب حق باشیم، آن را پیدا کنیم و از آن پیروی نماییم، وگرنه حق در جای خود قرار دارد.

نباید انتظار داشته باشیم که حق به خانه ما بیاید، ما باید به خانه حق برویم. از این رو بحث شده که در داستان سقیفه و مسائل بعدی آن، آیا امیرالمؤمنین علیه السلام موظف بودند مردم را به سوی خودشان دعوت کنند و قیام به سیف نمایند؟

حضرت در روایتی می فرمایند:

... یا جابر! مثل الإمام مثل الكعبة إذ يؤتى ولا يأتي؛ (2)

ای جابر! مثل امام مثل کعبه است که سراغ کعبه می روند و کعبه به سراغ کسی نمی آید.

در حدیث دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

یا علی! أنت بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تأتي؛ (3)

ای علی! جایگاه تو همانند کعبه است که مردم باید به سراغ آن بروند و کعبه به سراغ آن ها نمی آید.

آن گاه خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: 8.

ص: 321

1- سوره کهف (18): آیه 29.

2- کفایة الاثر: 248، بحار الأنوار: 358/36، حدیث 226.

3- المسترشد: 675، المناقب، ابن شهر آشوب: 38/3، الصراط المستقیم: 111/3، بحار الأنوار: 48/39، اسد الغابه: 31/4، ینابیع الموده: 85/2، حدیث 158.

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ)؛ (1)

بگو: ای مردم! حق از طرف پروردگارتان به سوی شما آمده، هر کس در سایه این حق هدایت یافت به سود خودش هدایت یافته و هر کس گمراه گردد به زیان خود گمراه می گردد و من وکیل شما نیستم.

آن گاه به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خطاب می شود:

(وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ)؛ (2)

و باید تنها از آن چه به تو وحی می شود پیروی کنی و باید صبر و شکیبایی را پیشه کنی تا خداوند حکم و فرمان خود را صادر کند؛ چرا که او بهترین داوران است.

یعنی ای پیامبر! اگر به سراغ شما نیامدند، شما به وظیفه خود عمل کردی و خداوند متعال احکم الحاکمین است.

عجیب این که همیشه و در طول تاریخ بین حق و باطل کشمکش وجود داشته است، قرآن کریم می فرماید:

(كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ)؛ (3)

این گونه خداوند برای حق و باطل مثال می زند.

عجیب تر این که همیشه در همه امت ها اکثریت از حق اعراض کردند، آن جا که می فرماید:

(بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ)؛ (4)

اما اکثر آن ها حق را نمی دانند از آن روی گردانند. 4.

ص: 322

1- .سوره یونس(10):آیه 108.

2- .همان:آیه 109.

3- .سوره رعد(13):آیه 17.

4- .سوره انبیاء(21):آیه 24.

در آیه دیگری می فرماید:

(بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) (1)

بلکه او حق را برای آنان آورده، ولی بیشتر آنان از حق ناخرسند هستند.

با توجه به این آیات به راستی آیا می شود انسان عاقل از حق خوشش نیاید؟

چرا باید حق تلخ باشد؟ که در روایتی آمده است: «الحق مر»؛ حق، تلخ است.

چرا حق در ذائقه انسان تلخ است؟

آیا این نفس حق است که در ذائقه انسان تلخ است یا نفس خود انسان است که حق را تلخ می بیند؟

این بیان قرآن کریم است که می فرماید:

(بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) ؛

بلکه او حق را برای آنان آورده، ولی بیشتر آنان از حق ناخرسند هستند.

با استفاده از آیات قرآن مجید معلوم شد که امام و امامت چنین است، ما باید به آن شناخت پیدا کنیم و اعراض ما و عدم اعراض ما برای او نفع و ضرری ندارد و هرگز حق، از افکار، اهوا و امیال ما پیروی نخواهد کرد.

عجیب است که بنا به روایات تاریخ و سیره، امیر مؤمنان علی علیه السلام هیچ تغییری نکردند؛ چه آن وقتی که مردم بعد از 25 سال که آن حضرت کنار بودند به ایشان رو آوردند و چه آن وقتی که مردم از آن حضرت اعراض کرده بودند، هیچ فرقی برایشان نکرده بود؛ چرا که شأن حق، چنین است و حق با اهل بیت علیهم السلام است و هرگز حق از اهل بیت و اهل بیت از حق جدا نمی شوند. 0.

ص: 323

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث شریف قطعی فرمودند:

علی مع الحق و الحق مع علی؛ (1)

همواره علی با حق است و حق همراه علی است.

این حدیث را بیش از 20 صحابی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده اند و در این زمینه ام سلمه رحمة الله علیها خیلی زحمت کشیده است. (2)

در تاریخ نوشته اند: روزی معاویه در دوران حکومت خود وارد مدینه شد، همه به دیدارش رفتند، سعد بن ابی وقاص نیز در محفل حضور داشت. معاویه خواست او را در حضور جمع سبک کند. از این رو گفت: این شخص کسی است که ما را بر حقی که داریم یاری نکرد و از ما طرفداری ننمود.

سعد از معتزله صدر اسلام بود، گفت: من از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده ام که فرمودند:

علی مع الحق و الحق مع علی؛

همواره علی با حق است و حق همراه علی است.

مگر تو بر حق بودی که من از تو طرفداری کنم؟

معاویه گفت: پیامبر چنین سخنی را کجا فرمودند؟

گفت: خانه ام سلمه.

برخواستند و به منزل ام سلمه رفتند، ام سلمه فرمود: آری، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

ص: 324

1- ر.ك: جلد یکم، صفحه 432 از همین کتاب.

2- بنده نسبت به ام سلمه خیلی احساس ارادت می کنم تا جایی که يك سفر حج به نیابت از طرف عمار و ام سلمه به حج مشرف شدم و يك حج کامل انجام دادم.

در منزل من در حضور این ها چنین فرمودند. (1)

اهل سنت این حدیث شریف را در کتاب های خود به اسانید صحیح روایت کرده اند. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین بعد از نقل چند سند می گوید:

هذه الأحادیث كلها صحيحة علی شرط الشيخین ولم یخرجاه. (2)

در این احادیث جمله های ظریفی وجود دارد که حضرت دعا کردند و فرمودند:

اللهم ادر الحق معه حیث دار؛ (3)

خدایا! حق را بر گرد علی قرار بده، هر جا که هست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در هر جایی و در هر زمانی که باشند و هر قولی بگویند و هر فعلی و حرکت و سکونی انجام دهند، حق است.

در روایت ام سلمه جمله دیگری است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛

هرگز از یک دیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند.

به نظر من این جمله خیلی ظریف است و نکته ای دارد. آن گاه ام سلمه می گوید: حضرت فرمودند:

من اتبعه اتبع الحق ومن ترکه ترک الحق، عهدا معهودا قبل یومه هذا.

اصلا از اولین روزی که ائمه علیهم السلام به وجود آمدند چنین به وجود آمدند.

بنابر آن چه گذشت حق با اهل بیت علیهم السلام است. وقتی کلمه حق در این جا 0.

ص: 325

1- کشف الغمة: 146/1، کتاب الاربعین: 98، بحار الأنوار: 36/38، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مردویه: 118، حدیث 144، المناقب، خوارزمی: 177، حدیث 214، المستدرک علی الصحیحین: 124/3، مجمع الزوائد: 134/9، المعجم الأوسط: 135/5، المعجم الصغیر: 255/1، کنز العمال: 603/11.

2- المستدرک علی الصحیحین: 119/3.

3- العمدة: 300، کتاب الاربعین: 92، بحار الأنوار: 343/29 و 35/38 و الصراط المستقیم: 298/1، المستدرک علی الصحیحین: 124/3-125، شواهد التنزیل: 246/1، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 270/10.

همان باشد که تقيض باطل است، پس هر چه که حق است با اهل بیت است که هر گاه بین اهل بیت و غیر آن ها به طور مطلق در هر مقوله ای، مقابله ای پیش آید، آن طرف باطل و حق، همین جاست.

و اگر مراد از کلمه حق مصادیق حق باشد که خدا، قرآن و دین باشد باز حق در اهل بیت علیهم السلام مستقر خواهد بود.

گفتنی است که کلمه «فیکم» در این جا همانند «فی» در آیه مبارکه مودت نکته ای دارد، آن جا که می فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ (1)

بگو: من هیچ مزدی از شما در برابر رسالت نمی خواهم مگر این که به اهل بیت محبت بورزید.

یعنی حق در این جا مستقر است و محلش این جاست و این جا قرار داده شده. روزی که قضایا بر دو قسم، حق و باطل تقسیم شد، در این جا قرار داده شد.

ام سلمه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

ومن تركه ترك الحق، عهدا معهودا قبل يومه هذا.

بنابراین، فقط بحث جنگ علی علیه السلام و معاویه و یا غصب ابوبکر و سقیفه نیست؛ بلکه چنین چیزی از اول این گونه مقرر و تمام شده است. از این رو که در کتاب های شیعه و سنی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی مرتضی علیه السلام فرمود:

والإيمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي؛ (2) 1.

ص: 326

1- سوره شوری (42): آیه 23.

2- الأملی، شیخ صدوق: 157، حدیث 150، الغارات: 62/1، مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام: 251/1 و 266، بشارة المصطفی: 246، حدیث 35، كشف الغمه: 291/1، المسترشد: 620، حدیث 288، المحتضر: 96، حدیث 199، بحار الأنوار: 248/38 و 137/65، حدیث 75، المناقب، خوارزمی: 129، ینایع الموده: 200/1 و 201.

ایمان با گوشت و خونت آمیخته شده آن سان که با گوشت و خون من آمیخته شده است.

آری، از اصل خلقت چنین بود. به راستی آیا این گونه فهمیدن و معتقد شدن به جبر می انجامد؟

این معنا وقتی است که ما «اصالة الحقیقه» را اخذ کنیم که حق در شما خاندان است. اما اگر به مجاز اخذ کنیم می شود: «والحق فی اتباعکم» یا «والحق فی الاقتداء بکم» و درستی این تفسیر پر واضح است.

آن گاه می فرماید:

ومنکم و الیکم؛

از شما و به سوی شماست.

اهل بیت علیهم السلام چنین هستند. البته وقتی ما می گوئیم اهل بیت، عنوان اهل بیت شامل خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز هست که ما درباره آن در آیه تطهیر بحث کردیم که هر جا حق باشد، از شما و منتهی به شماست. به خطبه ها و کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه مراجعه کنید، همه در توحید، نبوت، معاد و دیگر معارف است و دیگران همه شاگرد آن حضرت هستند.

در تاریخ آمده است: روزی حجاج به چهار تن از بزرگان علمای زمان خود از جمله حسن بصری نامه نوشت که نظرتان را در مسئله جبر و اختیار بنویسید.

یکی در بصره بود، دیگری در کوفه، آن یکی در جای دیگر و چهارمی در منطقه دیگر، هر چهار تن به این مسئله جواب دادند، پاسخ هر یک از آن ها کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام بود. (1)

بنابراین، اگر منظور از حق خدا، ایمان، قرآن و معتقدات راستین باشد، همه از 8.

ص: 327

1- الهدایه: 19 و 20، الطرائف: 329، بحار الأنوار: 58/5، حدیث 108.

امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام اخذ شده است. اینان حق را برای ما معرفی کردند و ما را به این حقایق دعوت کردند و تعلیم نمودند.

ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه به نحو اجمال می گوید که تمام علوم اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام است. (1)

ولی بنده به تفصیل به اثبات رساندم که تمام علوم اسلامی در صدر اسلام به توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام در بلاد اسلامی منتشر شده است. (2) این پژوهش بر اساس کتاب های اهل سنت است، چون طرف خطاب ابن تیمیه بود.

نگاهی به دانش حضرت امیر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی گهربار می فرمایند:

أنا مدينة العلم وعلی بابها؛ (3)

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

در حدیث دیگری می فرمایند:

أنا مدينة الحکمة وعلی بابها؛ (4)

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

در سخن دیگری به امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب می کنند و می فرمایند:

أنت تبین لامتی ماختلفوا فیہ من بعدی؛ (5)

ص: 328

1- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 17/1-20.

2- ر.ک: نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار: 48/12-62.

3- ر.ک: جلد یکم، صفحه 128 از همین کتاب.

4- همان.

5- المسترشد: 602، مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام: 441/1، حدیث 342، الإرشاد: 46/1، الیقین: 196، بحار الأنوار: 300/37، حدیث 21، کتاب المجروحین: 380/1، تاریخ مدینه دمشق: 387/42، المناقب، خوارزمی: 329، حدیث 346، ینابیع الموده: 86/2، حدیث 159، میزان الاعتدال: 328/2، شماره 3951، الدر النظیم: 289، کشف الغمه: 112/1 و ر.ک: جلد یکم، صفحه 128 از همین کتاب.

توپس از من هر آن چه را امت در آن اختلاف دارند واضح و آشکار می سازی.

از طرفی خود امیرالمؤمنین علیه السلام هم می فرمایند:

سلونی قبل أن تقعدونی؛⁽¹⁾

پیش از این که مرا از دست بدهید و نیابید آن چه را که نمی دانید از من پرسید.

البته همه این احادیث در منابع اهل سنت با سندهای متفاوت آمده است.

اهل حق چه کسانی هستند؟

وانتم اهله و معدنه؛

و شما اهل و معدن آن هستید.

اهل بیت علیهم السلام اهل حق و معدن آن هستند حق نزد آن ها است و هر جا که باشد از آن هاست. از آن بزرگواران علیهم السلام گاهی به معدن، گاهی به خزائن و گاهی به عیبه تعبیر می کنند.

بنابراین، ائمه علیهم السلام همان علم و دانشی هستند که هیچ گونه جهلی در آن راه ندارد، آنان نورند که ظلمتی در آن راه ندارد، کمال اند که نقصی در آن نیست، عدل اند که هیچ گونه ظلم و ستمی در آن نیست و هدایتی هستند که ضلالتی در آن نیست؛ خلاصه آنان، حق محض هستند.

آری، سیره، روش و منش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما درس است و اگر به آن عمل کرده بودیم و از آن حضرت به واقع پیروی نموده بودیم چنین نبودیم

ص: 329

1- بصائر الدرجات: 286، حدیث 1، نهج البلاغه: کلام 189، کامل الزیارات: 155، حدیث 16، الأمالی، شیخ صدوق: 196، حدیث 207، التوحید، شیخ صدوق: 305، الإرشاد: 35/1، روضة الواعظین: 32، العمده: 464، بحار الأنوار: 108/39، حدیث 13، المستدرک علی الصحیحین: 352/2، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 46/7، المعیار و الموازنه: 82، تاریخ مدینه دمشق: 397/42، کنز العمال: 165/13.

که هستیم.

در روایتی آمده: ابن عباس گوید: در حضور امیر مؤمنان علی علیه السلام سخن از خلافت به میان آوردم، آن حضرت فرمود:

أما والله، لقد تقمصها ابن أبي قحافة أخوتيم وأنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي... فما راعني إلا والناس إلى كعرف الضيع
قد ائثالوا على من كل جانب حتى لقد

وطيء الحسنان وشق عطفای...؛(1)

آگاه باشید به خدا سوگند! پسر ابوقحافه (بابکر)، جامه خلافت را به زور بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به خلافت و
جانشینی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند... روز بیعت، فراوانی مردم چون یال های پر پشت گفتار بود، از هر
طرف مرا احاطه کردند تا آن که نزدیک بود حسن و حسین (علیهما السلام) را لگدمال کنند و ردای من از دو طرف پاره شد....

مردم در آغاز این گونه با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند، بعد از بیعت آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! مهلتی بدهید و با معاویه کاری
نداشته باشید، تا فعلا مدینه آرام بشود و سلطنت، ریاست، خلافت و امامت شما در بلاد حجاز مستقر بشود.

حضرت فرمودند:

أتأمرونی أن أطلب النصر بالجور؟ لا والله! ولا أفعل ما طلعت شمس ولاح فی السماء نجم، والله، لو كان مالهم لی لواسیت بینهم وكيف
وإنما هو أموالهم...؛(2)ت.

ص: 330

1- .علل الشرائع: 150/1 و 151، معانی الأخبار: 361، بحار الأنوار: 497/29-499، حدیث 1.

2- .الأمالی، شیخ مفید: 176، حدیث 6، الغارات: 75/1، بحار الأنوار: 108/41-109، حدیث 15، وسائل الشیعه: 107/15، حدیث

30. این سخن زیبا در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 203/2، الإمامة و السیاسة: 132/1 با اندکی تفاوت نقل شده است.

آیا به من می گوید با ظلم و ستم بر مسلمانانی که به آن ها مسلط شده ام، پایه های حکومتم را استوار سازم و بر دشمنانم پیروز شوم؟ نه، به خدا سوگند! هرگز چنین نخواهد شد تا روزگار باقی است و تا وقتی که ستاره ای در آسمان می بینم.

به خدا سوگند! اگر این اموال، مال من بود در میان آن ها به تساوی تقسیم می کردم، چه رسد به این که اموال خودشان است.

آری، معاویه نباید يك لحظه در حکومت باشد. از این روست که برخی نادانان ایراد می کنند و می گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام سیاست نداشتند (!!)

میراث داران نبوت

و میراث النبوة عندکم؛

میراث پیامبری نزد شماست.

این قضایا از خصائص و موارد نبوت است. می فرماید: «و میراث النبوة»، نمی فرماید: «میراث الأنبياء».

البته آن هم درست است، ولی میراث نبوت یعنی حق محض، عدل محض، علم محض، نور محض و هدایت محض، و این میراث نبوت است؛ یعنی ائمه علیهم السلام خصائص نبوت را دارا بودند، ولی نبی نیستند، آنان تمام آن چه را که لازمه نبوت است داشتند، ولی نبی نیستند.

و اگر مراد از نبوت، انبیا باشد، موارد نبوت نیز نزد ائمه علیهم السلام است و این تعبیر نیز درست است.

زیرا هر کدام از پیامبران موارد نبوتی داشتند. برای مثال حضرت موسی علیه السلام عصا داشتند. ما جنبه مادی آن را می گوئیم، وگرنه رمز آن دارای معانی و جهات دیگری است.

فرض کنید که منظور از انگشتر سلیمان علیه السلام همان انگشتر است که نزد امام علیه السلام است، یا نه آن انگشتر، رمزی برای معانی ویژه ای است، ضمن این که

جنبه مادی آن نیز محفوظ باشد. ما بعضی از مطالب را در شرح عبارت «وورثة الأنبياء» گفتیم.

محاسبه مردم در قیامت توسط ائمه

وایاب الخلق الیکم، و حسابهم علیکم؛

بازگشت خلق به سوی شما و حساب آن ها با شماست.

برگشت و رجوع خلق به سوی ائمه علیهم السلام است. راغب اصفهانی درباره واژه «ایاب» این گونه می نویسد:

الأوب: ضرب من الرجوع وذلك أن الأوب لا يقال إلا في الحيوان الذي له إرادة

والرجوع يقال فيه وفي غيره (1).

بنابراین بیان، «ایاب» از رجوع اخص است. در قرآن مجید آمده است:

(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ)؛ (2)

همانا بازگشت آن ها به سوی ماست. سپس حسابشان بر ماست.

یعنی ایاب خلایق به سوی ما و حساب آن ها بر ماست و ما طرف حساب آن ها هستیم.

از یکی از معاصرین ما که ادعای علم می کند سؤال شده: نظر شما درباره زیارت جامعه چیست؟

در پاسخ گفته: زیارت جامعه درست نیست؛ چرا که در آن عبارتی هست که با نص قرآن منافات دارد. قرآن می فرماید:

(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) .

همانا بازگشت آن ها به سوی ماست. سپس حسابشان بر ماست.

ص: 332

1- المفردات فی غریب القرآن: 30.

2- سوره غاشیه (88): آیه 25 و 26.

در زیارت جامعه می گوید: «وایاب الخلق الیکم، وحسابهم علیکم؛» «بازگشت خلق به سوی شما و حساب آن ها با شماست».

از طرف دیگر، زیارت جامعه درباره ائمه علیهم السلام غلو دارد و غلو هم باطل است. پس زیارت جامعه صحت ندارد(!)

شکی نیست که هر چه با قرآن مجید تعارض و تنافی داشته باشد مزخرف است، اما آیا واقعا این جمله غلو است و با قرآن منافات دارد؟

نکاتی ارزشمند

اشاره

ما پاسخ این شبهه را ضمن مطالبی بیان می کنیم که در عین حال شرح این جمله از زیارت جامعه و نیز اثبات مقامات ائمه اطهار علیهم السلام خواهد بود.

اما پیش از ذکر مطالب، تذکر دو نکته ضروری است.

نکته نخست، انسان باید در هر مبحث در پی یافتن حقیقت باشد؛ چرا که عقیده صحیح داشتن جزء وظایف ماست. زیرا همان گونه که در احکام شرعی فرعی بر مردم تقلید واجب است که مجتهد تحقیق می کند و حکم شرعی را استنباط می نماید، چون او مکلف است که هم برای خودش هم برای مقلدین خود، به ادله نظر کند و به حکم الله برسد همه قائلند که در مسائل اعتقادی تقلید جایز نیست.

بنابراین ما در پی انجام وظیفه و تکلیف هستیم؛ یعنی رضای خدا را می خواهیم تحصیل کنیم، بایستی با تقوا و با احتیاط حرکت کنیم و بر اساس علم و یا حجت شرعی عمل کنیم. از این رو هیچ گونه تعصبی در مسائل اعتقادی نباید داشته باشیم و دنبال نفع یا ضرر کسی نباشیم.

نکته دوم، درباره پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام نیز به طور کلی بایستی با تقوا تحقیق کنیم و به علم برسیم و معرفت توأم با تقوا باشد.

با توجه به این دو نکته می گوییم:

ما به طور کلی درباره ائمه علیهم السلام این گونه معتقدیم که این بزرگواران عبد خداوند متعال و مخلوق او هستند.

اینان شریک خداوند متعال نیستند، نه خدا در این ها حلول کرده، نه با خداوند متعال متحد هستند، نه فرزندان خداوند متعال هستند، نه خداوند متعال با این ها خویشی دارد؛ بلکه اینان عباد صالح او هستند که به برکت عبادت و بندگی با خضوع و خشوع بی نظیر، خداوند متعال به آنان مقاماتی داده و در نزد حضرتش قریب یافته اند و به مقامات، منازل و حالاتی رسیده اند که در این باره روایت های بسیاری داریم. در روایتی حضرت امام سجاد سلام الله علیه می فرمایند:

...كان على عليه السلام و الله عبدا لله صالحا أخو رسول الله صلى الله عليه وآله ما نال الكرامة من

الله إلا بطاعته لله ولرسوله و ما نال رسول الله الكرامة من الله إلا بطاعته؛⁽¹⁾

امیرالمؤمنین سلام الله علیه فقط از راه عبودیت به این مقامات رسیده اند.

ائمه علیهم السلام از این راه به مقاماتی نائل شده اند که دیگران راه نیافته اند، طبع قضیه این است که دیگران به آن ها حسد ورزند و به بغض و دشمنی با آن ها روی آورند.

بنابراین، ما معتقد هستیم که اهل بیت علیهم السلام عباد هستند؛ اما عباد مکرمون، و این را بدان جهت گفتیم که کسی نگوید ما نسبت به ائمه علیهم السلام بیش از آن چه که هستند معتقدیم. هرگز این طور نیست و خود اهل بیت علیهم السلام این معنا را ابطال و رد می کنند.

ما پیش تر در این باره به تفصیل سخن گفتیم؛ ولی در زمان ما کسانی پیدا شده اند که در منازل و مقامات ائمه علیهم السلام تشکیک می کنند. این ها از دو حال خارج نیستند: یا تقوا ندارند، یا ادله را درست بررسی و تحقیق علمی نکرده اند. 1.

ص: 334

1- بحار الأنوار: 287/25 و 288، حدیث 41.

چنان که اشاره شد، این امور، به آسانی به دست نمی آید، وقتی اهل فنی بخواهد يك فرع فقهی را از کتاب و سنت از لا به لای روایات مختلف، با اختلاف کلمات فقها، ادعاهای اجماع و امثال ذلك استنباط کند با همه ادوات و ابزار کاری که در اختیار دارد چقدر زحمت دارد؟!

پس این افرادی که فرضاً باتقوا هستند و تشکیك می کنند نتوانستند به این امور برسند تا معتقد شوند، از این رو:

اولاً مقتضای تقوا این است که به قدر وسع، طاقت و سعه نظر و استعدادشان کار کنند تا معتقداتشان تصحیح بشود و از خود ائمه علیهم السلام نیز کمک بگیرند.

ثانیاً اگر تلاش کردند و به نتیجه نرسیدند به حوزه علمیه مراجعه کنند که در هر رشته ای متخصصینی وجود دارند و با آنان مطرح کنند و پاسخ بگیرند و این اقتضای قاعده تقواست، وگرنه خلاف آن خواهد بود. دست کم این است که انسان سکوت کند و در این امور اظهار نظر نکند و به بهانه این که این امور از ضروریات مذهب نیست پس ضرورت ندارد انسان فکر و تلاش کند، این قضایا را انکار نکند؛ بلکه مقتضای تقوا برای غیر متخصص، سکوت است.

البته نباید از يك نکته دیگر غافل باشیم که این مطالب را نباید در محیط و یا جوی مطرح کنیم که در آن جا کسانی زندگی می کنند که اساساً به امامت اهل بیت علیهم السلام اعتقاد ندارند و پیروان دیگران هستند. طرح این مطالب در چنان جوی شاید با ادله تقیه سازگار نباشد. هم چنان که انکار این امور در چنان جوی به نفع دشمنان تمام می شود.

ولی ما معتقدیم که حتی این قبیل مطالب اعتقادی دقیق اگر با دو شرط مطرح بشود هیچ مشکلی پیش نمی آید: شرط اول: با متانت و ادب و با رعایت موازین اخلاقی گفته شود.

شرط دوم: به صورت مستند و از مدارك معتبر نقل گردد.

تحقیقاتی که این جانب انجام داده ام و بارها چاپ شده و در دنیا منتشر شده است؛ با رعایت این جهات بوده است و حقایق همان گونه که هست مطرح شده است.

يك بحث قرآنی

اینک مطالبی را با تحقیق در آیات قرآن مجید می آوریم:

مطلب یکم. در قرآن مجید ضمائری که به خداوند متعال که متکلم وحده است بر می گردند گاهی مفردند و گاهی جمع. از طرفی فعلی که به خدا اسناد شده گاهی به صورت مفرد آمده و گاهی به صورت جمع.

در قرآن مجید در داستان خضر و موسی علیهما السلام سه فعل واقع شده و این سه فعل از يك نفر سر زده، ولی فاعل سه جور آمده است.

هنگامی که حضرت موسی از کار حضرت خضر تعجب کرد از او توضیح خواست. حضرت خضر با فعل «أردت» پاسخ داد:

(أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا)؛ (1)

اما کشتی به گروهی از مستمندان تعلق داشت که با آن در دریا کار می کردند من خواستم آن را معیوب کنم.

در پاسخ دیگر با فعل «أردنا» گفت:

(وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَأَرَدْنَا)؛ (2)

و اما آن نوجوان پدر و مادرش باایمان بودند و ما نخواستیم که این نوجوان پدر

ص: 336

1- .سوره كهف(18):آیه 79.

2- .همان:آیه های 80 و 81.

و مادر خود را از راه ایمان بیرون برد و به طغیان و کفر وادارد پس چنین اراده کردیم.

فعل سوم را با «أراد ربك» پاسخ داد و گفت:

(وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ كَتْرَهُمَا) (1)؛

و اما دیوار به دو نوجوان یتیم در شهر متعلق بود و زیر آن، گنجی وجود داشت که به آن ها متعلق بود و پدر آن ها مرد صالحی بود، پس پروردگار تو اراده کرد که آن ها به سن بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند.

در این جا فعل از حضرت خضر علیه السلام سر زده، ولی به خدا نسبت داده شده است.

این يك بحث قرآنی است و نکات آن بابتی را برای اهل تحقیق می گشاید و در جای خود به تفصیل باید بحث شود، اما آن چه که در این جا اشاره می شود این که در مواردی «إا» و در موارد دیگری «نحن» آمده است و در این موارد مفسران در پی نکته هستند. بایستی اهل فن تحقیق کنند و روی میزان اظهار نظر نمایند.

یکی از وجوه این است که دلالت بر عظمت دارد؛ یعنی در مواردی که خداوند متعال اراده کند عظمت کار را تفهیم نماید، یا خود را تعظیم کند به صیغه جمع بیان می نماید.

آیا واقعا همین گونه است؟

پرسش این است که این فعلی که انجام یافته و کسانی یا کسی در طول خداوندند.

ص: 337

1- همان: آیه 82.

متعال در تحقق این فعل دست داشته باشند آیا این جمع بر وجه حقیقت استعمال شده است؟

چرا حضرت خضر در این يك جا گفت: «أردنا؛ من و خدا خواستیم» و در جای دیگر گفت: «أردت؛ من خواستم»، حال این که فاعل خودش بود؟

آیا می شود به وجهی این صیغه های جمع را بر حقیقت حمل کرد؟

اگر کسانی وجود داشته باشند که اراده آن ها اراده خداوند متعال باشد چگونه؟

در قرآن کریم آمده است:

(وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (1)

و آن ها تنها فرمان او را اجرا می کنند.

این ها طبق مراتبشان مأمورین و جنود خداوند متعال هستند. چون جنود نیز مراتب دارند.

مطلب دوم. در قرآن مجید در موارد زیادی فاعل، يك شخص معین است که همه مفسران اتفاق نظر دارند که

این فعل از او سر زده است؛ ولی وقتی خداوند متعال فعل را حکایت می کند به صیغه جمع می آورد.

در مورد دیگری دو نفر به طور مشخص فاعل کاری هستند، ولی فعل به جمع اسناد شده است.

ما در این باره به اجمال در ذیل آیه ولایت سخن گفته ایم. صدقه ای که در حال رکوع واقع شد از شخص امیرالمؤمنین علیه السلام بود، ولی

فعل به صیغه جمع آمده است، آن جا که می فرماید: 7.

ص: 338

1- .سوره انبیاء(21):آیه 27.

(الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛ (1)

همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير نظایری برای این تعبیر در قرآن مجید بر اساس روایات و احادیث جمع آوری کرده اند. (2)

این گونه موارد به تأمل و اندیشه نیاز دارد که چه نکته ای هست؟ چرا فعلی که از يك نفر سر زده به صیغه جمع آمده است؟ چرا که کلام خداست و لابد حکمتی دارد. وگرنه خلاف واقع خواهد بود که فعلی از يك نفر سر زده، بگویند: جمعی این کار را انجام داده اند؟ باید نکته ای داشته باشد.

قرآن کریم خودش را این گونه معرفی می کند:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)؛ (3)

هیچ گونه باطلی، نه از پیش رویش، و نه از پشت سرش به سراغش نمی آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

مطلب سوم. در قرآن مجید يك فعل به خداوند متعال اسناد می شود و در جای دیگر همان فعل به غیر باری تعالی. در موردی می خوانیم:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)؛ (4)

خداوند جان ها را به هنگام مرگ می گیرد.

در این جا گرفتن روح به طور مستقیم به خود خداوند متعال نسبت داده. 2.

ص: 339

1- .سوره مائده(5):آیه 55.

2- .ر.ك. الغدير: 163/3.

3- .سوره فصلت(41):آیه 42.

4- .سوره زمر(39):آیه 42.

شده است.

در جای دیگری می فرماید:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ)؛ (1)

بگو: فرشته مرگ جان شما را می گیرد.

در این جا همان فعل به ملك الموت نسبت داده شده است.

برای مثال اکنون شخصی به نام زید از دار دنیا رفته، فاعل این قبض روح چه کسی بوده است؟

در پاسخ این پرسش صحیح است که بگوییم: خداوند قبض روح کرد و یا بگوییم: ملك الموت قبض روح کرد.

در وصف ملك الموت نکته ای است که می فرماید:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ)؛ (2)

بگو: فرشته مرگ که مأمور شماست جان شما را می گیرد.

پس خداوند متعال در دستگاه خود کسی را دارد که این کار را به او موكول کرده است که کار او، کار خداوند متعال است. فعلی که صادر و واقع شده به اعتباری به ذات خداوند متعال نسبت داده می شود و به اعتبار دیگر به ملك الموتی که برای این کار گماشته شده است.

مطلب چهارم. ما در تأملاتی که در کتاب و سنت می نماییم این معنا را درك می کنیم که ارتباطی بین خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وجود دارد. وقتی امری از خداوند متعال صادر می شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مقام امتثال، به طورن.

ص: 340

1- سوره سجده (32): آیه 11.

2- همان.

عملی این امر الاهی را تفسیر و تطبیق می کند. برای نمونه خداوند در آیه مبارکه مباحثه می فرماید:

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ)؛ (1)

(ای پیامبر! به آن ها) بگو: بیایید ما فرزندان خود را و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را و شما هم زنان خویش را، ما نفوس خود را و شما هم نفوس خود را دعوت کنید و بیاورید.

در این آیه، کلمه های «أبنائنا»، «نسائنا» و «أنفسنا» به صیغه جمع آمده و اسم کسی نیز نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در پی نزول این آیه مبارکه به همراه حضرت فاطمه زهرا، حسنین و علی علیهم السلام بیرون آمدند و در عمل، این آیه را تفسیر کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ازواج متعددی داشتند و وقتی گفته می شود: «نسائنا» حتی بر زن های فامیل های نزدیکشان نیز صدق می کند، اما «نسائنا» عملاً به يك خانم که فاطمه صدیقه سلام الله علیها بودند تفسیر شد.

و کلمه «أبنائنا» جمع است؛ عملاً به حسنین سلام الله علیهما تفسیر شد (2) و کلمه «أنفسنا» هم فقط به

امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شد؛ زیرا ایشان را آوردند و به طور عملی آن کلمه را تفسیر کردند.

این ارتباطی بین خدا و رسول اوست که آیه به این لفظ نازل می شود، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وقتی به شکل مذکور به آن عمل می کند و خداوند متعال نیز این عمل را می پذیرد و خدا آن را امضا نموده و کسی هم اشکال نمی کند. و به این 3.

ص: 341

1- .سوره آل عمران(3):آیه 61.

2- .تفسیر العیاشی: 176/1 و 128/2، تفسیر فرات کوفی: 89، تفسیر جوامع الجامع: 292/1-293، کشف الغمه: 45/3، مطالب السنول: 101، روضة الواعظین: 164، تاریخ الاسلام: 627/3.

ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده را عملاً تبلیغ و تفسیر کردند.

در مورد دیگری، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عملی را انجام می دهند و خداوند متعال در تأیید و قبول آن عمل، آیه ای نازل می کند. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را زیر کساء جمع کردند و عرضه داشتند:

اللهم هؤلاء أهل بيتي؛ (1)

خدایا! اینان اهل بیت من هستند.

در این هنگام این آیه نازل شد:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ (2)

همانا خداوند اراده فرموده که هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

در جای دیگری آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از منا برگشتند و اعمال حج تمام شد این آیه نازل شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (3)؛

ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده (به مردم) ابلاغ کن.

چه چیزی باید تبلیغ شود؟

در غدیر خم وقتی آن خطبه و برنامه تمام شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عملاً این امر را امتثال کردند و در پی عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه نازل شد: 7.

ص: 342

-
- 1- الطرائف: 116، ذخائر العقبی: 23، بحار الأنوار: 109/23، حدیث 12، المستدرک علی الصحیحین: 147/3، السنن الکبری: 150/2، مسند، احمد بن حنبل: 107/4، سنن ترمذی: 31/5، مجمع الزوائد: 167/9.
 - 2- سوره احزاب (33): آیه 33.
 - 3- سوره مائده (5): آیه 67.

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛ (1)

امروز دین شما را کامل کردم.

پس ارتباطی بین خدا و معصوم هست که فعل معصوم مفسر کلام خداست؛ گاهی فعل معصوم واقع می شود و کلام خدا آن فعل را تصدیق و امضا می کند، و گاهی فعل معصوم بعد از کلام خداست و در مقام امثال امر، آن را تفسیر می کند. در این موارد فعل و فاعل جا به جا می شود.

از طرفی بین این فاعل و آن فاعل ارتباط وجود دارد که فعل این فاعل به او و فعل او به این نسبت داده

می شود، چنان که در قصه حضرت خضر علیه السلام گذشت.

در جای دیگری می فرماید:

(وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)؛ (2)

و این تو نبودی (ای پیامبر) تیر افکندی بلکه خداوند تیر افکند.

فاعل «رمی» در خارج چه کسی بوده که می فرماید: تو نبودی که تیر افکندی، ولی خدا تیر افکند؟

بالاتر این که گاهی فعل واحد در آن واحد و در عرض هم به خدا و غیر خدا نسبت داده می شود. آن جا که می فرماید:

(وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ)؛ (3)

آن ها فقط از این ایراد می گیرند که خدا و رسولش آنان را به فضل خود بی نیاز ساختند.

روزی از یکی از اساتیدم که خدا طول عمر به ایشان بدهد این نکته را استفاده 4.

ص: 343

1- سوره مائده (5): آیه 3.

2- سوره انفال (8): آیه 17.

3- سوره توبه (9): آیه 74.

کردم و گفتم: اگر وهابی ها بگویند که ما شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و دخالت آن حضرت در امور کون و امثال آن و حتی خلق و رزق و هم چنین توسل به آن حضرت را در حال حیاتشان قبول می کنیم، اما این قضایا را برای بعد از مماتشان قبول نداریم، آیا از قرآن مجید در جوابشان دلیلی داریم؟

استاد این آیه را قرائت کرد که: (وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ).

این آیه اطلاق دارد، اعم است از دوران حیات و ممات.

در آیه مبارکه دیگری می خوانیم:

(وَمَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)؛ (1). الکافی: 1/146، حدیث، تفسیر الصافی: 1/135. (2)

آن ها به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ظلم روا داشتند.

در ذیل این آیه روایتی به چند سند وارد شده است. زراره از امام علیه السلام از معنای این آیه مبارکه می پرسد.

حضرت می فرماید:

إن الله تعالى أعظم وأعز وأجل وأمنع من أن يظلم ولكن خلطنا بنفسه.

فجعل ظلمنا ظلمه وولایتنا ولایته حيث يقول: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) یعنی الأئمة منا؛ (2)

خداوند متعال بالاتر از این است که بر خدا ظلمی واقع شود. خداوند متعال ما را با نفس خودش آمیخت.

در معنای عبارت «واللازم لكم لاحق» گذشت که ملازمه، گاهی به تعبیر ما، به معنای قاتی شدن است. این معنا در متن این روایت نیز آمده

است که حضرتش می فرماید: پس اگر ما مظلوم واقع شدیم که شدیم خداوند متعال مظلوم واقع 1.

ص: 344

1- سوره بقره

2- آیه 57 و سوره اعراف (7): آیه 160.

اکنون باید ملاحظه کنیم که این چه مقامی است که اگر کسی به این جا برسد از او تعبیر می شود که «خلطنا بنفسه»؟ همان گونه این که حضرت خضر علیه السلام کار خودش را انجام داده است، ولی می گوید: «أردنا؛ من و خدا

خواستیم». پس بنده به برکت عبودیت به این مقام و مرتبه می رسد که:

(وَمَا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)؛

آن ها به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ظلم روا داشتند.

مطلب پنجم. این که اگر کسی جزء دستگاه خداوند متعال باشد و قسمی از کارها به توسط او انجام شود، این شخص اعم از نبی، ولی و ملک به جایی می رسد که اگر کسی با او دشمنی کند در واقع با خداوند متعال دشمنی کرده است. از این رو در قرآن مجید آمده است:

(مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ)؛ (1)

هر کس دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او، و جبرائیل و میکائیل باشد (کافر است) و خداوند دشمن کافران است.

این به خاطر ارتباطی است که بین میکائیل، عزرائیل، جبرائیل، انبیا و رسل... و خدا وجود دارد، به طوری که این ها جزء دستگاه ربوبی می گردند. روی این حساب در احادیثی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

من أطاعنی فقد أطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن أطاع علیاً 8.

ص: 345

فقد أطاعني ومن عصي عليا فقد عصاني؛ (1)

هر کس از من اطاعت کند قطعا از خدا اطاعت کرده و هر کس با من مخالفت و دشمنی کند قطعا با خدا دشمنی کرده و هر کس از علی اطاعت کند مسلما از من اطاعت کرده و هر کس با علی مخالفت کند قطعا با من مخالفت کرده است.

بنابراین ارتباط، دقیقا امیرالمؤمنین علیه السلام مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سایر رسل الاهی از این حیث، حکم ملائکه را پیدا می کنند که خداوند آن گونه درباره آن ها فرمود.

حضرتش در سخن دیگری می فرماید:

يا علي! أنت سيد في الدنيا وسيد في الآخرة، من أحبك أحبني وحببي حبيب الله وعدوك عدوي وعدوي عدو الله، والويل لمن أبغضك بعدى؛ (2)

یا علی! تو هم در دنیا و هم در جهان آخرت آقا و سرور هستی، هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن خداست و کسی که بعد از من با تو دشمنی کند جایگاهش در چاه ویل در آتش جهنم است.

انسان با این ارتباط به جایی می رسد که حب به او، حب خدا و فعل او، فعل خدا می شود. در حدیث دیگری می فرماید: ت.

ص: 346

1- المستدرک علی الصحیحین: 121/3 و 128، کنز العمال: 614/11، حدیث 32973، تاریخ مدینه دمشق: 307/42، ینابیع الموده: 313/2، حدیث 900.

2- تهذیب الکیمال: 259/1، ینابیع الموده: 278/2 و 279، العمده: 268، حدیث 424، کشف الیقین: 302، بحار الأنوار: 83/40، المسترشد: 286، کتاب الاربعین: 459. این حدیث در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 171/9 و تاریخ بغداد: 261/4 با اندکی تفاوت نقل شده است.

من آذى عليا فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله؛(1)

هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند همانا خداوند را آزرده است.

مطلب ششم. این که انسان به برکت عبودیت به جایی می رسد که وجه الله، عین الله و بدالله می شود.

در ذیل آیه مبارکه (وَيَتَقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)؛ (2) «تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگار تو باقی

می ماند» آمده است که امام علیه السلام فرمود:

دين ربك. وقال علي بن الحسين عليهما السلام: نحن وجه الذي يؤتى الله منه. (3)

در روایت دیگری خیثمه از امام صادق علیه السلام درباره آیه (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (4) می پرسد. حضرت می فرماید:

دینه. وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين دين الله ووجهه وعينه في عباده

ولسانه الذي ينطق به، ويده على خلقه ونحن وجه الله الذي يؤتى منه... (5)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: 4.

ص: 347

1- تحف العقول: 459، الإفضاح: 128، المناقب، ابن شهر آشوب: 14/3، الجمل: 36، بحار الأنوار: 655/31، حدیث 199، المعیار و

الموازنة: 224، الاستيعاب: 1101/3، ينابيع الموده: 155/2، حدیث 434.

2- سورة الرحمن (55): آیه 27.

3- تفسير القمي: 345/2، بحار الأنوار: 5/4.

4- سورة قصص (28): آیه 88.

5- التوحيد، شيخ صدوق: 151، حدیث 7، بحار الأنوار: 7/4، حدیث 14 و 197/24، حدیث 23، تفسير الصافي: 108/4.

نحن وجه الله لا يهلك. (1)

از نظر ادبی «ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» وصف کلمه «وجه» است و مرفوع، به راستی این وجه کیست که ذوالجلال و الإکرام می شود؟

در تاریخ آمده است: در زمان حکومت عمر، امیر مؤمنان علی علیه السلام در حال طواف به کسی سیلی زدند. او نزد عمر رفت و اظهار شکایت کرد که علی مرا زد.

عمر در این باره از آن حضرت پرسید. حضرت فرمودند: او در اثنای طواف به زنان نامحرم نگاه می کرد. عمر گفت:

رَأَتْكَ عَيْنَ اللَّهِ وَضَرَبَتْكَ يَدُ اللَّهِ؛ (2)

چشم خدا تو را دیده و دست خدا به تو زده است.

آیا بعد از رسیدگی به این مطالب روایی و قرآنی جایی برای شبهه یاد شده وجود دارد؟ این شبهه ای که در مقابل يك امر بدیهی است، کسی که خدای ناخواسته با ائمه علیهم السلام خصومتی داشته و یا این اعتقادات را قبول نداشته و یا به زیارت جامعه معتقد نباشد، این گونه بهانه گیری و اشکال می کند.

بنابراین، انسان به برکت عبودیت به این جایی می رسد که وجه الله و یدالله می شود. بالاتر این که خودش می شود. در حدیث قدسی می فرماید:

ما زال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أكون بصره الذي يبصر به وسمعه الذي يسمع

به...؛ (3)

همواره بنده به واسطه خواندن نوافل ها به من نزدیک می شود تا این که گوش او ب.

ص: 348

1- بحار الأنوار: 6/4، حدیث 12.

2- ر.ك: المناقب، ابن شهر آشوب: 64/3، بحار الأنوار: 88/39 و 340، ذخائر العقبی: 82، فیض القدير: 470/4، الرياض النضرة: 165/3، النهاية فی غریب الحدیث: 332/3، لسان العرب: 309/13.

3- ر.ك: صفحة 68 از همین کتاب.

می شوم تا به واسطه آن بشنود؛ برای او چشمش می شوم که به واسطه آن ببیند و دستش می شوم تا با آن برگردد....

این حدیث در کتاب های عامه نیز آمده است. البته برای این که کسی استغراب نکند می گویم. نووی در شرح صحیح مسلم این مطلب را ذکر کرده و انصافا خوب معنا کرده است. (1)

آری، هر انسانی به برکت عبودیت به این مقام می رسد که فرمود: «العبد» و این امر به ائمه اختصاص ندارد، همه انبیا و اوصیای انبیا نیز همین طور بودند. البته با اختلاف مراتبشان، تا به رسد به عباد صالح، که هر کسی بیشتر کار کند بیشتر تقرب یابد و بیشتر این آثار برای او مترتب می شود.

در این کار هیچ جبری نیست، انسان با فعل خودش تقرب می یابد و خداوند متعال عنایت و کمک می کند که اگر انسان يك مقدارى توجه کند، او چند برابر توجه می نماید. پس این اعتقاد به قرآن و حدیث مستند است و به ائمه اختصاص ندارد تا چه رسد به این که غلو باشد.

حالات شگفت ائمه

حالات ائمه علیهم السلام در همه عوالم عجیب است. عالمی قبل از این عالم داریم و عالمی بعد از این عالم و خداوند متعال نیز رب العالمین است و ربوبیت او نسبت به همه عوالم یکسان و ثابت است. بنابر روایاتی که از فریقین نقل شده حالات و خلقت اهل بیت طاهرین علیهم السلام قبل از این عالم طوری بوده که مقرب ترین ملائکه، شاگردان آن بزرگواران بودند؛ یعنی عبودیت را از ائمه یاد گرفتند.

در روایتی آمده که جابر بن عبد الله انصاری گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

ص: 349

1- گفتنی است که همین مطلب به تفصیل در جلد یکم، صفحه 370 همین کتاب نیز آمده است.

شنیدم که می فرمود:

إن الله عزوجل خلقني وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين من نور، ثم عصر ذلك النور عصرة فخرج منه شيعتنا؛ فسبحنا فسبحوا، وقدسنا فقدسوا، وهللنا فهللوا، ومجدنا فمجدوا، وحمدنا فحمدوا.

ثم خلق الله السماوات والأرض وخلق الملائكة، فمكثت الملائكة مائة عام لا تعرف تسيحا ولا تقديسا؛ فسبحنا فسبح شيعتنا فسبحت الملائكة، وقدسنا فقدس شيعتنا وقدس الملائكة وكذلك البواقي.

فنحن الموحدون حيث لا موحدين غيرنا، وحقيق على الله تعالى بما اختصنا واختص شيعتنا أن يزلفنا وشيعتنا في أعلى عليين، إن الله اصطفانا واصطفى شيعتنا من قبل أن نكون أجساما، ودعانا فأجبناه فغفر لنا ولشيعتنا من قبل أن نستغفره تعالى. (1)

آری، این چه حسابی است که بایستی حضرت آدم علیه السلام به شفاعت اهل بیت مورد لطف خداوند متعال قرار بگیرد؟ ائمه علیهم السلام در عالم قبل از این عالم خصوصیات دیگری نیز داشتند.

آن بزرگواران وقتی به این عالم آمدند به برکت عبودیت و قربشان حالاتی پیدا کردند که به اذن خداوند در عالم تصرف کردند و ولایت تکوینی و تشریحی دارند.

وساطت در فیض، هدایت گری و حجت بودنشان، همه و همه به برکت عبودیت آنان است که به قریبی که رسیدند به اذن خداوند متعال دارای این مقامات، شئون و حالات شدند.

بعد از انتقال به عالم بعد، به حکم آیات و روایات ائمه علیهم السلام رجال اعرافند.6.

ص: 350

1- المحتضر: 113، كشف الغمه: 85/2، بحار الأنوار: 343/26، حدیث 16.

و از همان اول، حوض در اختیار آن بزرگواران است؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین فرمودند:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإنما لن يفترقا حتى يردا على

(1) الحوض؛

همانا من در میان شما دو چیز گران بها قرار دادم: کتاب خدا و عترتم و اهل بیتم. آن دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

احادیث حوض کوثر از نظر فریقین متواترند، در بعضی از آن احادیث آمده که فلانی و فلانی از اصحاب از حوض

کنار زده می شوند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

يا رب! أصحابي أصحابي!

فيقال لي: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك؟ فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: بعدا وسحقا. (2)

آن گاه لوای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همان «لواء الحمد» که بزرگ ترین، شریف ترین و عظیم ترین لواء در قیامت، به دست امیرالمؤمنین علیه السلام است. (3)

ص: 351

1- ر.ك: جلد يكم، صفحه 325 از همین کتاب.

2- عيون أخبار الرضا عليه السلام: 93/1، حدیث 33، بحار الأنوار: 19/28، حدیث 26. این حدیث در منابع الموده: 398/1 و منابع دیگر اهل سنت با اندکی تفاوت نقل شده است.

3- در حدیث زیبایی آمده که عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: أتاني جبرئيل وهو فرح مستبشر، فقلت له: حبيبي جبرئيل، مع ما أنت فيه من الفرح، ما منزلة أخی و ابن عمی علی بن أبی طالب عند ربه؟ فقال جبرئيل: يا محمد! الذي بعثك بالنبوة، واصطفاك بالرسالة، ما هبطت في وقتي هذا إلا لهذا. يا محمد! العلى الأعلى يقرأ عليك السلام، ويقول: محمد نبى رحمتي، وعلی مقيم حجتي، لا أعذب من والاه و إن عصاني، و لا أرحم من عاداه و إن أطاعنى. قال ابن عباس: ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إذا كان يوم القيامة أتاني جبرئيل عليه السلام و بيده لواء الحمد و هو سبعون شقة، الشقة منه أوسع من الشمس و القمر، فيدفعه إلى، فأخذه و أذفعه إلى علی بن أبی طالب. فقال رجل: يا رسول الله! وكيف يطيق علی عليه السلام على حمل اللواء، و قد ذكرت أنه سبعون شقة، الشقة منه أوسع من الشمس و القمر؟ فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله، ثم قال: يا رجل! إنه إذا كان يوم القيامة أعطى الله عليا من القوة مثل قوة جبرئيل عليه السلام، و من الجمال مثل جمال يوسف عليه السلام، و من الحلم مثل حلم رضوان، و من الصوت ما يدانى صوت داود عليه السلام، و لولا أن داود خطيب في الجنان لأعطى علی عليه السلام مثل صوته، و إن عليا أول من يشرب من السلسيل و الزنجبيل، و إن لعلی و شيعته من الله عز و جل مقاما يغبطهم به الأولون و الآخرون. (الأمالی، شيخ صدوق: 756، حدیث 1019، روضة الواعظین: 109، بحار الأنوار: 2/8 و 3، حدیث 2).

سپس مراحل طی می شود تا آن جایی که تکلیف اشخاص معین می شود که این ها اصحاب یمین هستند و آن ها اصحاب شمال. در روایات فریقین در این زمینه سه گونه روایت داریم:

(1) 1. کسی به طرف بهشت نمی رود مگر این که برائتی در دستش از علی بن ابی طالب علیهما السلام باشد.

2. کسی به طرف بهشت نمی رود مگر جوازی از علی بن ابی طالب علیهما السلام داشته باشد. (2) 7.

ص: 352

-
- 1- مناقب امیر المؤمنین علیه السلام: 429/1، بشارة المصطفی: 309، مائة منقبة: 85 و 86، منقبت 52، بحار الأنوار: 116/27، حدیث 93 و 66/8، حدیث 4 و 211/39 و 212، حدیث 4، غایة المرام: 98/3، حدیث 9، عیون اخبار الرضا علیه السلام: 271/2 و 272، حدیث 63.
- 2- الأمالی، شیخ طوسی: 290، حدیث 564، بحار الأنوار: 68/8، حدیث 11، كشف الغمه: 24/2، ینایع الموده: 338/1، حدیث 21 و 162/2 و 163، حدیث 459 و 404، حدیث 58، ذخائر العقبی: 71، ذکر اخبار اصبهان: 342/1، جواهر المطالب، ابن دمشق: 101/1، باب 17.

3. کسی به طرف بهشت نمی رود مگر نوشته ای از علی بن ابی طالب علیهما السلام داشته باشد. (1)

و ما هر سه لفظ را هر چند معنا یکی است با اشاره به منابع ذکر کردیم تا معلوم شود که این حدیث به تواتر معنوی رسیده است.

از آن طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

یا علی! أنت قسیم الجنة و النار؛ (2)

ای علی! تو قسمت کننده بهشت و جهنم هستی.

در تعبیر دیگری فرمودند:

أنت قسیم النار؛ (3)

تو قسمت مقابل جهنم هستی.

به راستی با وجود این احادیث، جایی برای تأمل می ماند که آیه: (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) (4) با جمله «وإياب الخلق إليكم و حسابهم عليكم» زیارت جامعه کبیره منافات دارد؟ نه تنها منافات ندارد؛ بلکه عین آیه است.

مقام اختصاصی در روز قیامت

اینک مطلبی درباره پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام بیان می شود که شاید کمتر گفته شده است.

ص: 353

-
- 1- المناقب، ابن شهر آشوب: 123/3، بحار الأنوار: 117/27، حدیث 96، اسد الغابه: 358/2، الاصابه: 157/3، شماره 3516، مناقب خوارزمی: 341، شماره 361، ینابیع الموده: 66/2، حدیث 55 و 460، حدیث 278.
 - 2- عیون أخبار الرضا علیه السلام: 92/1، حدیث 30، الأمالی، شیخ صدوق: 101، بحار الأنوار: 254/37، حدیث 1، کشف الغمه: 103/3، ینابیع الموده: 249/1، حدیث 1 و 251، حدیث 5 و 404/2، حدیث 57.
 - 3- الأمالی، شیخ طوسی: 553، تفسیر القمی: 389/2، بحار الأنوار: 162/33، حدیث 425، ینابیع الموده: 403.
 - 4- سوره غاشیه (88): آیه 25 و 26.

ائمه عليهم السلام در روز قیامت، هم شاهدند و هم شفیع، هم مدعی هستند و هم حاکم.

وقتی در این عالم محکمه ای تشکیل می شود حاکمی در جایگاه قرار می گیرد و مدعی و مدعی علیه که متخاصمین هستند بر حاکم وارد می شوند.

حاکم از مدعی بینه طلب می کند، اگر شهود داشته باشد، اقامه بینه می کند. آن گاه حاکم، حکم می کند، یا به نفع مدعی یا به نفع مدعی علیه.

در این دنیا در محکمه قضایی حاکم غیر از مدعی و مدعی علیه است و شاهد های عادل غیر از مدعی و مدعی علیه هستند.

از طرف دیگر، در این عالم، اگر یکی از این دو طرف شفیع داشته باشد، او شفیع را نزد این حاکم می آورد که شفیع غیر از شاهد است و شاهد غیر از مدعی و مدعی علیه و مدعی و مدعی نیز غیر از حاکم هستند.

اما به حکم آیات و روایات در روز قیامت، ائمه عليهم السلام هم حاکمند و هم شفیع، هم مدعی هستند و هم شاهد. (1)

اگر بخواهیم دلیل های آن چه گفتیم به تفصیل شرح دهیم از بحث خارج خواهیم شد.

چکیده سخن این که رجوع خلائق به ائمه عليهم السلام و تصدی حساب خلائق در روز قیامت توسط آن بزرگواران مآلاً به خود خداوند متعال بر می گردد. این معنا را از آیات و روایات به طور تفصیل استفاده کردیم. 1.

ص: 354

1- بصائر الدرجات: 83، حدیث 11، الکافی: 251/1، حدیث 7، الأمالی، شیخ صدوق: 121، بحار الأنوار: 441/22 و 283/49، حدیث 1، شواهد التنزیل: 119/1، حدیث 129، تفسیر مجمع البیان: 417/1.

به بیان روشن، آیه مبارکه: (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) (1) ظهور دارد که رجوع مردم به سوی خداوند متعال است. اگر به صیغه متکلم وحده بود آیا ذات مقدس ربوبی به طور مستقیم متصدی امر حساب و رسیدگی به افعال خلاق می شود؟

به یقین این گونه نیست و کسی چنین نگفته است؛ چرا که خداوند متعال جسم نیست و در هیچ يك از این امور؛

چه قبل از این عالم، چه در این عالم و چه بعد از این عالم در هیچ عالمی از عوالم، احدی نمی گوید که خداوند متعال به طور مستقیم و به صورت مباشرت خود به امور خلاق رسیدگی می کند.

پس ناگزیر کسی یا کسانی در روز قیامت از طرف خداوند متعال متصدی امر حساب خواهند شد. وقتی رزق و روزی به توسط میکائیل، قبض ارواح به توسط عزرائیل و قسمی از امور به توسط جبرائیل انجام می پذیرد، چه مانعی دارد که ما بگوییم که در روز قیامت حساب خلاق به توسط ائمه علیهم السلام انجام خواهد شد.

با توجه به آن چه گذشت به اثبات رسید که افعال ائمه علیهم السلام افعال خداوند متعال است و این به ائمه اختصاص ندارد، مطلق است و عموم انبیا و اوصیای معصومین نیز همین طور هستند. اینان مأموریتی از ناحیه خداوند متعال دارند و جزء دستگاه ربوبی هستند.

فصل الخطاب نزد کیست؟

اشاره

وفصل الخطاب عندکم؛

و سخن جدا کننده حق از باطل نزد شماست.

راغب اصفهانی درباره کلمه «فصل» می گوید:

ص: 355

الفصل: إبانة أحد الشئيين من الآخر حتى يكون بينهما فرجة... نحو قوله: (إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ) (1) أى اليوم يبين الحق من الباطل ويفصل بين الناس

بالحكم... وفصل الخطاب ما فيه قطع الحكم وحكم فيصل ولسان مفصل.... (2)

بنابراین، فصل، جدا کردن حق از باطل، راست از دروغ و روشن شدن حقایق و ممیز شدن درست از نادرست است.

با توجه به آن چه در فراز پیشین گذشت روشن شد که خداوند متعال فصل الخطاب را نزد ائمه علیهم السلام قرار داده است، و روایات وارده در این که خدا «فصل الخطاب» را به ما ائمه عطا کرده و نزد ماست... فراوان است.

در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

والله، لقد أعطاني الله... فصل الخطاب؛ (3)

به خدا سوگند! خداوند مقام فصل الخطاب را به من عطا کرده است.

فصل الخطاب از دیدگاه قرآن و حدیث

برای فصل الخطاب معانی متعددی می شود تصویر کرد؛ ولی بهتر این است که اول به قرآن مجید مراجعه شود.

خدای عزوجل در آیه ای می فرماید:

(هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ)؛ (4)

امروز همان روز جدایی است (جدایی حق از باطل) که شما آن را تکذیب می کردید.

ص: 356

1- .سوره دخان(44):آیه 40.

2- .المفردات فی غریب القرآن:381.

3- .بصائر الدرجات:221، حدیث 4، الخصال:414، حدیث 4، بحار الأنوار:336/39، حدیث 5.

4- .سوره صافات(37):آیه 21.

در آیه دیگر می خوانیم:

(إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ)؛ (1)

به راستی یوم الفصل و روز جدایی (حق از باطل) وعده گاه همه آن هاست.

در جای دیگر آمده است:

(هَذَا يَوْمُ الْفُصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ)؛ (2)

امروز همان روز جدایی است که همه شما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم.

یکی از اسمای قیامت «یوم الفصل» است. اینک این پرسش مطرح می شود که چرا قیامت یوم الفصل شد؟

فصل یعنی چه؟ و فصل به دست کیست؟

در قرآن مجید آمده که کلمه «فصل» در «یوم الفصل» یعنی روز قیامت به دست خداوند متعال است و فاصل خدا می باشد، آن جا که می فرماید:

(إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ)؛ (3)

همانا پروردگارت میان آن ها در روز قیامت در مورد اختلافاتی که داشتند داوری می کند.

در این عالم در امور بسیاری اختلاف هست و حق و باطل مخلوط است، ولی در روز قیامت به حکم خدا حقیقت ها آشکار و حق از باطل جدا خواهد شد.

در آیه دیگر آمده است:

(لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ)؛ (4)

هرگز نزدیکان، بستگان و فرزندان شما سودی به حالتان نخواهند داشت؛ چرا که خداوند در روز قیامت میان شما و آن ها فاصله و جدایی می افکند. 3.

ص: 357

1- سوره دخان(44): آیه 40.

2- سوره مرسلات(77): آیه 38.

3- سوره سجده(32): آیه 25.

4- سوره ممتحنه(60): آیه 3.

كمك اولاد، ارحام و قوم و قبيله در موارد اختلافی و فتنه و نزاع فايده ندارد، خداوند متعال در روز قيامت بين شما فصل می کند و حق را از باطل جدا می سازد.

در روایتی از امام عليه السلام سؤال شد: چرا حکومت شیخین بی سروصدا ظاهراً ادامه یافت، اما عثمان مقتول شد و امیر مؤمنان علی عليه السلام هم نتوانستند (واقعا از همان ساعت اول نگذاشتند) حکومت کنند؟

امام عليه السلام پاسخ لطیفی فرمودند: آن ها حق و باطل را مخلوط کردند.

وقتی در جامعه حق و باطل مخلوط باشد جامعه آن حکومت را قبول دارد. اما عثمان، باطل محض بود و حضرت علی عليه السلام حق محض، حق محض در جامعه قابل دوام نیست، هم چنین باطل محض را نیز مردم تحمل ندارند.

علی الفاروق و المیزان

و از آن جایی که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله امت شروع شد و خدای رحمان بایستی بین مردم شاخصی برای حق قرار دهد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از امیر مؤمنان عليه السلام به «فاروق» تعبیر کرده و فرمود:

... هو فاروق هذه الامة، يفرق بين الحق و الباطل...؛ (1)

... او فاروق این امت است که بین حق و باطل جدایی می اندازد.

هم چنین، از آن حضرت به «میزان» تعبیر شده است، چنان که در زیارت آن حضرت آمده است:

... السلام علی يعسوب الإیمان و میزان الأعمال...؛ (2)

... سلام بر يعسوب ایمان و ترازوی اعمال... 0.

ص: 358

1- ذخائر العقبی: 56، الرياض النضرة: 155/2.

2- بحار الأنوار: 287/97 و 330.

و اما قول آن حضرت که علی مع الحق و الحق مع علی به حد تواتر رسیده است.

بنابراین در این عالم حق و باطل مختلط و مشتبه است، اما در عالم بعدی این قضایا از هم جدا می شوند.

در روایت لطیف دیگری که شیخ انصاری رحمه الله نیز در کتاب الطهاره آورده آمده است که مردی از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: وقتی به مستراح می روم از پنجره صدای ساز و آواز از خانه همسایه می آید، من مقداری به جهت شنیدن آن صداها، آن جا می نشینم، حکمش چیست؟

حضرت فرمودند:

لا تفعل.

فقال الرجل: والله، ما هو شيء وآتیه بر جلی إنما هو سماع أسمع بأذني!

فقال له: أنت ما سمعت الله: (إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا)؟ (1)

قال: بلی و الله، فکأنی لم أسمع هذه الآية قط من کتاب الله من عجمی ولا من عربی، لا جرم إني لا أعود إن شاء الله، وإني أستغفر الله.

فقال له: قم فاغتسل وصل ما بدا لك، فإنك كنت مقيما على أمر عظيم، ما كان أسوأ حالك لو مت على ذلك! أحمده الله وسله التوبة من كل ما يكره، إنه لا يكره إلا القبيح، والقبيح دعه لأهله، فإن لكل أهلا. (2)

او در خانه خودش ساز و آواز دایر نکرده بود و کسی را استخدام نکرده بود که بیا و این جا ساز و آواز برای من اجرا کن که این قدر به تو پول بدهم؛ بلکه به قصد دیگری ت.

ص: 359

1- .سوره اسراء(17):آیه 36.

2- .کتاب الطهاره: 331/2، الکافی: 432/6، حدیث 10، وسائل الشیعه: 331/3، حدیث 3795، بحار الأنوار: 34/6، حدیث 48. این حدیث با اندکی تفاوت در متون روایی دیگر نیز آمده است.

به مستراح رفته بود و در آن جا چند دقیقه ای مانده بود تا آن سر و صدا را بشنود.

در روایت دیگری فضیل گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آلاتی مثل نرد، شطرنج و... پرسیدم، حضرت فرمودند:

إذا ميز الله الحق من الباطل مع أيهما يكون؟

هر گاه خداوند امور حق را از امور باطل جدا سازد مورد سؤال شما در کدام قسم خواهد بود؛ در حق یا باطل؟

گفت: معلوم است که در باطل خواهد بود.

حضرت فرمودند:

فمالك وللباطل؟(1)

در این مورد آلات قمار برای سائل مشتبه شده که سؤال می کند، حضرت اشاره می کند که وقتی در روز قیامت حق ها از باطل ها جدا شدند مورد سؤال تو از کدام قسم خواهد بود؟

گفت: به یقین از قسم حق نخواهد بود.

حضرت فرمود: تو پاسخ خودت را دادی.

بنابراین، آن چه ما در این دنیا از مأكولات، مشروبات، ملبوسات، مساکن و تمام اشیایی که در اختیار داریم و تصرفاتی که می کنیم بخش زیادی از آن ها مشتبه است. ما طبق قاعده «ید»، «طهارت»، «استصحاب» و ادله و امارات دیگر، زندگیمان را ادامه می دهیم، اما در آن عالم این طور نیست، این ها از هم جدا می شوند و این کار طبق فرموده قرآن به دست خداوند متعال است، اما آیا خداوند متعال به طور مستقیم، انجام می دهد؟

ص: 360

1- وسائل الشیعه: 324/17، حدیث 22667، کتاب المکاسب: 374/1 با اندکی تفاوت.

معلوم است که نه؛ بلکه به توسط انبیا، اولیا، ملائکه و مأمورینی که در آن جا هستند و مقربینی که در دستگاه ربوبی او می باشند و متصدی این امورند انجام می گیرد.

خداوند متعال در قرآن مجید داستان حضرت داوود علیه السلام را مطرح می کند، امتیاز آن حضرت در این عالم نسبت به دیگر انبیا این بوده که بر اساس واقع فصل الخطاب داشته و حق را از باطل جدا می کرده، آن جا که می فرماید:

(وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ)؛ (1)

و ما به او هم حکمت و دانش دادیم و هم عقل قضا و داوری.

در روایات آمده است که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آن گاه که ظاهر شوند و حکومت برقرار کنند طبق روش حضرت داوود علیه السلام حکم می کنند.

ابان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

لا تذهب الدنيا حتى يخرج رجل مني يحكم بحكومة آل داود ولا يسأل بينة يعطى كل

نفس حكمها. (2)

در روایت دیگری ابوعبیده می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

إذا قام قائم آل محمد حكم بحكم داود وسليمان، لا يسئل الناس بينة. (3)

فرق حضرت داوود علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در قضاوت از این جهت است که حضرت داوود از مدعی بینة مطالبه نمی کند، ولی پیامبر اکرم با بینات و سوگندها حکم می کند.

امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که فرموده: 4.

ص: 361

1- .سوره ص(38):آیه 20.

2- .الكافي: 398/1، حديث 2، بحار الأنوار: 320/52، حديث 22.

3- .همان: 279، حديث 3، همان: حديث 24.

إنما أفضى بينكم بالبينات و الأيمان و بعضكم أحن بحجته من بعض فأیما رجل قطعت له من مال أخيه شيئاً فإنما قطعت له به قطعة من النار؛(1)

من طبق موازين ظاهری حکم می کنم، اما اگر او می داند که صاحب حق نیست نباید تصرف بکند؛ چرا که برای او قطعه ای از آتش بریده ام.

بنابر روایات متعدد حکم حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور طبق واقع خواهد بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمودند:

أفضل أعمال امتی انتظار الفرج؛(2)

برترین کارهای امت من، انتظار گشایشی (از جانب خداوند متعال) است.

معنای این حدیث به حکم دو دسته روایات معلوم می شود:

دسته ای از روایات می فرمایند: ظهور، حکومت و قدرت امام زمان علیه السلام بغتة و به صورت ناگهانی خواهد بود.

بنابراین، هیچ روز و هیچ ساعتی نیست مگر این که احتمال دارد حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور کند. پس ما باید چنین اعتقادی داشته باشیم.

دسته دوم از روایت ها می گویند: وقتی حضرت امام زمان علیه السلام ظهور کنند و حکومت را به دست گیرند مثل حکم حضرت داوود علیه السلام که مطابق واقع است..

ص: 362

1- الكافی: 414/7، حدیث 1، وسائل الشیعة: 232/27، حدیث 33663.

2- المناقب، ابن شهر آشوب: 527/3، بحار الأنوار: 318/50، حدیث 14. این حدیث در مصادر اهل سنت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این گونه نقل شده است: أفضل العبادة انتظار الفرج. ر.ك: سنن ترمذی: 225/5، مجمع الزوائد: 147/10، تحفة الاحوذی: 17/10، المعجم الأوسط: 230/5، المعجم الكبير: 101/10، الجامع الصغير: 192/1، حدیث 1283، كنز العمال: 79/2، حدیث 3225 و....

حکم خواهند فرمود.

انتظار فرج یعنی انسان هر لحظه مواظب کارهای خودش در عبادات، اعمال، افعال، تروك، تصرفات و همه امور باشد که اگر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف امروز ظاهر شدند و قرار شد مطابق حکم حضرت داوود علیه السلام حکم بکنند رسوا نگردد. (1)

به هر حال، حضرت داوود علیه السلام در این عالم دارای فصل الخطاب بوده است. این فصل الخطاب به همین معنا در عالم قیامت نیز توسط ائمه علیهم السلام پیاده خواهد شد.

با عنایت به روایاتی که گذشت احدی از صراط عبور نخواهد کرد و به بهشت وارد نخواهد شد مگر با در دست داشتن جوازی از علی علیه السلام؛ یعنی هر که امیرالمؤمنین علیه السلام برگه ای به دست او دادند او اهل بهشت خواهد بود.

البته در این عالم نیز حکومت طبق فصل الخطاب واقع شده است. در احوالات امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده که آن حضرت بسیاری از قضایا و مشکلات مردم را طبق علمشان به واقع حل و فصل کردند.

جایگاه آیات الاهی

اشاره

و آیات الله لدیکم؛

آیات خدا نزد شماست.

آیات خداوند متعال نزد شما اهل بیت علیهم السلام است. از نظر ادبی بین واژه های «لدى»، «عند» و «لدى» فرق است و هر کدام معنای خود را دارد. این واژگان در قرآن

ص: 363

1- گفتنی است که در این زمینه پژوهشی از همین نگارنده به زبان عربی چاپ شده و ترجمه آن در یکی از مجله های فارسی چاپ و منتشر شده است.

مجید نیز به کار رفته و به موارد استعمال و فروق معانی آن‌ها از جهات ادبی در کتاب مغنی اللیب اشاره شده است؛ (1) چرا که ما ترادف را قبول نداریم و بین مفاهیم الفاظ، اختلاف و افتراق گرچه بسیار ظریف وجود دارد.

راغب اصفهانی در واژه «عند» می‌نویسد:

لفظ موضوع للقرب فتارة يستعمل في المكان وتارة في الاعتقاد نحو أن يقال: عندی كذا وتارة في الزلفی والمنزلة. (2)

و در کلمه «لدى» می‌نویسد:

أخص من «عند»، لأنه يدل على ابتداء نهاية، نحو أقمت عنده من لدن طلوع الشمس

إلى غروبها، فيوضع لدى موضع نهاية الفعل. (3)

پس کلمه «لدى» از نظر معنا به کلمه «عند» نزدیک است و کلمه «لدى» اخص است که در زبان فارسی کلمه «عند» را «نزد» می‌گوییم.

راغب اصفهانی در کلمه «لدى» می‌نویسد:

لدى: لدى يقارب لدى، قال: (وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ) (3)... 5

و در کلمه «آیه» چند نکته وجود دارد:

نخست آن که آیه به معنای علامت و نشانه است. راغب اصفهانی می‌گوید: (4)

والآية هي العلامة الظاهرة وحقيقته لكل شيء ظاهر هو ملازم لشيء لا يظهر ظهوره. 3.

ص: 364

1- مغنی اللیب: 1/156 و 157.

2- المفردات فی غریب القرآن: 349. (3 و 5). همان: 449.

3- سوره یوسف (12): آیه 25.

4- المفردات فی غریب القرآن: 33.

پس اگر کسی خواست خدا را ببیند، آیه، نشانه و علامت او را ببیند. البته دیدن دو جور است:

1. دیدن بصری،

2. دیدن بصیرتی.

خداوند متعال را با بصیرت باید دید.

دوم آن که خود ائمه علیهم السلام آیات خدا هستند.

سوم آن که معلوم می شود که خداوند متعال آیات متعددی دارد؛ یعنی علاوه بر این که شما ائمه، آیات خدا هستید، آیات خداوند متعال نیز نزد شماست.

اگر مقداری با قرآن آشنایی پیدا کنیم و در آن تأمل و تدبر نماییم می بینیم که تمام عقاید، مبانی اعتقادی و معارف ما ریشه قرآنی دارند. در قرآن مجید آمده است:

(قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ)؛ (1)

بگو: همه آیات فقط نزد خدا است.

شاید فرد مغرض و مریضی بگوید: این جمله از زیارت جامعه نیز با قرآن منافات دارد که پاسخ او را پیش تر دادیم و از آن چه گذشت معلوم شد که وجود آیات عند الأئمة؛ یعنی آن چه که عندالله است عند الأئمة نیز موجود است.

پیش تر ملاحظه شد که اولیای خدا افعالشان را به خداوند متعال نسبت می دهند.

در این جا باز از قرآن مجید شاهد می آوریم که در عین این که قرآن می فرماید: (الآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ)، دلالت دارد بر این که: آیات عند الأئمة است. در آیه مبارکه ای می خوانیم:

(وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ* وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ

0.

ص: 365

1- .سوره های انعام(6):آیه 109 و عنكبوت(29):آیه 50.

قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَزْتَابَ الْمُبْطِلُونَ* بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ (1)؛

و هم چنین ما کتاب(قرآن)را بر تو نازل کردیم، پس کسانی که پیش از این، کتاب آسمانی به آن ها داده ایم به این کتاب(قرآن)ایمان می آورند و گروهی از این ها(مشرکان)نیز به آن ایمان می آورند و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند. تو پیش از نزول قرآن هرگز کتابی را نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی تا مبادا آن دشمنانی که در فکر تکذیب تو و بر هم زدن دعوت تو هستند ایجاد شک و تردید کنند، ولی این کتاب دارای آیات روشنی است که در سینه صاحبان علم قرار دارد.

طبق این آیه، آیات خدا«در سینه صاحبان علم»قرار داد.

مصادیق آیات الاهی

اشاره

اکنون این پرسش مطرح است که مصادیق آیات الله چه چیزهایی هستند؟

الف. قرآن مجید

به نظر می رسد قرآن مجید اعظم، اهم و اکبر مصادیق آیات الله است که طبق این آیه مبارکه جز ائمه علیهم السلام احدی به حقایق و اسرار این آیات واقف نیست. آن بزرگواران متشابهات قرآن را نیز می دانند. آن جا که می فرماید:

(مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)؛ (2)

بخشی از آن(قرآن)دارای آیات محکم(صریح و روشن)است که اساس این

ص: 366

1- .سوره عنكبوت(29):آیه های 47-49.

2- .سوره آل عمران(3):آیه 7.

کتاب است و بخشی از آن دارای آیات متشابه است (که به لحاظ جهاتی روشن نیست)، اما کسانی که در قلوبشان انحراف است از تشابهات پیروی می کنند تا فتنه انگیزی کنند و تأویل و تفسیری بر طبق امیال خود می کنند؛ در حالی که تفسیر آن ها را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند.

اگر حرف «واو» در عبارت «الراسخون فی العلم» عاطفه باشد نه استینافیه همان هایی که «أوتوا

العِلْمَ» هستند، همان ها «الْأَسِخُونِ فِي الْعِلْمِ» خواهند بود.

بنابراین روشن شد که هیچ منافاتی بین آیه مبارکه (إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ) با آیه مبارکه (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ) و

آیه مبارکه (فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) وجود ندارد. (1)

ب. معجزه ها

مصدق دیگر آیات خداوند متعال، معجزه های پیامبران الاهی است که در نزد ائمه طاهرين عليهم السلام است.

ج. کتاب های آسمانی

مصدق سوم آیات خداوند متعال، کتاب های آسمانی پیامبران الاهی است که علم آن کتب نزد ائمه عليهم السلام می باشد. در روایتی سلمة بن كهيل گوید: علی علیه السلام فرمود:

لو استقامت لی الأمة وثنيت لی الوسادة لحکمت فی التوراة بما أنزل الله فی التوراة ولحکمت فی الإنجیل بما أنزل الله فی الإنجیل ولحکمت فی الزبور بما أنزل الله فی الزبور، حتی یزهر إلى الله وإنی قد حکمت فی القرآن بما أنزل الله. (2)

ص: 367

1- ر.ك: تفسير مجمع البيان: 241/2 و 33/8.

2- بصائر الدرجات: 154، حدیث 6، بحار الأنوار: 183/26، حدیث 11، با اندکی تفاوت، ینابیع الموده: 221/1، حدیث 40.

به نظر می رسد که عین آن کتاب ها هم نزد ائمه علیهم السلام می باشد و هم اکنون در نزد امام زمان علیه السلام

موجود است. در روایتی چنین می خوانیم:

ضریس کناسی گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر نیز حضور داشت. امام فرمود:

إن داود ورث الأنبياء و إن سليمان ورث داود و أن محمدا ورث سليمان و ما هناك و إنا ورثنا محمدا و إن عندنا صحف إبراهيم و ألواح موسى.

فقال له أبو بصير: إن هذا لهو العلم؟

فقال: يا أبا محمد! ليس هذا هو العلم، إنما هذا الأثر، إنما العلم ما حدث بالليل و النهار يوما بيوم و ساعة بساعة. (1)

البته بنا به روایات دیگر عصای حضرت موسی علیه السلام و خاتم حضرت سلیمان علیه السلام نیز نزد امام زمان علیه السلام است. (2) پرسش این که آیا جسم مادی این اشیای خارجی مراد است، یا آن آثاری که مرتبط به آن هاست و استفاده هایی که برده شده؟ یا هر دو؟ مانعة الجمع نیست؛ چرا که پیامبران پیشین نیز آیات الله داشتند. قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)؛ (3)

همانا کسانی که به آیات خدا کافر می شوند و پیامبران و کسانی از مردم را که دستور به عدل و داد می دهند به ناحق و از روی ظلم می کشند آن ها را به مجازات و کیفری دردناک بشارت ده. 1.

ص: 368

1- همان: 155، حدیث 1، همان: حدیث 12.

2- بحار الأنوار: 322/52، حدیث 30 و 324، حدیث 37.

3- سورة آل عمران (3): آیه 21.

همه این آیات نزد ائمه علیهم السلام است که (فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) به آن ذوات مقدسه تفسیر شده است.

و با عنایت به زندگانی، اخبار، روایات، تاریخ و سیره آن بزرگواران می بینیم که عملاً هم همین طور بوده است، هر چه که از این بزرگواران سؤال شده، جواب مورد قبول سؤال کننده و دیگران را داده اند، حتی کسانی که خواسته اند به زعم خودشان امام علیه السلام را امتحان کنند پاسخ شنیده و از کار خود پشیمان شده اند. داستان پرسش ابوحنیفه از امام کاظم علیه السلام در دوران کودکی شاهد صدق گفتار ماست. (1)

جایگاه اوامر حتمی الاهی

وعزائمہ فیکم؛

و اوامر حتمی او درباره شماست.

عزیمت را در مقابل رخصت قرار داده اند، می گویند: افطار از روزه بر مسافر عزیمت است، نه رخصت؛ یعنی امر به افطار، امر الزامی و برای مسافر حکم حتمی است که باید افطار کند، نه این که رخصت و اجازه دارد افطار کند. درباره واژه «عزم» در لغت چنین آمده است:

عزم: عزمت علی کذا عزمًا... إذا أردت فعله وقطعت علیه. (2)

اگر «عزائم عندکم» تعبیر فرموده بودند این گونه استظهار می شد که یعنی شما به احکام الزامی، به جمیع ارادات حتمی باری تعالی چه در تکوین و چه در تشریح، چه در سابق یا حاضر و یا مستقبل علم و احاطه دارید؛ ولی

عبارت این طور نیست، بلکه عبارت «عزائم فیکم» است؛ یعنی عزائم، اوامر و ارادات حتمی خداوند متعال

ص: 369

1- ر.ک: صفحه 264 از همین کتاب.

2- صحاح اللغه: 1985/5.

درباره شماست.

به نظر می رسد مراد این است که آن چه که درباره شما وارد شده؛ امر به تمسك به شما، امر به اقتدا به شما، امر به اطاعت از شما و امثال ذلك همه این اوامر، اوامر حتمی و عزمی هستند، کنایه از این که احدی در این امور مرخص نیست و تکلیف همه است که از شما پیروی کنند و شما مقتدای همه هستید.

به عبارت دیگر، شما برای این جهت نصب شده اید که در همه امور و شئون، در همه اسرار و حقایق و در همه احکام، آداب و سنن، همه مردم ملزم هستند که به شما مراجعه کنند و از شما اخذ نمایند و هیچ کسی در این جهت مرخص نیست.

جایگاه نور الاهی

ونوره وبرهانه عندکم؛

ونور وبرهانش نزد شماست.

همان گونه که بیان شد تعبیرات زیارت جامعه متفاوت است؛ گاهی تعبیر به «عند» است، گاهی به «فی»، گاهی به «إلی» و گاهی به «لدى» و همه این ها، نکته هایی دارد که نباید مورد غفلت قرار بگیرد.

نور خداوند متعال به طور مطلق نزد اهل بیت علیهم السلام است که به برکت این نور، خلقت شده، هدایت شده و علوم و معارف و... نازل شده؛ همه این ها نزد ائمه علیهم السلام است.

پیش تر گذشت که به طور کلی برهان خدا، نزد ائمه است؛ برهان وجود او، برهان بر یگانگی او، برهان بر صفات او همه براهین بر این امور و سایر عقاید حقه و حقایق الاهی نزد ائمه است.

نور به معنای اخص، یکی از القاب یا اسماء قرآن مجید است. در آیه ای از قرآن کریم آمده است:

ص: 370

(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ)؛ (1)

از جانب خدا نور و کتاب روشن گری به سوی شما آمد.

در آیه دیگری آمده:

(فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ (2)

پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند، همان ها رستگارانند.

برهان نیز همین طور، در آیه ای می خوانیم:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا* فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا)؛ (3)

ای مردم! دلیل روشنی از جانب پروردگارتان برای شما آمده و نور آشکاری به شما فرو فرستادیم. پس کسانی که به خدا ایمان آوردند و به آن چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت و در راه راستی به سوی خویش هدایت می کند.

این قرآن، برهان است و نور.

اما چه کسانی را در رحمت الاهی داخل می کند و به صراط مستقیم هدایت می نماید؟ آن هایی را که به خدا ایمان داشته باشند و به این برهان و نور محکم بچسبند.

البته خود پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام هم برهان هستند و هم نور برای رسیدن به 5.

ص: 371

1- سوره مائده(5): آیه 15.

2- سوره اعراف(7): آیه 157.

3- سوره نساء(4): آیات 174 و 175.

فضل و رحمت الاهی. عبدالله بن سلیمان گوید:

قلت لأبی عبدالله علیه السلام: قوله: (قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا).

قال: البرهان محمد و النور علی.

قال: قلت له: صراطا مستقيما. (1)

قال: الصراط المستقیم علی؛

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم. فرمود: منظور از «برهان» حضرت محمد صلی الله علیه وآله و منظور از «نور» حضرت علی علیه السلام است.

پرسیدم: منظور از «راه راست» چیست؟

فرمود: راه راست، علی علیه السلام است.

چه رحمتی! آن رحمتی که در قرآن مجید می فرماید:

(وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ)؛ (2)

و رحمت پروردگار تو از تمام آن چه جمع آوری می کنند بهتر است.

خیلی مطلب است! «رحمة»؛ یعنی تمام دنیا و ما فیها را شما در اختیار داشته باشید، رحمت خداوند متعال از همه این ها بالاتر است. (3)

قرآن، پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام نور هستند و انسان را هدایت می کنند و به چنین رحمت الاهی

می رسانند. البته این برای کسانی است که معتقد و معتصم باشند که فرمود: 9.

ص: 372

1- بحار الأنوار: 197/9، حدیث 47، شواهد التنزیل: 79/1، حدیث 93.

2- سورة زخرف (43): آیه 32.

3- تفسیر مجمع البیان: 79/9، بحار الأنوار: 275/9.

(وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ فِي رَحْمَةِ رَبِّهِمْ)؛ (1). تفسیر فرات کوفی: 91، حدیث 73، العمده: 288، حدیث 467، الصراط المستقیم: 286/1، بحار الأنوار: 84/24، حدیث 3 و از مصادر عامه: تفسیر الثعلبی: 163/3، شواهد التنزیل: 169/1، حدیث 178، ینابیع الموده: 356/1، حدیث 10 و 368/2، حدیث 51. (2)

پس کسانی که به خدا ایمان آوردند و به آن چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت.

در بعضی از الفاظ حدیث ثقلین چنین آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إني تارك فيكم الثقلين ما ان اعتصمتم بهما لن تضلوا بعدى؛ (3)

همانا من در میان شما دو چیز گران بها قرار دادم که اگر پس از من به آن ها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید.

خداوند در آیه مبارکه ای می فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)؛ (4)

همگی به ریسمان الاهی چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید.

حضرت در ذیل این آیه فرمودند:

نحن حبل الله؛ (4)

ریسمان الاهی ما (اهل بیت) هستیم.

این قول در روایات فریقین در ذیل آیه مبارکه موجود است.

وقتی این بزرگواران نور و هدایت هستند و انسان را به آن رحمت الاهی می رسانند که او معتقد باشد و از آنان پیروی کند که البته مورد کمک هم واقع می شود؛ 1.

ص: 373

1- .سوره نساء

2- :آیه 175.

3- ر.ك: جلد یکم، صفحه 325 از همین کتاب.

4- .سوره آل عمران(3): آیه 103.

که قرآن می فرماید:

(وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)؛ (1)

و کسانی که در راه ما جهاد کنند ما آن ها را به راه های خویش هدایت می کنیم.

تفویض امر الاهی

اشاره

وامره الیکم؛

و امر خداوند درباره شماست.

امر خدا در اختیار شماست؛ یعنی خداوند متعال امر خودش را به شما واگذار کرده و در اختیار شما قرار داده است.

در کتاب اصول کافی بابی تحت این عنوان است که «باب التفویض إلى الرسول وإلى الأئمة علیهم السلام

فی أمر الدین». (2)

خداوند متعال امرش را به پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام واگذار کرده است، به این معنا که به آن بزرگواران اذن داده که البته این اذن، برای دیگر انبیا و اولیا نیز با اختلاف مراتبشان بوده است. این اذن هم در تکوین است و هم در تشریح و «أمره إلیکم» اطلاق؛ بلکه عموم دارد. چون لفظ «أمر» در این عبارت «جنس» می باشد، و اگر جنس، مضاف واقع شد افاده عموم می کند؛ یعنی اذن خدا به ائمه اطهار در تصرفات به صورت عام صادر شده است.

ائمه و ولایت در احکام

برای ائمه علیهم السلام چهار قسم اولویت و اذن در تصرف است که در اصطلاح از

ص: 374

1- سوره عنکبوت (29): آیه 69.

2- الکافی: 1/265.

این اذن ها در تصرفات، به ولایات تعبیر می شود. (1)

در این جا ولایت بر احکام را بیان می کنیم و در جمله بعدی که «من والا کم فقد و الی الله» است، ولایت تشریحی را بیان خواهیم کرد و ولایت تکوینی را ان شاء الله در جای خودش بیان خواهیم کرد. (2)

ولایت ائمه علیهم السلام بر احکام شرعیه در کتاب های حدیثی، فقهی، اصولی و رجالی مطرح شده است. در اصول کافی بابی در این زمینه باز شده و روایاتی در آن آمده است و در بصائر الدرجات در ذیل بعضی از آیات روایاتی نقل شده، هم چنین در کتاب های تفسیری نیز روایاتی در این مورد آمده است. (3)

این بحث در علم اصول در مسئله حقیقت شرعیه در کتاب هدایة المسترشدين (4) و در مباحث جمله خبریه و جمله انشائی مطرح شده است، هم چنین در تقریرات بحث آقای بروجردی رحمه الله آمده، ما نیز در کتاب تحقیق الاصول به تفصیل در این باره سخن گفته ایم. (5) و در کتاب های رجالی بزرگان مثل وحید بهبهانی و دیگران به مناسبت فرقه مفوضه مطرح گردیده و در فقه نیز در مواردی بعضی از بزرگان فقها مثل مرحوم صاحب جواهر الکلام اشاره کرده اند. (6) 1.

ص: 375

-
- 1- گفتنی است که نگارنده در این زمینه کتابی تحت عنوان عموم ولایة المعصوم نوشته اند که این نوشته در چهار باب است: باب اول در ولایت تکوینی، باب دوم در ولایت تشریحی، باب سوم در ولایت بر احکام و باب چهارم در ولایت در امور عادی.
 - 2- ر.ك: الحدائق الناضرة: 357/12، مصباح الفقیه: 274/2، الوافیة: 148، قوانین الاصول: 407، نهایة الافکار: 130/3، معجم رجال الحدیث: 21/20.
 - 3- ر.ك: بصائر الدرجات: 398-407، کافی: 265/1-268، باب التفویض الی رسول الله و الی الأئمة علیهم السلام.
 - 4- هدایة المسترشدين: 409/1-410.
 - 5- تحقیق الاصول: 59/2.
 - 6- جواهر الکلام: 102/13-103 و 294/41.

گفتنی است که این مسئله، موضوع حساس و دقیقی است که عده ای از بزرگان آن را قبول نکرده اند. ما این موضوع را با این پرسش آغاز می کنیم که آیا احکامی که در نواهی و اوامری که از ائمه علیهم السلام رسیده احکام مولویه هستند یا ارشادیه؟

شارع کیست؟

همواره در بحث ها می گوئیم: شارع مقدس چنین فرموده است و از شارع مقدس چنین وارد شده است. مراد از شارع کیست؟

تردیدی نیست که «شارع» در اصل، خداوند متعال است. قرآن کریم می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا)؛ (1)

ما برای هر کدام از شما آیین و شریعت و راه روشنی قرار دادیم.

از طرفی اشکالی نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز مشرع هستند؛ چرا که قرآن کریم می فرماید:

(وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛ (2)

و آن چه را پیامبر برای شما آورده انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى)؛ (3)

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید، آن چه را می گوید چیزی جز وحی نیست (که از جانب خداوند) فرستاده شده.

اینک می گوئیم: آیا اطلاق عنوان شارع بر ائمه علیهم السلام تمام است یا نه؟

ص: 376

1- .سوره مانند(5): آیه 48.

2- .سوره حشر(59): آیه 7.

3- .سوره نجم(53): آیه های 3 و 4.

این بحث ثمره علمی و اعتقادی دارد. مرحوم شیخ محقق تقی رحمه الله صاحب هداية المسترشدين در بحث حقیقت شرعیه و مرحوم آقای بروجردی رحمه الله این موضوع را در بحث جمله خبریه مطرح کرده اند.

اگر اوامر و نواهی ائمه مولوی باشد پس اطلاق شارع تمام است.

و اگر امام همانند فقیهی است که از حکم شارع مقدس اخبار می کند، یا به سان راوی است که از قول امام خبر می دهد و یا هم چون مسئله گویی است که احکام شرع را برای مردم بیان می کند پس اطلاق شارع تمام نیست.

پس، آیا ائمه علیهم السلام فقط مخبر، حاکی و ناقل هستند؟

مقتضای اصل در اوامر و نواهی صادره از مولا حمل بر مولویت است؛ یعنی اگر از مولا امری مجرد از هر گونه قرینه ای برسد، عقلاً آن امر را بر مولویت حمل می کنند، نه ارشادیت، و از این رو اگر کسی با آن مخالفت کند او را مورد ملامت قرار داده و عذرش را نمی پذیرند.

حال به ادله نظر می نماییم:

درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در قرآن مجید این گونه آمده است:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛ (1)

کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.

و در حدیث آمده:

ومن أطاع الرسول فقد أطاع الله؛ (2)

هرکس از پیامبر اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است.

از قرآن مجید دلیل دیگر داریم که فرموده: 7.

ص: 377

1- .سوره نساء(4):آیه 80.

2- .بصائر الدرجات:405، حدیث 7.

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛ (1)

و آن چه را پیامبر برای شما آورده انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید.

و در ذیل این آیه مبارکه به سند صحیح این روایت آمده است که حضرتش فرمود:

إن الله عزوجل أدب نبيه فأحسن أدبه، فلما أكمل له الأدب قال: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) . (2)738 ثم فوض إليه أمر الدين و الأمة ليسوس عباده فقال عزوجل: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) ...؛

خلاصه معنای این روایت را این گونه ترجمه می کنیم.

آن گاه که خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را تربیت کرد چه خوب تربیت نمود. پس از این که او را به سرحد کمال مطلوب رساند به او خطاب کرد که: «به راستی تو دارای خلق و خوی عظیم هستی».

آن گاه امر دین و امت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تفویض کرد، سپس فرمود: «و آن چه را پیامبر برای شما آورده، انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از جانب خداوند متعال تسدید می شدند و مرتب تحت نظر خدا بوده اند. امیر مؤمنان علی صلوات الله علیه در نهج البلاغه در خطبه ای می فرمایند:

فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان مسددا موقفا مؤيدا بروح القدس، لا يزل ولا يخطئ في شيء مما يسوس به الخلق فتأدب بأداب الله، ثم إن الله عزوجل فرض الصلاة ركعتين ركعتين عشر ركعات فأضاف 4.

ص: 378

1- .سوره حشر(59):آیه 7.

2- .سوره قلم(68):آیه 4.

رسول الله صلى الله عليه وآله إلى الركعتين ركعتين، وإلى المغرب ركعة فصارت عدل الفريضة لا يجوز تركهن إلا في سفر وأفرد الركعة في المغرب فتركها قائمة في السفر والحضر، فأجاز الله عز وجل له ذلك فصارت الفريضة سبع عشرة ركعة: (1)

خداوند فرشته ای را مکلف کرده بود که از اول نشأت با پیامبر اکرم باشد و او را تسدید نماید و رسول خدا مسدد، موفق و مؤید به روح القدس بودند؛ همان فرشته ای که اشتباه نمی کند.

این روح القدس همراه پیامبر بوده و در جمیع شئون حضرتش را تسدید و استوار می نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در نماز اضافه کردند و خداوند متعال کار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را امضا کرد.

نظیر این روایت، روایات دیگری نیز در الکافی آمده است. این منزلت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت شده است و در ابواب مختلف داریم که آن حضرت در احکام الاهی تصرف کردند.

در روایتی آمده که زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

وضع رسول الله صلى الله عليه وآله دية العين ودية النفس وحرمة النبيذ وكل مسكر.

فقال له رجل: وضع رسول الله صلى الله عليه وآله من غير أن يكون جاء فيه شيء؟

قال: نعم، ليعلم من يطع الرسول ممن يعصيه. (2) ت.

ص: 379

1- الکافی: 1/266، حدیث 4، بحار الأنوار: 4/17، حدیث 3.

2- این حدیث در بصائر الدرجات: 401، حدیث 14، الکافی: 1/267، حدیث 7، وسائل الشیعه: 25/354، حدیث 2 با اندکی تفاوت آمده است.

اجمالاً نسبت به حضرت رسول بحثی نیست و در ذیل آیه مبارکه (ما آتاکم الرسول) مفسران فریقین به این معنا تصریح دارند. (1)

آن گاه که این معنا برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت شد، آن را درباره ائمه علیهم السلام بررسی می نماییم.

در منابع بسیاری بیش از حد تواتر آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

علی منی بمنزلة هارون من موسی؛ (2)

علی برای من به منزله هارون برای موسی است.

از طرفی در روایات بسیاری نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

لکل نبی وصی و وارث و إن علیا وصی و وارثی؛ (3)

برای هر پیامبری جانشین و وارثی است و به راستی که علی جانشین و وارث من است.

و هم چنان که امر رسول خدا صلی الله علیه وآله امر خداست و اطاعت از او اطاعت از خداست؛ امر حضرت امیر به منزله امر حضرت رسول الله است که فرمود:

من أطاع علیا فقد أطاعنی؛ (4)

هر که از علی اطاعت کند در واقع از من اطاعت کرده است. 8.

ص: 380

1- ر.ک: تفسیر الصافی: 156/5، حدیث 7، تفسیر نور الثقلین: 461/4، حدیث 60 و 279/5، حدیث 25 و... .

2- ر.ک: جلد یکم، صفحه 379 از همین کتاب و برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: نگاهی به حدیث منزلت از همین نگارنده.

3- المناقب، ابن شهر آشوب: 35/2، کشف الغممه: 112/1، العمده: 234، الطرائف: 23، کتاب الأربعین: 47، حلیة الأبرار: 445/2، حدیث 12، بحار الأنوار: 147/38، حدیث 115، الکامل: 14/4، تاریخ مدینة دمشق: 392/42، در این منبع آمده است: «إن لکل نبی وصیا و وارثا و

إن علیا وصی و وارثی» المناقب، ابن مغالزی: 201، حدیث 238، المناقب، خوارزمی: 85، حدیث 74، ینابیع الموده: 235/1، حدیث

5. برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ک: تشیید المراجعات: 75/4-94.

4- تاریخ مدینة دمشق: 270/42، المستدرک علی الصحیحین: 121/3 و 128.

آن چه گذشت عموماً و اطلاقاتی هستند که ائمه علیهم السلام را به منزله پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تنزیل می کنند.

از طرف دیگر در خصوص ائمه علیهم السلام روایاتی داریم. علامه مجلسی رحمه الله می فرماید:

روایات مستفیضه ای در این زمینه داریم از جمله، روایتی نظیر همان روایت قبلی است، اما در ذیل آن آمده است که حضرتش فرمود:

إن الله عزوجل أدب نبيه علي محبته فقال: (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) (1) ثم فوض إليه فقال

عزوجل: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (2) وقال عزوجل: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) (3). بصائر الدرجات: 404، حدیث 4، الکافی: 265/1، حدیث 1، بحار الأنوار: 3/17، حدیث 1. (4)

ثم قال: وإن نبي الله فوض إلى علي عليه السلام وأتمننه فسلمتم وجحد الناس... (4)

به راستی که خداوند متعال پیامبر خود را بر مهر و محبت خویش تربیت کرد و فرمود: «همانا تو دارای خلق و خوی عظیم هستی»؛ آن گاه تربیت را به آن حضرت واگذار کرد و فرمود: «آن چه را که پیامبر آورده است بگیرید و از آن چه نهی کرده خودداری کنید» و فرمود: «آن کس که از رسول خدا پیروی کند همانا از خدای تعالی پیروی کرده است».

سپس فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله کار را به علی علیه السلام سپرد و او را امین شمرد، در این میان شما شیعیان پذیرفتید و تسلیم شدید؛ ولی آن مردم (اهل سنت) انکار کردند... 1.

ص: 381

1- .سوره قلم: آیه 4.

2- .سوره حشر (59): آیه 7.

3- .سوره نساء

4- :آیه 8.

تا این جا درباره تفویض احکام به روایات اشاره کردیم. اینک در این زمینه کلمات بزرگان علما را می آوریم.

مرحوم وحید بهبهانی می فرماید:

تفویض الأحكام و الأفعال بأن یثبت ما رآه حسنا و یرد ما رآه قبیحا فیجیز الله إثباته و رده مثل إطعام الجذ السدس وإضافة الركعتین فی الرباعیات و الواحدة فی المغرب و النوافل أربعا و ثلاثین سنة و تحريم كل مسكر عند تحريم الخمر. (1)

و قد حققنا فی تعلیقنا علی رجال المیرزا ضعف تضعیفات القمیین، فإنهم كانوا یعتقدون بسبب اجتهادهم اعتقادات من تعدی عنها نسبوہ إلى الغلو، مثل نفی السهو عن النبی

صلی الله علیه وآله أو إلى التفویض، مثل تفویض بعض الأحكام إلیه صلی الله علیه وآله. (2)

صاحب الحدائق الناضره در بحث منزوحات بئر می فرماید:

واحتمل بعض محققى المحدثین من المتأخرین كون هذا الاختلاف من باب تفویض الخصوصیات لهم علیهم السلام لتضمن كثير من الأخبار أن خصوصیات كثير من الأحكام مفوضه إليهم علیهم السلام كما كانت مفوضه إلیه صلی الله علیه وآله. (3)

مرحوم شبر که محدث و فقیه بزرگی بوده می فرماید:

والأخبار بهذا المضمون كثيرة رواها المحدثون فی كتبهم كالکلینی فی

ص: 382

1- الفوائد الرجالیة: 39 و 40.

2- حاشیة مجمع الفائدة و البرهان: 700، ر.ك: التعلیقة علی منهج المقال: 43.

3- الحدائق الناضره: 365/1.

الكافي، والصفار في البصائر وغيرهما. وحاصلها أن الله سبحانه فوض أحكام الشريعة إلى نبيه بعد أن أيده واجتباها وسدده وأكمل له محامده وأبلغه إلى غاية الكمال، والتفويض بهذا المعنى غير التفويض الذي أجمعت الفرقة المحقة على بطلانه. (1)

مرحوم صاحب جواهر الكلام خیلی روشن مطلب را با موردش بیان می کند. ما روایاتی داریم که حد شراب خواری تا زمان حکومت عمر هشتاد ضربه شلاق نبوده، در زمان حکومت او، امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند که هشتاد ضربه شلاق بزنید و این حکم باقی مانده است. صاحب جواهر الكلام می فرماید:

بل في المسالك روى العامة و الخاصة: أن النبي صلى الله عليه وآله كان يضرب الشارب بالأيدى و النعال ولم يقدره بعدد، فلما كان في زمن عمر استشار أمير المؤمنين عليه السلام في حده، فأشار عليه بأن يضرب ثمانين معللاً له بأنه إذا شرب سكر و إذا سكر هذى و إذا هذى افترى... وكان التقدير المزبور عن أمير المؤمنين عليه السلام من التفويض الجائز لهم. (2)

مرحوم مجلسی اول رحمه الله می فرماید:

... كما يظهر من الأخبار الكثيرة الواردة في التفويض إلى النبي و الأئمة عليهم السلام. (3)

سخن مجلسی دوم رحمه الله در این زمینه خیلی دقیق است، کلام او در اکثر امور میزان است. وی در این باره می نویسد:

وألزم على جميع الأشياء طاعتهم حتى الجمادات من السماويات.5.

ص: 383

1- .مصابيح الأنوار في حل مشكلات الأخبار: 369/1.

2- .جواهر الكلام: 457/41.

3- .روضه المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه: 480/5.

والأرضيات كشق القمر وإقبال الشجر وتسبيح الحصى وأمثالها مما لا يحصى، وفوض أمورها إليهم من التحليل و التحريم و العطاء و المنع و إن كان ظاهرها تفويض تدبيرها إليهم، «فهم يحلون ما يشاؤون» ظاهره تفويض الأحكام، كما سيأتي تحقيقه. (1)

البته ادله بیش از این است، و ما به برخی ادله عامه و مطلقه و خاصه بسنده کرده و به کلمات بعضی از بزرگان استشهد نمودیم.

علاوه بر این که شکی نیست ائمه علیهم السلام دارای دو جهت هستند:

1. علم به ملاکات احکام،

2. عصمت.

پس وقتی ائمه دارای این دو جهت که هم معصوم و هم عالم به مصالح و مفسد باشند، هیچ بعدی ندارد که خداوند متعال به آن بزرگواران نسبت به احکامش که یک سلسله اعتبارات هستند اذن در تصرف داده باشد.

پیروان اهل بیت پیروان خدا هستند

اشاره

من والا کم فقد و الی الله و من عادا کم فقد عادی الله؛

کسی که ولایت شما را بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته و کسی که با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی ورزیده است.

این فراز می تواند هم نتیجه ای برای جمله های پیشین باشد و هم فراز جداگانه ای باشد که به ما سبق ربطی نداشته باشد. وقتی بازگشت خلق به شما و حساب آنان به دست شما شد، نتیجه این که هر کس از شما پیروی کند از خدا پیروی کرده است و مورد رحمت و مغفرت خدا و اهل نجات و رستگاری در آخرت

ص: 384

می باشد و این يك مقام بلندی است و معنای بسیار رفیعی دارد.

و این جمله از زیارت جامعه از دلایل عصمت ائمه علیهم السلام نیز می باشد.

ولاء یعنی چه؟

راغب اصفهانی واژه «ولاء» را خیلی لطیف معنا کرده است. وی می گوید:

الولاء و التوالی أن يحصل شیئان فصاعدا حصولا لیس بینهما ما لیس منهما، ویستعار ذلك للقرب من حیث المكان ومن حیث النسبة ومن حیث الدین ومن حیث الصداقة

والنصرة والاعتقاد. (1)

ولاء و توالی یعنی چند چیز با هم در خارج حصول پیدا کنند، بین این دو هیچ فاصله ای نباشد؛ یعنی این انسان پا در جای پای او بگذارد که فاصلی اجنبی بین آن دو وجود نداشته باشد، چنان طابق النعل بالنعل دنبال او برود که غیر این دو بین آن ها فاصل نباشد و بین آن دو، خلأ و فاصلی اجنبی وجود نداشته باشد.

در «ولاء» معتبر است که بین دو شیء، فصل نباشد و اگر بود به اجنبی نباشد، دو شیء یا بیشتر باید طوری باشند که یکی حساب شوند، چون بینشان هیچ گونه اختلافی وجود ندارد.

یعنی اگر کسی، تالی و تابع کسی باشد در اعتقاد به او چسبیده و در عقیده بینشان مساوات هست. پس باید در امور اعتقادی به مقدار سر سوزنی با او اختلاف و تفاوتی نداشته باشد، همین طور در امور عملی و در صفات نفسانی.

می گویند: فلانی تالی تلو فلانی است. به تعبیر دیگر، فلانی نسخه مطابق اصل است.

بنابراین، اگر کسی با ائمه علیهم السلام این حالت را داشته باشد که در اعتقادات، عبادات و بندگی و صفات دقیقا مانند آن بزرگواران باشد ناگزیر نسبت به خداوند

ص: 385

متعال نیز این چنین خواهد بود؛ چرا که تمام این عقاید حقه؛ واجبات، محرمات، آداب و سنن، خوبی ها و صفات حسنه از خداوند متعال است و ائمه علیهم السلام تربیت شده دست الاهی هستند.

نکته ای قابل ذکر

اینک بیان نکته ای ضروری است که در لغت و از نظر عرف و کاربردی نیز همین طور است، ولی بیشتر اوقات ما از آن غافل هستیم مقابل موالات، معادات و مقابل حب، بغض است، نه این که طرف مقابل ولایت، بغض باشد؛ بلکه طرف مقابل ولایت، عداست، که ما عدا را در لغت فارسی به دشمنی ترجمه می کنیم و حال آن که دشمنی، ترجمه بغض است. راغب اصفهانی در این زمینه چنین می نگارد:

البغض: نفار النفس عن الشيء الذي ترغب عنه و هو ضد الحب، فإن الحب انجذاب النفس إلى الشيء الذي ترغب فيه. (1)

بنابراین، مقابل «من والا کم»، «من عداکم» خواهد بود؛ یعنی کسی که پیرو شما نباشد اعم از این که نسبت به شما بغضی هم داشته باشد یا نداشته باشد دشمن شما خواهد بود، و اگر کسی خلاف راه شما را برود، خلاف راه خدا را رفته است؛ اعم از این که مبغض شما هم باشد یا فقط با شما مخالفت کرده و مبغض نیست.

دقت شود! کسانی که غیر راه اهل بیت علیهم السلام را می روند بر دو قسم هستند:

1. غیر راه اهل بیت را می روند، اما دشمن نیستند.

2. غیر راه اهل بیت را می روند و با آن بزرگواران دشمن هستند که از این ها به نواصب تعبیر می کنیم.

پس معنای این فراز چنین می شود: کسی که راه شما را برود و پیرو و مطیع شما

ص: 386

باشد، این راه، راه خدایی است و کسی که این راه را نرود، در راه شیطان خواهد بود که در این باره مطالبی بیان خواهد شد.

پس کسانی هستند که راه اهل بیت را نمی روند و با آن بزرگواران دشمنی هم دارند. از این رو می فرماید: من عاداکم فقد عادی الله.

در ادامه آن می فرماید: ومن احبکم فقد احب الله ومن ابغضکم فقد ابغض الله. معلوم می شود که

عداء و دشمنی غیر از بغض است و بغض، غیر از عداء. شاهد این کلام، آیه شریفه ای است که می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ)؛ (1)

شیطان می خواهد در میان شما عداوت و دشمنی بیندازد.

و در مورد دیگر می فرماید:

(وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ)؛ (2)

و ما در میان آن ها (یهود) عداوت و دشمنی افکنیم.

دو راه اساسی

اشاره

انسان در مسیر زندگی دو راه بیشتر ندارد:

1. راه خدا،

2. راه شیطان.

راه خدا

کسانی که راهشان راه خدا است، اینان انبیا و اوصیا، ائمه اطهار علیهم السلام و پیروان آن ها هستند، که هر کسی به قدر خودش در هدایت و دعوت دیگران و در

ص: 387

1- .سوره مائده(5):آیه 91.

2- .همان:آیه 64.

تأثیرگذاری بر دیگران در طی این راه، سهمی دارد.

پس تمام کسانی که در این مسیراند، در واقع در مسیر خدا هستند. راهی در مقابل این راه نیست، جز راه شیطان؛ یعنی راه سومی وجود ندارد، نمی شود به بازی گرفت و مقداری از این راه را گرفت و مقداری از آن راه را؛ چرا که دو راه، منفصل و از هم جدا هستند و راه سومی نیست که جدا از این دو راه، یا مرکب از این دو راه باشد.

انسان یا ولایت خدا و اولیای او را دارد و یا ولایت شیطان و اولیای شیطان را. از این دو راه خارج نیست.

راه شیطان

اولیای شیطان، کفار و منافقان هستند. قرآن مجید می فرماید:

(إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ)؛ (1)

آن ها (گمراهان) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود برگزیدند.

در آیه دیگری می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ)؛ (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را دوست و هم پیمانان خود قرار ندهید؛ چرا که آن ها هم پیمانان یک دیگرند و هر کس از شما با آن ها دوستی کند جزء آن ها محسوب خواهد شد.

اگر انسان با ایمان، یهود و نصارا را اولیای خود قرار دهد از زمره اهل ایمان خارج می شود و وارد زمره آنان می گردد. نمی شود انسان بگوید: من در راه ایمان

ص: 388

1- .سوره اعراف(7):آیه 30.

2- .سوره مائده(5):آیه 51.

هستم در عین حال کسانی را که در راه شیطان هستند، دوست داریم؛

چرا که چنین فردی با این دوست داشتن جزء آن‌ها می‌شود و این روی گردانی از ایمان، ضرری برای خداوند متعال ندارد. یعنی اگر تمام بشر ساکن روی زمین مشرک بشوند هیچ ضرری برای خداوند متعال و اولیای او نخواهد بود. از این رو خداوند متعال حساب را روشن نموده و خطها را جدا کرده است.

با این بیان از قرآن مجید، چه کسی می‌تواند بگوید که اهل بیت علیهم السلام در راه خدا نیستند؟ چه کسی می‌تواند بگوید که اینان هدایت‌گران بشر به سوی خدا نیستند؟

پس اگر کسی از اهل بیت علیهم السلام پیروی نکند و از آن بزرگواران اطاعت ننماید، به طور طبیعی از غیر آنان خواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید:

(الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ)؛ (1)

مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه هستند.

کسی که با منافقان ولایت داشته باشد از آن‌ها خواهد بود و نباید ادعای ایمان کند. اگر انسان جزء زمره ولایت خداوند متعال باشد، شیطان بر او سلطانی ندارد؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ)؛ (2)

تسلط و چیرگی او (شیطان) تنها بر کسانی است که او را سرپرست خود قرار داده‌اند.

انسان باید در احوال خودش بیندیشد که جزء کدام زمره قرار دارد، آیا ادعای تنها کافی است؟ کسانی ادعا می‌کنند که ما اهل بیت علیهم السلام را دوست داریم و از او.

ص: 389

1- .سوره توبه(9):آیه 67.

2- .سوره نحل(16):آیه 100.

فلانی و فلانی نیز بدمان نمی آید، این از محالات است که انسان بگوید که خدا و اولیای خدا را دوست دارد و فلانی را نیز دوست ندارد.

چنین چیزی ممکن نیست: یا خدا، یا شیطان. از دو حال خارج نیست، همان گونه که قرآن، این دو راه را از هم جدا کرده است.

پس هر کس به ولایت شما اهل بیت قائل بشود؛ یعنی به اولویت شما و وجوب اطاعت شما قائل شود از خداوند متعال پیروی کرده است. چون خداوند متعال این مقام را به برکت عبودیت ائمه علیهم السلام به آن بزرگواران داده است.

آن گاه می خوانیم: و من عاداکم فقد عادى الله. اگر کسی خلاف این راه را برود و با شما دشمنی کند در واقع با خداوند متعال دشمنی کرده است.

در زبان فارسی این گونه می گویند: فلانی با فلانی مخالف است. مخالفت غیر از دشمنی است. ممکن است دو نفر باهم در عقیده، فکر و نظر اختلاف داشته باشند، اما با هم دشمنی و بغض و کینه نداشته باشند.

پس کسانی که پیرو اهل بیت علیهم السلام نیستند و از دیگران پیروی می کنند خط آنان از خدا و اهل بیت

جداست. گفتیم مخالفان با ائمه علیهم السلام دو قسم هستند:

1. کسانی که با آن بزرگواران مخالف اند، اما دشمنی ندارند.

2. کسانی که مخالف اند و دشمنی هم دارند.

از گروه دوم به نواصب تعبیر می شود و حکم آنان در فقه با دیگران تفاوت دارد.

پس هر که بخواهد مطیع امر خداوند متعال باشد، باید ولایت اهل بیت علیهم السلام را بپذیرد، وگرنه مخالف شمرده می شود، و اگر کسی خلاف راه خداوند متعال را اختیار کند معلوم است که از رحمت خدا مطرود خواهد بود.

کلید رسیدن به هر موفقیتی و هر مرتبه ای تا بالاترین مرتبه قرب، محبت است. از این رو کسانی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی دارند نخست باید این دشمنی را رها

کنند؛ مانند کسانی که جهل مرکب دارند، نخست باید از آن جهل خارج و به جهل بسیط منتقل شوند سپس از این جهل بیرون بیایند و به عالم نور وارد شوند.

آری، دشمنان اهل بیت علیهم السلام نخست باید دشمنی را رها کنند و از در محبت وارد شوند، وقتی محبت در دل، جای دشمنی را گرفت، پایه پیروی، اطاعت و امتثال گذاشته می شود. لذا کسانی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی ندارند، سریع تر به ولایت آن بزرگواران می رسند.

ائمه و ولایت بر اموال و انفس

منظور از این ولایت، ولایت تشریحی است که مقام عصمت، این ولایت را داراست و همو در اموال و انفس حق تصرف دارد و بر همه واجب است که نسبت به مقام عصمت در اموال و انفسشان مطیع و پیرو باشند.

شیخ انصاری رحمه الله این بحث را در کتاب المکاسب مطرح کرده و به پیروی از او بزرگانی از دانشمندان شیعه این بحث را مطرح کرده اند.

مرحوم میرزای نائینی در این زمینه چنین می نویسد:

الولاية التشريعية الإلهية الثابتة لهم من الله سبحانه وتعالى في عالم التشريع، بمعنى وجوب اتباعهم في كل شيء وإنهم أولى بالناس شرعا في كل شيء من أنفسهم وأموالهم. (1)

آقای خوئی رحمه الله در این باره می گوید:

الجهة الثانية في ولايتهم التشريعية؛ بمعنى كونهم وليا في التصرف على أموال الناس وأنفسهم مستقلا، فالظاهر أيضا لا خلاف في ولايتهم على هذا النحو، وكونهم أولى بالتصرف في أموال الناس ورقابهم بتطبيق

ص: 391

زوجاتهم وبيع أموالهم وغير ذلك من التصرفات. (1)

منظور این است: اذنی که خدا به معصوم داده، اذن عام است، نه این که اگر خواست در اموال کسی تصرف بکند از خدا استیذان کند. البته در این باره گفتار بزرگان سنی را نیز بیان خواهیم کرد.

شیخ انصاری رحمه الله در ادامه می نویسد:

المستفاد من الأدلة الأربعة بعد التتبع والتأمل: أن للإمام سلطنة مطلقة على الرعية من قبل الله تعالى وأن تصرفهم نافذ على الرعية ماض مطلقاً. (2)

آن گاه مرحوم شیخ به بیان ادله می پردازد و درباره اجماع می فرماید:

و أما الإجماع فغير خفي؛ (3)

پر واضح است که مخالفی در این جهت وجود ندارد.

دلیل های ولایت شرعی از قرآن

اشاره

اینک به اجمال به بیان دلیل های ولایت شرعی می پردازیم.

دلیل یکم [آیه ای که بیان گر ولایت شرعی است]

اشاره

نخستین آیه ای که بیان گر ولایت شرعی است، این آیه است که می فرماید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ (4)

پیامبر نسبت به افراد باایمان از خود آن ها سزاوارتر است.

ص: 392

1- .مصباح الفقاهه: 283/3 و 284.

2- .کتاب المکاسب: 548/3.

3- .همان: 548/3.

مؤمنان نسبت به خود و اموالشان تحت سیطره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند و او اولی است. ثمره این موضوع در آن جا ظاهر می شود که انسان، چیزی را بخواهد که پیامبر اکرم غیر آن چیز را بخواهند.

اقرار مفسرین عامه

واحدی از مفسران بزرگ عامه در ذیل این آیه می گوید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) أي إذا حکم علیهم بشیء فقد نفذ حکمه ووجبت طاعته علیهم.

قال ابن عباس: إذا دعاهم النبی إلى شیء ودعتهم أنفسهم إلى شیء كانت طاعة النبی أولى بهم من طاعة أنفسهم. (1)

بنابراین، اراده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر اراده انسان هر چه که باشد مقدم است. بغوی در ذیل آیه می گوید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ یعنی من بعضهم ببعض فی نفوذ حکمه فیهم ووجوب طاعته علیهم.

آن گاه بغوی سخن ابن عباس را نقل می کند و بعد از سخن دیگری، حدیثی را نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

ما من مؤمن إلا وأنا أولى به فی الدنيا و الآخرة، اقرأوا إن شئتم: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) فأیما مؤمن مات وترك مالا فلیرثه عصبته من كانوا ومن ترك دینا أو ضیاعا فلیأتنی فأنا مولاه. (2)

وزمخشری در این باره می گوید:

ص: 393

1- الوسیط فی تفسیر القرآن المجید: 459/3.

2- تفسیر البغوی: 507/3.

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ) فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا (مِنْ أَنْفُسِهِمْ) وَلِهَذَا أُطْلِقَ وَلَمْ يُقَيَّدَ، فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَحُكْمُهُ أَنْفُذٌ عَلَيْهِمْ مِنْ حُكْمِهَا وَحَقُّهُ آثَرٌ لَدَيْهِمْ مِنْ حَقُوقِهَا. (1)

گفتنی است که ما گاهی به سخنان علمای اهل سنت استشهاد می کنیم و این فقط برای رفع استبعاد است که اگر يك شيعه در این امور تأمل کند، حالش چگونه خواهد بود؛ چرا که مخالفان نیز به این امور اقرار دارند.

قاضی بیضاوی نیز در ذیل این آیه اظهار نظر کرده است. وی می گوید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا... فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْرُهُ أَنْفُذٌ عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِهَا. (2)

نسفی نیز در تفسیر خود به این موضوع پرداخته می گوید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) أَيُّ أَحَقَّ بِهِمْ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا وَحُكْمُهُ أَنْفُذٌ عَلَيْهِمْ مِنْ حُكْمِهَا، فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَبْذُلُوهَا دُونَهُ وَيَجْعَلُوهَا فِدَائِهِ. (3)

همین معنا را نظام الدین نیشابوری از مفسران به نام اهل سنت مطرح کرده است. وی می گوید:

والمعقول فيه أنه رأس الناس ورئيسهم فدفح حاجته والاعتناء بشأنه أهم... ويعلم من إطلاق الآية أنه أولى بهم من أنفسهم في كل شيء من أمور الدنيا والدين. (4)9.

ص: 394

1- .تفسیر الکشاف: 251/3.

2- .تفسیر بیضاوی: 364/4.

3- .تفسیر نسفی: 297/3.

4- .تفسیر غرائب القرآن: 77/21-78 به نقل از نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار: 54/9.

خطیب شریینی در تفسیر السراج المنیر بعد از این که آیه را معنا می کند و حدیثی را در این زمینه نقل می کند و به بیان علت اولویت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در تصرف می پردازد، می گوید:

وإنما كان صلى الله عليه وآله أولى بهم من أنفسهم لأنه لا يدعوهم إلا إلى العقل والحكمة. (1)

بنابر آن چه گذشت، چنین ولایتی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با اعتراف دانشمندان اهل سنت ثابت است، اما

وقتی بحث حدیث غدیر می شود سخن عوض می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟

قالوا: بلى.

قال: فمن كنت مولاه فهذا على مولاه؛ (2)

آیا من از مؤمنان نسبت به خودشان سزاوارتر نیستم؟

همه گفتند: آری.

پیامبر فرمود: پس هر کس که من سرپرست و صاحب اختیار او هستم بعد از من این علی سرپرست و صاحب اختیار اوست.

البته با بحث حدیث غدیر معلوم می شود که این آیه چه ارتباطی به ائمه علیهم السلام دارد. 3.

ص: 395

1- السراج المنیر فی تفسیر القرآن: 221/3.

2- حدیث غدیر در منابع بسیاری از شیعه و سنی نقل شده، از جمله: کمال الدین: 337، الطرائف: 149، حدیث 225، بحار الأنوار: 123/37، حدیث 17، مسند، احمد بن حنبل: 4/372، فضائل الصحابة: 2/610، حدیث 1042، مجمع الزوائد: 9/105، تاریخ مدینة دمشق: 42/209، کنز العمال: 13/158، حدیث 36487، المعیار و الموازنه: 322، المعجم الكبير: 5/194، تاریخ بغداد: 3/10.

دومین آیه ای که به ولایت تشریحی دلالت دارد، آیه ولایت است. آن جا که می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ)؛ (1)

سرپرست و صاحب اختیار شما فقط خدا، فرستاده او و کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

این آیه مبارکه با کلمه حصر «إنما» شروع شده که ولایت از آن خدا و رسول او و... است. این آیه مبارکه در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است که در حال رکوع به مسکینی صدقه دادند. نزول این آیه درباره آن حضرت در این واقعه خاصه، مورد اتفاق نظر علمای شیعه و سنی است؛ به گونه ای که برخی از بزرگان اهل سنت به اجماع اقرار می کنند.

علما و محدثان شیعه نیز به این آیه بر ولایت تشریحی معصوم استدلال کرده اند. در کتاب الکافی روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

فی قول الله عزوجل: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا).

قال: (إنما) یعنی اولی بکم، ای احق بکم و بأمورکم و أنفسکم و أموالکم.

(اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) یعنی علیا و أولاده الأئمة عليهم السلام إلى يوم القيامة.

ثم وصفهم الله عزوجل فقال: (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

ص: 396

وَهُمْ رَاكِعُونَ .

وكان أمير المؤمنين عليه السلام في صلاة الظهر وقد صلى ركعتين وهو راكع وعليه حلة قيمتها ألف دينار وكان النبي صلى الله عليه وآله كساه إياها وكان نجاشي أهداها له، فجاء

سائل فقال: السلام عليك يا ولي الله وأولى بالمؤمنين من أنفسهم! تصدق على مسكين، فطرح الحلة إليه وأوماً بيده إليه أن أحملها.

فأنزل الله عز وجل فيه هذه الآية، وصير نعمة أولاده بنعمته، فكل من بلغ من أولاده مبلغ الإمامة يكون بهذه النعمة مثله فيتصدقون وهم راكعون.

والسائل الذي سأل أمير المؤمنين عليه السلام من الملائكة، والذين يسألون الأئمة من أولاده يكونون من الملائكة. (1)

در آن چه حضرت علی علیه السلام صدقه دادند دو قول است. قول مشهور آن است که حضرتش انگشتری را صدقه دادند و بنا بر این روایت، لباسی بوده که نجاشی هدیه کرده بود.

ولی آن چه مهم است و شاید از روایات اهل سنت نیز قرینه باشد این که سائل از ملائکه بوده، آن گاه بحث می شود که فرود آمدن فرشته به این صورت بدون اذن خدا نمی باشد، پس فرشته ای بیاید و از امیر مؤمنان علی علیه السلام در اثنای نماز کمکی بخواهد و حضرت به او تصدق بدهند و این آیه نازل شود. چه داستانی است؟ و چه مدلولی دارد؟

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

أمر الله عز وجل رسوله بولاية علي وأنزل عليه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ 1.

ص: 397

1- الكافي: 288/1 و 289، حديث 3، وسائل الشيعة: 477/9 و 478، حديث 1.

وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) وفرض ولایة اولی الامر فلم يدروا ما هی، فأمر الله محمدا صلى الله عليه وآله أن يفسر لهم الولاية كما فسر لهم الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج .

فلما أتاه ذلك من الله ضاق بذلك صدر رسول الله صلى الله عليه وآله وتخوف أن يرتدوا عن دينهم وأن يكذبوه، فضايق صدره وراجع ربه عزوجل فأوحى الله عزوجل إليه: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) .

فصدع بأمر الله تعالى ذكره، فقام بولاية على عليه السلام يوم غدیر خم فنادی: الصلاة جامعة، وأمر الناس أن يبلغ الشاهد الغائب. (1)

این روایت را علی بن ابراهیم قمی، عیاشی، شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمهم الله با اسانید خود آورده اند. (2)

در کتاب های اهل سنت نیز نزول این آیه مبارکه مطرح شده و در شرح المواقف سید شریف جرجانی، شرح المقاصد سعدالدين تفتازانی و کتاب های معتبر کلامی آنان تصریح شده که به اجماع مفسران این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است. (3)

از این رو شیخ طوسی رحمه الله می گوید: 2.

ص: 398

1- همان: 289/1، حدیث 4.

2- مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام: 150/1، حدیث 85، دعائم الاسلام: 15/1، تفسیر العیاشی: 327/1، حدیث 137، الامالی، شیخ صدوق: 186، حدیث 193، روضة الواعظین: 102، الاحتجاج: 73/1، بحار الأنوار: 183/35، حدیث 1.

3- شرح المواقف: 360/8، شرح المقاصد: 288/2.

أقوى ما يدل على إمامة أمير المؤمنين عليه السلام وولايته آية الولاية: (1)

قوى ترین دلیل از قرآن مجید بر امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام آیه ولایت است.

به هر حال این آیه؛ آیه بسیار قوی از ادله امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است و خبر نزول این آیه از خود آن حضرت نیز روایت شده است. هم چنین مقداد، ابوذر، عمار، ابن عباس، جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بزرگان صحابه نیز این جریان را نقل کرده اند. (2)

دلیل سوم [آیه طاعت]

سومین دلیل قرآنی بر ولایت تشریحی این آیه است که می فرماید:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ (3). کتاب المکاسب: 546/3 و 547، در این منبع آمده است: فنقول: مقتضى الأصل عدم ثبوت الولاية لأحد بشيء من الوجوه المذكورة خرجنا عن هذا الأصل في خصوص النبي والأئمة صلوات الله عليهم بالأدلة الأربعة. وبالجملة، فالمستفاد من الأدلة الأربعة بعد التتبع والتأمل: أن للإمام عليه السلام سلطنة مطلقة على الرعية من قبل الله تعالى و أن تصرفهم نافذ على الرعية ماض مطلقاً. (4)

از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر خود اطاعت کنید.

بزرگان ما نظیر شیخ انصاری رحمه الله در المکاسب (4) و دیگران به این آیه مبارکه بر امامت و ولایت مطلقه معصوم استدلال کرده اند. در این زمینه در الکافی نیز روایتی نقل شده است که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گوید:

به حضرتش عرض کردم:

ص: 399

1- .تفسیر التبیان: 559/3. در این منبع آمده است: وأعلم أن هذه الآية من الأدلة الواضحة على إمامة أمير المؤمنين عليه السلام بعد النبي بلا فصل.

2- .برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك: نگاهی به آیه ولایت از همین نگارنده که در ضمن سلسله پژوهش های اعتقادی شماره چاپ 4 شده است.

3- .سوره نساء

4- :آیه 59.

حدثني عن ما بنيت عليه دعائم الإسلام إذا أنا أخذت بها زكى عملي ولم يضرني جهل ما جهلت بعده؛

دعائم اسلام و مباني ديني را به من ياد بده كه اگر اين مباني را من معتقد بشوم عمل من تمام و مورد قبول خواهد بود و جهل به غير اين امور بر من مضر نباشد.

امام صادق عليه السلام فرمودند:

شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله، والإقرار بما جاء به من عند الله وحق في الأموال من الزكاة، والولاية التي أمر الله عز وجل بها ولاية آل محمد عليهم السلام،

فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «من مات ولا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية»، قال الله

عز وجل: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) .(1)

فكان على عليه السلام ثم صار من بعده حسن ثم من بعده حسين ثم من بعده علي بن الحسين ثم من بعده محمد بن علي عليهم السلام، ثم هكذا يكون الأمر، إن الأرض لا تصلح إلا بإمام ومن مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية وأحوج ما يكون أحدكم إلى معرفته إذا بلغت نفسه هاهنا قال: وأهوى بيده إلى صدره يقول حينئذ: لقد كنت على أمر حسن.(2)

در روایت دیگر راوی گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم:

قولنا في الأوصياء أن طاعتهم مفترضة؛

اعتقاد ما این است که فرمانبری از اوصیا واجب و اوامرشان نافذ است.

امام صادق عليه السلام فرمود: 5.

ص: 400

1- .سوره نساء(4):آیه 59.

2- .الكافي: 21/2، حديث 9، ينابيع الموده: 350/1 و 351، حديث 5.

نعم، هم الذين قال الله تعالى: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ، وهم الذين قال الله عزوجل: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا). (1)

در روایت دیگری بریده گوید: امام باقر علیه السلام این آیه مبارکه را قرائت فرمود:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا) .

آن گاه فرمود:

كيف يأمر بطاعتهم و يرخص في منازعتهم، إنما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) !! (2)

آیا می شود که خداوند متعال به طاعت کسی امر کند در عین حال اجازه بدهد که با آن شخص شما بحث و

مناقشه و منازعه و چون و چرا کنید؟!

روایت دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است، راوی گوید:

سمعت عليا صلوات الله عليه يقول وأتاه رجل فقال له: ما أدنى ما يكون به العبد مؤمنا وأدنى ما يكون به العبد كافرا وأدنى ما يكون به العبد ضالاً؟

شخصی از حضرت امیر علیه السلام پرسید: کمترین چیزی که باعث می شود انسان جزء مؤمنان شمرده بشود، کمترین چیزی که باعث می شود انسان جزء کافران شمرده بشود و کمترین چیزی که باعث می شود انسان جزء گمراهان شمرده بشود چیست؟

ص: 401

1- همان: 187/1، حدیث 7، الفصول المهمة: 382/1، حدیث 511.

2- همان: 184/8 و 185، حدیث 212، بحار الأنوار: 302/23، حدیث 60. این حدیث با همین سند و با اندکی تفاوت در منابع الموده: 351/1، حدیث 6 نیز آمده است.

قد سألت فافهم الجواب... وأدنى ما يكون به العبد ضالاً أن لا يعرف حجة الله تبارك وتعالى وشاهده على عباده الذي أمر الله عزوجل بطاعته ورفض ولايته؛

خوب سؤال کردی، حالا جواب را هم خوب گوش بده! کمترین حدی که باعث گمراهی است این که انسان حجت و شاهد خدا؛ کسی را که خدا به اطاعت مطلقه از او امر کرده، نشناسد.

در این روایت نورانی سه واژه «حجت خدا»، «شاهد خدا» و «کسی که خدا به اطاعت مطلقه از او امر کرده» قابل دقت است.

راوی در ادامه روایت گوید:

قلت: يا أمير المؤمنين! صفهم لى.

قال: الذين قرنهم الله عزوجل بنفسه ونبیه، فقال: (يا أيها الذين آمنوا أطيعوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) .(1)

قلت: يا أمير المؤمنين! جعلنى الله فداك، أوضح لى!

فقال: الذين قال رسول الله صلى الله عليه وآله فى آخر خطبته يوم قبضه الله عزوجل إليه: إنى قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا بعدى ما إن تمسكتم بهما: كتاب الله وعترتى أهل بيتى، فإن اللطيف الخبير قد عهد إلى أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض كهاتين وجمع بين مسبحتيه ولا- أقول كهاتين وجمع بين المسبحة و الوسطى فتسبق إحداهما الا- خرى، فتمسكوا بهما لا تزلوا ولا تضلوا ولا تقدموهم فتضلوا.(2)4.

ص: 402

1- .سوره نساء(4):آیه 59.

2- .الكافي:2/414 و 415، حديث 1، ينابيع الموده:349/1 و 350، حديث 4.

جالب است که در این روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از آیه «أولی الأمر» به حدیث ثقلین نیز استدلال کرده اند.

البته در این زمینه روایات فراوانی در کتاب الکافی، کتاب های شیخ صدوق، کتاب الغیبه نعمانی، کتاب های شیخ مفید و شیخ طوسی رحمهم الله آمده است.

در این آیه مبارکه افزون بر این که خداوند متعال اولی الامر را به خود و پیامبرش مقتدرن کرده و ولایت را برای هر سه قرار داده و خوب اطاعت را به طور مطلق بیان فرموده است.

گفتنی است که از ضوابط کلی است که هر جا امر به اطاعت مطلق شد آن جا، عصمت است و اگر عصمت نباشد، امر به اطاعت، به نحو اطلاق نخواهد آمد. بهترین شاهد این موضوع امرهایی هستند که در کتاب و سنت برای احترام، اطاعت و تجلیل از والدین آمده و در عین حال قید خورده اند. در قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛ (1)

و هر گاه آن دو (پدر و مادر) تلاش کنند که تو چیزی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری، از آن ها اطاعت مکن.

بنابراین، محال است به اطاعت کسی به طور مطلق امر بکنند و آن جا عصمت نباشد. این از اموری است که «قیاساتها معها» و توضیح برهان بر مطلب این که:

اگر امر شود به اطاعت شخصی به طور مطلق و او معصوم نباشد تناقض لازم می آید؛ زیرا اگر مثلاً به شرب خمر امر کرد، آیا شرب خمر مورد نهی است یا نه؟ مسلماً مورد نهی است.

از طرفی از امر او به شرب خمر هم باید اطاعت بشود. چون وجوب اطاعتش 5.

ص: 403

مطلق بود. پس اطاعت و عدم اطاعت در مورد شرب خمر جمع می شود، و این تناقض است.

این مطلب پرواضح است. از این روست که فخر رازی اقرار می کند که این آیه بر عصمت اولی الامر دلالت دارد.

اما در شناخت «اولی الامر» می ماند که چه کسانی هستند؟ آیا می تواند عصمت ابی بکر را ادعا کند؟ نه؛ چرا که حتی ابن تیمیه نیز به عدم عصمت ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه و... تصریح دارد. بنابراین ناگزیرند بگویند که مراد از

«اولی الامر» ائمه اطهار علیهم السلام هستند. به این مطلب هم نمی خواهند اعتراف کنند، لذا در محذور واقع می شوند و می گویند: مقصود از اولی الامر، امت است!! (1)

این مطلب خنده آور است که از خدا، پیامبر و امت اطاعت کنید؛ چرا که امت معصوم است.

چون نمی خواهند حق را بگویند و از سوی دیگر نمی توانند منکر حق بشوند، به دست و پا می افتند.

آن گاه فخر رازی می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تضمین کرده است که امت بر ضلالت اجتماع نکند و فرموده است:

لا تجتمع امتی علی الضلالة. (2)

فخر رازی در ادامه به دیدگاه شیعه در این زمینه اشاره می کند و در مقام رد آن می گوید:

حمل الآیة علی الأئمة المعصومین علی ما تقوله الروافض ففی غاية البعد لوجه: أحدها ما ذکرناه أن طاعتهم مشروطة بمعرفتهم و قدره 4.

ص: 404

1- ر.ک: تفسیر رازی: 144/10.

2- همان: 19/14.

الوصول إليهم، فلو أوجب علينا طاعتهم

قبل معرفتهم كان هذا تكليف ما لا يطاق. (1)

به راستی کسی هست که امیر مؤمنان علی علیه السلام را با آن همه بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره آن حضرت شناسد تا عذر عدم اطاعت از ایشان باشد؟

كدام يك از ائمه عليهم السلام را اهل سنت نمی توانستند بشناسند تا امر به اطاعتشان تکلیف بما لا يطاق بوده باشد؟

پس منظور از حدیث «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» (2) چیست؟ البته این مباحث در جای خود بحث و بررسی شده است.

ولایت تشریحی از دیدگاه احادیث

اشاره

بنابر آن چه گذشت ولایت تشریحی ائمه عليهم السلام از دیدگاه قرآن مجید ثابت شد. اینک احادیث متواتری را که هیچ گونه بحث سندی ندارند و مورد توافق فریقین است، بیان می نمایم.

ولایت تشریحی در حدیث ولایت

نخستین حدیثی که بیان گر ولایت تشریحی بود، حدیث غدیر بود که گذشت.

اینک به دومین حدیث می پردازیم. ما از این حدیث به حدیث ولایت تعبیر می کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مناسبتی به اصحاب خویش خطاب کردند که آن چه علی علیه السلام انجام می دهد؛ یعنی تمام افعال آن حضرت به امر خداوند متعال

ص: 405

1- همان: 10/146.

2- ر.ک: صفحه 313 از همین کتاب.

است، نه از خودشان، و افعال امیر مؤمنان علی علیه السلام همگی مورد رضای خدا و رسول است.

و این ولایت برای مقام عصمت است.

این داستان در کتاب های شیعه و اهل سنت به سندهای فراوانی روایت شده است. از طرفی محدثان بزرگ اهل سنت در قرون گذشته از جمله ابن ابی شیبیه، طبری صاحب تفسیر، حاکم نیشابوری، ابن عبدالبر، مزی، جلال الدین سیوطی بر صحت این حدیث تصریح دارند، بلکه می شود ادعای تواتر کرد. (1)

حدیث ولایت به روایت احمد

احمد بن حنبل این حدیث را به سند خود چنین روایت می کند:

عن عبدالله بن بريدة عن أبيه قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله بعثين إلى اليمن على أحدهما علي بن أبي طالب وعلى الآخر خالد بن الوليد فقال: إذا التقيتم فعلى على الناس، فإن افترقتما فكل واحد منكما على جنده.

فلقينا بنى زبيد من أهل اليمن فاقتلنا فظهر المسلمون على المشركين، فقتلنا مقاتلة وسبينا الذرية فاصطفى علي امرأة من السبي لنفسه.

قال بريدة: فكتب معي خالد بن الوليد إلى رسول الله صلى الله عليه وآله يخبره بذلك.

فلما أتيت النبي صلى الله عليه وآله دفعت الكتاب، فقرأ عليه فرأيت الغضب

ص: 406

1- .مسند، احمد بن حنبل: 356/5، مجمع الزوائد: 128/9، فتح الباری: 53/8، تحفة الاحوذی: 293/5 و 294 و 146/10 و 147، السنن الكبرى: 133/5، شماره 8475، المعجم الأوسط: 162/6، فیض القدير: 471/4، كنز العمال: 608/11، تاریخ مدینه دمشق: 189/42 و 190، تهذیب الكمال: 350/5.

فی وجه رسول الله صلی الله علیه وآله. فقلت: یا رسول الله! هذا مکان العائذ بعثتی مع رجل وأمرتی أن اطیعه ففعلت ما أرسلت به.

فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: لا تقع فی علی، فإنه منی وأنا منه و هو ولیکم بعدی وأنه منی وأنا منه و هو ولیکم بعدی؛ (1)

پیامبر اکرم دو لشکر به سوی یمن فرستادند، فرمانده یک لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام بودند. پیامبر فرمودند: اگر در جایی به هم رسیدید که با هم یک لشکر شدید پس علی فرمانده همه است.

بریده گوید: با قبیلہ ای از اهل یمن مواجه و درگیر شدیم، مسلمانان بر مشرکان غالب شدند و مقداری غنایم و اسرای مسلمانان به دست آمد، علی علیه السلام کنیزی برای خود برگزید.

خالد بن ولید نامه ای به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نوشت و حامل نامه من بودم، وقتی نامه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دادم دیدم ناراحت شدند، از این رو گفتم: من عذرخواهی می کنم، شما مرا جزء لشکر خالد فرستادید و به من فرمودید که امر او را اطاعت کنم، او هم به من دستور داد که این نامه را به شما برسانم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: انتقادی، شکایتی، حرفی نسبت به علی نزن! چرا که او از من است و من از او هستم و او پس از من ولی و سرپرست شماست.

حدیث ولایت به روایت ترمذی

ترمذی نیز حدیث ولایت را از عمران بن حصین نقل می کند:

قال: بعث رسول الله صلی الله علیه وآله جيشا واستعمل عليهم علی بن أبی طالب فمضى فی السرية، فأصاب جارية فأنكروا علیه. وتعاقد أربعة

ص: 407

من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله

فقالوا: أن لقينا رسول الله أخبرنا بما صنع علي.

وكان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلى الله عليه وآله فسلموا عليه ثم انصرفوا إلى رحالهم.

فلما قدمت السرية سلموا على النبي صلى الله عليه وآله، فقام أحد الأربعة فقال: يا رسول الله! ألم تر إلى علي بن أبي طالب صنع كذا وكذا؟

فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم قام الثاني فقال مثل مقالته.

فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وآله.

ثم قام إليه الثالث، فقال مثل مقالته.

فأعرض عنه، ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا.

فأقبل إليه رسول الله صلى الله عليه وآله و الغضب يعرف في وجهه فقال: ما تريدون من علي؟ ما تريدون من علي؟ ما تريدون من علي؟ إن

علياً مني وأنا منه و هو ولي كل مؤمن من

بعدي. (1)

... چهار نفر از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که در آن جا بودند با هم عقد بستند که می رویم و این جریان را به پیامبر گزارش می دهیم. رسم مسلمانان این بوده که اگر به خارج مدینه مسافرت می کردند، وقتی برمی گشتند اول خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله می رفتند و سلامی می کردند، بعد به خانه هایشان می رفتند....

حدیث ولایت به روایت طبری

در این زمینه حدیث دیگری را طبری با تصریح به صحتش از عمران بن حصین

ص: 408

1- سنن ترمذی: 296/5 و 297، حدیث 3796.

روایت می کند. عمران گوید:

بعث رسول الله صلى الله عليه وآله سرية واستعمل عليهم عليا، فغنموا فصنع علي شيئا أنكروه وفي لفظ: فأخذ علي من الغنيمة جارية فتعاقد أربعة من الجيش إذا قدموا علي رسول الله صلى الله عليه وآله أن يعلموه، وكانوا إذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلى الله عليه وآله، فسلموا عليه ونظروا إليه، ثم ينصرفون إلى رحالهم.

فلما قدمت السرية سلموا علي رسول الله صلى الله عليه وآله فقام أحد الأربعة فقال: يا رسول الله! ألم تر أن عليا قد أخذ من الغنيمة جارية؟ فأعرض عنه....

فأقبل إليه رسول الله صلى الله عليه وآله يعرف الغضب في وجهه فقال: ما تريدون من علي؟ علي مني وأنا من علي وعلى ولي كل مؤمن بعدى. (1)

حديث ولایت به روایت طبرانی

حديث ديگرى را طبرانى در المعجم الاوسط نقل مى کند:

بعث رسول الله صلى الله عليه وآله علي بن أبي طالب وخالد بن الوليد كل واحد منهما وحده و جمعهما فقال: إذا اجتمعتما فعليكم علي. قال: فأخذ يميننا ويسارا، فدخل علي فأبعد فأصاب سببا فأخذ جارية من السبي.

قال بريدة: وكنت من أشد الناس بغضا لعلي، فأتى رجل خالد بن الوليد فذكر أنه قد أخذ جارية من الخمس. فقال: ما هذا؟ ثم جاء آخر ثم جاء آخر ثم تتابعت الأخبار علي ذلك.

ص: 409

1- .كنز العمال:13/142، حديث 36444 به نقل از ابن أبى شيبه و طبرى.

فدعانی خالد، فقال: يا بريدة اقد عرفت الذى صنع فانطلق بكتابى هذا إلى رسول الله.

فكتب إليه فانطلقت بكتابه حتى دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله فأخذ الكتاب بشماله، وكان كما قال الله عز وجل لا يقرأ ولا يكتب، فقال: وكنت إذا تكلمت طأطأت رأسى حتى افرغ من حاجتى، فطأطأت رأسى فتكلمت فوقعت فى على حتى فرغت، ثم رفعت رأسى فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله غضب غضبا لم أره غضب مثله إلا يوم قريظة و النصير، فنظر إلى فقال: يا بريدة! أحب عليا، فإنما يفعل ما يؤمر به.

قال: فقممت وما من الناس أحد أحب إلى منه. (1)

بریده گوید: در کمال شرمندگی مطلب را خدمت حضرت عرض کردم و به امیر مؤمنان علی جسارت کردم....

کوتاه سخن این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در چنین شرایطی فرمودند:

إن عليا منى وأنا من على وهو وليكم من بعدى؛

همانا علی از من است و من از علی هستم و او ولی شما بعد از من خواهد بود.

کلمه «بعدى» در نوع احادیث این داستان موجود است. «بعدى» دو گونه است:

1. بعدیت رتبی،

2. بعدیت زمانی.

آقای خوبی بعدیت رتبی را ترجیح داده اند. (2) اگر منظور بعدیت رتبی باشد در این صورت امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله دارای ولایت هستند، اما در رتبه بعد. 5.

ص: 410

1- المعجم الأوسط: 117/5.

2- مصباح الفقاهه: 2(3)/285.

اگر منظور بعدیت زمانی باشد، پس امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ولایت دارند.

به هر حال این حدیث بیان گر سه موضوع است:

1. ولایت تشریحی،

2. امیر مؤمنان علی علیه السلام هر آن چه انجام دهند امر خدا است.

3. اگر کسی به او اعتراض یا از او انتقاد نماید موجب غضب رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد شد.

در برخی از متون این حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بریده فرمودند:

أناقت یا بریده بعدی؟ (1)

ای بریده! آیا تو منافق شده ای؟

از این رو بریده دوباره با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کرد و گفت: من با علی دشمن بودم، ولی از آن ساعت به بعد احدی به حد علی بن ابی طالب علیهما السلام نزد من محبوب نبود.

بی تردید از این داستان به وضوح تمام ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام بر اموال و انفس استفاده می شود.

ولایت تشریحی و حدیث وهب

سومین حدیث درباره ولایت تشریحی حدیثی است که یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به نام وهب بن حمزه روایت می کند. در آن حدیث آمده است که وهب گوید:

ص: 411

1- مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: 425/1، حدیث 331.

صحبت علیا إلى مكة فرأيت منه بعض ما أكره فقلت: لئن رجعت لأشكونك إلى رسول الله صلى الله عليه وآله.

فلما قدمت لقيت رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت: رأيت من علي كذا و كذا.

فقال: لا تقل هذا، فهو أولى الناس بكم بعدى؛⁽¹⁾

من در سفری از مدینه به مکه با علی علیه السلام همسفر شدم، در این سفر از دست علی ناراحت شدم، وقتی به مدینه برگشتیم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله از او شکایت کردم.

حضرت فرمودند: این سخنان را مگو، او شایسته ترین مردم پس از من برای شماست.

ما به این حدیث بر ولایت تشریحی امیر مؤمنان علی علیه السلام استدلال می کنیم؛ به همان ترتیبی که در حدیث پیشین بود که کلمه «بعدی» نیز در این جا به همان معنایی است که گذشت. این حدیث را جمعی از محدثان بزرگ اهل سنت نظیر طبرانی و ابونعیم اصفهانی، ابن منده، ابن اثیر و... روایت کرده اند.

ولایت تشریحی در حدیثی دیگر

حدیث دیگر در این باره در صحاح اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

فأنا أولى الناس بالمؤمنين في كتاب الله عزوجل. فأیکم ترك دینا أو ضیعة فادعونی فأنا

ولیه؛⁽²⁾

ص: 412

1- المعجم الكبير: 135/22، تاريخ مدينة دمشق: 199/42، اسد الغابة: 94/5، مجمع الزوائد: 109/9، كنز العمال: 612/11، حدیث 32961، فیض القدير: 470/4 و 471.

2- صحیح مسلم: 62/5 و 62/9، مسند، احمد بن حنبل: 318/2، السنن الكبرى: 201/6، كنز العمال: 12/11، حدیث 30410، المصنف: 291/8، حدیث 15261، السنن الكبرى، نسائی: 76/4، حدیث 6354.

اگر کسی از دار دنیا رفت و مقروض بود و کسی نبود بدهی او را ادا کند به من خبر بدهید که بدهی او را ادا می کنم و کسی که قطعه زمینی بر جای گذاشت و وارث نداشته باشد به من خبر بدهید که من ولی او هستم.

محل شاهد ما کلماتی است که علمای اهل سنت در شرح این حدیث دارند. یکی از بزرگان آن ها بعد از این که حدیث را از صحیح بخاری، صحیح مسلم، نسائی و... روایت می نماید در آن فوایدی ذکر می کند، می گوید:

الثالثة: يترتب على كونه عليه الصلاة والسلام أولى بهم من أنفسهم أنه يجب عليهم إيثار طاعته على شهوات أنفسهم وإن شق ذلك عليهم وأن يحبوه أكثر من محبتهم لأنفسهم.

استنبط أصحابنا الشافعية من هذه الآية الكريمة أن له عليه الصلاة والسلام أن يأخذ الطعام والشراب من مالكهما المحتاج إليهما إذا احتاج عليه الصلاة والسلام إليهما وعلى صاحبهما البذل ويفدى مهجته بمهجة رسول الله صلى الله عليه وآله.

و أنه لو قصده عليه الصلاة والسلام ظالم لزم من حضره أن يبذل نفسه دونه؛ [\(1\)](#)

فایده سوم این که مردم باید طاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بر خواسته های خود مقدم بدانند؛ به طوری که اگر غذایی یا نوشیدنی در اختیار داشت و به او نیازمند بود و حضرت آن را از او خواستند، وظیفه دارد تحویل دهد هر چند از گرسنگی یا تشنگی تلف شود....

عینی در شرح صحیح بخاری بعد از این حدیث می گوید:

فمن هذا الكلام يظهر أن الآية المباركة (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ...) إلى آخرها، دالة على أولويته بالمؤمنين من أنفسهم بجميع شؤونهم وأن 9.

ص: 413

1- ارشاد الساری: 221/4. ر.ك: نفحات الازهار في خلاصة عبقات الأنوار: 63/9.

عليهم الامتثال المطلق. (1)

البته شارحان دیگر نیز در این باره گفتارهایی دارند که به همین مقدار بسنده می نمایم. (2)

مهرورزی به ائمه اهل بیت

و من احبکم فقد احب الله، و من ابغضکم فقد ابغض الله؛

آن که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آن که با شما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

چنانچه پیشتر گفتیم محبت وسیله اطاعت، و بی مهری به دنبال مخالفت می آورد، و ائمه به جایی رسیده اند که دوست داشتن آنان دوست داشتن خدا است، و هر که از آن ها روی گردان باشد از خدا برگشته است. در این زمینه روایات فراوانی در کتاب های شیعه و سنی وارد شده است. در روایتی امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أنا سيد ولد آدم وأنت يا علي! أو الأئمة من بعدك سادات امتي، من أحبنا فقد أحب الله ومن أبغضنا فقد أبغض الله، و من و الانا فقد و الى الله، و من عادانا فقد عادى الله، و من أطاعنا فقد أطاع الله، و من عصانا فقد عصى الله. (3)

روایات وارده در امر به حب اهل بیت علیهم السلام غیر قابل شمارش است، و «حب» همشه «اطاعت» و «تبعیت» می آورد. از این رو رسول الله مخصوصا با توجه به علم ایشان به آن چه بعد از خودشان واقع خواهد شد بر این معنا و نهی از ضد

ص: 414

1- ر.ك: عمدة القاری: 235/12، نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار: 230/16.

2- ر.ك: نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار: 326-339.

3- بحار الأنوار: 88/27.

آن تأکید فرموده اند.

و ما مکرر گفته ایم که این گونه اوامر با عصمت مساوی است؛ بلکه مطلب بالاتر از این است که:

لا فرق بینک و بینها إلا أنهم عبادک و خلقک.

تمسک جویندگان به ائمه

و این است که می گوئیم:

ومن اعتصم بکم فقد اعتصم بالله؛

و آن که به شما تمسک جوید در واقع به خدا تمسک جسته است.

راغب اصفهانی درباره کلمه «عصم» می گوید:

العصم: الإمساك، والاعتصام الاستمساک؛ (1)

هرکه به اهل بیت تمسک کند به خدا تمسک کرده است. این جمله نیز بر عصمت، بلکه بالاتر دلالت دارد و شواهد بر آن نیز فراوان است: خداوند متعال فرموده:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)؛ (2)

همگی به رشته الاهی تمسک نمایید و متفرق نشوید.

در روایتی حضرت فرمودند:

نحن حبل الله... (3)

و در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند:

إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا: كتاب الله و عترتي أهل بيتي.... (4)

ص: 415

1- المفردات فی غریب القرآن: 326.

2- سوره آل عمران (3): آیه 103.

3- ر.ك: صفحه 177 از همین کتاب.

4- ر.ك: نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار، جلد های 1-3.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

